

غلبہ اہل بیت علیہم السلام

از دیدگاه امام جعفر صادق علیہ السلام

نویسنده: امام ہاشم عیسیٰ

مترجم: عبد اللہ امین پور



غیبت امام مهدی (ع)

از دیدگاه امام جعفر صادق (ع)

نویسنده: ثامر هاشم عمیدی

ترجمه: عبدالله امین پور

سرشناسه	: عمیدی، ثامر هاشم حبیب
عنوان قراردادی	: غیبة الامام المهدي عند الامام الصادق عليهما السلام. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	: غیبت امام مهدی (ع) از دیدگاه امام جعفر صادق (ع) / نوشته ثامر هاشم عمیدی
مشخصات نشر	: تهران: موعود عصر (عج)، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۳ ص.
شابک	: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۹۱۸ - ۱۰ - ۲ / ریال ۴۰۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت -- احادیث.
موضوع	: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۰ - ۱۴۸ ق. -- نظریه درباره مهدویت.
موضوع	: جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، ۸۰ - ۱۴۸ ق. -- احادیث.
شناسه افزوده	: امین پور، عبدالله، ۱۳۴۴ -
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۷ ۹۰۴۱ غ ۸۷/۴/۲۲۴ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۲۲۴۶۴۶

غیبت امام مهدی (ع) (از دیدگاه امام جعفر صادق (ع))

نویسنده: ثامر هاشم عمیدی

مترجم: عبدالله امین پور

ناشر: موعود عصر (عج)

سال و محل نشر: تهران، ۱۳۸۷

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۵۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۱۸-۱۰-۲

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

نشانی: تهران، ص.ب: ۸۳۴۷-۱۴۱۵۵

شماره تلفن: ۸-۶۶۹۵۶۱۶۷

تقدیم به

آستان مقدس

حضرت اباعبدالله، امام جعفر صادق، علیه السلام

سخن ناشر

گفت‌وگو درباره مهدویت، آخرالزمان، ظهور و قیام حضرت صاحب‌الزمان (ع)، از روزهای آغازین بعثت نبی رحمت (ص) شروع شد و در نقاط عطف مهم تاریخی، همچون معراج پیامبر، غدیر، عاشورا و... نیز وجوه مختلف این موضوع توسط حضرات معصومین (ع) بیان گردید.

در میان آن برگزیدگان خداوند، موقعیت حضرت امام جعفر صادق (ع) در تشریح و تبیین وقایع مهم غیبت، ظهور و قیام و تکلیف مسلمانان ممتاز و شاخص است. تعدد روایات و تنوع موضوعات و مضامین ارائه شده توسط ششمین امام معصوم (ع)، امکان بزرگی را برای معرفت یافتن بندگان خداوند و منتظران درباره امام زمان (ع) فراهم آورده است.

اثر حاضر به قلم نویسنده ارجمند و توانا، جناب «ثامر هاشم عمیدی» ما را در شرایط کنونی از تألیف و تحقیق جدید بی‌نیاز ساخت و بر آن داشت تا با ترجمه و انتشار آن امکان آشنایی بیشتر عزیزان خواننده مباحث مهدوی را فراهم آوریم.

امید می‌رود این اثر مقبول طبع حضرت صاحب‌الزمان (ع) واقع شود و خوانندگان را اقناع و سیراب سازد. إن شاء الله.

ناشر

فهرست

- فصل اوّل: شناخت امام غایب(ع) پیش از ولادت ۱۹
- بخش اوّل: امام صادق(ع) و ترویج عقیده مهدویت ۲۱
- بخش دوم: معرفی شاخص‌های امام غایب ۳۷
- بخش سوم: تعیین هویت امام غایب ۸۱
- فصل دوم: پیش از رخداد غیبت امام دوازدهم(ع) ۱۱۱
- بخش اوّل: دستاوردهای غیبت در نگاه امام صادق(ع) ۱۱۳
- بخش دوم: تأکید امام صادق(ع) بر غیبت امام مهدی(ع) و مدّت آن ۱۲۷
- بخش سوم: اعمال نیکو در زمان غیبت ۱۴۵
- بخش چهارم: علل غیبت ۱۶۹
- فصل سوم: نقش امام صادق(ع) در پاسخ به شبهات غیبت و امام غایب ۱۸۱
- بخش اوّل: شبهه کیسانیه درباره مهدویت محمد بن حنفیه ۱۸۷
- بخش دوم: شبهه مهدویت «عمر بن عبدالعزیز اموی مروانی» ۲۰۵
- بخش سوم: شبهه مهدویت «محمد بن عبدالله حسنی» ۲۲۹
- بخش چهارم: ادّعای مهدویت «مهدی عباسی» ۲۶۱
- بخش پنجم: برخورد امام صادق(ع) با دیگر ادّعاهای مهدویت ۲۸۷
- بخش ششم: نقش امام صادق(ع) در ردّ شبهات دیگر ۳۰۷

پیش‌گفتار

سخن گفتن از حضرت امام مهدی، حجت بن الحسن (ع) دارای گسترده‌ای وسیع با جوانب گوناگون و دامنه فراوان است. گرچه نمی‌توان نگاشته‌هایی را که در شرق و غرب در این باره نوشته شده، شمارش کرد؛ اما اگر پژوهشگری، شمار بسیار نگاشته‌ها و تحقیقاتی را که در این موضوع است، ببیند، هرگز نباید تصور کند که سخن در این باره تمام شده و مطرح کردن دوباره آن نکته تازه‌ای ندارد.

با این حال در سال‌های اخیر، کسانی به دروغ مدعی شده‌اند که: «شیعیان در پایان سده سوم و در آغاز قرن چهارم هجری، برای آنکه مذهب اثنی‌عشری پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری (ع) بی‌سرپرست نماند، کوشیدند با استفاده از قدرت بیانی که داشتند، به پیروان این مذهب بیاورانند که حجت بن الحسن که هنوز به دنیا نیامده بود، زاده شده است!»

کتاب «المهدی المنتظر فی الفکر الإسلامی» که در سال ۱۴۱۷ هجری قمری چاپ و سه بار منتشر شد و نیز به پنج زبان ترجمه گردید،^۱ در پی آن بود که ضمن بیان خاستگاه و ریشه این تهمت، از غوغاسالاری و جنجال‌هاوارها در این باره بکاهد، اما اینان همچنان به کار خود ادامه دادند و به نشر اکاذیب پرداختند. از این رو، خود را در عرصه امتحانی دشوار یافتیم و بار دیگر بدین موضوع پرداختیم تا تصویری روشن از باور ژرفناک

۱. مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، ترجمه این کتاب را به زبان فارسی با عنوان «در انتظار قنوس» در سال ۱۳۸۳ به چاپ رسانده است.

مهدویت در اندیشه شیعه ارائه کنم. اگر چه باور مهدویت بیش از صد سال پیش از پیدایش متکلمان و پاسداران فکر و اندیشه شیعی وجود داشته است، اما باز هم شیعیان به جعل فرآیند غیبت و امام غایب متهم شده‌اند. بنابراین، پژوهش کنونی تنها به موضوع غیبت و امام غایب از دیدگاه امام صادق (ع) پرداخته است، یعنی زمانی که هنوز علم کلام به صورت کنونی تدوین نشده بود.

زندگی امام صادق (ع) دو مقطع زمانی متفاوت را شامل می‌شود:

نخست، در دوران ناتوانی دولت اموی که به سقوط آن در ۱۳۲ ه. ق به دست عباسیان انجامید؛

دوم، در دورانی که بنی عباس سرگرم محکم کردن جای پای خود در حکومت بودند. معنای این سخن آن است که دولت اموی در زمان امام صادق (ع)، نمی‌توانست همانند زمان نیاکان امام (ع) نقش خطرآفرین خود را برای جلوگیری از فعالیت اهل بیت (ع) بازی کند. دولت عباسی که در آغاز حکومت برای امام تهدیدی نداشت پس از چندی برای ایشان و امامان معصوم بعدی خطر ساز شد تا نوبت به نقش کینه‌توزانه اینان در زمان غیبت آخرین امام، حضرت مهدی موعود (ع) برسد. بنابراین امام فرصتی نسبتاً مناسب یافت تا به طور گسترده فعالیت نماید. از این رو می‌بینیم نام شریفشان بیشتر از دیگر امامان بر زبان تاریخ‌نگاران، محدثان، مفسران، فیلسوفان و متکلمان جاری می‌شود. شاید بهترین کسی که می‌تواند این حقیقت را بازگو کند، خود امام باشد. «ابان بن تغلب» می‌گوید:

شَئِنْدِم اَبُو عَبْدِ اللَّهِ [امام صادق (ع)] فَرَمُو: پَدْرَم [امام باقر (ع)] دَر زَمَانِ بَنِي اَمِيَّةِ بِه سَبَبِ تَقِيَّةِ فَتَوَا مِي دَاد، خُورْدَن شَكَارِي كِه بَاز وَ پَرْنَدگَان شَكَارِي بَكْشَنْد، حَلَالِ اسْت؛ اَمَّا مَن تَقِيَّةِ نَمِي كَنَم وَ اَنچِه رَا پَرْنَدگَان شَكَارِي بَكْشَنْد، حَرَامِ مِي دَانَم.^۱

آنچه «حلبی» از اباعبدالله امام جعفر صادق (ع) روایت کرده و همچنین آنچه «زراره» و

۱. الفقیه، صدوق، ۳: ۹۳۲/۲۰۴؛ التهذیب، شیخ طوسی، ۹: ۲۲ / ۱۲۹؛ الاستبصار، شیخ طوسی، ۴: ۷۲ / ۲۶۵؛ فروع الکافی، کلینی، ج ۶، ص ۲۰۸، ح ۸، کتاب الصيد، باب صید البزاه و الصقور.

«ابوعمر اعجمی» از امام صادق (ع) در مورد ممنوع بودن مسح پاها در وضو به دلیل تقیه و همچنین احکام مربوط نیبذ (شراب انگور و خرما) و حج تمتع نقل کرده‌اند، نیز از این قبیل است.^۱

این نصوص و امثال آن، به روشنی آزادی فعالیت سیاسی امام صادق (ع) را در زمان دولت بنی‌امیه و بنی‌عباس نشان می‌دهد. وظیفه امام در این مقطع بسیار سخت بود، زیرا می‌دید موضع‌گیری اسلامی تا چه اندازه خطیر و مهم است. ایشان در زمانی می‌زیست که آموزه‌ها و مفاهیم وارداتی از راه فلسفه‌های بیگانه، جامعه مسلمان را آلوده می‌کرد و از طریق گذرگاه‌ها و روزنه‌های بسیاری که جنگ‌های زمان اموی (۱۳۲ - ۴۰ ه. ق) گشوده بود و همچنین در آغاز دوره نخست عباسی (۲۳۲ - ۱۳۴ ه. ق) مفاهیم بیگانه و اجنبی، به تدریج وارد جامعه اسلامی می‌شد. گرایش‌ها و دستجات فکری و عقیدتی سرنوشت‌ساز، مسلمانان را به مذاهب و فرقه‌های چندگانه تقسیم می‌کرد. چنان که بر اثر رسوبات مسموم فرهنگی، جنبش زندیقان و ملحدان پدید آمد. افزون بر اینکه در مرکز خلافت (نخست دمشق و سپس بغداد) پدیده فساد اداری و اخلاقی گسترش یافت و در ادامه، حتی به سبب ناتوانی خلفا، انحراف و کژروی، به توده جامعه نیز راه یافت. گواه این گفته‌ها، میراث ادبی دستگاه اموی و عباسی است. «ابوالرج اصفهانی» در کتاب «الأغانی»، مثال‌های بی‌شماری را از ریخت و پاش اقتصادی، بی‌خیالی و بی‌فکری و فساد اخلاقی، حاکمان و فرمانروایان دولت اموی و عباسی به تصویر می‌کشد.

از این رو امام صادق (ع) می‌بایست امت را آگاه و بیشترین توان افراد را بسیج کند تا برای انقلاب و دگرگون‌سازی به پا خیزند. ایشان توانست در آن فرصت اندک، این امر را تحقق بخشد و با شایستگی تمام، قدرت و حقیقت اسلام را بازگرداند و اصول اندیشه دینی را پایه‌ریزی نماید. ایشان در برابر تندبادهایی که بر بقایای حق وزیدن گرفته بود،

۱. فروع کافی، ۲/۳: باب مسح الخفین از کتاب الطهاره، و ۲/۲: باب تقیه؛ المحاسن، برقی، ۳۰۹/۲۵۹: خصال، صدوق

مانند کوهی بزرگ ایستاد و جهاد علمی، فرهنگی و فکری سترگی را به انجام رساند. امام با حکمت و فراست بسیار و دانش و بینش و اخلاص فراوان توانست ساحت اندیشه و فرهنگ زمانه خویش را که ارزش‌ها در آن رو به پستی و فرومایگی گذاشته بود، با معارف والای اسلام و آموزه‌های بلند آن پیاراید و روشنی بخشد. ایشان همچنین توانست آموزه‌ها و مفاهیم دینی را به غذای روحی برای هر زمان تبدیل کند و تعالیم و حیانی را از واقعیتی نظری به واقعیتی عملی برگرداند. این جهاد به دست پیشگامان و دانش پژوهان مکتب امام که افزون بر چهار هزار نفر بودند، گسترده شد. شاگردان امام شعله‌های نوری بودند که ظلمات و تاریکی را از چشمان امت زدودند و دیدگاه و دلشان را روشن کردند.

مکتب امام صادق (ع) برای ادای وظیفه رسالت، این چنین ادامه یافت و امامان بعدی با فیض علم نبوت و نور ولایت، آن را پربار کردند. تابش آن مکتب پس از زمان‌های پیاپی و آمد و شد ماه و خورشید، حتی ذره‌ای کم فروغ نگشت. وجود بزرگ‌مردانی عالم و دانشمند در این مکتب که از راه‌های دور و نزدیک به حضور امام شتافته بودند، گواه جاودانگی و گستردگی مکتب ایشان است. اگر جهاد علمی پیوسته امام صادق (ع) نبود، فرهنگ اسلامی در برابر بیماری کجروی و انحراف، تاب مقاومت نداشت. افزون بر آشفتگی و چندگانگی‌هایی که در اندیشه و عقیده مردم به وجود آمده بود، ادعاهای خطرناکی درباره امامت نیز گریبان‌گیر جامعه اسلامی گردیده بود؛ به طوری که هر ستمگر سرکشی، به رغم تمامی بدیهیات می‌توانست ادعای رهبری کند و هر که با قدرت شمشیر چیره می‌شد، امام واجب‌الاطاعه می‌شد. این کارها در حالی صورت می‌گرفت که بنابر روایت صحیح شیعه و سنی، رسول خدا (ص) فرموده بودند:

«الخلفاء إثناعشر کلهم من قریش؛^۱

جانشینان من دوازده تن‌اند که همگی از قریش‌اند.»

۱. صحیح بخاری ۴: ۱۶۴ باب الاستخلاف از کتاب الأحکام؛ صحیح مسلم ۲: ۱۱۹ باب الناس تبع لقریش از کتاب الإماره به روایت از نه طریق؛ مسند احمد ۵: ۹۳ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کمال الدین، شیخ صدوق ۱: ۲۷۰ / ۱۶: ۱۹؛ الخصال، شیخ صدوق ۲: ۴۶۹ و ۴۷۵.

و نیز حدیث صحیح است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ»^۱

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

علاوه بر این، حدیث ثقلین از رسول خدا(ص)، متواتر است که:

«قُرْآنٌ وَ أَهْلُ بَيْتِ (ع) عِترَتِش، تَا دُنْيَا بَاقِي اسْت، بَرَادِرَانِ هَمْدَلٍ وَ هَمْرَاهُ هَسْتَنْد؛

هر کس بدان‌ها دست آویزد، از گمراهی مصون است. آن دو از هم دیگر جدا

نمی‌شوند تا روز قیامت کنار حوض کوثر بر پیامبر(ص) وارد شوند»^۲.

رسول خدا(ص) مقصود از امامان دوازده‌گانه را مشخص کرد و معنای امام زمان

هر نسل از امت را روشن نمود تا دیگر ابهام و تردیدی باقی نماند و به درنگ یا تفکر

افزون‌تری نیاز نباشد. در حدیث صحیحی از امام صادق(ع) است:

«سُئِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابِ

اللَّهِ وَ عِترَتِي.» مَنِ العِترَةُ؟ فَقَالَ (ع): أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْإِثْمَةُ التَّسْعَةَ مِنْ وُلْدِ

الْحُسَيْنِ، تَأْسِئُهُمْ مَهْدِيَّهُمْ، لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيَّ

رَسُولَ اللَّهِ حَوْضَهُ»^۳

از امیرمؤمنان(ع) پرسیدند: معنای این فرمایش رسول خدا(ص) چیست؟ «میان

شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم». عترت کیانند؟ فرمود: منم و

۱. اصول کافی ۱: ۵/۳۰۳ و ۱: ۱/۳۰۸، ۲، ۳ و ۱: ۲/؛ روضة الكافي ۱۲۳/۸؛ الإمامة و التبصرة من الحيرة، صدوق اول،

۶۹/۲۱۹ و ۷۰ و ۷۱؛ قرب الإسناد، حمیری: ۲۵۱ / ۱۲۶۰؛ بصائر الدرجات، صفار: ۲۵۹ و ۵۰۹ و ۵۱۰؛ إكمال الدین ۲:

۴۱۲ / ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵، باب ۳۹؛ رجال کشی در شرح حال سالم بن ابی حفصه: / شماره شرح حال ۴۲۸ مانند

این روایت در صحیح بخاری ۵: باب الفتن؛ صحیح مسلم ۶: ۲۲ / ۱۸۴۹؛ مسند احمد ۲: ۳ و ۴: ۴ / ۹۶؛ المعجم

الكبير، طبرانی ۱۰: ۱ / ۳۵۰ / ۱۰۶۸۷؛ مسند طيالسي: ۲۵۹؛ مستدرک حاکم ۱: سنن بیهقی ۸: و ۱۵۷.

۲. سند حدیث شریف ثقلین در فصل دوم، باب نخست خواهد آمد.

۳. فضل بن شاذان در «اثبات الرجعه» نیز مختصر حدیث را آورده: ۲۰۸ / ۶ به نقل از ابن ابی عمیر از غیاث

بن ابراهیم از امام صادق(ع). صدوق آن را به سند صحیح آورده، به نقل از ابن ابی عمیر از غیاث از امام(ع).

ر. ک: کمال الدین ۱: ۲۴۰-۲۴۱/۶۴؛ باب ۲۲؛ عیون اخبار الرضا(ع) ۱: ۵۵/؛ معانی الأخبار: / ۴ باب معنی الثقلین و

العتره.

حسن و حسین و امامان نه گانه فرزندان حسین؛ نهمین اینان، «مهدی» است. اینان از کتاب خدای عزوجل جدا نمی‌شوند، چنان که کتاب خدا از اینان جدا نمی‌شود، تا کنار حوض کوثر بر رسول خدا(ص) وارد شوند».

اگر امر چنین نبود، پیامبر می‌بایست ملاک مصون ماندن از گمراهی را پیروی از کسانی قرار می‌داد که به قدرت رسیده و بر مسلمانان، چه با رضایت و چه با نارضایتی حکومت می‌کنند؛ اما اگر طبق حدیث، نجات به شرط دست‌آویزی به ثقلین باشد، عقل و خرد نمی‌پذیرد که امام و پیشوا کسی جز منجی و رهاکننده از گمراهی باشد.

در پژوهش کنونی، قسمت کوتاهی را به بحث‌های خطیر مربوط به امامت اختصاص داده‌ایم. این بحث «غیبت امام مهدی (ع) از دیدگاه امام صادق (ع)» است. این موضوع حساس، ارتباط بسیاری با اندیشه و کردار و عقاید مردم در دوران معاصر دارد؛ از این رو بر آن شدم موضوع را از نظر امام صادق (ع) بررسی کنم تا ببینیم ایشان موضوع غیبت را چگونه طرح کرده‌اند؟ آیا آموزه‌هایی در اندیشه امام صادق (ع) وجود دارد که هویت امام غایب منتظر را بی‌هیچ اشتباه و ابهامی برایمان روشن کند؟ آیا ایشان بی‌آنکه هویت امام غایب، نام و نسب شریف ایشان را گزارش کند، به طرح کلی موضوع پرداخته است؟

امام تلاش کرد باور غیبت امام مهدی منتظر (ع) را اشاعه و رواج دهد و اندیشه اصیل مهدویت را در وجدان امتی برانگیزاند که همه چیز در آن آشفته شده و حق با فکر و خیال‌های باطل آمیخته گشته است. در چنین جامعه‌ای، اندیشه مهدویت دچار تضادها و تشویش‌هایی شده و ادعاهای باطل مهدویت ظهور کرده بود. از این رو امام صادق (ع) فضایی علمی برای فهم «فرآیند غیبت» فراهم آورد تا مردم بدانند آن مهدی که غایب خواهد شد، کیست؟

ایشان در گام نخست، از عقیده مهدویت حمایت نموده و رسول خدا(ص) را به عنوان اولین کسی که بر این موضوع با تمام توان تأکید کردند، معرفی نمود. از دیگر اقدامات ایشان در تثبیت عقیده صحیح مهدویت، این است که ایشان صراحتاً حکم کسی را که

منکر مهدویت باشد، بیان می‌نمایند.

در گام دوم، امام اصول و پایه‌های معرفی و شناخت امام مهدی(ع) را تثبیت می‌سازند.

سومین گام، در ارتباط با چگونگی بهره بردن از امام مهدی(ع) در زمان غیبت است. این چنین، امام جعفر صادق(ع) راه‌های شناخت و معرفت امام غایب را ده‌ها سال پیش از ولادت ایشان، هموار کرد.

فصل نخست در سه بخش به این موضوع می‌پردازد و گام‌های سه‌گانه‌ای را که بر شمردیم، به ترتیب بررسی می‌کند. در فصل دوم کتاب که مشتمل بر چهار بخش است، موضوع غیبت و داده‌ها و آموزه‌های آن، تأکید امام صادق(ع) بر وقوع و طولانی بودن آن، همچنین کارها و فعالیت‌هایی که اجرای آنها در زمان غیبت مطلوب است و در پایان علت غیبت مورد بررسی قرار گرفته است.

پنج بخش از فصل سوم به موضع‌گیری امام در برابر ادعاهای باطل مهدویت می‌پردازد. امام ادعاهای «کیسانیه»، «امویّه»، «حسنیه»، «عبّاسیه»، «ناووسیه» و «واقفیه» را رد کرده و ملاک‌های مستند و متقنی برای شناخت هر ادعایی از این گونه را ارائه داده است. پاسخ‌های امام به شبهات در موضوع مهدویت در آخرین بخش از فصل سوم آمده است.

سید ثامر هاشم عمیدی

فصل اوّل

شناخت امام غایب (ع) پیش از ولادت

بخش اول

امام صادق (ع) و ترویج عقیده مهدویت

امام صادق(ع) با تأکید بر دو موضوع، برخی اقدامات لازم، جهت آگاهی بخشی در زمینه‌های عقیدتی و فکری را که با آگاهی از مسئله غیبت و معرفت امام غایب صورت می‌گرفت، انجام دادند. آن حضرت ده‌ها سال پیش از ولادت امام غایب هویت ایشان را معرفی کردند. آن دو اقدام به شرح زیر بود:

۱. اثبات اصل عقیده مهدویت و حمایت از آن

روشن است سخن سخن گفتن از غیبت و امام غایب و بیان آنچه واجب است در زمان غیبت انجام یا ترک شود، در ابتدا مفید نمی‌توانست باشد؛ مگر آنکه اصل عقیده مهدویت شناخته شود، از این رو امام صادق(ع) می‌خواست امت را بر اصل این عقیده و باور آگاه کند. ایشان روایاتی که به تواتر از رسول خدا(ص) در این باره رسیده بود نقل می‌کرد تا در اصلی که رسول خدا(ص) آن را اثبات کرده بود و امت بر نقل آن اتفاق نظر داشت، شک و تردیدی نماند. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) از رسول الله(ص) نقل می‌کند:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا يَوْمَ لَبِثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا»^۱

اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند از اهل بیتم مردی را برمی‌انگیزاند که دنیا را پر از داد کند، چنان که پر از بیداد شده است.»

۱. کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱۱.

«ابو سعید خدری» می گوید:

شنیدم رسول خدا(ص) بر فراز منبر فرمود: *إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ عِطْرَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، يَنْزِلُ اللَّهُ لَهُ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَهَا وَيَخْرُجُ لَهُ مِنَ الْأَرْضِ بَذْرَهَا فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْقَوْمُ ظُلْمًا وَجورًا؛^۱*

مهدی از عترت من، از اهل بیتم است. در آخرالزمان قیام می کند. خداوند برای او از آسمان باران می فرستد و از زمین، محصول بیرون می آورد. آنگاه زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که مردمان آن را پر از ظلم و ستم کرده اند.

در روایتی دیگر «ابو سعید خدری» از پیامبر(ص) نقل می کند:

«المهدى منى أجلى الجبهة، أقنى الأنف، يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛^۲

مهدی از من است، پیشانی‌اش بلند و بینی‌اش کشیده است. زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که آکنده از جور و ستم شده است.

«ام سلمه» می گوید:

شنیدم رسول خدا(ص) فرمود:

«المهدى من عترتى من ولد فاطمه؛^۳ مهدی از عترتم، از فرزندان فاطمه است.»

«حذیفة بن یمان» می گوید:

رسول خدا(ص) برایمان خطبه خواند و آنچه را رخ خواهد داد به ما یادآوری کرد و سپس فرمود:

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد، لطول الله عز وجل ذلك اليوم حتى يبعث فيه رجلاً من وُلدى اسمه اسمى، فقال سلمان الفارسي فقال: «يا رسول الله من أى وُلدك؟» قال: من

۱. سنن ابی داود و ۴: ۴۲۸۳/۱۰۷؛ مسند احمد ۱، مصنف ابن ابی شیبہ ۱۵: ۱۹۴۹۴/۱۹۸.

۲. سنن ابی داود، ۴: ۴۳۸۵/۱۰۷؛ مصنف عبدالرزاق ۱۱: ۲۰۷۷۳/۳۷۲.

۳. سنن ابن ماجه ۲: ۴۰۸۶/۱۳۸۶؛ سنن ابوداود ۴: ۴۲۸۴/۱۰۷؛ مستدرک حاکم ۴: ۵۵۷؛ المعجم الکبیر،

طبرانی ۲۳: ۵۶۶/۲۶۷.

وُلدی هذا، و ضرب بیده علی الحسین؛^۱

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده نباشد، خدای عزوجل آن روز را آن قدر طولانی می‌کند که مردی از فرزندانم را برانگیزاند که هم‌نام من است. سلمان فارسی برخاست و پرسید: «ای رسول خدا! از کدام فرزندان است؟» فرمود: از این فرزندم و دست بر [امام] حسین نهاد.»

در این باره احادیث بسیار دیگری نیز وجود دارد. از شمار شواهد و گواهانی که اعتقاد را سخ به مهدی(ع) را تأیید می‌کند، آن است که در تمامی کتب حدیثی مسلمانان، بدین حقیقتی که از سوی رسول خدا(ص) نقل شده، تصریح گردیده است. محدثان سنی که احادیث حضرت مهدی(ع) را گزارش کرده‌اند، نزدیک به نود نفرند که این احادیث را به بیش از پنجاه صحابی استناد داده‌اند،^۲ اما کسانی که معتقد به صحّت یا تواتر آن احادیث‌اند، تنها پنجاه و هشت عالم سنی‌اند.^۳ اگر موضع اهل بیت(ع) و عقیده پیروان آنان را درباره امام مهدی(ع) بدانیم، یقین پیدا خواهیم نمود که مسلمانان بر ضرورت اعتقاد به مهدی(ع) با تمامی مذاهب اجماع و اتفاق رأی دارند.

احادیث بسیاری از امام صادق(ع) نقل شده است که در آخر الزمان مردی از نسل پیامبر(ص) ظهور و قیام می‌کند که ملقب به «مهدی» است، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه آکنده از ظلم و بیداد شده است. او «دجال» را می‌کشد و عیسی بن مریم(ع) برای یاری‌اش، از آسمان فرود می‌آید و در نماز به او اقتدا می‌کند. حدیث زیر بر این مطلب دلالت دارد:

«معمّر بن راشد» از امام صادق(ع) نقل می‌کند که در حدیثی از رسول خدا(ص)

۱. عقد الدرر؛ ۵۶ باب ۱؛ فرائد السمطين ۲: ۳۲۵-۵۷۵/۵۷۵ باب ۶۱؛ المنار المنيف، ابن القيم ۳۲۹/۱۴۸ فصل ۵۰. کشف الغمّه، اربلی: ۲۵۹۳.

۲. ر. ک: المهدي المنتظر في الفكر الإسلامي: ۲۲-۲۶ از همین نویسنده.

۳. ر. ک: دفاع عن الكافي ۱: ۴۳۴-۴۰۵ با عنوان «من قال بصحة أحاديث المهدي(ع) أو تواترها من أهل السنة، از همین نگارنده.

آمده است:

«... و مِنْ ذُرِّيَةِ الْمَهْدِيِّ، إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنَصْرَتِهِ، فَقَدَّمَهُ وَ صَلَّى خَلْفَهُ»^۱

از ذریه من مهدی است. وقتی قیام کند، عیسی بن مریم (ع) برای یاری اش از آسمان فرود می آید، پس او را پیش فرستاده، پشت سرش نماز می گزارد».

این حدیث به روشنی، ضمن اثبات اصل قضیه مهدویت، اشاره ای گذرا نیز به هویت امام مهدی (ع) دارد که از نسل رسول خداست. همچنین به شرح مقام او نیز پرداخته که به دستور خدا، حضرت عیسی (ع) وزیر و یاور امام مهدی (ع) در آخر الزمان خواهد بود و حتی در نماز به او اقتدا می کند. حدیث نزول عیسی (ع) برای یاری امام مهدی (ع) را «بخاری» در «صحیح» به نقل از «ابوهریره»^۲، «مسلم» در «صحیح» خویش از چندین طریق به نقل از «ابوهریره»^۳ و «جابر انصاری»^۴، «ترمذی» از «انس»^۵، «ابونعیم» از «عبدالله بن عمرو»^۶ و «حدیفه»^۷، «ابن منذر» از «شهر بن حوشب» به نقل از «أم سلمه»^۸ و «ابن ابی شیبه» به گزارش «ابن سیرین»^۹ به گونه ای مُرْسَل ذکر کرده اند.

نمی توان گفت هویت امام مهدی (ع) در حدیث امام صادق (ع) مشخص نگردیده است؛ اگرچه اکنون فقط در صدد اثبات اصل عقیده مهدویت بنابر فرمایش امام صادق (ع) هستیم و البته این موضوع را هم نباید نادیده گرفت؛ به ویژه که در میان مسلمانان، کسانی

۱. امالی شیخ صدوق: ۲۸۷/۲۲۰/م مجلس ۳۹/..

۲. صحیح بخاری ۴: ۲۰۴ باب نزول عیسی (ع) ..

۳. صحیح مسلم ۱: ۲۴۲/۱۳۵ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ باب نزول عیسی (ع) حاکماً بشریعة نبینا محمد (ص).

۴. صحیح مسلم ۱: ۱۳۵ / ۲۴۷ از همان باب.

۵. سنن ترمذی ۵: ۲۸۹۶/۱۵۲.

۶. الحاوی للفتاوی، سیوطی ۲: ۷۸.

۷. همان، ۸۱.

۸. تفسیر قمی ۱: الدر المنثور، سیوطی ۲.

۹. المصنف، ابن ابی شیبه ۱۵: ۱۹۸/۱۹۴۹.

هستند که در این باره تردید دارند و تمام یا قسمتی از جریان را نمی‌پذیرند. با این حال، شواهدی که اصل مزبور را اثبات کرده و هویت امام را به خوبی مشخص می‌نماید، کم نیستند که در ادامه به شرح آنها می‌پردازیم.

اگر گفتیم مهدی از فرزندان رسول خداست، یعنی از ذریه امیرمؤمنان(ع) و حضرت فاطمه(س) است؛ پس می‌باید از فرزندان امام حسن(ع) (نوه پیامبر)، یا از اولاد امام حسین(ع) (نوه دیگر پیامبر) باشد؛ زیرا ذریه رسول خدا(ص) فقط از این دو بزرگوار انتقال می‌یابد. از این رو احادیث دیگری که اصل قضیه را اثبات می‌کند، بدین معنا هم تصریح کرده است.

۱. «ابان بن عثمان» به نقل از امام صادق(ع) می‌گوید:

رسول خدا(ص) در فرمایشی به علی(ع) فرمود: «کان جبرئیل عندی آنفاً و أخبرنی أن القائم الذی یخرج فی آخر الزمان فیملأ الأرض عدلاً من ذریک من ولد الحسین؛^۱ جبرئیل به تازگی نزد من بود و خبر داد قائم که در آخر الزمان قیام می‌کند و زمین را پر از داد می‌نماید، از فرزندان تو و از ذریه حسین است.»

۲. «معاویه بن عمار» از امام صادق(ع) نقل می‌کند که:

رسول خدا(ص) در فرمایشی دیگر می‌فرماید: «إن جبرئیل أتانی فأقرأنی من ربی السلام و قال یا محمد... و منکم القائم یصلی عیسی بن مریم خلفه إذا أهبطه الله إلى الأرض من ذریة علی و فاطمة من ولد الحسین؛^۲

جبرئیل نزد من آمد و از پروردگار به من سلام رساند و گفت: ای محمد... قائم از شماست. وقتی خدا عیسی بن مریم(ع) را به زمین می‌فرستد، او پشت سر قائم نماز می‌گزارد. قائم از ذریه علی و فاطمه و از فرزندان حسین است.»

در برخی احادیث اهل سنت آمده که امام مهدی(ع)، از ذریه امام حسن(ع) است، نه از

۱. کتاب الغیبه، نعمانی: ۲۴۷-۲۴۸/۱ باب ۱۴

۲. روضة الکافی، کلینی ۸/۱۰۷

ذریه امام حسین (ع). البته باید گفت حدیث صحیحی در این باره از سنی‌ها وجود ندارد. این مطلب فقط در دو حدیث آمده، که «طبری» یکی را مُرسَل آورده،^۱ که مُرسَل حجت و معتبر نیست. دیگری را «ابی داود» در کتاب «سنن» خویش: از قول «هارون بن مغیره» آورده که «عمر بن ابی قیس» به نقل از «شعیب بن خالد» از «ابی اسحاق» به این مضمون نقل می‌کند که:

«علی رضی الله عنه نگاهی به پسرش حسن کرد و فرمود: این فرزندم سید و سرور است، چنان که پیامبر نامیدش. از صُلب او مردی قیام می‌کند که به نام پیامبرتان نامیده می‌شود. اخلاقش مانند پیامبر است، اما ظاهرش مثل ایشان نیست (سپس امام این جریان را گفت) او زمین را پُر از داد می‌کند».^۲

سند این حدیث، مجهول و منقطع است، زیرا هم می‌گوید: «حَدَّثْتُ؛ به من گفته شد» هم‌نام کسی که این سخن را گفته است، نمی‌برد؛ از این رو راوی ناشناخته و گمنام است. همچنین «ابی اسحاق سبعی» جز یک روایت از امیرمؤمنان علی (ع) نقل نکرده است، چنان که این مسئله را «منذری» در شرح حدیث «ابی داود» بیان کرده است.^۳ روزی که امیرمؤمنان (ع) به شهادت رسید، «ابواسحاق» نزدیک هفت سال داشت، چون دو سال مانده به مرگ «عثمان» به دنیا آمد.^۴ از این رو وی در سنی نبوده است که از امام روایتی نقل کند. از این گذشته، در نقل از «ابی داود» اختلاف وجود دارد. برخی از کتاب «السنن» این حدیث را روایت کرده‌اند که در آن، واژه «حسین» به جای «حسن» آمده است. علاوه بر این، احادیث بسیار دیگری از اهل تسنن وجود دارد که اثبات می‌کند، امام از فرزندان حسین (ع) است.^۵

۱. تهذیب الآثار، طبری؛ الحاوی للفتاوی، سیوطی ۲:

۲. سنن ابی داود ۴: ۱۰۸/۴۲۹۰.

۳. مختصر سنن ابی داود، منذری ۶: ۴۱۲۱/۱۶۲.

۴. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی ۸: ۱۰۰/.

۵. رك: المهدي المنتظر في الفكر الإسلامي: ۶۲ که بطلان حدیث ابی داود را از هفت راه ثابت کرده‌ایم.

در انبوه نصوص شیعه امامیه درباره مهدویت، در مورد هویت مهدی(ع) کوچک‌ترین عبارت حدیثی یا نوشتاری وجود ندارد که مهدی از فرزندان امام حسن(ع) است.

۲. بیان حکم کسی که عقیده مهدویت را نپذیرد

از آنچه گفتیم، مشخص شد انکار کلی یا جزئی اصل عقیده مهدویت، مانند انکار خدا و رسول خدا(ص) است. ضمن آنکه رد این مسئله، اجماع و اتفاق نظر تمام طیف‌ها، دسته‌ها و فرقه‌های مسلمانان را که اصل عقیده مهدویت را پذیرفته‌اند، انکار می‌کند. «جابر بن عبدالله انصاری» می‌گوید:

رسول خدا(ص) فرمود: «مَنْ كَذَّبَ بِالذَّجَالِ فَقَدْ كَفَرَ وَ مَنْ كَذَّبَ بِالْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ»^۱ کسی که خروج دجال را تکذیب کند، کافر شده و هر که مهدی را رد کند، کافر گشته است.

بنا بر گزارش «علاءالدین علی متقی بن حسام الدین»، مشهور به «متقی هندی حنفی»، علمای مذاهب چهارگانه نیز بر کفر کسی که عقیده مهدویت را رد کند، تأکید دارند. وی در کتابش «فتاوی علماء العرب من أهل مكة المشرفة في شأن المهدي الموعود في آخر الزمان» در این باره از عالمان سؤال می‌کند. «متقی» می‌گوید:

صورت پرسش این بود:

حضرات علما پیشوایان دین و هادیان مسلمانان، ایدهم الله بروح القدس و رضی الله تعالی عنکم، نظر شما درباره این مطلب چیست؟ گروهی معتقدند شخصی از سرزمین هند، در سال ۹۱۰ ه.ق در یکی از دیارهای عجم مرده،^۲ که «فره» نام

۱. الروض الأنف، سهیلی ۲؛ عقدالدرر، مقدس شافعی؛ ۲۰۹؛ الحاوی للفتاوی، سیوطی ۲: ۲۴۴ که می‌نویسد: «ابوبکر الاسکاف در فوائدالخبار به نقل از جابر بن عبدالله ...» خبر را ذکر می‌کند.

۲. در صفحه ۶۷ کتاب البرهان آمده است:

«گروهی از سرزمین هند معتقدند شخص شریفی در هند به دنیا آمده و اسمش سید محمد بن سیدخان جونفوری است وی مهدی موعود آخرالزمان است.»

وی کتاب البرهان را در لازم به ذکر است اثبات گمراهی این گروه نگاشته است.

داشته است. او مهدی موعود آخرالزمان بود. آیا هر که وی را نپذیرفته، کافر شده است؟ حکم کسی که منکر مهدی موعود باشد، چیست؟

وی می‌افزاید: «این استفتا در ۹۵۲ ه. ق. پرسیده شده است.»^۱ «متقی هندی» فتوای فقهای مکه را در پاسخ پرسش مذکور نقل می‌کند. او نام هر فقیه و مذهبش را هم می‌گوید، مانند:

الف) فتوای «ابن حجر هیتمی»، از مذهب شافعی؛

ب) فتوای «شیخ احمد ابی السرور بن صبا»، از مذهب حنفی؛

پ) فتوای «شیخ محمد بن محمد خطابی»، از مذهب مالکی؛

ت) فتوای «شیخ یحیی بن محمد»، از مذهب حنبلی.

ما در اینجا گزیده فتوای هر یک را بیان می‌کنیم:

«فقیه شافعی»

وی پس از بیان تواتر احادیث مهدی نشانه‌های معتبر خروج ایشان را آورده و سپس می‌گوید:

اگر انکار ظهور مهدی از سوی گروهی، انکار مستقیم سنت باشد، آنان کافرند و کشتن آنها واجب است؛ اما اگر فقط دشمنی با پیشوایان اسلام باشد، نه با سنت؛ بایستی شدیداً تعزیرشان کرد و متناسب با جرم و بنا بر تشخیص حاکم آنان را مجازات کرد، مثلاً با زندانی کردن، شلاق یا کتک زدن تا از این کارهای زشت و ناپسند دست بردارند و از این رسوایی‌ها به راه حق باز گردند، هر چند که بر خلاف میل و نظرشان باشد و برای اینکه از کفرشان جلوگیری شود و دیگران از ایشان تأثیر نپذیرند، به آنچه شرع گفته، آنان را معتقد نمود.^۲

«فقیه حنفی»

۱. متقی هندی، البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، ص ۱۷۷.

۲. همان: ۱۷۸-۱۷۹.

وی به بطلان انکار ظهور مهدی فتوا داده و درباره مدعیان می گوید:
باید به شدت سرکوب شوند و سرسختانه جلوی آنان را گرفت، زیرا اعتقادشان
مخالف محتوای نصوص و سنن صحیحی است که احادیث بر آن متواترند و به
سبب راویان بسیار به حدّ مستفیض^۱ رسیده است. مهدی موعود با ظهور خویش
در آخرالزمان همراه عیسی بن مریم(ع) قیام می کند.^۲

«فقیه مالکی»

او نیز به بطلان ادعای این گروه فتوا می دهد:
اعتقاد اینان به اینکه مرد هندی مرده، همان مهدی است که به ظهورش در
آخرالزمان وعده داده شده، باطل است؛ زیرا احادیث صحیحی درباره ویژگی های
مهدی، نشانه های قیامش و فتنه هایی که پیش از آن رخ می نماید، وجود دارد.^۳
باور آنان به اینکه آن مرد مهدی است و هر کسی با آنها مخالفت کند، کافر می باشد،
صحیح نیست و می باید از آنان خواست که توبه کنند و به اعتقاد حق برگردند و گرنه
کشته خواهند شد.

«فقیه حنبلی»

وی در این باره می گوید:

تردید نیست که این باور فاسد است. زیرا با احادیث صحیح، مخالفت و دشمنی
دارد. ناقلان مورد اعتماد از راویانی که حافظه خوبی داشته و مورد اطمینان بوده اند،
حدیث صحیح به نقل از پیامبر(ص) آورده اند که به قیام مهدی در آخرالزمان خبر
داد و ضمن بیان مقدمات ظهورش و صفات ذاتی او، به اموری که در زمان وی رخ
می دهد، نیز اشاره کرد.^۴

۱. متواتر یقیناً از معصوم صادر شده، مستفیض، اطمینان بخش به صدور حدیث از معصوم است، گرچه از اخبار آحاد که
ظن معتبر می آورد، بالاتر است اما در رتبه پایین تری از تواتر قرار دارد. م.

۲. البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان: ۱۸۰.

۳. همان: ۱۸۱.

۴. همان، ص ۱۸۲.

وی در پایان از حاکم مسلمانان می‌خواهد:

بر آنان حکم مرتدان را جاری کرده و از آنان سه بار درخواست توبه کنید؛ اگر توبه نکردند، گردنشان را با شمشیر بزنید، تا بدعت‌گذارانی مانند اینان دست بردارند و خداوند، مسلمانان را از دست تمامی آنها آسوده‌خاطر کند.^۱

از جمله شواهدی که درستی این فتاوا را تأیید می‌کند، بیانات امام صادق (ع) است:

۱. «صفوان بن مهران جمال» از امام (ع) نقل می‌کند:

«مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأُمَّةِ وَ جَعَدَ الْمَهْدِيَّ كَمَا كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَدَ مُحَمَّدًا نَبِيًّا»^۲

هر کسی تمام امامان را قبول داشته باشد، اما مهدی را رد کند، مانند کسی است که تمامی پیامبران را قبول داشته باشد و نبوت محمد (ص) را رد کرده باشد.

۲. «غیاث بن ابراهیم» به نقل از امام صادق (ع) به روایت از پدرانش می‌گوید:

«مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فَقَدْ أَنْكَرَنِي»^۳

هر کسی انکار کند که قائم از فرزندانم است، مرا انکار کرده است.

شایان ذکر است که واژه «قائم» گرچه وصف تمامی امامان است، ولی وقتی به طور

مطلق آورده شود، مقصود امام مهدی (ع) است. از جمله شواهد در این باره، گزارش

عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) است. وی می‌گوید از امام معنای آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ

أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۴ را پرسیدم. فرمود:

«أَمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهَرِهِمْ وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ»^۵

مقصود، امام در پس پرده غیب است که از میان مردمان هم زمانش قیام

می‌کند.

۱. همان: ۱۸۳.

۲. کمال الدین، صدوق ۲: ۱/۳۳۳ باب ۳۳

۳. همان، ۲: ۸/۴۱۲ باب ۳۹.

۴. سوره اسرا (۱۷) آیه ۷۱.

۵. اصول کافی ۱: ۵۳۶-۵۳۷/۳ باب ۱: ۳/۵۳۷-۵۳۶، هادون إليه.

امام در پاسخ به «ابی خدیجه» که معنای قائم را پرسید، فرمودند:
«كَلَّمْنَا قَائِمًا بِأَمْرِ اللَّهِ، وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّىٰ يَجِيءَ صَاحِبَ السَّيْفِ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبَ
السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ؛^۱
همه ما به دستور خدا، قائم و قیام کننده‌ایم، یکی پس از دیگری، تا دارنده شمشیر
(مهدی) بیاید. وقتی او بیاید، دستور دیگری جز آنچه بوده، از جانب خدا خواهد
آورد.»

همچنین «محمد بن عجلان» به نقل از امام(ع) در این باره می‌گوید:
«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دُثِرَ، فَضَلَّ عِنْدَ
الْجُمْهُورِ وَ أَمَّا سُمِّيَ الْقَائِمَ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ، وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ
بِالْحَقِّ؛^۲

وقتی قائم قیام کند، مردمان را به اسلامی جدید می‌خواند و آنان را به اموری
راهنمایی می‌کند که پنهان شده و همگان از آن روی گردان هستند. قائم، مهدی
نامیده شد، زیرا به امری هدایت می‌کند که مردم از آن گمراه شده بودند و قائم
نام‌گذاری شد، چون به حق قیام می‌کند.»

در حدیث «حکم بن ابی نعیم» به نقل از امام باقر(ع) مطلبی است که به روشنی تمام
بیان می‌دارد:

«امام مهدی(ع) بین یاران ائمه، به قائم شناخته شده است.»^۳

۳. در حدیث صحیحی به نقل از «علی بن رثاب»، امام صادق(ع) در تفسیر آیه: «یوم
یاتی بعضُ آیات ربک لاینفع نفساً إیمانها لم تکن آمنت من قبل»^۴ می‌فرماید:
«الآیات هم الائمة، و الآیة المنتظرة هو القائم(ع) فیومئذ لاینفع نفساً إیمانها لم تکن

۱. همان/۲؛ الإرشاد ۲: ۲۸۴.

۲. الارشاد ۲: ۲۸۳؛ كشف الغمه ۳: ۲۵۴ ۲۵۵.

۳. اصول الکافی ۱: ۱/۵۲۶ باب أن الائمة کلهم قائمون...

۴. انعام (۶) آیه ۱۵۸.

آمنت من قبل قیامه بالسیف، و إن آمنت بمن تقدمه من آبائه؛^۱
 آیات، همان ائمه هستند و آیه مورد انتظار، قائم است. در آن روز [که قیام کند] اگر
 کسی پیش از قیام او با شمشیر، به او ایمان نداشته و بعد از خروج ایمان بیاورد،
 سودی به حالش ندارد؛ حتی اگر به امامان پیش از او ایمان آورده باشد.

این حدیث صحیح به صراحت می گوید که:

منکران امام مهدی (ع) در زمان غیبتش، هلاک می گردند؛ البته اگر خود را درنیابند
 و پیش از آنکه در توبه با ظهور امام منتظر بسته شود، به سوی خدا برنگردند.
 بنابراین گفتار برخی که می گویند اگر زمان ظهور امام مهدی (ع) را درک کنند به او
 ایمان می آورند و به بیعت و تصدیق وی می شتابند، بهانه جویی و توجیه طلبی آنان برای
 پیروی از هوای نفس است. باید از این گونه عذر و بهانه های پوچ و توخالی دست شست
 و آنها را از ریشه کند.

۴. «غیاث» به نقل از امام صادق (ع) می گوید که:

رسول خدا (ص) فرمود: «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛^۲ هر
 کسی قائم را که از فرزندانم است، در زمان غیبتش انکار کند، به مرگ جاهلیت
 مرده است.»

در حدیث، اصل قضیه غیبت و حکم منکر آن ثابت شده است. اهمیت مفهوم غیبت،
 همراه با اصل قضیه فهمیده می شود، از این رو خطر انکار امام مهدی (ع)، خطر بزرگی است.
 برآیند احادیث گفته شده با حقیقت و روح قرآن کریم هماهنگ است. خدا می فرماید:

«چرا به برخی از احکام کتاب [که به نفع شماست] ایمان آورده اما به بعضی دیگر
 کافر می شوید؟!»^۳

۱. کمال الدین: ۱۸ مقدمه. شیخ صدوق از طریق صحیح دیگری به نقل از علی بن رثاب از امام صادق، حدیث را در
 کمال الدین، ص ۳۰ مقدمه آورده است.

۲. کمال الدین ۲: ۴۱۲ ۴۱۳/۱۲ باب ۳۹.

۳. بقره، آیه ۸۵.

وقتی همگی مطالب از سوی خداست، تبعیض پذیرفتنی نیست. هر کسی به قرآن کریم ایمان آورد، اما یک سوره کوچک را نپذیرد، کافر شده و از ملت اسلام بیرون رفته است. همین حکم در مورد احادیث مهدویت نیز وجود دارد.

ممکن است گفته شود این قیاس نامربوط است و تشابهی بین آیات و احادیث وجود ندارد. زیرا در قرآن کریم، صحیح و ضعیف نیست، بلکه کلام و فرمایش خدا است که با تواتر برای ما نازل شده است. اما حدیث چنین نیست و صحیح و ضعیف و جعلی دارد. از این رو تهدید شدیدی که در احادیث آمده، مربوط به کسانی است که اصل قضیه مهدویت را نپذیرند. مثل کسانی که می‌گویند در آخرالزمان، مهدی وجود ندارد! این هشدارها و تهدیدها برای کسانی نیست که مهدی مجهولی را قبول دارند که خدا در آخرالزمان او را می‌آفریند، چون به اصلی که مورد اتفاق نظر تمامی مذاهب و فرقه‌های مسلمان است، ایمان و باور دارند. اما در مورد مربوط بودن یا نبودن قیاس صورت گرفته، باید گفت جایگاه اهل بیت(ع) در امتداد و دنباله رسول خداست و ایشان جانشینان و اوصیای اویند؛ پیروی از اینان، پیروی از رسول الله(ص) و نافرمانی آنها، سرپیچی از دستور پیامبر(ص) است. سخنشان، گفته رسول و هر فرمایش ایشان، حجت و معتبر است. هر کسی بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، مانند مرگ ابوسفیان در حال کفر و نفاق.

تمام این مطالب بیان می‌دارد که اینان همچون قرآن کریم هستند و به هیچ وجه نمی‌توان در باور به آنان تبعیض روا داشت. مؤید ادعای ما آن است که نجات و رستگاری مسلمانان از گمراهی، در گرو پیروی از قرآن و عترت هر دو با هم است، زیرا چنان که حدیث ثقلین می‌گوید، قرآن و عترت، دو برادرند که تا دنیا باقی است، از هم جدا نخواهند گشت.

افزون بر این، احادیث متواتر بسیاری وجود دارد که می‌گوید باید به آنها چنگ زد و همراهیشان کرد. ظاهر این احادیث می‌فهماند هر کسی راه عترت یا کسانی را که به آنان

مرتبطاند، در پیش نگیرد، مردمان وی را پیرو عترت نمی خوانند و نمی گویند او به رشته آنان چنگ زده و همراهشان است. اگر چنین نگویند، نمی توان گفت، مؤمن است. حتی مسلمان بودنش مورد تردید است؛ اگر چه شهادتین را گفته، روزه بگیرد، نماز بخواند و تمامی واجبات الهی را ادا کند!

اما این سخن که می باید در آن احادیث تحقیق کرد، چون احتمال دارد جعلی یا ضعیف باشند و در نتیجه تهدیدی و هشدارى نداشته باشند، ادعایی نادرست است، زیرا این مسئله، به تحقیق درباره احادیث مذکور نیاز ندارد. حتی اگر حدیثی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) در این موضوع نبود، باز می باید منکر امام مهدی (ع) را هلاک و تباه شده دانست، زیرا به تواتر اثبات شده که ایشان آخرین امام است. افزون بر اینکه در این کتاب روایاتی وجود دارد که برای اثبات این حقیقت کافی است، چه برسد به اینکه تمامی روایات اهل بیت (ع) را نیز به آنها بیفزاییم. در این صورت تردیدی نخواهد ماند که اعتبار و دلالت این موضوع، حتی از اندازه مطلوب برای دستیابی به تواتر، چند گام فراتر خواهد رفت. برای اثبات این مدعا، می توان به کتاب های معتبری چون «کمال الدین شیخ صدوق»، «الغیبة شیخ نعمانی»، «الغیبة شیخ طوسی» و دیگر آثار مستدل و منطقی که در بردارنده صدها حدیث در این باره است، مراجعه کرد.

بخش دوم

معرفی شاخص‌های امام غایب

شمار بسیاری از احادیث شریف نبوی وجود دارد که با اطمینان تمام می‌توان گفت شریعت اسلامی را بنیان نهاده و جایگاه امامان دوازده گانه را معرفی کرده است. این احادیث، از معرفی امیرمؤمنان، امام علی بن ابی‌طالب(ع) شروع شده و به امام حجت بن حسن عسکری(ع) ختم گردیده است، به گونه‌ای که اگر آنها را کنار هم نهیم، می‌توان به هویت امام غایب پی برد. با تکیه بر این احادیث برای اثبات ولادت، امامت، غیبت و طول عمر حضرت و ظهور ایشان در آخرالزمان نیازمند دلیل دیگری نیستیم.

به دلیل وجود چنین احادیثی که از تمامی رخداد‌های زمان امام مهدی(ع) پیش از وقوع آنها خبر می‌دهد، وجود امام مهدی(ع) برای پیشگامان تشیع روشن بوده است و ایشان ده‌ها سال پیش از ولادت حضرت، به ایشان ایمان و باور داشتند.

طبیعی است استناد و استدلال به این احادیث که بر پایه ایمان به غیب استوار است با داده‌های مادی فلسفی که اصلاً غیب را باور ندارد، هم‌خوان نیست. از این رو کسانی که از آن فلسفه، تأثیر می‌پذیرفتند و خاورشناسان، در زمینه‌های عقیدتی به دلایل فلسفی روی می‌آورند.

اما در نگرش اسلامی برای اثبات خبرهای غیبی، اعتقاد شرعی کافی است.

اگر بخواهیم از نقش امام صادق(ع) در فرهنگ‌سازی مهدویت، به گونه کلی سخن بگوییم، نباید مقدماتی را که امام برای بنیان استوار چنین فرهنگی در نظر گرفت، نادیده بگیریم. ایشان شاخص‌هایی را که لازم بود در ذهن امت استوار گردد، معرفی کرده

و پیوسته چنین آموزه‌هایی را رواج می‌داد. بر اثر تأکید و پافشاری ایشان بر معرفی و شناساندن چنین مؤلفه‌هایی و نیز بیان نمونه‌ها و مصداق‌های بیرونی، اعتقاد به حضرت مهدی (ع) و باور غیبت ایشان صد سال پیش از ولادت در ذهن مردم، همچون حصاری بلند و تسخیرناپذیر جای گرفت.

برخی از آن مؤلفه‌ها در زیر می‌آید:

۱. عصمت و مرجعیت علمی و سیاسی اهل بیت (ع)

در پرتو قرآن کریم و احادیث رسول خدا (ص) و اهل بیت (ع) این مؤلفه در بین مردم شناخته شده بود، اما به گستره وسیعش چنان که شایسته بود، نرسید. زیرا اوضاع اختناق‌آمیز سیاسی مانع بود که اهل بیت (ع) پس از درگذشت رسول خدا (ص) بی‌واسطه به خلافت دست یابند. در نتیجه این شاخص نمی‌توانست در محیط اسلامی تحقق یابد. اما همان گونه که گفتیم، فضای نسبتاً باز سیاسی پس از شکست دولت بنی‌امیه و پیش از پیدایش امپراتوری عباسی، به امام صادق (ع) مجال داد که این شاخص را بازگو کند و در ذهن امت به یادگار گذارد.

تأکید امام بر این مؤلفه بسیار زیاد بوده است، اما ما به اهتمام ذکر ایشان در گستره حدیث شریف ثقلین بسنده خواهیم کرد. امام برای هدفی که ذکر شد، به حدیث ثقلین عنایت ورزید. زیرا ایشان دریافته بودند که حکومت‌های موجود می‌کوشند این حدیث شریف را از معنای اصلی منحرف کنند. آنها فقیهان و راویان و قاضیان و والیان درباری را به کار گرفتند تا این حدیث را از معنایش برگردانند، زیرا پی برده بودند که این حدیث در زمینه فرهنگی و سیاسی، بسیار تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز است. ما از این فرآیند با عنوان زیر بحث می‌کنیم:

حدیث ثقلین و تأثیر آن در نمایاندن شاخص‌ها

الف) صحت حدیث و تواتر آن

این حدیث از رسول خدا (ص) از راه‌های بسیار با واژه‌های یکسان یا نزدیک به هم وارد شده و به روشن‌ترین صورت، موجب تواتر گشته است. از این رو اثبات صحت و درستی حدیث شریف ثقلین، چندان لزومی ندارد.

«ترمذی» به نقل از «ابوسعید خدری» می‌گوید که:

رسول الله (ص) فرمود:

«إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض، و عترتي أهل بيتي، ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفونه فيهما؛^۱

میانتان امانتی می‌نهم، اگر بدان چنگ زنید، پس از من هرگز گمراه نمی‌شوید. یکی بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا، که رشته‌ای کشیده از آسمان به زمین است و دیگری عترت و اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من، کنار حوض کوثر آیند. بنگرید در نبود من چگونه با آن دو رفتار می‌کنید».

«ابوسعید» راویان سنی این حدیث را افراد زیر ذکر می‌کند: «احمد بن حنبل»، «ابن ابی عاصم»، «ابویعلی موصلی»، «ابن جعد»، «ابن سعد»، «ابن ابی شیبه»، «طبرانی» (در معاجم سه گانه‌اش) و «حموینی».^۲ شیعیانی که این حدیث را نقل کرده‌اند، مطابق نقل «ابوسعید» اینان هستند: «محمد بن عباس مفسر»، «شیخ صدوق»، «شیخ مفید» و «شیخ طوسی».^۳ راوی روایت

۱. سنن ترمذی ۵: ۶۶۲ / ۳۷۸۶.

۲. مسند احمد ۳: ۱۷ و ۲۶ و ۵۹؛ فضائل الصحابه ۲: ۵۸۵/۹۹۰ و ۲: ۱۳۸۲/۷۷۹؛ السنة، ابن ابی عاصم ۲: ۱۰۲۳-۱۰۲۴/۱۵۹۷ و ۱۵۹۸؛ مسند ابی یعلی موصلی ۶: ۱۰۱۷/۲ و ۲: ۱۰۲۳/۹-۸؛ مسند ابن جعد ۱: ۲۷۱۱/۳۹۷؛ طبقات الکبری، ابن سعد ۲: ۱۹۴؛ المصنف، ابن ابی شیبه ۱۷۶: ۲۷/۷؛ معاجم سه گانه طبرانی: الکبیر ۳: ۲۶۷۸/۶۶-۶۵ و ۲۶۷۹ و الصغیر ۱: ۱۳۱ و ۱۳۵ و الأوسط ۴: ۲۶۲-۲۶۳/۲۴۳ و ۴: ۳۵۶۶/۳۲۸؛ فراندالسمطین ۲: ۱۴۴-۱۴۶/۴۳۸-۴۴۰، باب ۳۳.

۳. تأویل الآيات الظاهرة، استرآبادی: ۶۱۶؛ کمال الدین ۱: ۴۶/۲۲۵ و ۲۳۷-۲۳۸/۵۴ و ۵۷ و ۶۱/۲۴۰؛ باب ۲۲؛ معانی الأخبار: ۱/۹۰ و ۲ باب معنی الثقلین؛ خصال: ۹۷/۶۵؛ امالی، شیخ مفید: ۱۳۴/مجلس ۳ / ۱۳۶؛ امالی، شیخ طوسی:

ثقلین فقط «ابوسعید خدری» نیست، بلکه نیاکان امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) هم روایت کرده‌اند، همچون امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع)^۱، امام حسن (ع)^۲، امام باقر (ع)^۳، امام کاظم (ع)^۴ و امام رضا (ع)^۵. حدیث امام صادق (ع) در مورد این شاخص خواهد آمد.

حدیث شریف ثقلین را شماری از اصحاب نیز روایت کرده‌اند:

«جابر بن عبدالله انصاری»^۶، «حذیفه بن اسید»^۷، «زید بن ارقم»^۸، «زید بن ثابت

۴۶۰/۲۵۵ (۵۲۹) مجلس ۹.

۱. السنه ابن ابی عاصم، ۲: ۱۰۲۶؛ مسند، بزار ۳: ۸۶۴/۸۹؛ مشکل الآثار، طحاوی ۲: ۲۱۱-۲۱۲/۱۹۰۰؛ فرائد المسطین، حموی شافعی ۱۴۴: ۲/۲۳۷؛ باب ۳۳. روایان امامی: اصول کافی، کلینی ۲: ۱/۴۱۴؛ کمال الدین، صدوق ۱۹/۱: ۲۳۵ و ۱: ۵۴/۲۳۷ و ۵۸/۱: ۲۳۹ و ۱: ۲۴/۲۴۰؛ باب ۲۲؛ عیون اخبار الرضا ۵۷/۱: ۲۵/۱؛ باب ۶ و ۲: ۴۰/۳۴؛ باب ۳۱ و ۲: ۲۵۹/۶۸؛ معانی الاخبار: ۹-۴/۹۱ و ۵؛ الغیبه، شیخ نعمانی: ۴۲.

۲. امالی شیخ مفید: ۳۴۸/مجلس ۴/۴۱؛ امالی شیخ طوسی: ۱۸۸/۱۲۱؛ مجلس ۵ و ۴۶۹/۶۹۱/مجلس ۳۹؛ کفایة الأثر، خزاز: ۱۶۲؛ بشارة المصطفی، طبری: ۱۰۶.

۳. بصائر الدرجات، صفار: ۴۱۳-۴۱۴/۳ و ۶/باب ۱۷؛ فروع کافی، ثقة الإسلام کلینی: ۶/۴۲۲/۳؛ باب تهيئة الإمام لجمعة؛ رجال کشی: ۲۱۸/۱-۲۱۹ در شرح حال ثور بن ابی فاخته؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق: ۵۸-۵۹؛ بشارة المصطفی، عمادالدین طبری: ۱۲.

۴. خصائص الائمة، شریف رضی: ۷۲.

۵. عیون اخبار الرضا ۱: ۱/۲۲۸؛ باب ۲۳؛ امالی صدوق: ۵۲۲/مجلس اول / ۷۹.

۶. سنن ترمذی، ۵: ۳۷۸۶/۶۶۳-۶۶۲؛ المعجم الكبير، طبرانی، ۳: ۲۶۸۰/۶۶ و ۵: ۴۷۵۴/۳۸۰؛ المصنف، ابن ابی شیبہ،

۷: ۲۷/۱۷۵؛ اعتقاد اهل السنة، لالکای، ۱: ۹۵/۸۱؛ از امامیه؛ بصائر الدرجات، صفار، ۴۱۴: ۵/باب ۱۷؛ کمال الدین، صدوق ۱: ۵۳/۲۳۶؛ باب ۲۲؛ امالی شیخ طوسی: ۱۱۳۱/۵۱۶ (۳۸) مجلس ۱۸.

۷. معجم الكبير، طبرانی، ۳: ۱۸۰-۳۰۵۲/۱۸۱؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ۸: ۴۵۵۱/۴۴۲ در شرح حال زید بن حسن انماطی، حلیة الأولیاء، ابونعمین اصبهانی، ۱: ۵۷/۳۵۵ در شرح حال حذیفه بن اسید. از امامیه؛ کفایة الأثر، خزاز: ۱۲۷؛ خصال صدوق: ۹۸/۶۵ از چهار طریق.

۸. صحیح مسلم، ۴: ۱۴۹۲-۱۴۹۳/۲۴۰۸ (۳۶ و ۳۷)؛ صحیح ابن خزیمه، ۴: ۲۳۵۷/۶۳-۶۲؛ خصائص الإمام

علی، نسائی، ۱۱۷-۷۹/۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ۴: ۳۶۶ و ۳۷۱؛ فضائل الصحابه، ۲: ۹۶۸/۵۷۲؛ سنن دارمی، ۲:

۳۳۱۶/۵۲۴؛ السنه، ابن ابی عاصم، ۲: ۱۰۲۲-۱۰۲۳/۱۵۹۵ و ۲: ۱۰۲۵-۱۰۲۶/۱۵۹۹؛ المصنف، ابن ابی شیبہ، ۷:

۲۷/۱۷۶؛ المعجم الكبير، طبرانی، ۵: ۱۶۶-۱۶۷/۴۹۶۹ و ۴۹۷۱ و ۵: ۱۶۹-۱۷۰/۴۹۸۰ و ۴۹۸۱ و ۵: ۱۸۲-۱۸۴/۵۰۲۵

و ۵۰۲۷ و ۵۰۲۸ و ۵: ۱۸۶/۵۰۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم، ۳: ۴۵۷۶/۱۱۸ و ۳: ۱۶۰-۱۶۱/۴۷۱۱؛

مشکل الآثار، طحاوی، ۴: ۲۵۰-۲۵۴/۳۷۹۶ و ۳۷۹۷/باب ۵۴۸؛ کتاب الاعتقاد، بیهقی، ۱: ۳۲۵؛ السنن الكبرى، ۱۰:

۱۱۳-۱۱۴؛ المناقب، خوارزمی حنفی، ۱۵۴ و ۱۸۲؛ التدوین فی أخبار قزوین، الرافعی، ۳: ۵۲/۴۶۵.

انصاری»^۱، «ابوذر غفاری»^۲، «ابوهریره»^۳، «ام سلمه»^۴، «براء بن عازب»^۵، «حذیفه بن یمان»^۶، «عبدالله بن عباس»^۷ و «عمر بن خطاب»^۸.

ب) عالمانی که حدیث را صحیح دانسته‌اند

روشن است که اتفاق نظر صحابه بر روایت حدیث شریف ثقلین با عبارت «کتاب الله و عترتی» از رسول خدا (ص)، موجب تواتر آن است و اگر جانب‌داری اهل بیت (ع) از این حدیث را به آن بیفزاییم، تواتر آن به روشن‌ترین وجه، مشخص می‌شود. افزون بر اینکه تصریح کرده‌اند که اسناد بسیاری از آن، حسن و گاه صحیح و درست است. اگر اسناد حدیث جمع‌آوری شود، به تنهایی دلیل کافی بر تواتر حدیث است. در اینجا نام برخی را که گفته‌اند سند حدیث، حسن یا صحیح است، بیان می‌کنیم:

«محمد بن اسحاق»^۹ (م ۱۵۰ ه.ق)، «محمد بن عیسی ترمذی» (م ۲۹۷ ه.ق)،^{۱۰}

۱. مسند احمد بن حنبل، ۵: ۱۹۰؛ فضائل الصحابه، ۲: ۷۸۶؛ السنة، ابن ابی عاصم، ۱: ۷۷۲/۵۰۹ و ۲: ۱۰۲۱/۱۵۹۳؛ المصنف، ابن ابی شیبیه، ۷: ۴۱/۴۱۸؛ المعجم الكبير، طبرانی، ۵: ۱۵۳-۱۵۴ / ۴۹۲۱-۴۹۲۳؛ فرات السطین، حموی، ۲: ۴۳۷/۱۴۴؛ باب ۳۳. از امامیه: مائة منقبة، ابن شاذان، ۱۶۱/۸۶؛ کمال الدین، صدوق، ۱: ۵۲/۲۳۶؛ باب ۲۲ و ۱: ۶۰/۲۳۹؛ باب ۲۲؛ امالی، ۵۰۰/۶۸۶؛ مجلس ۶۴/۱۵.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ۱: ۱۰۹ در تفسیر سوره آل عمران؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ۱: ۲۳۶-۲۳۹/۵۲ و ۵۹ و ۶۰/۲۳۶؛ باب ۲۲؛ خصال، ۲: ۴۵۷/۲؛ امالی، ۵۰۰/۶۸۶؛ مجلس ۶۴/۱۵.

۳. کفایة الاثر، خزاز قمی، ۷.

۴. امالی شیخ طوسی، ۴۷۸/۱۰۴۶؛ مجلس ۱۷/۱۴.

۵. بشارة المصطفی، عمادالدین طبری، ۱۳۶.

۶. کفایة الاثر، خزاز، ۱۳۶؛ اقبال الأعمال، سید بن طاووس، ۴۵۴.

۷. امالی شیخ صدوق، ۶۴ / مجلس ۱۱ / ۱۵؛ امالی شیخ مفید، ۴۵-۴۷ / مجلس ۶ / ۶؛ مائة منقبة، ابن شاذان قمی، ۷۵/۱۴۳.

۸. کفایة الاثر، ۹۱.

۹. لسان العرب، ابن منظور ۴: ۵۳۷ (عتر).

۱۰. سنن ترمذی ۵: ۶۶۲-۶۶۳/۲۷۸۶؛ باب مناقب اهل بیت (ع).

«حافظ نیشابوری» (م ۳۰۷ هـ. ق.)^۱ «محمد بن جریر بن رستم طبری»، مفسر سنّی (م ۳۱۰ هـ. ق.)^۲ «ابوبکر محمد بن اسحاق سلمی»، معروف به «ابن خزیمه» (م ۳۱۱ هـ. ق.)^۳ و «احمد بن محمد بن عقده زیدی جارودی حافظ» (م ۳۳۳ هـ. ق.) که از شمار معتقدان به تواتر حدیث هم هست، چون به نقل از صد صحابه و از راه‌های گوناگون در کتاب «الولاية»، به تواتر حدیث اذعان نموده، چنان که «سید بن طاووس» بر این موضوع تصریح دارد.^۴

از دیگر معتقدان به تواتر حدیث، «ازهری» واژه‌شناس معروف (م ۳۷۰ هـ. ق.)^۵ «حاکم نیشابوری» (م ۴۰۵ هـ. ق.)^۶ «ابوسعید سنجری» (م ۴۷۷ هـ. ق.) که از راه‌های گوناگون آن را آورده، «بغوی» (م ۵۱۰ هـ. ق.)^۷ «سبط ابن جوزی» (م ۶۹۴ هـ. ق.)^۸ «ابن منظور» (م ۷۱۱ هـ. ق.)^۹ «المزی» (م ۷۴۲ هـ. ق.)^{۱۰} «الذهبی» (م ۷۴۸ هـ. ق.)^{۱۱} «ابن کثیر دمشقی» (م ۷۷۴ هـ. ق.)^{۱۲} «محاملی» در کتابش «امالی»، بنا بر نقل «سیوطی» که خواهیم آورد، «نورالدین

۱. الفوائد المنتقاة و الغرائب الحسان عن الشيوخ الكوفيين، محمد بن علی صوری: ۷۳.

۲. كنز العمال ۱: ۳۷۹ / ۱۶۵۰.

۳. صحیح بن خزیمه ۱: ۳ (مقدمه).

۴. الاقبال، سید بن طاووس ۲: ۲۳۹-۲۴۰.

۵. تهذیب اللغة، ازهری ۳: ۱۵۷ (عتر).

۶. مستدرک حاکم ۳: ۴۵۶۷/۱۱۸ کتاب معرفة الصحابه ذکر مقتل عثمان و ۳: ۱۶۰-۱۶۱/۴۷۱۱ و ۳: ۶۱۳/۶۲۷۲.

۷. اقبال، سید بن طاووس ۲: ۲۳۹، فصل ۲.

۸. مصابیح السنة، بغوی ۴: ۴۸۰۰/۱۸۵ و ۴: ۴۸۱۶/۱۸۹ باب مناقب اهل بیت؛ شرح السنة، بغوی ۱۴: ۱۱۷/۳۹۱۳ و

۱۴: ۳۹۱۴/۱۱۸.

۹. تذکرة الخواص، سبط بن جوزی: ۲۹۰.

۱۰. لسان العرب، ابن منظور ۴: ۵۳۸ (عتر).

۱۱. تحفة الاشراف، المزی، ۳: ۳۶۵۹/۱۹۳.

۱۲. تلخیص المستدرک، ذهبی، ۳: ۵۲۳. در حاشیه مستدرک حاکم چاپ شده است.

۱۳. السیرة النبویة، ابن کثیر، ۴: ۱۶۸؛ تفسیر القرآن الکریم، ابن کثیر، ۷: ۱۸۵ در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری؛ البداية و

النهاية، ابن کثیر، ۵: ۲۲۸-۲۲۹ و ۵: ۲۳۱.

هیثمی» (م ۸۱۰۷.ق.)^۱، «بوصیری» (م ۸۱۴۰.ق.)^۲، «ابن حجر عسقلانی» (م ۸۱۵۲.ق.)^۳ و «سخاوی» (م ۹۰۲.ق.) که وی نیز باور دارد، حدیث متواتر است، چون از راه‌ها و سندهای بسیاری آن را نقل کرده و خیلی از سندها را صحیح می‌داند؛^۴ از کثرت سندهایی که «سیوطی» (م ۹۱۱.ق.) نقل کرده و برخی را صحیح شمرده، برمی‌آید که او نیز از معتقدان به تواتر آن است. وی اشاره دارد از پیشینیان همچون «محملی» و دیگران، کسانی معتقد بوده‌اند که حدیث صحیح است؛^۵ درباره «سمهودی» (م ۹۱۱.ق.) هم باید گفت، از سندهایی که آورده و بسیاری را صحیح دانسته است، به روشنی برمی‌آید که وی نیز از معتقدان به تواتر حدیث است.^۶ «محمد بن یوسف شامی» (م ۹۴۲.ق.)^۷، «ابن حجر هیتمی» (م ۹۷۴.ق.)، که باور به تواتر حدیث دارد و بسیاری از سندها را در گفتاری طولانی، صحیح برمی‌شمرد؛^۸ «عبدالرئوف محمد بن علی مناوی» (م ۱۰۳۱.ق.)^۹، «علی بن برهان الدین حلبی» (م ۱۰۴۴.ق.)^{۱۰}، «محمد بن معتمد خان حارثی»^{۱۱} مشهور به «بدخشانی» (م ۱۱۲۶.ق.)^{۱۱} «محمد بن محمد بن معین»، معروف به «سندی»

۱. مجمع الزوائد، هیثمی، ۱: ۱۷۰ و ۹: ۱۶۲-۱۶۳.

۲. مختصر اتحاف السادة المطهرة، بوصیری، ۸: ۸ و ۹: ۱۹۴.

۳. المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی ۴: ۳۹۷۲/۶۵.

۴. استجلاب ارتقاء الغرف، سخاوی: ۸۸ با عنوان حدیث الثقلین.

۵. مسند الإمام علی، سیوطی، ۱۹۲: ۶۰۵؛ جامع الأحادیث، سیوطی، ۱۶: ۷۸۶۳/۲۵۵؛ الخصائص الكبرى، سیوطی، ۲:

۴۶۶؛ الدر المنثور، سیوطی، ۵: ۷۰۲ در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری.

۶. جواهر العقدين، سمهودی، ۲۳۱-۲۳۴ و ۲۳۶ و ۲۳۸ و ۲۴۶. در مورد اخیر می‌گوید: (حدیث سندهای بسیار دارد و

«ابن عقده» در کتاب جداگانه‌ای، سندها را آورده، بسیاری صحیح و حسن است. سُبُلُ الْهُدَى وَالرِّشَادِ فِي سِيرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ،

محمد بن یوسف شامی، ۱۱: ۶.

۷. سُبُلُ الْهُدَى وَالرِّشَادِ فِي سِيرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ، محمد بن یوسف شامی، ۱۱: ۶.

۸. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی؛ ۴۲-۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۹-۱۵۰ و ۲۲۸.

۹. فیض القدير شرح الجامع الصغير، مناوی، ۲: ۱۶۰۸/۱۷۴.

۱۰. السيرة الحلبیة، حلبی، ۳: ۳۸۴.

۱۱. نزل الأبرار بمناصب من مناقب أهل البيت الأطهار، بدخشانی: ۳۳.

(م ۱۱۶۱ هـ.ق.)^۱ «زیدی حنفی» (م ۱۲۰۵ هـ.ق.)^۲ «حسین بن احمد صنعانی» (م ۱۲۲۱ هـ.ق.)^۳ «قندوزی حنفی» (م ۱۲۷۰ هـ.ق.) از معتقدان به تواتر حدیث که آن را با سندهای بسیار آورده و بیشتر آنها را صحیح می‌داند و^۴ «آلوسی» مفسر وهابی (م ۱۲۷۰ هـ.ق.) این حدیث را صحیح دانسته و پس از آن می‌گوید:

این حدیث اقتضای این را دارد که زنان مطهر جزو اهل بیت (ع) که یکی از ثقلین است، نیستند.^۵

از دیگران که آن را صحیح دانسته‌اند: «جمال‌الدین قاسمی» (م ۱۳۳۲ هـ.ق.)^۶ «محمود شکری آلوسی» (م ۱۳۴۲ هـ.ق.) است که تصریح دارد، هر کسی مخالف حدیث ثقلین باشد، گمراه و مذهبش باطل و فاسد است و به او نباید اعتنا کرد. هر کسی ثقلین را انکار کند، گمراه است و در گرداب هلاکت افتاده است.^۷ «مولوی حسن زمان»، (از شخصیت‌های علمی و فکری سده چهاردهم هجری^۸ نیز همانند «البانی» وهابی (م ۱۴۱۳ هـ.ق.) حدیث را صحیح دانسته است.^۹ چنان که گفتیم «مسلم بن حجاج نیشابوری» (م ۲۶۱ هـ.ق.) حدیث ثقلین را در صحیح خود به نقل از «ابی سعید خدری» آورده است. عالمان سنی بر درستی، «صحیح مسلم» هم‌رأی و متفق هستند. بنابراین بیش از این نیازی نیست اسامی علمای اهل سنت که حدیث را صحیح دانسته‌اند، بیاوریم. برخی گفته‌های

۱. دراسارت اللیب فی الأسوة الحسنة بالحبیب، سندی.

۲. اتحاف السادة المتقین، زیدی، ۱۴: ۵۳۴.

۳. الروض النضیر شرح مجموع الفقه الکبیر، صنعانی، ۳۹۱.

۴. ینابیع المودة: ۱، ۴۵ ۴۴/۱۲۰ و ۴۸/۱۲۱ و ۱۹۱/۴۳۲/۲.

۵. روح المعانی، آلوسی، ۱۱: در تفسیر آیه ۲۳ سوره مبارک احزاب.

۶. محاسن التأویل، قاسمی، ۱۴.

۷. مختصر التحفة الإثنی عشریه، محمود شکری آلوسی، ۵۲.

۸. القول المستحسن فی فخر الحسن، مولوی حسن زمان، ۵۹۴.

۹. صحیح الجامع الصغیر، البانی، ۱: ۱۳۵۱/۲۸۶ و ۲۴۵۷/۴۸۲ و ۲۴۵۸؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، البانی، ش حدیث ۱۷۶۱.

اینان بر درستی و صحت روایات صحیح مسلم عبارت است از:

۱. «عینی» در «عمدة القاری» می‌گوید:
- علمای غرب و شرق اتفاق نظر دارند که پس از کتاب خدا، درست‌تر از «صحیح»، «بخاری» و «مسلم» نیست.^۱
۲. «کشمیری دیوبندی» در «فیض الساری» می‌نویسد:
- در مورد اعتماد بودن صحیح بخاری و صحیح مسلم در میان علما اتفاق نظر وجود دارد.^۲
۳. «حاج خلیفه» در «کشف الظنون» می‌آورد:
- پیشینیان و پسینیان هم رأی هستند. پس از کتاب خدای سبحان و متعال، صحیح‌ترین کتاب، «صحیح بخاری» و سپس «صحیح مسلم» است.^۳
۴. «ابوعلی نیشابوری» بر این باور است که:
- «صحیح مسلم» از هر چه زیر آسمان است، درست‌تر است.^۴
۵. «ذهبی»، «سرخس»، «ابن تیمیه»، «عمر بن صلاح شهرزوری»، «حمیدی»، «ابن طاهر»، «ابو اسحاق شیرازی» و «قاضی عبدالوهاب المالکی» می‌گویند:
- هر حدیثی در صحیح مسلم و بخاری است، یقین آور است. اینان اجماع را دلیل پذیرش آن می‌دانند. سیوطی اصرار دارد یقین آور بودن صحیحین به آنها سخن درستی است.^۵
- آنچه گفتیم جایگاه و اعتبار حدیث شریف ثقلین را با عبارت «کتاب الله و عترتی» نزد عالمان سنّی روشن می‌کند. از این رو مشخص می‌شود شبهات و ایرادات برخی افراد

۱. عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری، عینی ۱: ۵.

۲. فیض الساری علی صحیح البخاری، کشمیری دیوبندی ۱: ۵۷.

۳. کشف الظنون، حاج خلیفه ۱: ۶۴۱.

۴. وفيات الأعیان، ابن خلفان ۴: ۲۰۸.

۵. شرح الزرقانی علی المنظومة.

نادان در مورد صحّت یا دلالت این حدیث، هیچ اعتباری ندارد.^۱

ج) صحابه معنای ثقلین (قرآن و عترت) را می‌دانستند.

نگاهی کوتاه به زمانی که این حدیث از زبان پیامبر (ص)^۲ نقل شد، اهمیت حدیث ثقلین (قرآن و عترت) را نشان می‌دهد. حدیث بر این نکته پافشاری می‌کند که مراجعه امت به عترت برای فهم دین حق، مهم است.

اهمیت حدیث در نظر ما وقتی افزایش می‌یابد که بدانیم در مناسبت‌ها و نوبت‌های مختلف، بر آن تأکید و اصرار شده است، از جمله در روز غدیر و روز رحلت حضرت رسول اکرم (ص). افزون بر این، پیامبر (ص) پیوسته تأکید داشتند که مردم از عترت و اهل بیتش (ع) پیروی کنند و از آنان هدایت بجویند و هشدار می‌دادند که مردم از مخالفت با آنها دوری کنند. گاه آنان را کشتی نجات معرفی می‌کرد و گاه موجب امان و امنیت امت، حتی پیامبر (ص) ایشان را آستان توبه نامید.

در واقع اصحاب نیازی نمی‌دیدند از پیامبر (ص) پرسسند مراد از اهل بیت (ع) کیانند. می‌دیدند ایشان وقتی برای مباحثه رفت، جز اصحاب کساء با او نبودند، همان کسانی که درباره‌اشان می‌فرمود:

«خدا یا! اینان اهل بیت (ع) منند.»

صحابه از تمامی مردم بهتر می‌دانستند این فرمایش چه معنا و مفهومی دارد. چنان که می‌دانستند این فرمایش، گستره و دامنه اهل بیت (ع) را مشخص و محدود می‌کند. به ویژه

۱. ر. ک: حدیث الثقلین / سید علی حسینی میلانی، این اثر را در ردّ کسانی نوشته که بیهوده کوشیده‌اند به حدیث شریف ثقلین خدشه کنند.

۲. مسلماً پیامبر اکرم (ص) در پیش از یک زمان و مکان بر حدیث شریف ثقلین تأکید فرمودند؛ یک مرتبه در حجّة الوداع همان گونه که در حدیث جا برآمده است، یک مرتبه هنگام بازگشت از طائف بنا بر حدیث عبدالرحمن بن عوف، دفعه سوم در جحفه نزدیک غدیر خم طبق حدیث زید بن ارقم و دیگران، مرتبه چهارم به هنگام بیماری منجر به وفات ایشان بنا بر حدیث ام سلمه در زمانی که حجره ایشان مملو از صحابه شده بود و دفعه پنجم، دو یا سه روز پیش از وفات آن حضرت و دیگر دفعات که با مراجعه به منابع حدیثی قابل برداشت و فهم است.

که شنیده بودند ایشان گوشه کساء را از دست امّ سلمه کشیده و به او اجازه نداده بود که زیر کساء قرار گیرد. گرچه فرمود:

«تو بر راه خیر هستی»^۱.

آنان می‌دیدند پیامبر(ص) صبح هر روز به مدت نه ماه بر درِ خانه فاطمه می‌ایستاد و این آیه را می‌خواند:

«إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یتطهّركم تطهیراً»^۲

خدا اراده کرده هر آرایش و پلیدی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و پیراسته گرداند»^۳.

برای هر صحابه‌ای که تمامی این موارد را می‌دید یا می‌شنید، کافی بود بفهمد اهل بیت(ع) کیانند، اما برخی پرسیده‌اند:

صحابه می‌دانستند اهل بیت(ع) فقط اصحاب کساء هستند، اما این حدیث اشاره دارد که وجود آنان همراه قرآن تا روز قیامت ادامه دارد تا هر کسی به آنها چنگ زند، از گمراهی مصون باشد؛ از این رو بعید نیست، اصحاب بپرسند پس از اصحاب کساء(ع)، اهل بیت(ع) چه کسانی هستند تا امت نامشان را بدانند و دیگران را با آنها اشتباه نگیرد؟

در پاسخ باید گفت: نیاز صحابه و نسل‌های بعدی، بیشتر از شناخت و تشخیص نخستین افرادی که به عنوان اهل بیت(ع) معرفی شدند، نیست. زیرا پس از وفات پیامبر(ص)، اهل بیت(ع) می‌باید به وظیفه‌شان عمل کنند و نقش خود را برای گمراه نشدن امت ادا نمایند. همچنین اینان به سهم خویش مسئول بودند که پس از خود، کسانی که این وظیفه

۱. تفسیر طبری ۲۲: ۷۵؛ الجامع لأحكام القرآن / قرطبی مالکی ۱۴: ۱۸۲؛ تفسیر ابن کثیر ۳: ۴۹۲؛ الدر المنثور / سیوطی ۳: ۶۰۳-۶۰۴؛ فتح الغدیر / شوکانی ۴: ۲۷۹ همگی در تفسیر آیه تطهیر نیز ر. ک. سنن ترمذی ۵: ۶۹۹ / ۳۸۷۱؛ مستدرک حاکم ۲: ۴۲۶.

۲. احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

۳. ر. ک. تفسیر طبری ۲۲: ۶ احادیثی که می‌گوید: پیامبر روبه‌روی درِ خانه فاطمه(س) می‌ایستاد و آیه تطهیر را می‌خواند.

را تا روز قیامت بر عهده دارند، معرفی کنند تا آن زمان که کنار حوض کوثر، عترت به همراه قرآن، بر پیامبر (ص) فرود آید. اگر بدانیم طبق نصوص بی‌شماری از جمله حدیث ثقلین، امام علی (ع) جانشین رسول خدا (ص) معرفی شد، دیگر لازم نیست به دنبال این باشیم که خود پیامبر (ص) کسانی را که عهده‌دار امور امت در هر عصر و نسلند، معرفی نمایند. حتی می‌توانیم بگوییم اگر ایشان به چنین کاری اقدام می‌نمود و جانشینان را معرفی می‌کرد، کاری غیرطبیعی بود، اما با این حال مصلحت موجب شد، معرفی صورت گیرد.^۱

بنابراین، ملاک شناخت امام هر عصر و نسلی، این است که همگی به یک باره تعیین گردند، یا امام سابق بر امامت به امامت شخص پس از خود تصریح کند؛ همین ملاک طبیعی و شناخته شده‌ای است که پیامبران و اوصیا بر آن بوده و بشر نیز از دیرباز تاکنون، در سیاست و تدبیر خویش به کار گرفته است.

گذشته از این، اصحاب می‌دانستند چه کسانی پس از اصحاب کساء می‌آیند، زیرا از زبان رسول خدا (ص) شنیده بودند که امامان پس از ایشان دوازده تن هستند. برخی از اصحاب، نام امامان را مستقیم از رسول خدا (ص) شنیده بودند، مانند «جابر بن عبدالله انصاری»^۲، «ابن عباس»^۳ و «سلمان فارسی»^۴. افزون بر این برخی می‌دانستند امامان از نسل امام حسین (ع) به ترتیب کیانند و شمارشان زیادتر یا کمتر از نه تن نیست، که نهمین آنها هم مهدی موعود (ع) است. از جمله کسانی که این مطلب را می‌دانستند، «ابو سعید خدری»، «ابو ایوب انصاری»، «علی هلالی» و بسیاری دیگر هستند.^۵

۱. ر. ک: اصول العامة للفقهاء المقارن / سید محمد تقی حکیم: ۱۷۵.

۲. اصول کافی ۱: ۵۳۲ / ۹ باب ۱۲۶؛ کمال الدین ۱: ۳۱۳ / ۴ باب ۲۸؛ ینابیع المودة ۳: ۱۷۰ باب ۹۴.

۳. ینابیع المودة ۳: ۱۶۲ باب ۹۴ و ۲: ۸۳ مودة دهم (فی عدد الائمة و ان المهدی منهم)

۴. اصول کافی ۱: ۵۲۵ / ۱ باب ۱۲۶.

۵. ر. ک: البیسان فی اخبار صاحب الزمان / گنجی شافعی: ۵۰۱؛ الفصول المهمة / ابن صباغ مالکی: ۲۹۵-۲۹۶ فصل

۱۲۰؛ ینابیع المودة / قندوزی حنفی ۳: ۱۴۹ باب ۹۴؛ در کفایة الأثر خزاز شمار بسیاری از صحابه نام برده شده‌اند که از این حقیقت آگاه بودند و برای افراد پس از خود روایت کردند.

اگر به واقع بنگریم، می‌بینیم نصوص بسیاری به هر دو شکل بر امامت اهل بیت (ع) تأکید کرده‌اند؛ هم نصی که همه امامان را پشت سر هم معرفی کرده و هم نصی که معرفی امام بعدی از سوی امام سابق است. هر کس در واقعیت‌های تاریخی، کردار و سیره اینان پژوهش کند، یقین خواهد کرد که امامان در عرض و پهنای حکومت‌های معاصر خویش، داعیه امامت خود را داشته‌اند و بسیاری از پیروانشان، آنان را امام و رهبر خود در مبارزه مسالمت‌آمیز با حکومت‌ها می‌دانستند. افزون بر اینکه هر امامی، پیروان خود را به امامی که پس از وی امامت را بر عهده خواهد داشت، راهنمایی می‌کرد. از این رو امامان همیشه در معرض مراقبت، زندانی شدن و گاهی شهادت با سم یا زخم شمشیر هنگام جهاد، از سوی کارگزاران حکومت بودند.^۱

اگر فرض کنیم یکی از امامان برای پیروانش کسی را که عهده‌دار امر امامت پس از وی است، معرفی نمی‌کرد، با این فرض که نصوصی وجود داشت که از امام جانشین نام برده باشد، امام، همراه با قرآن، برای هر عصر و نسلی باقی بود، زیرا حدیث ثقلین و عبارت «این دو از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر پیامبر وارد شوند» به روشنی و آشکارا دلالت دارد که وجود امام اهل بیت (ع) و عترت، مانند وجود قرآن کریم، در هر زمانی ادامه دارد. از این رو «ابن حجر» معتقد است:

اگر احادیث، چنگ زدن به اهل بیت (ع) را برمی‌انگیزاند، به این موضوع اشاره دارد که روز قیامت میان آنان کسانی هستند که شایستگی دارند که به آنها چنگ زنند، چنان که کتاب (قرآن) عزیز چنین است؛ از این رو برای زمینیان، اهل بیت (ع) مایه امن و آسایش بودند. شاهد این مطلب، حدیث زیر است:

«فِي كُلِّ خَلْفٍ مِنْ أُمَّتِي عَدُولٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛^۲ در هر نسلی از ائمتم، امامان عادلانی از اهل بیتم وجود دارند.»

۱. اصول العامة للفقهاء المقارن: ۱۱۸.

۲. الصواعق المحرقة: ۱۴۹.

د) تأکید امام صادق (ع) بر حدیث ثقلین

وظیفه امام صادق (ع) در دفاع از حدیث ثقلین، فقط بدان سبب نبود که این حدیث، منسوب به رسول خداست؛ بلکه از آن رو که امام، خود یکی از اهل بیت (ع) بود، لذا ارتباط مستقیمی با حدیث داشت و بدین سبب بر آن پافشاری می کرد. امام، حدیث را نص معتبری بر خلافت اهل بیت (ع) می دانست. چنان که پذیرش حدیث را ملاکی برای شناخت مؤمنان و تشخیص اینان از غیر مؤمنان می دانست؛ همچنین حدیث، دستوری صریح بر وجوب پیروی امت از امامان مورد نظر بود و بیان می کرد که مقصود از عترت و اهل بیت (ع) در حدیث شریف چه کسانی هستند. روایات زیر از اصرار و تأکید امام صادق (ع) بر این حدیث خبر می دهند:

۱. «عبدالحمید بن ابی دیلم» در حدیثی طولانی از امام صادق (ع) نقل می کند که امام، دلایلی از قرآن و سنت را برشمرد که بر خلافت بلافصل امیر مؤمنان (ع) پس از رسول خدا (ص) دلالت داشت. از جمله احادیثی که به عنوان نص بیان فرمود، حدیث شریف ثقلین بود.^۱

۲. «ذریح محاربی» از امام نقل می کند که:

رسول الله (ص) فرمود:

«میان شما دو چیز گرانبها باقی گذاردم؛ کتاب الله و اهل بیتم».

سپس امام فرمود:

«اهل بیت (ع) پیامبر (ص) ماییم».^۲

۳. «ابوبصیر» از امام درباره معنا و مصداق اهل بیت (ع) پرسید، فرمودند:

«الائمة الأوصیاء؛ امامان جانشین پیامبرند».

سپس سؤال کرد: امت پیامبر کیانند؟ فرمودند:

«المؤمنون الذین صدقوا بما جاء من عند الله، المتمسكون بالثقلین الذین أمروا بالتمسك

۱. اصول کافی ۱: ۲۹۳ / ۳ باب الاشارة و النص علی امیر المؤمنین (ع).

۲. بصائر الدرجات ۱: ۴۱۴ / ۴ باب ۱۷.

بهما: کتاب الله و عترته أهل بيته، الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَ هُمُ الْخُلَفَاءُ عَلَى الْأُمَّةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛^۱

امت، مؤمنانی هستند که آنچه را از جانب خدا آمده، پذیرفته‌اند. به ثقلین چنگ می‌زنند، همان دو چیز گرانبها که دستور داده شده به آنها دست آویزند؛ کتاب خدا و عترت (اهل بیت) پیامبر که خداوند پلیدی و آلودگی را از آنان برده و پاکیزه‌شان کرده و آنان پس از رسول خدا(ص) خلیفه امت‌اند.

۴. «مسعده بن صدقه» می‌گوید ابو عبدالله(ع) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ وَلَايَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ قَطْبَ الْقُرْآنِ وَ قَطْبَ جَمِيعِ الْكُتُبِ، عَلَيْهَا يَسْتَدِيرُ حُكْمُ الْقُرْآنِ وَ بِهَا نُوْهَتْ الْكُتُبُ وَ يَسْتَبِينُ الْإِيمَانُ وَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يُقْتَدَى بِالْقُرْآنِ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ذَلِكَ حَيْثُ قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: الثَّقَلَ الْأَكْبَرَ وَ الثَّقَلَ الْأَصْغَرَ فَأَمَّا الْأَكْبَرُ فَكِتَابُ رَبِّي وَ أَمَّا الْأَصْغَرُ فَعُتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَاحْفَظُونِي فِيهِمَا فَلَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛^۲

خداوند ولایت ما اهل بیت(ع) را قطب قرآن و تمامی کتب آسمانی قرار داد. آیات محکم قرآن بر آن مبناست، کتب آسمانی آن را فهمانده‌اند و بدان است که ایمان معلوم می‌شود. رسول خدا(ص) دستور داد از قرآن و آل محمد(ص) پیروی شود، چون در آخرین خطبه‌ای که ایراد کرد، فرمود: «دو چیز گرانبها میانتان می‌نهم؛ ثقل اکبر و ثقل اصغر. چیز گرانبهای بزرگ‌تر، کتاب پروردگار است و کوچک‌تر، عترت و اهل بیت هستند. آن دو را در نبود من پاس دارید. تا وقتی به آنها چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید».

۵. «عبدالرحمن بن ابی نجران» در حدیثی طولانی از ابو عبدالله(ع) نقل می‌کند:

«وَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْخَيْرَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الْمُسْلِمِينَ لِلْأئِمَّةِ الْهَادِينَ بِمَا مَنَحَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كَرَامَتِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ خَيْرَتِهِ وَ حَبَاهُمْ بِهِ مِنْ خِلَافَتِهِ عَلَى جَمِيعِ بَرِيَّتِهِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ خَلْقِهِ إِذْ جَعَلَ طَاعَتَهُمْ طَاعَتَهُ يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

۱. روضة الواعظین / القتال نیشابوری: ۲۹۴ مجلس من مناقب آل محمد(ص).

۲. تفسیر عیاشی ۱: ۵ / ۹ فضل القرآن الکریم.

أطيعوا الرسول و أولی الأمر منکم^۱ و قوله: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» فندب الرسول (ص) الخلق إلى الأئمة من ذريته الذين أمرهم الله تعالى بطاعتهم و دلّهم عليهم و أرشدهم إليهم بقوله (ص) «إِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا»

اگر خدا بخواهد به کسی خیری رساند، او را از جمله کسانی قرار می‌دهد که امامان هدایتگر را تصدیق کرده و پذیرفته‌اند که خدای متعال به آنها از کرامت خود داده است؛ از میان برگزیدگانش، فقط به ایشان سروری بخشیده، بدین سبب به آنها خلافت و حکومت بر تمامی آفریده‌هایش را عطا کرده، پیروی از آنان را اطاعت خود قرار داده و می‌فرماید: «فرمان خدا و رسول و فرمانداران از طرف خدا و رسول را اطاعت کنید» و همچنین «هر کسی رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» از این رو رسول خدا (ص) مردمان را به امامانی از ذریه خویش فرا خواند، همان کسانی که خدای تعالی به مردم دستور به اطاعتشان داد و پیامبر مردمان را بر امامان راهنمایی کرد و به ایشان رهنمون ساخت، بدین طریق که فرمود:

«میانتان دو ثقل می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترت (اهل بیت) رشته‌ای کشیده بین شما و خدا. تا وقتی به آن چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید»^۲.

روشن است عنایت امام صادق (ع) به حدیث ثقلین، بیان اهداف آن و مشخص کردن امامانی بود که در حدیث به آنان اشاره شده است، یعنی دوازده امام و بیان اینکه امامان، جانشینان و وصی رسول‌اند و اولینشان امیر مؤمنان (ع) و آخرینشان، مهدی (ع) است، همچنین آنان پاک از هر آلودگی‌اند و پیرویشان واجب و مرجعیتشان ثابت می‌باشد. همه این اقدامات بی‌هدف نبود، بلکه واکنشی بر ضد گرایش‌های فکری و مذهبی گوناگونی بود که نظام مخالف سیاسی به وجود آورده بود تا بتواند حقیقت را از بین برده و آن را از راه مقصود باز دارد. در مورد حدیث ثقلین، دستگاه خلافت کوشید گستره معنای اهل

۱. نساء (۴) آیه ۵۹.

۲. نساء (۴)، آیه ۸۰.

۳. کتاب الغیبه، نعمانی ۱: ۲/۵۴ باب ما جاء فی الإمامة.

بیت (ع) را وسیع‌تر کند تا بنی‌عبّاس و دیگرانی را که در این باره، سهم و نصیبی نداشتند، دربر گیرد! از این رو امام صادق (ع) ناچار شد تأکید کند که حدیث ثقلین فقط دربارهٔ امامان بوده و در اثبات عصمت و مرجعیت اینان کاملاً رساست!

۵) دلالت حدیث ثقلین

حدیث شریف ثقلین بر امور بسیاری دلالت دارد که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

۱. اهل بیت (ع) بعد از رسول خدا (ص) از همهٔ افراد امت برترند، زیرا هم‌سنگ قرآن عزیز قرار داده شده‌اند. برتری اینان بر دیگر مردمان پس از رسول الله (ص) مانند والایی قرآن کریم بر دیگر کتب آسمانی است؛
۲. چنان که از توصیف قرآن و عترت به «ثقلین» برمی‌آید، اهل بیت (ع) گرانبهاترین امانتی است که رسول الله (ص) همراه با قرآن بر جا گذارده است. ثقل یعنی هر چیز نفیس و مهم؛
۳. حدیث بر این موضوع دلالت دارد که پس از رسول خدا (ص) اهل بیت (ع) امامت و خلافت بلافصل داشته‌اند و باید حکومت را به آنها واگذار کرده، ادارهٔ امور دولت را به آنها سپرد. زیرا در نگرش قرآنی و نبوی، وظیفهٔ حاکم در دولت اسلامی آن است که مردم را به ساحل امن و آسایش رهبری کند، نه اینکه آنان را از دین خدا و شرع راست و درست، به عمد یا غیر عمد، گمراه و منحرف سازد. معنای حدیث تقریباً به همین روشنی و صراحت است، زیرا معنای نجات و رستگاری مردمان در دولت اسلامی، آن است که از راه مستقیم گمراه نشوند. حدیث، رهایی از گمراهی را منحصر به تمسک به ثقلین (کتاب خدا، عترت و اهل بیت رسول خدا (ص)) کرده است؛
۴. این حدیث همچنین بر این نکته دلالت دارد که «حسبنا کتاب الله؛ قرآن ما را بس است»، گفته‌ای نادرست بوده و جز گمراه کردن و به هلاکت انداختن امت مقصودی ندارد. منحصر کردن نجات و رستگاری با تمسک به ثقلین (کتاب الله و عترت) کجا و این سخن نادرست کجا؟!؛

۵. حدیث به این مطلب اشاره دارد که هر کسی به غیر ثقلین چنگ زند، حتماً از هلاک شوندگان خواهد بود، چنان که به طریق اولی هر چیز جز ثقلین که بدان چنگ زده شود، از هلاک کنندگان خواهد بود، زیرا جزو پیشوایان گمراهی است. تفاوتی نمی‌کند خلیفه، حاکم یا قاضی باشد، یا رئیس و امیر و سلطان، زیرا مردمان را فریب داده که آموزه‌های دین را از او فرا بگیرند؛ مردم نیز به جای ثقلین، به او روی آورده‌اند!

«محمود شکری آلوسی» بدین مطلب تصریح داشته و در مورد کسی که با ثقلین مخالفت کرده و به دیگری چنگ زند، می‌گوید:

«او گمراه بوده، مذهبش باطل و فاسد است و بدان اعتنایی نمی‌شود. هر کسی ثقلین را انکار کند، گمراه شده و در ته چاه جهنم سقوط کرده است»^۱

۶. حدیث بر مرجعیت علمی اهل بیت (ع) دلالت دارد و اینکه آنان پس از رسول خدا (ص)، داناترین مردمان به قرآن و سنت مطهرند، زیرا اصلاً معقول نیست از آنان کسانی داناتر به قرآن و سنت باشند، اما با تمسک به اینان می‌توان از گمراهی در امان بود! اگر داناتر از اهل بیت (ع) وجود داشت، رسول خدا (ص) آنان را برابر اهل بیت (ع) ذکر می‌کرد، یا آنها را ثقل سومی همراه با قرآن عزیز و عترت طاهر بیان می‌نمود، اما اینکه بگوییم می‌شد ثقل سومی باشد و رسول ذکر نکند، محال است. شاهد و گواه بر اینکه ثقل سومی نبوده، آن است که خدای عزوجل در قرآن نفرمود رجس و پلیدی را از اصحاب برده و آنان را از هر عیب، پاک و پیراسته کرده است، بلکه این مطلب را فقط درباره اهل بیت (ع) فرمود:

۷. حدیث می‌فهماند که می‌باید آموزه‌ها را از اهل بیت (ع) گرفت، چه مستقیم و چه غیر مستقیم. چنان که می‌بایست محبت آنان را در دل داشت و از آنان پیروی کامل کرد و هیچ گفته‌ای از ایشان را رد نکرد. زیرا اینان هم‌سنگ قرآن بوده، از آن جدا نمی‌گردند. هر یک بر دیگری گواه و شاهد است، از این رو هر کسی اهل بیت (ع) را رد کند، مانند منکر

۱. مختصر التحفة الاثنی عشریه / آلوسی.

کتاب خداست یا مانند کسی است که خدای متعال و رسول خدا(ص) را رد می‌کند؛
۸ حدیث دلالت دارد، سنت اهل بیت(ع) حجت و معتبر است و سنت و سیره هر یک
از اینان، سنت رسول خداست، چنان که حدیثشان سخن رسول خدا(ص) است، چه از
زبان ایشان از رسول اکرم(ص) روایت شود و چه نشود. فقط کسانی که جاهل به حدیث
ثقلین باشند، یا متعصبانه دشمنی ورزند یا خدانشناس و ناصبی باشند، حکم خواهند کرد
که حدیث اهل بیت(ع) ضعیف و نامعتبر است؛

۹. از دو جهت، حدیث شریف بر عصمت اهل بیت(ع) دلالت دارد:
الف) همراه قرآنند و قرآن با اینان است و تا دنیا باقی است، از یکدیگر جدا نمی‌شوند،
پس عصمتشان مانند عصمت قرآن است؛

ب) هر کسی در زمان حیاتش دیگران را گمراه نکند، حتی یک بار، گرچه به سهو یا
اشتباه باشد، معصوم است و حدیث به صراحت می‌گوید:

هر کسی به ثقلین چنگ زند، تا روز قیامت هرگز گمراه نمی‌شود.
شایان ذکر است که امام صادق(ع) به عصمت تمامی پیامبران و اوصیا (جانشینان آنها)
تصریح می‌کند:

«الأنبياء و أوصياؤهم لا ذنوب لهم لأنهم معصومون مطهرون»^۱
پیامبران و جانشینان آنان گناه نمی‌کنند، زیرا معصوم و پاک‌اند.
و ایشان نیز فرمود: امام ده ویژگی دارد که عصمت نخستین آنان است. ۲

امامان دوازده تن و همگی از عترت و اهل بیت(ع) پیامبرند

ثقلی که رسول درباره آن وصیت کرد که با قرآن است و هر کسی به آنها چنگ
زند، از گمراهی نجات یافته؛ در دوازده امام نمود یافته است. امت نمی‌تواند بر شمار

۱. خصال / صدوق ۲: ۶۰۸ / ۹.

۲. همان ۲۲۸ / ۵.

آنان بیفزایند یا یکی را از آنها کم کند. این قاعده برگرفته از حدیث صحیح از رسول خداست، که بخاری به نقل از «جابر بن سمره» آورده است. وی می گوید، شنیدم پیامبر فرمود:

«یکون اثنا عشر أمیراً» فقال كلمة لم أسمعها، فقال أبي: إنه قال: «كلهم من قریش»؛^۱
«دوازده امیرند» سپس سخنی افزود که نشنیدم، پدرم گفت که رسول خدا(ص)
فرمود: «همگی از قریش اند».

در صحیح مسلم است:

«و لا يزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة أو یكون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش»؛

پیوسته دین پا برجاست تا روز قیامت، اگر بر شما دوازده خلیفه باشند که همگی از قریش اند».

در «مسند احمد» به نقل از «مسروق» است:

«نزد «عبدالله بن مسعود» نشسته بودیم و او قرآن می خواند. مردی به او گفت: ای ابورحمان! آیا از رسول خدا(ص) پرسیدید امت چند خلیفه دارد؟ عبدالله گفت: از وقتی به عراق آمده ام، جز تو کسی این سؤال را از من نپرسیده بود. سپس افزود:

بلی از رسول خدا(ص) پرسیدیم که فرمود:

اثنی عشر کعبه نقباء بنی اسرائیل؛^۲

دوازده تن مانند شمار نقیبان (برگزیدگان) و سرپرستان بنی اسرائیل».

در خبر صحیحی که «ابن عباس» گزارش می کند، آمده است:

هنگام وفات رسول خدا(ص) از ایشان پرسیدم: اگر شما از دنیا بروید که از آن به خدا پناه می برم رو سوی چه کسی بیاوریم؟ اشاره به علی(ع) کرد و فرمود:

«إلی هذا فإنه مع الحق و الحق معه، ثم یكون من بعده أحد عشر اماماً، مفترضة

۱. صحیح بخاری ۴: ۱۶۴ کتاب الأحکام، باب الاستخلاف؛ کمال الدین ۱: ۲۷۲ / ۱۹ که شیخ صدوق به نقل از جابر بن سمره آورده؛ خصال ۲: ۴۶۹ و ۴۷۵.

۲. صحیح مسلم، ۲: ۱۱۹. کتاب الاماره، باب الناس یروان قریش هستند که آن را از نه طریق روایت کرده است.

طاعتهم کطاعته؛

به این شخص، که او با حق است و حق با وی است. پس از او یازده امام خواهد بود که اطاعتشان مانند اطاعت از علی واجب است».

ابن عباس نیز می‌گوید:

شنیدم رسول خدا(ص) فرمود:

«معاشر النَّاسِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَلْيَقْتَدِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي وَالْأئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّهُمْ خُزَّانُ عِلْمِي؛^۱

ای مردم! هر کسی دوستی خدا و رسولش را می‌خواهد، پس از من به علی بن ابی طالب(ع) و امامانی که از نسل منند، اقتدا کند، زیرا اینان گنجینه‌های دانش منند».

«ابن عباس» می‌افزاید:

«جابر بن عبدالله انصاری» برخاست و پرسید: «ای رسول خدا! شمار امامان چند تاست؟» فرمودند:

«یا جابرا سألتني رحمك الله عن الإسلام بأجمعه عدتهم عدّة الشهور و هي «عندالله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والأرض»^۲ و عدّتهم عدّة العيون التي انفجرت لموسى بن عمران(ع) حين ضرب بعصاه الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً و عدّتهم عدّة نقباء بني اسرائيل «و بعثنا منهم اثني عشر نقيباً»^۳ فالأئمة يا جابرا اثنا عشر أولهم علي بن ابی طالب و آخرهم القائم المهدي صلوات الله عليهم؛^۴

ای جابرا خدا تورا پیامرزد از تمام وجود اسلام از من پرسیدی. شمار ائمه به تعداد

۱. مسند احمد ۵: ۹۰ و ۹۳ و ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کمال الدین ۱: ۲۷۰ / ۱۶ که صدوق به نقل از ابن مسعود آورده است.

۲. اعلام الوری ۲: ۱۶۳-۱۶۴ رکن چهارم، به نقل از دوریستی از پدرش از صدوق از ماجیلویه از عمویش از برقی از پدرش از حلف بن حماد از اعمش از عبایه بن ربیع از ابن عباس. اینان همگی از راویان مشهورند و حتی یکی منهم به دروغگویی نیست. همگی یا ثقة مشهور یا حسن معتمدند.

۳. مائده (۵) آیه ۱۲.

۴. مائة منقبة / ابن شاذان: ۷۱ منقبت ۴۱.

ماه‌هاست، که نزد خدا در کتابش دوازده تاست، از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ شمار ائمه، اندازه چشمه‌هایی است که برای موسی بن عمران (ع) جوشید، وقتی عصایش را بر سنگ زد و دوازده چشمه از آن جوشید؛ شمار امامان به اندازه برگزیدگان بنی‌اسرائیل است که قرآن می‌فرماید: «از میان آنان دوازده نقیب و سرپرست برگزیدیم». ای جابرا امامان دوازده تن‌اند، نخستین آنها علی بن ابی‌طالب و آخرین، آنها مهدی قائم است؛ درود خدا بر آنان!».

امام صادق (ع) بر این قاعده به شدت تأکید کرده و با تمام توان بر این موضوع پافشاری می‌کند.

۱. «عبدالعزیز قراطیسی» گزارش می‌کند که ایشان فرمود:

«الائمة بعد نبینا (ص) اثنا عشر نجباء مفهمون، من نقص منهم واحداً أو زاد فيهم واحداً، خرج من دين الله و لم يكن من ولايتنا على شيء؛^۱
امامان پس از پیامبر دوازده برگزیده‌اند که شناسانده شده‌اند. هر کسی حتی یکی را کم کند یا زیاد نماید، از دین خدا بیرون رفته و از ولایت ما حتی ذره‌ای بهره ندارد.»

۲. «حلبی» در حدیث صحیحی به نقل از امام صادق (ع) از پدرانش از امام حسن (ع)

می‌گوید:

«سألتُ جدِّي رسول الله (ص) عن الائمة بعده فقال: الائمة بعدى بعدد نقباء بنى اسرائيل، اثنا عشر، أعطاهم الله علمي و فهمي، و أنت منهم يا حسن؛^۲
از جدّم رسول خدا (ص) درباره امامان پس از ایشان پرسیدم، فرمود: امامان بعد از من، به شمار سرپرستان بنی‌اسرائیل‌اند، دوازده تن. خدا دانش و درک مرا به آنها داده و تو ای حسن! از جمله آنان.»

۳. «ابراهیم بن مهزم» به نقل از پدرش می‌گوید:

۱. الاختصاص / شیخ مفید: ۲۳۳.

۲. اثبات الرجعه / فضل بن شاذان؛ اثبات الهداة / حر عاملی ۳: ۹۳-۹۴ / ۸۰۹ باب ۹ / فصل ۶۰.

امام صادق(ع) به نقل از پدرش و ایشان از نیاکانش نقل می‌فرماید که علی(ع) گفت: رسول خدا(ص) فرمود:

«الائمة اثنا عشر من اهل بيتي اعطاهم الله فهمي و علمي و حكمي، و خلقهم من طينتي فويل للمتكبرين عليهم بعدى، القاطعين فيهم صلتى ...^۱»

امامان دوازده تن هستند، از اهل بیت. خدا درک و دانش و حکمت‌م را به آنها داده و از سرشتم آنان را آفریده است. وای بر کسانی که پس از من، بر آنان تکبر ورزند و پیوند مرا با آنها ببرند ...».

۴. «سماعة بن مهران» می‌گوید:

من و «ابوبصیر» و «محمد بن عمران» - خدمتکار ابوجعفر [امام باقر(ع)] - در منزلی در مکه بودیم. «محمد بن عمران» گفت: شنیدم ابوعبدالله [امام صادق(ع)] فرمود:

«نحن اثنا عشر مهدياً؛ ما دوازده تن مهدی (هدایتگر) هستیم.»

«ابوبصیر» پرسید: تو را به خدا قسم! این مطلب را از ابوعبدالله(ع) شنیدی؟ یک یا دو بار سوگند خورد که از امام شنیده است. «ابوبصیر» گفت: اما من از ابوجعفر، امام باقر(ع) شنیدم.^۲

از کل این احادیث، می‌توان به نکات زیر رسید:

نکته نخست اینکه: شمار خلفا یا امیران یا امامان بیشتر از دوازده نیست و بدون هیچ اختلافی بین شیعه و سنی، همگی از قریش‌اند. این عدد هم‌خوان با اعتقاد شیعه درباره شمار و از قریش بودن همه آنان است.

گرچه به ظاهر تعبیر به امر یا خلفا با ادبیات گفتاری امامیه هم‌خوانی ندارد، اما مقصود آن نیست که اینان حکومت قشری یا خلافت قهری دارند، بلکه مراد آن است که آنان مشروعیت سلطه و چیرگی خود را از شارع مقدس دریافت داشته‌اند، گرچه در واقعیت

۱. کمال الدین ۱: ۲۸۱ / ۳۳ باب ۲۴؛ عیون اخبار الرضا ۱: ۳۲ / باب النصوص علی الرضا(ع) بالائمة الاثني عشر

۲. اصول الکافی ۱: ۵۳۴ / ۲۰ باب ۱۲۶؛ کمال الدین ۲: ۳۳۵ / ۶. ذیل حدیث دوباره همان است.

بیرونی نتوانستند حکومت کنند و دیگران بر آنان غلبه کردند. در نوشته‌های «نوربشتی» بدین حقیقت اشاره شده است:

راه توضیح این حدیث و آنچه همین مطلب را می‌فهماند، آن است که معنا کنیم مقصود امامانی است که مردمان در ادای حقشان ستم روا داشتند، زیرا در حقیقت، آنان سزاوار نام خلیفه‌اند.^۱

نکته دوم اینکه: مقصود نصوص، امامان دوازده‌گانه‌اند، چنان که تشبیه کردنشان به برگزیدگان بنی‌اسرائیل این معنا را تأیید می‌کند:

خدا از بنی‌اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم.^۲

مسئله سومی که باید به آن اشاره کرد این است که: احادیث گفته شده، لازم می‌داند دنیا و زمان از دوازده امام خالی نباشد، تا وقتی دین پابرجاست و تا روز قیامت، می‌باید یکی از آنها وجود داشته باشد. مؤید این گفته، روایتی است که «بخاری» به نقل از «عبدالله بن عمر» آورده است. مطابق نقل وی رسول خدا (ص) فرمود:

«لا يزال هذا الأمر في قریش ما بقى منهم اثنان»^۳

این امر [امامت] پیوسته میان قریش است، حتی اگر دو نفر در دنیا باشند [که یکی امام و دیگری پیرو خواهد بود].

همچنین «مسلم» در «صحیح» خویش آن را چنین آورده است:

«لا يزال هذا الأمر في قریش ما بقى في الناس اثنان».^۴

چنان که ملاحظه می‌شود روایات اهل سنت کاملاً با آنچه شیعه امامیه می‌گوید، هم‌خوانی دارد و ایشان نیز به اینکه امام دوازدهم (مهدی) مانند دیگران زنده است و می‌باید در آخر الزمان ظهور کند تا زمین را پر از داد و عدل نماید، چنان که پر از بیداد و ستم شده است،

۱. عون المعبود فی شرح سنن أبی داود / نوربشتی ۲۶۲:۱۱ / ۴۲۵۹.

۲. مانده (۵) آیه ۱۲.

۳. صحیح بخاری، ح ۳۵۰۱ کتاب المناقب، باب مناقب قریش.

۴. صحیح مسلم، ح ۱۸۲۰ کتاب الإمامه، باب الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش.

معتقد می‌باشند. این مسئله مطابق بشارت جدّش مصطفی (ص) و پدران طاهرینش است. روشن است تمامی عالمان سنی برخلاف آنچه احادیثشان می‌گویند، بر اینکه دوازده امام را خلیفه بنامند، اتفاق نظر ندارند. حتی برخی علما دست و پا زده که «یزید بن معاویه» - لعنت خدا بر او باد - و دیگر فرومایگان تاریخ مانند «مروان» و «عبدالملک» تا برسد به «عمر بن عبدالعزیز» را جزو دوازده خلیفه برشمرند و عدد و نصاب را کامل کنند! اما این تفسیری نادرست و ضعیف است که بیهوده بوده و به هیچ وجه با نصّ حدیث هم‌خوانی ندارد؛ زیرا اگر گفته اینان را بپذیریم، لازم است پس از «عمر بن عبدالعزیز»، در تمام زمان‌های بعدی، اسلام و مسلمانان بدون خلیفه باشند. اما مطابق حدیث پیامبر (ص) فرض بر این بود که دین تا روز قیامت به سبب و برکت وجود ایشان پابرجا باشد. اگر این معنا را بپذیریم، احادیث خلفای دوازده‌گانه بدون مصداق خواهند ماند. روشن است حکومت ظاهری را افرادی از قریش داشتند که تعدادشان چند برابر دوازده امامی است که در احادیث از آنان نام برده شده، اما همگی از بین رفته‌اند. تمامی مسلمانان بر این موضوع اتفاق نظر دارند که یکی از آن دوازده تن اموی یا عباسی باشند و در این باره نصّ و حدیثی وجود ندارد. «قندوزی حنفی» در این باره می‌گوید:

احادیثی که بیان می‌دارد خلفای پس از پیامبر (ص) دوازده تن‌اند، از طریق روایات بسیاری شهرت یافته است. از شرح زمان و تعریف مکان معلوم می‌شود مقصود رسول خدا (ص) از «دوازده امام» اهل بیت (ع) و عترت ایشان هستند. چون ممکن نیست این حدیث بر صحابه‌ای که پس از رسول خلیفه شدند، معنا شود؛ زیرا شمارشان کمتر از دوازده است و همچنین نمی‌توان آن را بر پادشاهان اموی معنا کرد، زیرا بیشتر از دوازده تن می‌باشند. گذشته از این، آنان ستم بسیار کردند (جز عمر بن عبدالعزیز) و از بنی‌هاشم نیز نیستند، اما پیامبر در روایت «عبدالملک» به نقل از «جابر» فرمود: «همگی از بنی‌هاشم‌اند». این نکته را آهسته فرمود که باعث ترجیح روایت می‌شود، زیرا خلافت بنی‌هاشم را خوش نداشتند! فرمایش پیامبر را هم نمی‌توان مربوط به حاکمان عباسی دانست، زیرا بیشتر از شمار مذکورند

و کمتر رعایت حال مردم را می‌کردند... مؤید این معنا که مراد پیامبر، امامان دوازده‌گانه از اهل بیت (ع) ایشانند و باعث می‌شود آن را ترجیح دهیم، حدیث ثقلین است.^۱

بر کسی پوشیده نیست که پیامبر (ص) حدیث «الخلفاء اثنا عشر» را پیش از زمان وجود دوازده امام گفته‌اند و این حدیث نیز قبل از شکل‌گیری واقعیت و پدیده امامت، در کتب صحاح و دیگر آثار نگاشته شده است. بنابراین، این حدیث بازتاب رخدادی نیست، بلکه بازگوکننده حقیقتی ربّانی است که پیامبر (ص) فرمود و در مورد ایشان با تعبیر «لا ینطق عن الهوی»^۲ به کار رفته است. وقتی ایشان می‌گویند «الخلفاء بعدی اثنا عشر» گواه و مؤیدی بر واقعیت امامت ارائه می‌کنند که از امیر مؤمنان (ع) شروع شد و به امام مهدی (ع) خواهد انجامید. این برآیند، تنها معنا و مصداق معقولی است که می‌توان از حدیث فهمید.^۳

بنابراین صحیح آن است که حدیث را از دلایل نبوت بدانیم، زیرا به درستی و راستی، خبر از غیب می‌دهد، اما اینکه حدیث را در مورد امویان و عباسیان و دیگرانی بدانیم که به نفاق و جنایت و خون‌ریزی شناخته شده‌اند، با مفهوم و گفته حدیث، مخالف و ناسازگار بوده و به حق پیامبر (ص) اسائه ادب بسیار کرده‌ایم؛ زیرا بدان معنا خواهد بود که پیامبر (ص) خبر داده دین تا زمان عمر بن عبدالعزیز باقی خواهد ماند، نه تا روز قیامت! با مطالبی که گفتیم، مشخص شد، امام صادق (ع) ضمن بستن راه بر هر تفسیر و معنای منحرفی از حدیث «الخلفاء اثنا عشر»، مصادیق واقعی حدیث را بیان کرده است.

۱. ینابیع الموده ۳: ۱۰۵ باب ۷۷ در تحقیق حدیث «بعدی اثنا عشر خلیفه».

۲. اشاره به آیه «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی؛ پیامبر هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید، جز وحی که بر او نازل شده نیست». نجم (۵۳) آیه ۳ و ۴. «م».

۳. بحث حول المهدی / شهید سید محمد باقر صدر: ۵۴-۵۵.

زنجیره امامت پس از امام حسین (ع)

موضوع پیش‌رو در پی ردّ تمامی ادعاهای باطلی است که برخی فرقه‌های منحرف گفته‌اند. تبلیغ صحیح و آگاهی‌بخشی امام صادق (ع) نسبت به فعالیت مدعیان دروغین، آنها را شکست داده، به گونه‌ای که بر باد رفته‌اند. فعالیت امام، پندار «کیسانیه» در مورد امامت «محمد بن حنفیه» (رض) را بر باد داده، چنان که گمان «فطحیه» درباره امامت «عبدالله افطح»، گفتار برخی در مورد امامت «محمد»، فرزند امام هادی (ع) و اعتقاد برخی به امامت «جعفر کذاب» را رد می‌کند. افزون بر این، امامت را منحصر به فرزندان امام حسین (ع) می‌کند، بنابراین می‌باید شمار دوازده امام کامل شود، به ویژه که این قاعده مهم (امامان دوازده تن‌اند) پیش از آنکه زنجیره تاریخی ائمه (ع) کامل و معلوم گردد، شناخته شده بود و همگان، حدیث از قریش بودن دوازده امام را می‌دانستند. چند حدیث از زبان مبارکشان در تأیید این قاعده بیان شده که به ذکر برخی بسنده می‌کنیم.

۱. در حدیث صحیحی از «حسین بن ثویر بن ابی فاخته» است که ابو عبدالله (ع)

فرمود:

«لا تعود الإمامة فی أخوین بعد الحسن و الحسین أبداً إنما جرت من علی بن الحسین
کما قال الله تبارک و تعالی «و أولو الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله»^۱ فلاتکون
بعد علی بن الحسین (ع) إلا فی الأعقاب و أعقاب الأعقاب؛^۲

پس از حسن و حسین هرگز امامت برای دو برادر تکرار نخواهد شد. امامت از علی بن حسین آغاز شد، چنان که خدای تبارک و تعالی فرمود: «خویشاوندان نسبت به همدیگر در احکامی که خدا مقرر داشته از دیگران سزاوارترند» پس بعد از علی بن حسین (ع) در نسل‌های بعد و نسل‌های پس از آن است.

۲. در حدیث صحیح دیگری به نقل از «حماد بن عیسی» از ابو عبدالله (ع) است:

«لا تجتمع الإمامة فی أخوین بعد الحسن و الحسین إنما هی فی الأعقاب و أعقاب

۱. انفال (۸) آیه ۷۵.

۲. اصول‌الکافی ۱: ۱/۲۸۵ باب ثبات الإمامة فی الأعقاب.

الأعقاب؛^۱ پس از حسن و حسین، [هرگز] دو برادر امام نخواهند بود، بلکه امامت تنها در پشت و از فرزندان آنان خواهد بود».

۳. در حدیث صحیحی، «عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب» (ع) می‌گوید:

از ابوعبدالله (ع) پرسیدم: «خدا آن روز را نیاورد، اما اگر اتفاقی افتاد، از چه کسی پیروی کنم؟ امام به پسرش «موسی» اشاره کرد. پرسیدم: اگر برای موسی اتفاقی پیش آمد چه کسی امام است؟ فرمود: پسرش. سؤال کردم: اگر برای پسرش اتفاقی افتاد و برادر بزرگ و پسر کوچکی داشت، کدام امام است؟ فرمود: پسرش، سپس پسر وی و همین‌طور پسر بعدی».^۲

از نکات جالب برای تعمیق بخشیدن این قاعده در جان شیعیان، روایت صحیحی است از «محمد بن اسماعیل بن بزیع»، که از ابوالحسن الرضا (ع) پرسید:

آیا پس از شما امامت برای عمو یا داییتان می‌باشد؟ فرمود: نه! پرسیدم: برای برادران چطور؟ فرمود: نه. سؤال کردم: پس برای چه کسی است؟ فرمود: پسر من. «محمد بن اسماعیل بن بزیع» می‌گوید: وقتی امام این سخن را فرمود که هنوز پسر نداشت!^۳

زمین خالی از وجود امام نیست

این قاعده مهم، در رأس پایه‌های شریعت اسلامی است. امام صادق (ع) بر این قاعده تأکید می‌کرد و برای فهم امت از حدیث ثقلین و دلالت‌هایش و نیز حصول معرفت امت از دوازده امام، رشته و زنجیره امامان پس از امام حسین (ع) را بیان می‌کرد و آن را ترویج و تبلیغ می‌نمود. این قاعده بدان معناست که در دنیا تا هر وقت که خدا بخواهد و حیات

۱. همان: ۲۸۶

۲. همان.

۳. همان.

آن ادامه داشته باشد، می‌باید یکی از دوازده امام وجود داشته باشد. برای تمامی افراد امت ثابت شده است که تاکنون یازده امام از دوازده امام آمده و رفته‌اند:

۱. امیرمؤمنان، امام علی (ع) که سال چهارم هجرت در ۶۳ سالگی در کوفه شهید شد؛

۲. امام حسن (ع) (نوه دختری پیامبر)، که در سال ۵۰ هجری در ۴۸ سالگی در مدینه با زهر شهید شد؛

۳. امام حسین (ع) (شهید کربلا)، که در سال ۶۰ هجری در ۵۷ سالگی به شهادت رسید؛

۴. امام علی بن حسین سجّاد (ع)، که با زهر در سال ۹۵ ه. ق در ۵۷ سالگی در مدینه به دست هشام اموی به شهادت رسید؛

۵. امام محمد بن علی باقر (ع)، که در سال ۱۱۴ ه. ق در ۵۷ سالگی به دست هشام اموی با زهر به شهادت رسید؛

۶. امام جعفر بن محمد صادق (ع)، که در سال ۱۴۸ ه. ق در ۶۵ سالگی به دست منصور عباسی مسموم شد و به شهادت رسید؛

۷. امام موسی بن جعفر کاظم (ع)، که در سال ۱۸۳ ه. ق در ۵۵ سالگی، با سم در زندان هارون در بغداد، به شهادت رسید؛

۸. امام علی بن موسی رضا (ع)، که در سال ۲۰۳ ه. ق در ۵۵ سالگی، در خراسان از سوی مأمون به شهادت رسید؛

۹. امام محمد بن علی جواد (ع)، که به دست معتصم در بغداد، در سال ۲۲۰ ه. ق در ۳۵ سالگی به شهادت رسید؛

۱۰. امام علی بن محمد هادی (ع)، که با زهر به دست معتز، در سامرا، در سال ۲۵۴ ه. ق در ۴۱ سالگی به شهادت رسید؛

۱۱. امام حسن بن علی عسکری (ع)، که با زهر معتمد عباسی در سامرا، در سال ۲۶۰ ه. ق در ۲۸ سالگی به شهادت رسید.

از زمان امیرمؤمنان (ع) شیعه می‌دانست زمین خالی از امام حجت نیست؛ چه ظاهر و شناخته شده باشد و چه غایب و مخفی. شاید امام علی (ع) نخستین کسی باشد که نسبت به ترویج این فرهنگ اقدام نمود. ایشان در حدیثی به «کمیل بن زیاد نخعی» که ثقه و مورد اعتماد شیعه است، حدیثی فرمود که «ابن قیم» درباره این حدیث می‌نویسد:

نزد اهل فن، حدیث مشهوری است و از آن رو که نزدشان شهرت دارد، بی‌نیاز از اسناد است.^۱

شمار بسیاری از محدثان^۲ به نقل از «کمیل» این حدیث را آورده‌اند.^۳ فقط در کتاب «اصول کافی»، سیزده حدیث درباره این قاعده (خالی نماندن زمین از حجت خدا) آمده است.^۴ در «کمال الدین شیخ صدوق» شصت و پنج حدیث در مورد این قاعده وجود دارد.^۵

درباره اصالت این قاعده و تأثیر عمیق تاریخی آن در اندیشه اسلامی، تردید و اختلافی نیست. زبان اصیل عربی در فهم دلالت و برآیند این قواعد مهم، تأثیر بسزایی دارد. از این رو نمی‌توان اغماض و پیچیدگی یا ابهام حدیث را بهانه کرد، حتی بدفهمی هم پذیرفته نیست. البته حساب کسانی را که خداوند چشم بصیرتشان را کور کرده و بر دلشان مهر نهاده، باید جدا نمود.

پس از اینکه دانستیم یازده امام آمده و رفته‌اند، جای پرسش نیست که امام دوازدهم کجاست؟ وی فرزند چه کسی می‌تواند باشد جز امام یازدهم، امام حسن عسکری (ع) که به دست ستمگران بنی‌عباس شهید شد؟! قواعدی که پیشگامان تشیع، ده‌ها سال پیش از ولادت امام حسن عسکری (ع) می‌شناختند، هر گونه فریب یا تأویل نادرست در مورد هویت امام دوازدهم را رد می‌کند.

۱. اعلام الموقعین / ابن القیم ۲: ۱۳۵ با عنوان «مضار زلة العلم».

۲. ر. ک: دفاع عن الکافی ۱: ۴۷۹-۴۸۰ نامر العمیدی.

۳. نهج البلاغه شرح ابن ابی الحدید ۱۸: ۳۵۱ و با شرح محمد عبده ۴: ۴۷/۶۹۱.

۴. اصول الکافی ۱: ۱۳۶-۱۳۷ / ۱۳-۱۳ باب «أَنَّ الارض لا تخلو من حجة».

۵. کمال الدین ۱: ۲۱۱-۲۴۱ / ۶۵-۱ باب «أَنَّ الارض لا تخلو من حجة».

شاید گفته شود این مطلب در زمینه نظری تا حدی پذیرفتنی است؛ اما در واقع می‌بایست با ولادت حجت بن عسکری (ع) محقق می‌شد تا نظریه‌ای قابل دفاع به شمار آید. برای پاسخ به این مسئله نیازمند توضیح بسیاری هستیم که ما را از اصل موضوع دور می‌کند، با این حال اشاره گذرایسی به دلایلی می‌کنیم که اثبات می‌کند، امام مهدی (ع) ولادت یافته است.

فقط شمارِ عالمانِ سنی که پذیرفته‌اند امام مهدی (ع) به دنیا آمده، برحسب آنچه قبلاً شمارش کرده‌ایم، صد و بیست و هشت نفرند. به دنبال ذکر هر اسم، گفته‌وی را به دقت و تفصیل آورده‌ایم. اینان ولادت حجت بن حسن عسکری (ع) را نه به سبب قواعدی که برشمردیم، بلکه براساس گزارش‌های درست از واقعیت‌ها و رخدادهای تاریخی مربوط به این ولادت خجسته آن را پذیرفته‌اند. اما مجموع کسانی که امام مهدی (ع) را در زمان حیات پدرش دیده‌اند، برحسب شمارش ما هفتاد و نه نفرند. از وکیل‌های ایشان نزدیک سیزده نفر از شهرهای آذربایجان، اهواز، بغداد، کوفه، قم، نیشابور و همدان را نام برده‌ایم.^۱ علاوه بر این، تویعاتی از امام مهدی (ع) در زمان چهار نایب ایشان صادر شده که ولادت و حیاتشان را به طور متواتر ثابت می‌کند. چنان که احادیث صحیحی نیز از امام عسکری (ع) وجود دارد که بیان می‌دارد، فرزندش امام مهدی (ع) به دنیا آمده است. گذشته از نزدیکان و کارگزارانی که در خدمت امام بوده‌اند و ذکر اینان به کتابی جداگانه نیازمند است، اصحاب نیز بدین مطلب شهادت داده‌اند.

در جایی دیگر از هشت تن از عالمان انساب ذکر به میان آمده که بر ولادت امام مهدی (ع) اتفاق نظر داشته، نسب شریف ایشان را اثبات کرده‌اند. از شمار اینان، عالمانی هم هستند که هم‌عصر دوره غیبت صغرا هستند.^۲ این امر ثابت می‌کند قواعد مهمی که برشمردیم، با واقعیت‌های تاریخی، به روشن‌ترین وجه، هم‌خوانی داشته و دلایل و

۱. ر. ک: دفاع عن الکافی ۱: باب اول، از همین نویسنده.

۲. ر. ک: المهدی المنتظر فی الفكر الإسلامی: ۱۱۹-۱۲۳.

برهان‌های قوی و متقنی درباره آنها وجود دارد.

چگونه امکان دارد این قواعد، مصداق و نمونه بیرونی نداشته باشد؟ مگر از زبان رسول خدا (ص) گفته نشده و از سوی «آل طاها» و «یاسین» که رشته سترگ دین‌اند و هدایتگرانی خجسته، تأکید نشده است؟!

کسانی که از خدا و فرستاده او از آل محمد (ص) پیروی می‌کردند، برای تصدیق و پذیرش اخبار غیبی، لازم نمی‌دیدند تحقق آنها را به چشم ببینند، بلکه به محض شنیدن از معصوم (ع) بدان ایمان آورده و گزارش می‌کردند. اینان مطمئن به تحقق و وقوع آن بودند:

الم. این کتاب بی‌هیچ شک راهنمای پرهیزکاران است، کسانی که به جهان غیب ایمان دارند و نماز به پا دارند و از هر چه روزی‌شان کردیم، انفاق کنند.^۱

بنابراین آنان در اخبار غیبی تردید نمی‌کردند. سال‌ها در انتظار روز موعود روزشماری می‌کردند و در اشتیاق زمانی می‌سوختند که به دست امام منتظر رهایی یابند. سیر و سلوک اینان چنین بود تا اینکه امام ولادت یافت و سپس غایب گشت. بازماندگان صالح اینان نیز بر همین طریق هستند. انتظار اینان ثواب داشته، همچنان که به نقل از امام صادق (ع) گفته‌اند:

«مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَ هُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ، فِي فِطْرَتِهِ، لَا يَلُكَمَنَّ قَارِعٌ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ... لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؛^۲

هر کدام از شما در حالی بمیرد که منتظر قیام قائم بوده، مانند کسی است که همراه ایشان در خیمه حضرت بوده است؛ نه بلکه مانند کسی است که با شمشیرش همراه ایشان جنگیده ...؛ نه به خدا سوگند! مانند کسی است که در رکاب رسول خدا (ص) شهید شده است.»

در مورد نقش امام صادق (ع) در تثبیت این قاعده (خالی نماندن زمین از حجت خدا)

۱. بقره (۲)، آیات ۱-۳.

۲. المحاسن ۱۵۰ / ۱۵۱ باب ۳۸. در این باب احادیث بسیاری مانند این حدیث یا به معانی دیگر است.

می‌توان به احادیث زیر اشاره کرد:

۱. «و شاء» از امام رضا (ع) روایت می‌کند که:

ابوعبدالله (ع) فرمود:

«إِنَّ الْحِجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ؛^۱

حجّت خدا بر خَلْقش قیام نمی‌کند مگر با عنوان امام، برای اینکه شناخته گردد».

دانستیم زمین، خالی از حجّت نیست. در این حدیث، حجّت منحصر به امام شده تا کسی اشتباه نکند و تصوّر نکند فردی مثل «معاویة بن ابی سفیان» امام است!

۲. «ابوبصیر» به نقل از ابوعبدالله (ع) می‌گوید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ، أَجَلَ وَأَعْظَمَ مِنْ أَنْ يَتْرَكَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ؛^۲

خدا اجل و برتر از آن است که زمین را بدون امام رها کند».

۳. «عبدالله بن خراش» روایت می‌کند که:

مردی از ابوعبدالله (ع) پرسید: امکان دارد زمانی بگذرد و زمین، خالی و بدون امام

باشد؟ فرمود: «لا تخلو الأرض من الحق؛^۳ زمین، خالی از حق نخواهد ماند».

۴. «ابوحمزه ثمالی» می‌گوید که:

از ابوعبدالله (ع) پرسیدم: زمین بدون امام می‌ماند؟ فرمود: «لو بقيت الأرض بغير إمام

لساخت؛^۴ اگر بر زمین امام نباشد، از بین می‌رود».

۱. اصول الکافی: ۱۷۷۱ / ۱ و ۲ و ۳ باب أن الحجّة لا تقوم لله على خلقه إلا بإمام.

۲. بصائر الدرجات: ۴۸۵ / ۳ باب أن الأرض لا تخلو من حجة؛ اصول الکافی: ۱ / ۶ باب أن الأرض لا تخلو من حجة،

کمال الدین: ۲۳۴۱ / ۴۳ باب ۲۲.

۳. کمال الدین: ۲۳۳۱ / ۴۰ باب ۲۲.

۴. بصائر الدرجات: ۴۸۸ / ۲ باب أن الأرض لا تبقى بغير إمام؛ اصول الکافی: ۱ / ۱۷۹ / ۱۰ باب أن الأرض لا تخلو من

حجة؛ الإمامة و التبصرة: ۱۲ / ۳۰ باب أن الأرض لا تخلو من حجة؛ کتاب الغيبة / نعمانی: ۱۳۸-۱۳۹ / ۸ باب؛ کمال

الدین: ۱ / ۲۰۱ باب العلة التي من أجلها يحتاج إلى الإمام؛ علل الشرائع: ۱ / ۱۹۶ / ۵ باب ۱۵۳ و ۱ / ۱۶ و ۱۸ همان

باب؛ کتاب الغيبة / شیخ طوسی: ۱۸۲ / ۲۲۰.

۵. «یونس بن یعقوب» می گوید که شنیدم:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «لو لم یکن فی الدنیا إلا اثنان لکان الإمام أحدهما؛ اگر در دنیا فقط دو نفر باشند، یکی از آنها امام است».

«حمزة بن طیار» به نقل از امام ابی عبدالله جعفر صادق (ع) نیز مانند این روایت را آورده است.^۱

۶. «ذریح محاربی» از امام صادق (ع) روایت می کند:

«منا الإمام المفروض طاعته، من جحدته مات یهودياً أو نصرانیا، والله ما ترك الله الأرض منذ قبض الله آدم إلا و فیها إمام یمهدی به إلى الله، حجة على العباد، من تركه هلك و من لزمه نجى حقاً على الله تعالى؛^۲

امامی که طاعتش واجب است، از ماست. هر کسی او را انکار کند، یهودی یا نصرانی مرده است. به خدا سوگند از وقتی که خدا حضرت آدم را می راند، حتی یک روز نبوده که بر زمین، امامی نباشد که برای رسیدن به خدا، بدو اقتدا شود. او بر بندگان حجت است. هر کسی وی را رها کند، هلاک گشته، اما هر کسی پیرو او باشد، نجات می یابد و این مطلب حقی، بر خدای متعال است».

تا اینجا روشن شد که حدیث شریف ثقلین، عصمت و مرجعیت سیاسی علمی را پس از پیامبر، منحصر به «قرآن کریم» و اهل بیت (ع) کرده است. قاعده دوم می گوید: اهل بیت، منحصر در دوازده امام اند: امیر مؤمنان (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و نه فرزند ایشان. قاعده سوم نیز می گوید: امامت فقط در ذریه امام حسین (ع) باقی است. قاعده چهارم روشن می کند که: زمین خالی از وجود حداقل یکی از امامان دوازده گانه نخواهد بود. اینان پس از

۱. بصائر الدرجات: ۲/۴۷۸ باب أن الأرض لا تخلو منهم (ع)؛ اصول الکافی ۱/ ۱۸۰: ۵ باب أنه لو لم یبق فی الأرض إلا رجلان لکان أحدهما الحجة.

۲. بصائر الدرجات: ۲/۴۷۸ باب أن الأرض لا تخلو منهم (ع)؛ اصول الکافی: ۱/ ۱۸۰: ۴ باب أنه لو لم یبق فی الأرض إلا رجلان لکان أحدهما الحجة، الإمامة و التبصرة ۹/۲۸ باب أن الأرض لا تخلو من حجة؛ مختصر بصائر الدرجات / سعد بن عبدالله قمی / شیخ حسن بن سلیمان حلی؛ ۸: کتاب الغیبه / نعمانی؛ ۱/۱۳۹ باب ۹؛ کمال الدین ۱: ۲۰۳ / ۱۰ باب ۲۱؛ علل الشرائع ۱: ۱۹۷ / ۱۰ باب ۱۵۳.

۳. الإمامة و التبصرة: ۱۵/۳۱ بساب أن الأرض لا تخلو من حجة؛ رجال کشی ۲: ۶۷۰- / ۶۹۸ در شرح حال ذریح محاربی؛ کمال الدین ۱: ۲۸/ ۲۲؛ علل الشرائع ۱: ۱۳/۱۹۷ باب ۵۳.

وفات رسول خدا(ص) تا روز قیامت، حجت‌های خدا بر بندگانش در سرزمین‌های مختلف هستند. یازده امام از آنان آمده و رفته‌اند و امام موعود منتظر، امام دوازدهم، حجت بن الحسن عسکری(ع) زنده است. امت می‌باید او را با نام و نسبش بشناسد، چنان که قاعده پنجم به صراحت می‌گوید. این قاعده به روایت سنّی و شیععی، به نقل از رسول خدا(ص) شهرت یافته و از اهل بیت(ع) به ویژه از امام صادق(ع) به سند صحیح روایت شده است.

وجوب معرفت امام زمان(ع)

امام صادق(ع) در سطح گسترده‌ای در این باره آگاهی بخشید. از ایشان احادیث شریف بسیاری نقل شده است که وجوب معرفت امام زمان(ع) را می‌رساند.

۱. «بشیر دهان» به نقل از امام صادق(ع) می‌گوید که:

رسول خدا(ص) فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛

هر کسی بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

سپس امام افزود:

«فَعَلَيْكُمْ بِإِطَاعَتِهِ قَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ عَلِيٍّ (ع) وَ أَنْتُمْ تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يَعْزُرُ النَّاسَ بِجِهَالَتِهِ

وَ لَنَا كِرَامَةُ الْقُرْآنِ وَ نَحْنُ قَوْمٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ لَنَا الْأَنْفَالُ وَ لَنَا صَفْوَالِ الْمَالِ؛

بر شما باد به پیروی از امام. یاران علی(ع) را دیدید، اما به کسی اقتدا کردید که

مردم به سبب نادانی‌اش معذور نیستند، در حالی که آیات قرآن درباره‌ی ماست.

ما کسانی هستیم که خدا اطاعتمان را واجب کرده، انفال را برای ما قرار داده و

ارزشمندترین اموال را حق ما گردانده است.»

۲. «معاوية بن وهب» می‌گوید:

شنیدم: ابو عبدالله(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمود:

«مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ»^۱.

۱. المحاسن ۱: ۲۵۱-۲۵۲ / ۴۷۴ باب مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ: روضة الكافي ۸: ۱۲۸-۱۲۹ / ۱۲۳.

۲. كتاب الغيبة / نعماني: ۱۲۹ / ۶ باب ۷.

«عیسی بن سری»،^۱ «حسین بن ابی العلاء»،^۲ «عبدالأعلی»،^۳ «ایوب بن حرّ»،^۴ «ابوبکر حضری» و «عبدالله ابی یعفور»،^۵ همگی به نقل از امام صادق (ع)، این حدیث را به همین تعابیر نقل کرده‌اند.

۳. «فضیل بن یسار» می‌گوید که:

ابوعبدالله (ع) بی آنکه ما چیزی بپرسیم، آغاز به سخن کرد و به نقل از رسول خدا (ص) فرمود: «هر کسی بمیرد و امامی برای او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است». پرسیدم: این فرمایش را رسول خدا (ص) گفت؟ فرمود: آری، به خدا! تحقیقاً او فرمود. سؤال کردم: پس هر کسی بمیرد و امامی نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. فرمود: «بلی!»^۶

۴. «عمار بن اسحاق» به نقل از ابوعبدالله (ع) می‌گوید:

«مَنْ مات و لیس له إمام، مات میتة جاهلیة، میتة کفر و شرک و ضلال؛^۷ هر کسی بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است، یعنی در حال کفر و شرک و گمراهی».

در روایت دیگری «میتة کفر و ضلال و نفاق» آمده است.

«شیخ مفید» درباره این حدیث، سخن مهمی دارد:

«حدیث به روشنی می‌گوید که نشناختن امام، آدمی را از اسلام خارج می‌کند»^۸.

۱. اصول الکافی ۲: ۱۹-۲۱ / ۶ و ۲: ۹ / ۲۱ باب من مات و لیس له إمام من أئمة الهدی (ع)؛ تفسیر العیاشی ۱: ۲۵۲-۲۵۳ / ۱۷۵ در تفسیر سوره نساء.

۲. المحاسن ۱: ۴۷۶ / ۲۵۲ باب من مات لا يعرف إمامه.

۳. اصول الکافی ۱: ۳۷۸ / ۲ باب ما یجب علی الناس عند مضي الإمام (ع).

۴. المحاسن ۱: ۲۵۲-۲۵۳ / ۴۷۷ باب من مات لا يعرف إمامه.

۵. الإمامة و التبصرة: ۸۲-۷۹ / ۸۳ باب من مات و لیس له إمام مات میتة جاهلیة.

۶. اصول الکافی ۱: ۳۷۶ / ۲ باب من مات و لیس له إمام من أئمة الهدی.

۷. همان / ۱.

۸. الإمامة و التبصرة ۷۱ / ۸۳ باب من مات و لیس له إمام مات میتة جاهلیة؛ کمال الدین ۲: ۴۱۲ / ۱۱ باب ۳۹.

۹. اصول الکافی ۱: ۳ / ۳ باب من مات و لیس له إمام من أئمة الهدی (ع).

۱۰. الافصاح فی الإمامة / شیخ مفید: ۲۸-۲۹.

وی در نخستین رساله کتاب «الغیبة» می‌گوید:

کسی پرسید از پیامبر روایت شده: «من مات و هو لا یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» در این باره به من توضیح دهید، آیا حدیثی ثابت و صحیح است یا ممکن است به علتی ضعیف باشد، گفتم: خبری صحیح است که اجماع حدیث‌نگاران گواه آن است و محتوای آن را قرآن، به روشنی تقویت می‌کند. در جایی که می‌فرماید: ای رسول ما! به یاد آر روزی که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان دعوت می‌کنیم، پس نامه عمل هر کسی را به دست راستش دهند، آنها نامه خود را قرائت کنند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.^۱

«شیخ مفید» می‌افزاید:

آیات بسیاری در قرآن در این باره وجود دارد.^۲

از جمله:

«فكيف اذا جئنا من كل أمة بشهيد و جئنا بك على هواء شهيداً»^۳

پس چگونه است، حال (در روز محشر و چه اندازه نیکان سرافراز و بدان شرمنده باشند) آنگاه که از هر طایفه‌ای گواهی آریم و تو را (ای پیامبر خاتم) بر این امت به گواهی خواهیم؟»

امام صادق(ع) در حدیث صحیحی مطالبی را می‌فرماید که اهمیت این قاعده و پیوند آن با مقام و جایگاه اهل بیت(ع) در آن روشن می‌شود. این روایت را ثقة الاسلام «کلینی» از راویانی می‌آورد که درباره آنان از تعبیراتی چون: «فقیه جلیل و عظیم»، «مفسر» و «ثقه» (مورد اطمینان) استفاده می‌کند.

اینان عبارتند از: «علی بن ابراهیم» از «محمد بن عیسی»، از «یونس بن عبدالرحمان»، از «جماد بن عثمان»، از «عیسی بن سری» که وی می‌گوید از ابو عبدالله(ع) پرسیدم: به من

۱. اسرا (۱۷) آیه ۷۱.

۲. الرسالة الأولى فی الغیبة / شیخ مفید: ۱۱-۱۲ چاپ ضمن جلد هفتم از سلسله نگاشته‌های شیخ مفید.

۳. نساء (۵)، آیه ۴۱.

بفرما اسلام بر چه پایه‌هایی استوار است تا اگر ایمانم را بر آنها پایه‌گذاری کنم، عملم خالص و پاک شده و اگر چیز دیگری ندانم، ضرر و زیانی برایم نداشته باشد؟ فرمود:

«شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله (ص) و الإقرار بما جاء به من عند الله، و حق في الأموال من الزكاة و الولاية التي أمر الله عزوجل بها، و ولاية آل محمد (ص) فإن رسول الله قال: «من مات و لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية» قال الله عزوجل: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم» فكان علي (ع) ثم صار من بعده حسن، ثم من بعده حسين، ثم من بعده علي بن الحسين، ثم من بعده محمد بن علي، ثم هكذا يكون الأمر. إن الأرض لا تصلح إلا بإمام و من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية و أحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه هاهنا قال: و أهوى بيده إلى صدره يقول حينئذ: لقد كنت علي أمر حسن؛^۱

شهادت بر اینکه معبودی جز الله نیست و اینکه محمد (ص) فرستاده خداست، پذیرفتن آنچه پیامبر از طرف خدا آورده است، همچنین پرداخت حقی که در اموال است، یعنی زکات و نیز پذیرش ولایتی که خدای عزوجل بدان دستور داده، یعنی ولایت آل محمد (ص)، چون رسول خدا (ص) فرمود: «هر کسی بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده» خدا می‌فرماید: «فرمان خدا و رسول و اولی الامر جانشینان پیامبر را اطاعت کنید» که اینان عبارتند از: علی (ع)، سپس ولایت به [امام] حسن (ع) رسید، پس از ایشان به [امام] حسین (ع)، آنگاه علی بن حسین (ع)، پس از وی محمد بن علی (ع) و وضع همین گونه ادامه خواهد داشت. زمین جز با وجود امام، اصلاح نخواهد شد. هر کسی بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. مهم‌ترین لحظه‌ای که هر یک از شما به معرفت امام نیازمند است، هنگامی است که نفسش بدین جا رسد.

راوی می‌گوید: امام دستش را به طرف سینه‌اش بُرد ...^۲

۱. نساء (۴) آیه ۵۹.

۲. اصول الکافی ۲/۹۱ باب دعائم الإسلام.

۳. روضة الکافی ۸: ۱۲۸-۱۲۹ / ۱۲۳.

این روایت را «صفوان بن یحیی» نیز از «عیسی بن سری» روایت کرده است.^۱ مانند همین روایت، حدیث صحیح دیگری وجود دارد که ثقة الاسلام «کلینی» به نقل از «بشیر کناسی» آورده است. می‌گوید:

شنیدم ابو عبدالله (ع) فرمود:

«وصلتکم و قطع الناس و أحببتکم و أبغض الناس و عرفتم و أنکر الناس و هو الحق إن الله اتخذ محمداً (ص) عبداً قبل أن يتخذہ نبياً و إن علیاً (ع) کان عبداً ناصحاً لله عزوجل فنصحہ و أحب الله عزوجل فأحبه، إن حقنا فی کتاب الله بین، لنا صفو المال، و لنا الأنفال، و إننا قوم فرض الله عزوجل طاعتنا، و إنکم تأتمون بمن لا یعذر الناس بجهالتہ، و قال رسول الله (ص) «من مات و لیس له امام مات میتة جاهلیة» علیکم بالطاعة؛

مردمان از ما ارشسته ولایت را] بریدند، اما شما پیوستید، مردم دشمنی ورزیدند، اما شما محبت کردید، مردم منکر شدند، اما شما ما را شناختید، و حق آن است که خدا [حضرت] محمد را پیش از آنکه به عنوان پیامبر برگزیند، به بندگی پذیرفت». همانا علی (ع) بنده مخلص خدای عزوجل بود، پس برای رضای خدا صدق و صفا می‌ورزید و خدا را دوست داشت، از این رو خدا او را دوست داشت. حق ما در کتاب خدا روشن شده، ارزشمندترین اموال برای ماست، چنان که انفاق حق ماست. ما کسانی هستیم که خدا اطاعتمان را واجب گرداند، اما شما از کسی پیروی می‌کنید که مردم به سبب نادانی‌اش معذور نیستند. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کسی بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» بر شما باد که پیروی کنید».

ممکن است ادعا شود مراد از امامی که هر کسی نشناسد، به مرگ جاهلیت می‌میرد، سلطان یا حاکم یا پادشاه و مانند اینان است، گرچه سرکش و ستمگر باشند؛ چنان که سلاطین بنی امیه و بنی عباس بودند یا بیدادگرانی خودرأی باشند، که واقعیت زمان کنونی ماست. در پاسخ باید گفت: اولاً مدعیان می‌باید با دلیل ثابت کنند شناخت چنین

۱. رجال الکشی: ۷۹۹/۴۲۴، ضمن شرح احوالات ابوالیسع عیسی بن سری.

نمونه‌های پستی، خواسته دین است، ثانیاً نتیجه و ثمره و جوب شناخت ستمگران سرکش و بیدادگران خودرأی را برای خردمندان روشن کنند تا ثابت شود هر کسی بمیرد و اینان را شناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است!

در این مورد، بهترین مطلبی که گفته می‌شود، حدیث صحیحی است که «ابن ابی یغفور» به نقل از ابو عبدالله (ع) آورده است:

«ثلاثة لا یكلمهم الله یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم: من ادعی إمامة من الله لیست له، و من جحد إماماً من الله، و من زعم أن لها فی الإسلام نصیباً؛^۱ سه دسته هستند که خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید و از آلودگی‌هایی که دارند [پاکشان نمی‌کند و برایشان عذاب دردناکی وجود دارد: کسی که ادعا کند از سوی خدا امامت دارد، در حالی که چنین نباشد، آنکه امام تعیین شده خدا را انکار و رد کند، کسی که گمان کند این دو (مدعی دروغین امامت و منکر امام راستین) بهره‌ای از مسلمانی دارند».

دلالت احادیث مذکور بر ضرورت شناخت امام بر حق که خدا دستور به پیروی از او داده است، در زمان ما محقق نمی‌شود مگر آنکه بگوییم امام مهدی، حجت بن حسن عسکری (ع)، ولادت یافته و سپس غایب شده و در آخر الزمان ظهور می‌کند تا دنیا را پر از عدل و داد کند، پس از آنکه از ستم و بیداد آکنده شده است. مشخص است مقصود از این قاعده، فقط شناخت امام با نام و نسبش نیست، بلکه در کنار این مسئله، پیروی از امام، مخالفت نکردن با ایشان، ارجاع مسائل به وی و تسلیم فرمان او بودن است. در حدیث صحیحی، امام صادق (ع) به «زید شحام» فرمود:

«أتدري بما أمروا؟ أمروا بمعرفتنا و الرد إلینا و التسليم لنا؛^۲

می‌دانی خدا به مردم چه دستور داده است؟ مردم امر شده‌اند ما را شناخته و کارها را به ما سپرده و تسلیم ما شوند».

۱. اصول الکافی ۱: ۳۷۳/۴ باب من ادعی الإمامة و لیس لها بأهل.

۲. بصائر الدرجات ۵۲۵-۵۲۶ / ۳۲ باب ۲۰ از جلد دهم.

«ابوبصیر» در روایت صحیحی از ابو عبدالله (ع) می‌پرسد:

اگر کسی آنچه را [درباره وجود امام مهدی (ع)] می‌گویم رد کند، مانند آن است که شما را رد کرده است؟ امام فرمود:

«یا ابا محمد! من ردّ علیک هذا الأمر فهو کالرآء علی رسول الله؛^۱

ای ابو محمد! هر کسی این امر را از تو نپذیرد، مانند آن است که رسول خدا (ص) را انکار کرده است.»

تمام این احادیث، مطالب گذشته را تأیید می‌کند، یعنی هر کسی امام مهدی (ع) فرزند امام حسن عسکری (ع) را نپذیرد، در حکم آن است که دیگر امامان و رسول خدا (ص) را نپذیرفته و بویی از اسلام نبرده است.

بخش سوم

تعیین هویت امام غایب

شیوه امام صادق(ع) برای مشخص کردن هویت امام غایب

برای آنکه شیوه کارا و تأثیرگذار ایشان را بهتر بشناسیم، بهتر است به محدثان امامیه که در زمان غیبت صغرا یا پس از آن می‌زیستند (۲۶۰-۳۲۹ ه.ق) مراجعه کنیم؛ مانند «برقی» (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ه.ق)، «صفار» (م ۲۹۰ ه.ق)، «ثقة الاسلام کلینی» (م ۳۲۹ ه.ق)، «صدوق اول» (م ۳۲۹ ه.ق)، «نعمانی» (م ۳۴۲ ه.ق)، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ ه.ق)، «شیخ مفید» (م ۴۱۳ ه.ق)، «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ ه.ق) و دیگر شخصیت‌های پیشین امامیه که تلاشی بسیار در گردآوری، تحقیق و تدوین حدیث شریف داشتند.

اینان بر نگاشته‌های شیعی در سه قرن آغازین اسلام تکیه داشتند، به ویژه کتاب‌هایی که معروف به اصول اربع مائه (اصول چهارصدگانه) بود. البته دیگر آثار معتبر که در زمان امامان نوشته شده بود، نیز بسیار مورد قبول بود تا آن اندازه که شیعیان به آنها مراجعه کرده و بر آنها تکیه داشتند، تا آنجا که آنان در نوشته‌های معروف خود، احادیثی را که گردآورده بودند، حفظ و ثبت کرده و به شایستگی دسته‌بندی نمودند. این کار سبب شد به آسانی و راحتی بتوانند هر موضوع مورد علاقه را پیدا کنند.

افزون بر این کتب، آثار دیگری درباره امام مهدی(ع) و غیبتش نوشته شده است. اگر به هر دو دسته کتب مراجعه شود، روشن می‌گردد جد حضرت مهدی(ع)، امام صادق(ع) بر غیبت ایشان، به روشنی تأکید می‌کنند. گرچه برخی از این احادیث، مجمل و کلی هستند، اما با وجود روایات تفصیلی، مشکلی در فهم و تفسیر آنها وجود ندارد. چرا که امام به

اینکه فقط به شیعیانش بگوید که امامی از اهل بیت (ع) غایب خواهد شد، بسنده نکرد تا راه برای اینکه بتوان گفت آنچه امام خبر داده، بر غیبت شخص معینی دلالت نمی‌کند، باز باشد؛ بلکه امام توضیح داد که شخص غایب کیست و نیز فرمود ایشان، چندمین امام از دوازده امام است، نام و کنیه‌اش را فرمود و کاملاً هویتش را روشن نمود.

از امام، احادیث دیگری در زمینه‌های مختلف این موضوع در دست است، مثلاً آنچه افراد به ناحق درباره ولادت موعود می‌گویند، طولانی بودن زمان غیبتش، انتظار فرج ایشان که می‌باید مؤمنان داشته باشند، بیان گسترده نشانه‌ها و مکان ظهور، شمار یاران امام، مدت حکومت وی پس از ظهور، توانمندی‌های دولتش، گستره عدل و رفاه گسترده و همه جانبه به عنوان دستاورد دولت ایشان، چیرگی دین اسلام بر دیگر ادیان در غرب و شرق دنیا در پرتو این دولت. با وجود این اخبار و احادیث، جای هیچ شسبه‌ای باقی نمی‌ماند که بتوانیم بگوییم خداوند در آخر الزمان مهدی ناشناخته‌ای را می‌آفریند!

با وجود احادیث شریف امام صادق (ع) که بر آنها دست یافته‌ایم، پی می‌بریم ادعاهای مهدویت، چه در زمان ایشان یا پیش از آن و حتی پس از آن دروغ و باطل است. امام، دروغین بودن همگی را اثبات کرد، مانند مهدویت «محمد بن حنفیه» (م ۷۳ ه. ق.)، مهدویت «عمر بن عبدالعزیز اموی» (م ۱۰۱ ه. ق.) یا «محمد بن عبدالله بن حسن»، که «منصور دوانیقی» وی را در ۱۴۵ ه. ق. کشت و نیز «مهدی عباسی» (م ۱۶۹ ه. ق.) که به دروغ، لقب مهدی گرفت.

امام بدین مقدار اکتفا نکرده و کوشید شیعه را آگاه کند، پیامد باور «ناووسیه» به مهدویت خود ایشان (امام صادق (ع)) چیست. ایشان در رد اعتقادات و ادعاهای «واقفیه» که می‌گفتند، فرزند ایشان، امام کاظم (ع) پس از درگذشت امام صادق (ع) «مهدی موعود» است، اهتمام بسیار کرد. امام به روشنی و صراحت تمام، مهدویت را از خود و فرزندش (امام کاظم (ع)) نفی کرد تا کسی فریب گفته ناووسیه را نخورد و برای باور واقفیه ارزشی قائل نشود و به پندار فرقه‌های دیگر مانند «فطحیه» نیز اعتنایی نشود. نتیجه افشاگری

امام، ایجاد یک آگاهی گسترده در میان اقشار مختلف مردم و انکار پندارها و اعتقادات نادرست بود.

روشنگری امام سبب شد که فرقه‌های باطلی که زائیدهٔ رخدادهای زمانه بود، از بین رفته و از صفحهٔ وجود پاک شوند. این فرقه‌ها مانند کف و حبابی بودند که یک باره روی آب گرم نمودار می‌شوند، اما به سرعت از بین می‌روند، به گونه‌ای که نه نشانی از آنها می‌ماند و نه اثری.

اگر بخواهیم شیوه و راهکار امام برای تعیین هویت مهدی موعود و ظهورش در آخرالزمان را بیان کنیم، باید از دو اسلوب نام ببریم:

الف) استفاده از تمثیل و تشبیه برای تعیین هویت

بهترین گواه بر این شیوه، احادیث امام است که به شباهت‌های امام مهدی (ع) و برخی پیامبران اشاره کرده است. این کار با مراجعه به آنچه قرآن کریم در قصهٔ پیامبران حکایت می‌کند و آنچه احادیث شریف نبوی گفته‌اند صورت پذیرفته است.

هدف امام از بیان شباهت‌ها، آگاهی بخشی مطلوب بوده است. این کار در دو سطح انجام گرفته است:

اول برای کسانی که معاصر امام مهدی (ع) نیستند، شامل تمام کسانی که پیش از ولادتش مرده‌اند، یعنی یاران امام صادق (ع) و اصحاب فرزندش، تا برسد به زمان امام حسن عسکری (ع)، زیرا این افراد می‌توانند از این شیوه بهره‌مند شوند تا بی‌اعتباری و بی‌ارزش بودن ادعاهای مهدویت در زمان خود را دریابند و بطلان این ادعاها برایشان اثبات شود، چون تشبیه و تمثیلی که برای امام مهدی (ع) گفته شده، با هیچ یک از موارد مورد ادعا هم‌خوانی ندارد.

شاید گفته شود این قشر از اصحاب، نیازمند شناخت تمامی تشبیه‌ها نیست، زیرا معرفت امام زمانش یا حداکثر معرفت امام بعدی که عهده‌دار امامت است، برایش کافی

است، اما معرفت و شناخت هویت امامانی که بعداً می‌آیند، نه لازم بوده و نه از مسلمانی در این باره خواهند پرسید. زیرا او در مورد ادعاهای مهدویت معاصر با خود، می‌تواند از امام زمانش بپرسد که تا چه اندازه راست و درست است. در این صورت، نیازی بدین اسلوب ندارد، به ویژه که احادیث اهل بیت (ع) نیز همین مطلب را ثابت می‌کند. در پاسخ کافی است آنچه را «ثقة الاسلام کلینی» در باب «إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأْخُرُ» ذکر کرده، بازگو کنیم. وی هفت حدیث در این باره آورده است:

۱. «زراره» می‌گوید که:

ابوعبدالله (ع) فرمود:

«إِذَا عَرَفَ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛^۱

امامت را بشناس. اگر شناختی، ضرری برایت ندارد، چه این امر (ادعاهای دروغین مهدویت یا ظهور قائم و شرکت در جهاد همراه امام) واقع شود چه به تأخیر افتد».

۲. «اسماعیل بن خزاعی» می‌گوید که:

شنیدم «ابوبصیر» از ابوعبدالله (ع) پرسید: به نظرتان قائم را خواهم دید؟ فرمود: «ای ابوبصیر! مگر امامت را نمی‌شناسی؟» عرض کرد: چرا، به خدا سوگند که شما پیدا سپس امام دستش را گرفت و افزود:

«وَاللَّهِ مَا تَبَالَى يَا أَبَا بَصِيرٍ! أَلَا تَكُونُ مُحْتَبِياً بِسَيْفِكَ فِي ظِلَالِ رِوَاقِ الْقَائِمِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ؛^۲ ای ابوبصیر! سوگند به خدا! (حال که امامت را می‌شناسی) بیم نداشته باش نتوانی با شمشیرت در سایه سار رواقی باشی که افراد در آنجا برای قائم صف کشیده‌اند».

۳. «فضیل بن یسار» می‌گوید که:

شنیدم امام باقر (ع) فرمود: «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَيْتَهُ مَيْتَةُ جَاهِلِيَّةٍ وَ مَنْ مَاتَ

۱. اصول الکافی ۱: ۲۷۱ / ۱ باب إِنَّهُ مَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ لَمْ يَضُرَّهُ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ.

۲. همان / ۴.

و هو عارف لإمامه لم یضره، تقدّم هذا الأمر أو تأخر و من مات و هو عارف لإمامه كان كمن هو مع القائم في فسطاطه؛^۱ هر کسی بمیرد و امام نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. اما کسی که بمیرد، در حالی که امامش را بشناسد، زیان نکرده است، چه امامت قائم واقع گردد چه به تأخیر افتد. کسی که بمیرد در حالی که امامش را می‌شناسد، مانند کسی است که همراه قائم (عج) در خیمه‌اش باشد.

همه این احادیث بر این مسئله دلالت دارند که اصحاب نیاز نداشتند به آگاهی مطلوب در سطح نخست برسند و شباهت‌های مهدی موعود با پیامبران پیشین را بدانند، بنابراین اگر اصحاب نیازی نداشتند، چگونه می‌توان چنین آگاهی بخشی را جزو اهداف امام صادق (ع) برشمرد؟

اگر در احادیث بر کافی بودن معرفت امام زمان (ع) تأکید می‌شود، در مقابل شتابی بود که برخی اصحاب ائمه برای ظهور فرج به دست امام مهدی (ع) داشتند، چون در ذهن خود، به نقش امام در ایجاد دولت آل محمد (ص) پی برده بودند. این مطلب را از بشارت‌های پیامبر و آل طاهرینش دریافته بودند. انتظار فرج در زمانی که استبداد و اختناق سیاسی ادامه و استمرار داشته باشد، سبب دل‌تنگی و بی‌قراری است که گاه به نومییدی از ظهور می‌انجامد و گاه حتی در اصل جریان، تردید به وجود می‌آورد. از این رو امام صادق (ع) کوشید، مردمان را بدین قاعده قرآن آگاه کند:

روزی که هر گروهی را با پیشوایشان دعوت می‌کنیم.^۲

آگاهی بخشی از راه احادیث شریفی انجام می‌گرفت که تصریح داشت، می‌باید امام بر حق زمان را شناخت. اگر بدین مسئله، گفتار امام را که می‌فرمود نمی‌توان برای ظهور وقتی معلوم و مشخص کرد، اضافه کنیم و همچنین به ضرورت امیدواری و انتظار که فضل و ثواب عبادت و پرستش را دارد، پی ببریم؛ مشخص می‌شود هدف تمامی این

۱. همان: ۵/۲۷۲.

۲. اسراء (۱۷) آیه ۱۷.

آموزه‌ها، پایداری و استواری دل‌ها و چیرگی بر عوامل یأس‌آوری بود که ممکن بود بر اثر انتظار طولانی پیش آید. در عین حال، اگر هم قدمی برداشته می‌شد تا راه روشن‌تر گردد، اشکالی پیش نمی‌آمد. مثلاً تبیین آینده‌ای که برای امت به دست امام مهدی (ع) رقم خواهد خورد، تعیین هویت ایشان گاه گذرا و به اشاره و گاه به تفصیل و روشنی و...

اما درباره‌ی نیاز اصحاب به این توضیحات، به رغم آنکه امام زمانشان را می‌شناختند، باید گفت هر انسانی نیاز دارد رخدادهای آینده را بداند، زیرا خوب است آدمی فقط به فکر امروزش نباشد، بلکه از آینده نیز تصویرهایی داشته باشد؛ وگرنه در امور روزمره خود ناتوان خواهد شد. از این رو در دنیای کنونی، مؤسسات علمی و فرهنگی بسیاری را می‌یابیم که به شناخت و پژوهش در امور آینده می‌پردازند. گذشته از آن، مجلات علمی - تخصصی فراوانی برای پژوهش‌های آتی وجود دارد. بدین سبب پیش‌بینی رخدادهای قبل از وقوع آن، از جمله تدابیر پیش‌گیرانه و احتیاطی مهم برای هر جامعه‌ای است. امام صادق (ع) درباره‌ی امام مهدی (ع) بدین شیوه عمل کرده و از ایشان، ده‌ها سال پیش از آنکه زاده شوند، خبر داده و هویت مبارکشان را به تفصیل بیان داشته‌اند.

نمی‌توان تأثیر و نقش بیان شباهت‌های امام مهدی (ع) و پیامبران را در آگاهی‌بخشی و نیز پذیرش امامت و انتقال آن را به نسل‌های بعدی نادیده گرفت، به ویژه برای نسلی که در زمان غیبت کبرا زندگی می‌کنند و امام را ندیده‌اند؛ اما با این حال بدو ایمان آورده و به وجود ایشان یقین دارند. اگر احادیثی در این باره نبود، حتی در خبر ولادت ایشان شک می‌شد، زیرا به دنیا آمدنشان به خواست و دستور امام عسکری (ع) پوشیده و پنهان بود، مگر برای افراد بسیار خاصی مانند وکلای امام و سردمداران تشیع در آن ایام، یعنی کسانی که مورد اطمینان و از بزرگان شناخته شده بودند، یا کسانی که ناچار می‌فهمیدند مثل خدمت‌کاران و همسایگان.

در سطح دوم، شباهت‌های مهدی (ع) و پیامبران برای کسانی که در زمان ولادت خجسته امام مهدی (ع) می‌زیستند، یعنی در زمان پدر امام مهدی (ع) یا غیبت صغرا ایشان

را دیده یا خبرش را شنیده بودند، بیان می‌شود. اینان بزرگان شیعه بودند که از ولادت امام آگاهی داشتند یا مستقیماً امام را دیده بودند.

این افراد می‌توانستند با چشم خود ببینند آنچه امام صادق(ع) درباره شباهت‌های مهدی(ع) با پیامبران فرموده، تا چه اندازه با واقعیت هم‌خوانی و مطابقت دارد. چون پس از شهادت امام عسکری(ع)، مهدی را دیده بودند و نشانه‌های پیش‌گویی شده را می‌توانستند بررسی کنند. چنین وضعی یقین‌آور بود و وجود غوغا سالاران و فریبکاران از بصیرت و آگاهی آنان نمی‌کاست.

احادیثی که بر این شیوه دلالت دارد، عبارتند از:

۱. «ابوبصیر» می‌گوید:

ابوعبدالله(ع) فرمود: «إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سُنَّتاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ(ع): سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَأَمَّا سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى فَيَقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى وَ أَمَّا سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ فَالسُّتْرُ يَجْعَلُ اللَّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ فَيَهْتَدِي بِهَدَاهِ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ؛^۱

حضرت صاحب‌الأمر، سنت‌هایی از پیامبران دارد: سنتی از موسی بن عمران، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد(ص)؛ اما سنت موسی بن عمران آن است که صاحب‌الامر، ترسان و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای است.^۲ سنت عیسی یعنی پرسش‌هایی را که درباره وی می‌پرسیدند، درباره صاحب‌الامر نیز می‌پرسیدند. سنت یوسف، گمنامی است که خدا بین او و مردمان حجاب می‌نهد، او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند. سنت محمد(ص) آن است که به راه او راهنمایی می‌کند و مطابق سیرت ایشان راه می‌پیماید.»

۱. کمال‌الدین ۲: ۳۵۰-۳۵۱ / ۴۶ باب ۳۳.

۲. اشاره به آیات ۱۸ و ۲۱ سوره قصص (۲۸).

۲. «عبدالله بن سنان» می گوید که:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «فی القائم سنه من موسی بن عمران . خفاء مولده و غیبتہ عن قومہ؛ قائم سنتی از موسی بن عمران دارد... ولادتش مخفی است و از قومش غایب می شود».

۳. در حدیث دیگری درباره مهدی غایب می فرماید:

«سنه من أربعة أنبياء: سنه من موسی خائف يترقب و سنه من يوسف يعرفهم و هم له منكرون و سنه من عيسى و ما قتلوه و ما صلبوه و سنه من محمد (ص) يقوم بالسيف»^۲

سنت‌هایی از چهار پیامبر دارد: سنتی از موسی، که ترسان و هر لحظه در انتظار حادثه‌ای است. سنتی از یوسف، که مردمان را می‌شناسد اما او را نمی‌شناسند. سنتی از عیسی، که وی را نکشتند و بر صلیب نکردند (اما می‌گویند مرده است) و سنتی از محمد (ص) که با شمشیر قیام می‌کند».

۴. در حدیث دیگری از امام صادق (ع) است که:

«سنه من نوح و هو طول عمره و ظهور دولته و بسط يده في هلاك أعدائه، يخرج بالسيف كما خرج رسول الله و سنه من داود و هو حكمه بالإلهام»^۳
(مهدی) سنتی از نوح دارد که طول عمر وی، برپایی دولتش و توانمندی کشتن دشمنانش است. سنتی از رسول خدا (ص) دارد که قیام با شمشیر است، و سنتی از داود، که قضاوت و داوری با الهام از خداست».

۵. «زید شحام» به نقل از امام صادق (ع) در حدیثی طولانی آورده است:

«إنَّ صالحاً (ع) غاب عن قومه زماناً... و إنما مثل القائم مثل صالح»^۴
حضرت صالح زمانی از قومش غایب شد... قائم نیز مانند صالح از میان مردمان

۱. کمال الدین ۱: ۱۵۲ / ۱۴ باب ۶.

۲. دلائل الإمامة: ۲۵۱.

۳. الخرائج و الجرائح ۲: ۹۳۶ باب ۱۷.

۴. کمال الدین ۱: ۱۳۶ - ۱۳۷ / ۶ باب ۳.

غایب می‌شود».

۶. در حدیث صحیحی، «سَدِیر صِیرْفِی» می‌گوید:

شنیدم ابوعبداللّه (ع) فرمود: «صاحب الأمر از برخی جهات همانند یوسف است». پرسیدم نکند زندگی یا غیبتش منظورتان است؟! فرمود: «وَمَا يَنْكُرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ ... إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ (ع) كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ، تَاجَرُوا بِيَوْسُفَ وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ، وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفَ وَهَذَا أَخِي. فَمَاتَنكَرَ هَذَا الْأُمَّةَ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ؟ إِنَّ يَوْسُفَ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةٌ عَشْرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ لَقَدَّرَ عَلَيَّ ذَلِكَ. لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبَ (ع) وَوُلْدَهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ. فَمَاتَنكَرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّأُ بِسَطْرِهِمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ لِيَوْسُفَ؛^۱

کسی از امت منکر همانندی مهدی با پیامبران نباشد... برادران یوسف (ع) پیامبرزاده بودند، اما با یوسف تجارت کرده و او را فروختند! اینان برادر یوسف و یوسف برادر ایشان بود، اما وقتی با او بعدها سخن گفتند، وی را نشناختند تا اینکه گفت: من یوسفم و این [بنیامین] برادرم است. چرا این امت نفرین شده باور ندارند خدای عزوجل در وقتی از ایام بتواند همان کاری را برای «حجت» انجام دهد که برای یوسف کرد؟! یوسف به سلطنت رسید و بین او و پدرش، هجده روز مسافت بود. اگر می‌خواست آگاهش کند، می‌توانست. وقتی یوسف به پدرش بشارت سلامتی‌اش را داد، یعقوب و فرزندانش نه روز از دیار خود پیمودند تا به مصر رسیدند. چرا این امت نمی‌پذیرد خداوند همین کار را برای حجتش بکند، چنان که برای یوسف کرد؟! یعنی حجت در بازار مردمان راه برود و قدم کنار بساطشان بنهد، تا وقتی که خداوند بدو اذن ملک و سلطنت دهد، چنان که برای یوسف کرد!».

در این حدیث، اشاره روشنی به غیبت امام شده است. آنچه جعفر کذاب (عموی امام

۱. اصول الکافی ۱: ۲۳۶-۲۳۷ / ۴ باب فی الغیبة؛ کمال الدین ۲: ۳۴۱ / ۲۱ باب ۳۳.

مهدی (ع)) انجام داد، مانند کاری است که فرزندان یعقوب با برادرشان یوسف کردند! در حدیث «سدیر» مطالبی است که دلالت می‌کند غیبت امام مهدی (ع) بین یاران امام صادق (ع)، امری شناخته شده و رایج بوده، زیرا افزون بر آنچه امام صادق (ع) انجام داده و گفته‌اند، احادیثی نیز از نیاکان طاهر امام (ع) در این باره رسیده است و ایشان تمامی رخدادهای مربوط به امام مهدی (ع) را با ذکر جزئیات، به روشنی بیان کرده‌اند. بهترین گواه بر اینکه اصحاب، مفهوم غیبت را از پیش می‌دانستند، پرسش «سدیر صیرفی» در این حدیث از امام صادق (ع) است که پرسید:

نکند زندگی یا غیبتش را یادآور می‌شوید؟!

این مطلب بر آنچه «مفضل بن عمر» روایت کرده، دلالت می‌کند. وی می‌گوید:
 نزد ابو عبدالله (ع) بودم، مردمانی نیز در خانه ایشان بودند، سخنی فرمود که گمان کردم مقصودشان کسی دیگر جز من است، فرمود: «به خدا سوگند! صاحب‌الامر از میانتان غایب می‌شود...»^۱
 اینکه «مفضل» می‌گوید:

گمان کردم مقصود امام کسی دیگر جز من است.

می‌فهماند که وی از موضوع غیبت خبر داشت، چون پیش از فرمایش این حدیث، از زبان امام، اخبار آن را شنیده بود.

۷. «عبدالرحمن بن حجاج» می‌گوید:

امام صادق (ع) به نقل از پدرانش از امام حسین (ع) نقل فرمود:

«فی التاسع من وُلدی سنة من یوسف و سنة من موسی بن عمران و هو قائمنا إهل البيت، یصلح الله تبارک و تعالی أمره فی لیلة واحدة؛^۲

نهمین فرزندانم، سنتی از یوسف و سنتی از موسی بن عمران دارد و او قائم ما اهل بیت (ع) است. خداوند تبارک و تعالی در یک شب، کارش را اصلاح می‌کند و سر

۱. اصول الکافی ۱: ۱۱/۳۳۸ باب فی الغیبة.

۲. همان: ۳۱۶-۳۱۷ / ۱ باب ۳۰.

و سامان می‌دهد».

۸ «ابوبصیر» می‌گوید:

شنیدم ابوعبدالله (ع) فرمود: «ان سنن الأنبياء بما وقع بهم في الغيبات حادثة في القائم
منا أهل البيت حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة»؛

سنن پیامبران که برایشان روی زمین رخ داد، برای قائم ما اهل بیت، مو به مو و
قدم به قدم پیش خواهد آمد».

«ابوبصیر» می‌گوید:

پرسیدم قائم شما اهل بیت (ع) کیست؟ فرمود:

«يا أبا بصير! هو الخامس من ولد ابني موسى ذلك ابن سيدة الإمام يغيب غيبة يرتاب
فيها المبطلون، ثم يظهره الله عزوجل فيفتح الله على يده مشارق الأرض و مغاربها و
ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلى خلفه و تشرق الأرض بنور ربها و لا تبقى في
الأرض بقعة عبد فيها غير الله عزوجل إلا عبدا لله فيها و يكون الدين كله لله و لو كره
المشركون»؛

ای «ابوبصیر» قائم، پنجمین ذریه فرزندم موسی است، همو که زاده خاتون کنیزکان
است. آن قدر غیبتش طول می‌کشد که یاوه‌گویان به شک و تردید می‌افتند، اما
خدای عزوجل او را ظاهر کرده، شرق و غرب زمین را به دستش می‌گشاید. روح‌الله،
عیسی بن مریم (ع) از آسمان فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌گزارد و زمین را
از نور پروردگارش تابان می‌کند. روی زمین هر جا مکانی بوده که غیر خدا آنجا
پرستش شده، تبدیل به عبادتگاهی برای پرستش خدا می‌شود و همه احکام اسلام
برای خدا حاکم خواهد شد، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

ب) صراحت در بیان هویت

گزیده‌های پراکنده‌ای را گفتیم که بدین اسلوب اشاره داشت. مقصود، بیان کردن هویت

امام غایب به روشنی و صراحت و البته مطابق با جایگاه پُرسشگر و میزان عقل و فهم شنونده در زمان پرسش و نیز اوضاعی که بر امام حاکم بود^۱ - که تشخیص آن بر عهده ایشان است - می‌باشد. بی‌شک مصلحت‌هایی که به نظر امام رسیده است، در شیوه بیان و اتخاذ روش‌های بیان تأثیر داشته است.

به دلایل بسیاری که برشمردیم، از یک نظر، هویت امام مهدی (ع) کاملاً بیان نشده است، زیرا گاه تعیین هویت، کلی و گذراست؛ گاه جزئی نگر و نزدیک‌تر است. اما باری دیگر بسیار نزدیک شده و هویت شخصی امام موعود (ع) را به روشنی بازگو می‌کند. به عبارت دیگر، فرمایش‌های بسیاری در احادیث امام صادق (ع) وارد شده که هویت امام غایب را به روشنی بیان می‌کند، اما با این حال گاه برخی از فرموده‌ها خالی از اجمال نیست، بلکه حتی مجمل و گذراست و به طور مشخص و معلوم، تمام هویت امام غایب را معین نمی‌کند. اما با این حال اجمال مذکور، حتی اگر بپذیریم در پی آن، تفصیل و جزئیات بیان نشده است، مشکل‌ساز نیست.

به بیان دیگر، اجمال مذکور، درون خود نوعی تفصیل را دربردارد، اما پس از گذشت مدتی روشن می‌گردد. این نوع گفتار، بی‌نیاز از توضیحات بیرونی برای فهم و درک آن است، به ویژه اگر اسلوب نخستین تعیین هویت ملاحظه شود و بدین اجمال، پیوست گردد. از این رو، تشبیه وضع و حال امام غایب به وضع حضرت یوسف (ع) چنان که بیان آن در اسلوب نخستین گذشت، گرچه برای ما امام غایب را کاملاً مشخص نمی‌کند، اما پس از مدتی، مقصود امام از تشبیه روشن می‌شود، مثلاً معلوم می‌شود همان کاری را که برادران یوسف با ایشان کردند، «جعفر کذاب» با برادرزاده‌اش، امام مهدی (ع) کرد، به ویژه که امام صادق (ع) تأکید می‌کند، سنت‌های پیامبران، مو به مو برای امام غایب پیش خواهد آمد.

در این فرمایش‌ها، نشانه‌ها و مشخصه‌های بسیاری است که به دقت امام غایب را

۱. ممکن است مقصود زمان تقیه یا آزادی بیان باشد که امام حکم واقعی و نه مصلحتی را بگوید. م.

برای ما معین و مشخص می‌کند. وضع دیگر نشانه‌ها نیز چنین است، زیرا غیبت، وحدت و یگانگی موضوع دارد. مانند بیان غیبت صفرا و کبرا و دیگر شاخص‌هایی که در باب دوم می‌آید. وقتی ارتباط و پیوند میان شاخص‌ها معلوم شود، مثلاً بشنویم امام غایب، دوازدهمین پیشواست و نهمین نفر از نسل امام حسین (ع) است، اجمال مذکور از بین می‌رود، زیرا مصداق واقعی آن معلوم می‌شود که تمامی اخبار بر آن مطابقت و هم‌خوانی داشته و حتی یک خبر مخالف با آن نخواهد بود.

با این حال امام صادق (ع) به بیان این امور بسنده نکرد، بلکه در تعیین هویت امام غایب، مهدی (ع) بسیار فراتر رفت. ایشان توضیح خود را بدین ترتیب می‌فرمود که امام غایب منتظر، از فرزندان و از نسل حسین (ع) است. ایشان با این هدف مهدویت را از خود و از فرزندش امام کاظم (ع) نفی می‌کرد که مبادا کسی، شخص دیگری را مهدی بپندارد. امام می‌فرمود:

کسی که غایب خواهد شد، دوازدهمین و آخرین امام اهل بیت (ع) است.

پس او ششمین نفر از نسل امام صادق (ع) و از ذریه امام کاظم (ع) می‌باشد. به طور مشخص، او پنجمین زاده امام هفتم است، چنان که به دنیا آمدنش مخفیانه است. امام نام مادرش را ذکر کرده و تا آخر تمام ویژگی‌ها را بیان می‌فرمود. مثلاً نامش و اسم پدرش و نسب شریفش را به طور کامل بیان می‌کرد. در زیر، چگونگی این بیان آمده است:

۱. «معاویة بن عمّار» می‌گوید که:

ابو عبدالله (ع) به نقل از پدرانش و ایشان به روایت از رسول خدا (ص) حدیث قدسی شریفی را نقل می‌کنند که در آن آمده است:

«... و منکم القائم یصلّی عیسی بن مریم خلفه إذا أهبطه الله تعالى إلى الأرض من ذریة علی و فاطمه من وُلد الحسین؛^۱

قائم از شما [اهل بیت] است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند، پس

۱. روضة الکافی ۸: ۱۰/۴۹؛ امالی شیخ طوسی: ۲۸۷-۲۸۹ / ۴ / مجلس ۳۹.

از آنکه خدای متعال او را به زمین می‌فرستد. قائم از ذریه و نسل علی و فاطمه، از فرزندان حسین است.»

۲. «عبیدالله بن علاء» می‌گوید:

امام صادق (ع) در حدیثی طولانی به نقل از امیرمؤمنان فرمود که ایشان به امام حسین (ع) فرمود:

«تسمّ یقوم القائم المأمول و الإمام المجهول، له الشرف و الفضل، و هو من وُلدک یا حسین... طوبی لمن أدرك زمانه و لحق أوّنه و شهد آیامه؛^۱

سپس قائمی که بدو امید بسته‌اند و امامی ناشناخته است، قیام می‌کند. شرافت و فضیلت دارد و از فرزندان تو ای حسین است... خوشا به حال کسی که زمانش را دریابد و در آن وقت باشد و روزهایی شاهد و ناظر او باشد.»

۳. «ابوبصیر» خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد:

می‌خواهم دست بر سینه‌تان بکشم. امام اجازه داد. امام پرسید: ای ابو محمد! چرا این کار را می‌کنی؟ عرض کرد: فدایت شوم! از پدرتان شنیدم فرمود: قائم سینه پهن و چهارشانه دارد و بین سینه و شانه‌اش عریض است. امام فرمود: «ای ابو محمد! پدرم زره رسول خدا (ص) را پوشید که بر زمین کشیده می‌شد. من هم آن را بر تن کردم، که چنان بود. اما برای قائم چنان اندازه است که برای رسول خدا (ص) بود که بالای دو ساق پای وی است و بر زمین کشیده نمی‌شود. صاحب‌الأمر بیش از چهل سال ندارد.»^۲

امام صادق (ع) در این وقت بیش از چهل سال داشت.

در این حدیث، امام به صراحت، مهدی بودن را از خود نفی می‌کند، زیرا گروه اندکی

به نام «ناووسیه» می‌پنداشتند ایشان همان مهدی موعود است. مطلبی که «متقی هندی» در

۱. کتاب الغیبه / نعمانی: ۲۷۴-۲۷۶ / ۵۵ باب ۱۱.

۲. فرموده امام چتین است: «یا ابا محمد! إنّ أبی لیس درع رسول الله (ص) و کانت تستخب علی الأرض و إنی لبتها فکانت و کانت، و إنّها تكون من القائم کما کانت من رسول الله (ص) مشمّرة، کأنه ترفع نطاقها و لیس صاحب هذا الأمر من جاز الأربعین». ر. ک: بصائر الدرجات / صفّار: ۱۸۸ / ۵۶؛ الخرائج و الجرائح / قطب راوندی ۲: ۶۹۱ باب ۱۴.

«البرهان» آورده، مؤید همین گفته است. «محاملی» در کتاب «امالی» آورده که جعفر بن محمد بن علی بن حسین (ع) فرمود:

«یزعمون انی انا المهدي و انی ایلی اَجلی اَدنی منی اِلی ما یَدعون؛^۱

می‌پندارند من مهدی‌ام، اما من به مرگ نزدیک‌ترم تا بدانچه درباره‌ام ادعا می‌کنند».

«خلاد صفار» نیز روایت می‌کند:

از ابو عبدالله (ع) پرسیدند: آیا قائم به دنیا آمده است؟ فرمود:

«لا و لو ادرکتُه لخدمته اَیام حیاتی؛^۲ هنوز نه، و اگر در زمان وی باشم تا زنده‌ام، بدو خدمت می‌کنم».

این حدیث به صراحت، مهدویت را از این افراد نفی می‌کند؛ «محمد بن حنفیه»، «عمر بن عبدالعزیز اموی»، «محمد بن عبدالله بن حسن حسنی» و «محمد بن عبدالله عباسی»، که بر خدا و رسول خدا (ص) دروغ بستند و خود را مهدی خواندند! این حدیث همچنین، عظمت و مقام امام مهدی (ع) را نشان داده، به گونه‌ای که امام همگان در زمان خود و حجت روشن خدا بر بندگان، آرزو دارد که اگر وی را دریابد، بدو خدمت نماید!

۴. «ابوحمزه ثمالی» می‌گوید:

خدمت ابو عبدالله (ع) رسیدم و عرض کردم: شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: «نه»! پرسیدم: پسرتان صاحب الامر است؟ فرمود: «نه»، گفتم: فرزند پسرتان؟ فرمود: «نه»! پرسیدم: نبیره‌تان؟ فرمود: «نه»! عرض کردم: پس چه کسی صاحب الامر است؟ فرمود:

«الذی یملأها عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً علی فترة من الائمة كما أن رسول الله (ص) بعث علی فترة من الرُّسل؛^۳

۱. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان / متقی هندی: ۱۷۴ / ۱۲، باب ۱۲.

۲. کتاب الغیبه / نعمانی: ۲۴۵ / ۴۶، باب ۱۳.

۳. اصول الکافی ۱: ۳۴۱ / ۲۱، باب فی الغیبه؛ کتاب الغیبه / نعمانی: ۱۸۶ / ۱۸۷، باب ۳۸ / ۱۰؛ عقد الدرر / مقدسی:

۲۱۰-۲۱۱، باب ۷.

صاحب الامر کسی است که زمین را پر از عدل می کند، چنان که پر از ستم و بیداد شده است. او بعد مدتی از زمان وجود امامان ظاهر می شود، چنان که رسول خدا (ص) بعد مدتی از زمان وجود رسولان برانگیخته شد.

اگر «ابو حمزه» پرسش خود را ادامه می داد، امام صادق (ع) دقیقاً مشخص می کرد مهدی چه کسی است، چون خواهیم دید در جایی دیگر نام و نسب ایشان را به خوبی معلوم کرده است.

۵. «ابو بصیر» از امام صادق (ع) روایت می کند که:

شنیدم امام فرمود: «منا اثنا عشر مهدياً مضى ستة و بقى ستة يصنع الله بالسادس ما أحب؛^۱

دوازده مهدی (هدایتگر) از ما اهل بیت (ع) وجود دارد. شش تا گذشته اند و شش تا مانده اند. خداوند هر چه دوست دارد، برای ششمین انجام می دهد».

۶. «سید حمیری» پس از توبه و بازگشتش به راه حق، از امام صادق (ع) پرسید:

ای فرزند رسول خدا! از پدران (ع) اخباری درباره غیبت و اینکه حتماً رخ خواهد داد روایت شده است. بفرمایید درباره چه کسی است؟ فرمود:

«إن الغيبة ستقع بالسادس من وُلدى و هو الثانى عشر من الائمة الهداة بعد رسول الله (ص) أولهم أمير المؤمنين على بن ابى طالب (ع) و آخرهم القائم بالحق بقية الله تعالى فى الأرض و صاحب الزمان، و الله لو بقى فى غيبته ما بقى نوح فى قومه لم يخرج من الدنيا حتى يظهر، فيملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛ غیبت برای امامی از ششمین نسل من رخ خواهد داد و او دوازدهمین امام از امامان هدایتگر، پس از رسول خداست، که نخستین ایشان امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) بود و آخرین شان قائم است که به حق قیام می کند. او بازمانده الهی روی زمین و صاحب الزمان است. به خدا قسم! اگر حتی بدان اندازه که نوح میان قومش زیست، در غیبت باشد، از دنیا نخواهد رفت تا ظهور کند، سپس زمین را پر از قسط و عدل

۱. کمال الدین، ۲: ۳۳۸ / ۱۳ باب ۳۳.

۲. همان، ۲/ ۲۴ / ۲۳ باب ۳۳.

کند، چنان که پر از ستم و بیداد شده است».

این خبر بر این نکته تأکید دارد که تمامی اهل بیت (ع) شیعه را آگاه می‌کردند که قائم منتظر، غیبت خواهد داشت. این حدیث همچنین شمار امامانی را که در حدیث پنجم گفته شد، توضیح می‌دهد. همچنین بر بقا و ماندگاری حیات و زندگی امام مهدی (ع) در زمان غیبت تأکید می‌کند. امام صادق (ع) در سخنی دیگر این مطلب را تأیید می‌فرماید:

«ما تنكرون أن يمد الله الصاحب هذا الأمر في العمر كما مدّ لنوح في العمر»^۱

چرا نمی‌پذیرند خداوند عمر صاحب الامر را طولانی نموده است، چنان که عمر نوح را طولانی کرد؟»

۷. در حدیثی طولانی از امام صادق (ع) آمده است:

«صاحب الامر ما ظهور می‌کند، که از نسل این فرزند است. - با دستش به موسی بن جعفر اشاره کرد. - سپس زمین را پر از عدل می‌کند، چنان که از جور و ظلم آکنده شده است و دنیا برایش از وجود دشمنان پاک و پاکیزه می‌شود».^۲

۸ «ابوبصیر» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «صاحب هذا الأمر تعمی ولادته علی الخلق، لئلا یکون لأحد فی عنقه بیعة إذا خرج»^۳

ولادت صاحب الامر بر مردمان پوشیده می‌ماند تا وقتی قیام کند، مجبور نباشد زیر بار بیعت کسی باشد».

تاریخ سراغ ندارد ولادت احدی از اهل بیت (ع) بر مردمان مخفی باشد، مگر به دنیا

۱. کتاب الغیبة / شیخ طوسی: ۴۲۱ / ۴۰۰

۲. همان: ۲۳/۴۲ «یظهر صاحبنا و هو من صلب هذا و أوما بیده إلی موسی بن جعفر فیملأها عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و تصفو له الدنيا».

۳. کمال الدین ۲: ۴۷۹-۴۸۰ / ۱ باب ۴۴؛ نیز به سند دیگر به نقل از «ابوبصیر» از امام صادق (ع) صدوق در همین کتاب آورده: ۲ / ۴۸۰ / ۵ باب ۴۴. مانند آن از راه‌های دیگر به نقل از امام آمده، مانند روایت هشام بن سالم در اصول کافی ۱: ۲۷ / ۳۲۴ باب فی الغیبة، نیز روایت ابراهیم بن عمریمانی در کتاب الغیبة نعمانی: ۴۵/۱۹۱ باب ۱۰، همچنین روایت جمیل بن صالح در کمال الدین ۲: ۴۷۹-۴۸۰ / ۲ باب ۴۴.

آمدن حجت بن حسن العسکری (ع). در حدیث صحیحی، «ابن فضال» به نقل از امام رضا (ع) روایت می‌کند:

«کأنتی بالشیعة عند فقدهم الثالث من ولدی کالنعم یطلبون المرعی فلا یجدونه؛ شیعیان وقتی به سومین نسل من پس از فرزندم [یعنی امام مهدی (ع)] دسترسی ندارند، مانند ستورانی هستند که به دنبال گیاهاند، اما آن را نمی‌یابند».

پرسیدم: ای زاده رسول خدا! چرا گرفتار چنین وضعی می‌شوید؟ فرمود: «لأن إمامهم یغیب عنهم؛ زیرا امامشان از بین آنان غایب می‌شود».

گفتم: چرا؟ افزود: «لئلا یكون لأحد فی عنقه بیعة إذا قام بالسیف؛^۱ برای اینکه وقتی با شمشیر قیام مسلحانه کرد، زیر بار بیعت احدی نباشد».

۹. مفضل ابن عمر از امام صادق (ع) حدیثی نقل می‌کند که در آن می‌فرماید:

«و الائمة من ولد الحسین آخرهم القائم الذی یقوم بعد غیبه فیقتل الدجال و یطهر الأرض من کل جور و ظلم؛^۲

امامان از نسل حسین‌اند، آخرین‌شان قائم است که پس از غیبتش قیام می‌کند و دجال را می‌کشد و زمین را از هر بیداد و ستمی پاک می‌گرداند».

۱۰. هارون بن موسی بن جعفر می‌گوید:

پدرم (ع) فرمود: «قال سیدی جعفر بن محمد (ع): الخلف الصالح من ولدی و هو المهدی اسمه محمد و کنیته ابوالقاسم یخرج فی آخر الزمان یقال لأمه: صقیل؛^۳

سرورم جعفر بن محمد فرمود: خلف صالح از نسل من است، همو مهدی است. نامش محمد و کنیه‌اش ابوالقاسم است. در آخر الزمان قیام می‌کند. مادرش را

صقیل می‌گویند».

«صقیل و نرجس و سوسن» همگی نام یک تن هستند، یعنی مادر امام مهدی (ع).

۱. کمال الدین ۲: ۴۸۰/۴ باب ۴۴.

۲. همان ۳۳۵-۳۳۶ / ۷ باب ۳۳.

۳. کشف الغمة، ۳: ۳۷۹ فی ذکر الإمام الحجة (ع).

خبرهای صحیحی در این باره آمده است. این حدیث را اربلی از کتاب «ابن خَشَّاب» آورده که عنوانش «تاریخ موالید و وفیات أهل البيت» است. ابن خَشَّاب معاصر امام عسکری (ع) بوده، کلینی با واسطه از وی روایت می‌کند. او از استادان «علی بن ابراهیم بن هاشم قمی»، متوفاً در زمان غیبت صغرا است.

۱۱. «صفوان بن مهران» و «عبدالله بن ابی یغفور» به نقل از امام صادق (ع) آورده‌اند: «مَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَ جَعَدَ الْمَهْدِيَّ كَانِ كَمَنْ أَقْرَبَ بِجَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَعَدَ مُحَمَّدَ نَبُوْتِهِ؛ هر کسی تمامی امامان را قبول داشته باشد، اما مهدی را رد کند، مانند کسی است که تمامی پیامبران را بپذیرد، اما نبوت محمد (ص) را انکار کند.»
 پرسیدند: یا بن رسول الله! مهدی که از فرزندان است، کیست؟ فرمود:
 «الْخَامِسُ مِنْ وَوَلَدِ السَّابِعِ يَغِيْبُ عَنْكُمْ شَخْصَهُ وَ لَا يَحِلُّ لَكُمْ تَسْمِيْتَهُ؛
 پنجمین نسل از فرزندان امام هفتم، که از میانان غایب می‌شود و روا نیست نامش را ببرید.»

علت نهی کردن امام از نام بردن، ترس از دستگیری است که مقید و منحصر به زمان مخصوصی است.

در این حدیث و روایات دیگر که گذشت یا خواهیم گفت، پندار فرقه «واقفیه» به مهدویت امام کاظم (ع) باطل شمرده شده است. فرمایش امام (پنجمین نسل از فرزندان امام هفتم، از میانان غایب می‌شود) رد گفته واقفیه است، که می‌پنداشتند مهدی غایب، امام هفتم، یعنی امام کاظم (ع) است، در حالی که مهدی، نسل پنجم امام هفتم است.

۱۲. «حسین بن علوان کلبی»، از راویان سنی، که حدیثی را از اسناد و راویانشان درباره آگاهی حضرت موسی (ع) از دوازده جانشین پیامبر شنیده، می‌گوید مطلب را به جعفر بن محمد (ع) یادآور شدم، فرمود:

«حَقُّ ذَلِكَ، هُمِ اثْنَا عَشَرَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ

الحسین و محمد بن علی و من شاء الله؛

سخن بر حقی است. اینان دوازده تن از آل محمدند: علی، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی و هر کسی خدا بخواهد».

پرسیدم: فدایت شوم! از شما پرسیدم که کاملاً به حق و راستی، پاسخم دهید. فرمود: «أنا و ابني هذا... و أشار إلى ابنة موسى و الخامس من ولده يغيب شخصه و لا يحل ذكره باسمه؛^۱ من و این فرزندانم - به پسرش موسی اشاره کرد - تا نسل پنجم از فرزندانش که غایب می‌شود و بیان نامش روا نیست».

۱۳. «مفضل بن عمر» می‌گوید:

خدمت مولایم جعفر بن محمد (ع) رسیدم و پرسیدم: سرور ما کاش جانشین پس از خودتان را به ما معرفی می‌کردید. به من فرمود:

«يا مفضل! الإمام من بعدی ابني موسى و الخلف المأمول المنتظر محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی؛^۲

ای مفضل! امام پس از من، پسر مومسی است و امامی که بازمانده و بدو امید بسته و منتظر وی هستند، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است».

۱۴. در حدیث صحیحی به نقل از «مسعدة بن صدقه» آمده است:

نزد امام صادق (ع) بودم که پیرمرد سالخورده و خمیده‌ای آمد که بر عصا تکیه می‌زد، سلام کرد و ابو عبدالله (ع) جواب سلام وی را داد. عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! دستت را بده ببوسم. امام دست به طرف وی برد. پیرمرد بوسید و گریست. ابو عبدالله پرسید: پیرمردا چرا گریه می‌کنی؟ گفت: فدایت شوم! صد سال است آماده ظهور قائم شما هستم و با خود می‌گویم این ماه و همین سال ظهور اتفاق خواهد افتاد. اما سنم بالا رفت و استخوانم شکننده شد و مرگم نزدیک گشت، ولی آنچه را دوست دارم نمی‌بینم! شما را کشته و آواره می‌نگرم، اما دشمنانتان

۱. مقتصب الأثر: ۴۱.

۲. کمال الدین ۲: ۴/۳۳۴ باب ۳۳.

را می‌بینم از خوشحالی گویا می‌پزند، پس چرا گریه نکنم؟! اشک از چشمان ابو عبدالله (ع) جاری شد و فرمود:

«یا شیخ! إن أبقاك الله حتى تری قائمنا كنتَ معنا في السنام الأعلى، و إن حلت بك المنية، جئت يوم القيامة مع ثقل محمد (ص) و نحن ثقله، فقال إنني مخلف فيكم الثقلين فتمسكوا بهما لن تضلوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي. [فقال الشيخ: لا أبالي بعد ما سمعتُ هذا الخبر] يا شيخ! إن قائمنا يخرج من صلب الحسن، و الحسن يخرج من صلب علي، و علي يخرج من صلب محمد، و محمد يخرج من صلب علي، و علي يخرج من صلب ابني هذا [و أشار إلى موسى (ع)] و هذا خرج من صلبى. نحن اثنا عشر كلنا معصومون مطهرون ... يا شيخ! و الله لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج قائمنا أهل البيت، ألا و إن شيعتنا يقعون في فتنة و حيرة في غيبه، هناك يثبت الله على هداه المخلصين، اللهم اعنهم على ذلك؛^۱

ای پیرمردا اگر خدا عمرت دهد تا قائم را ببینی، همراه ما در جایگاهی رفیع خواهی بود، اما اگر مرگت فرا رسد، روز قیامت، همراه با «ثقل» محمد خواهی بود که ما ثقل اویم. چون پیامبر فرمود: «میانتان دو ثقل باقی می‌گذارم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و اهل بیت» (پیرمرد گفت: پس از شنیدن این حدیث، دیگر غصه‌ای ندارم)

ای پیرمردا قائم ما از صلب حسن [عسکری] است. حسن فرزند علی، علی زاده محمد، محمد از صلب علی و وی فرزند این پسر است [امام به موسی بن جعفر (ع) اشاره کرد] که فرزندم است. ما امامان دوازده تن هستیم، همگی معصوم و پاک... ای پیرمردا به خدا سوگند! اگر جز یک روز از دنیا نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا قائم ما اهل بیت (ع) قیام کند. بدانید که شیعیان (پیروان) ما در زمان غیبتش گرفتار فتنه و حیرت (آزمایش و سرگشتگی) می‌شوند. در این وقت، خداوند، مخلصان را بر راه هدایت، ثابت قدم نگه می‌دارد. خدایا! اینان را در این راه یاری کن!.

۱. کفایة الأثر / خزاز: ۲۶۰؛ بشارة المصطفى / عمادالدین طبری: ۲۷۵ به نقل از معاویة بن وهب، با عبارتی شبیه آنچه

۱۵. «ابی هیشم بن ابی حبه» می گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود:

«إذا اجتمعت ثلاثة أسماء متوالية: محمد و علي و الحسن، فالرابع القائم؛
وقتی سه نام پشت سر هم آید، محمد [امام نهم] و علی [امام دهم] و حسن [امام
یازدهم] چهارمین قائم است.»

فرمایش امام مبنی بر «جمع شدن سه نام» یعنی امامان پس از ایشان که فرزندان امام
هستند. روشن است این سه نام شریف، در واقعیت بیرونی، پشت سر هم آمده و آخرین
حلقه از اسامی دوازده امام پیش از مهدی قائم هستند. یعنی:

۱. محمد که اسم امام نهم معروف به جواد (ع) است؛

۲. علی که نام دهمین امام مشهور به هادی (ع) است؛

۳. حسن اسم یازدهمین امام معروف به عسکری (ع) که زاده امام علی الهادی ابن امام
محمد جواد بوده و پدر امام قائم (ع) است.

چگونگی بهره‌مندی از حجت غایب در فرمایش امام صادق (ع)

احادیث اهل بیت (ع) به گونه متواتر، بیانگر آن است که خدای متعال، از وقتی که آدم
را آفرید تا برپایی قیامت، زمین را از وجود حجت (ع) برای بندگانش محروم نمی‌کند.
تفاوتی ندارد حجت (ع) ظاهر و شناخته شده باشد، یا غایب و ترسان. این مطلب را در
قاعده چهارم از سلسله قواعد فصل پیش گفتیم.

پذیرش این قاعده، یعنی اعتقاد به وجود امام مهدی (ع) بر زمین، گرچه کسی او را
نبیند. وجود ایشان برای رشد فضیلت و به وجود آمدن فضای الفت و دوستی بین مؤمنان
کافی است؛ چرا که مؤمنان، پیوسته در حال انتظار و چشم‌انتظاری بسیار برای ظهور ایشان

۱. کمال الدین ۱: ۲/۳۳۳ باب ۳۳؛ کتاب الغیبة / نعمانی: ۱۷۹-۱۸۰/۲۶ باب ۱۰؛ اثبات الوصیة / مسعودی: ۲۲۷؛

کفایة الأثر / خزاز قمی: ۲۸۰-۲۸۱.

هستند. این امر موجب می‌شود جامعه مسلمانان، از پراکندگی و کج‌روی مصون مانده، در پی شهوات سرازیر نگشته و از هر انحرافی محفوظ ماند. همچنان که نفس وجود امام، منافع و دست آوردهای بسیاری برای زندگی تمامی مردمان دارد. مانند فرو آمدن برکات آسمان، مجازات نکردن مردم با کیفرهای فوری و عاجل از سوی خدا و... قرآن کریم بدین حقیقت اشاره کرده و اهمیت وجود حجت را بیان می‌کند و این در حالی است که وجود حجت در زمان نزول آیه، منحصر به رسول خدا(ص) بود. خدا می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»^۱

ای پیامبر! تا تو میان آنان هستی، خداوند مجازاتشان نخواهد کرد، نیز تا طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند.

تردیدی نیست پس از پیامبر(ص)، حجت، خاندان گرامی ایشان هستند.

امام صادق(ع) کوشید چگونگی بهره جستن از امام حجت را با مثالی مادی و قابل حس، بهتر بفهماند تا پذیرش و تصدیق آن راحت‌تر شود. «سلیمان بن مهران اعمش» می‌گوید که:

امام به نقل از پدرش و ایشان از پدرش (امام علی بن حسین(ع)) فرمود:

«نحن ائمة المسلمين و حجج الله على العالمين... و لم تخل الأرض منذ خلق الله آدم من حجة الله و لا تخلو إلى أن تقوم الساعة من حجة الله فيها و ولولا ذلك لم يُعبد الله؛ ما امامان مسلمانان هستیم و حجت‌های خدا بر جهانیان... از روزی که خدا آدم را آفرید، زمین از حجت خدا خالی نبوده و تا برپایی قیامت، از حجت خدا محروم نخواهد بود. اگر چنین نباشد، خدا پرستش نخواهد شد.»

«سلیمان» می‌گوید:

از امام صادق(ع) پرسیدم: مردم از حجت غایب و در پس پرده غیب چگونه بهره می‌گیرند؟ فرمود:

«كما ينتفعون بالشمس إذا سترها السحاب»^۲

۱. انفال (۸)، آیه ۳۳.

۲. کمال الدین ۱: ۲۰۷ / ۲۲ باب ۲۱؛ امالی صدوق ۱۵۶-۱۵۷ / ۱۵ مجلس ۳۴؛ فرائد السمطين / جوبینی شافعی ۱:

مانند استفاده از خورشید، وقتی که ابرها آن را می‌پوشانند».

چنان که ابرها نمی‌توانند مانع فایده‌های بسیار خورشید شوند و اگر آفتاب نباشد، حیات و زندگی از بین می‌رود، غیبت نیز نمی‌تواند از برکات و ثمره‌های بسیاری که وجود امام دارد، جلوگیری کند. روشنگر فرموده امام صادق (ع) این حدیث است:

«لو بقیة الأرض بغير إمام لساخت؛^۱ اگر امام بر کره خاکی نباشد، زمین از بین می‌رود».

شایان ذکر است که حدیث پیشین امام صادق (ع) به روایت «اعمش»، جزئی از حدیث بلند رسول خدا (ص) به روایت «جابر بن عبدالله انصاری» است که می‌گوید:

وقتی خداوند عزوجل بر پیامبرش محمد (ص) این آیه را نازل کرد:

«يا أيها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم».^۲ پرسیدم: ای رسول خدا! الله و رسول را شناختیم، اما «اولی الامر» که خدا طاعتشان را همراه با اطاعت شما آورده است، کیانند؟ فرمود:

«هم خلفائی یا جابر، و ائمة المسلمین (من) بعدی أولهم علی بن ابی طالب، ثم الحسن و الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و سدرکه یا جابر، فإذا لقیته فأقرئه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کنی حجة الله فی أرضه، و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی، ذاك یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الارض و مغاربها، ذاك الذی یغیب عن شیعته و اولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول یامامته إلا من امتحن الله قلبه للایمان»، قال جابر: فقلت له: یا رسول الله فهل یقع لشیعته الانتفاع به فی غیبتة؟ فقال (ص): «ای و الذی بعثنی بالنبوة إنهم یتضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس و إن تجللتها سحاب، یا جابر هذا من مکنون سر الله، و مخزون علمه، فاکتمه إلا عن أهله؛

ای جابرا اینان جانشینان منند که پس از من، ائمه مسلمانانند. اولین ایشان علی بن ابی طالب، سپس حسن و حسین، آنگاه علی بن حسین، بعد محمد بن علی (که در تورات، معروف به باقر است. ای جابرا او را خواهی دید. وقتی ملاقاتش کردی، سلام مرا به او برسان) سپس صادق، جعفر بن محمد، بعد موسی بن جعفر، آنگاه علی بن موسی، سپس محمد بن علی، بعد علی بن محمد، آنگاه حسن بن علی، بعد از این، هم نام و هم کنیه‌ام، که حجت خدا بر زمین است و بازمانده خدا میان بندگان، فرزند حسن بن علی، او که خدای متعال به دستش شرق و غرب جهان را می‌گشاید، او که از میان شیعیان و دوستدارانش غایب می‌شود. فقط کسی بر امامت وی ثابت‌قدم می‌ماند که خداوند دلش را با ایمان داشتن آزموده است.»

پرسیدم: آیا در غیبتش، پیروان وی از او بهره‌مند می‌شوند؟ فرمود:

«آری، سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت! آنان از نورش روشنایی می‌جویند و در زمان غیبت، از ولایتش بهره می‌گیرند، چنان که مردم از خورشید بهره‌مند می‌شوند، گرچه ابرها آن را پوشانده باشند. ای جابرا این مطلب از کُنه سِرّ خدا و دانش الهی است که ناپیدا مانده است، پس آن را جز از اهلش مخفی دارا!»^۱

فایده وجود امام مهدی (ع) در زمان غیبت به فایده خورشید که به دلیل وجود ابرها پوشیده شده، تشبیه گردیده که بیانگر فوایدی است. «علاّمه مجلسی» پس از ذکر حدیث بالا، به این فواید اشاره کرده است. در اینجا این فواید را نقل می‌کنیم. وی می‌گوید:

بیان تشبیه به خورشید مخفی شده در پس ابرها نشانگر این همانندی‌هاست:

اول، نور وجود و دانش و هدایت از سوی امام نصیب مردمان می‌شود، زیرا به احادیث مستفیض (اطمینان‌آور) اثبات شده است که اهل بیت، هدف نهایی آفرینش هستند. اگر نباشند، نور وجود به دیگران نمی‌رسد. به برکت وجودشان و شفاعت و توسّل به آنها، دانش‌ها و معرفت‌ها برای آفریده‌ها و خلایق، نمود و ظهور یافته، بلاها از آنان برطرف

می‌شود. اگر اینان نبودند، مردم به سبب کردار زشتشان سزاوار انواع عذاب و کیفر بودند. چنان که خدای متعال فرمود: «تا تو میان آنان هستی، خداوند عذابشان نخواهد کرد.»^۱

بارها آزموده و تجربه کرده‌ایم که وقتی کارها گره می‌خورند و مسائل به هم می‌پیچد و از خدای حق تعالی دور می‌گردیم و درهای فیض و بخشش الهی بسته می‌شود، اگر اهل بیت (ع) را شفیع قرار دهیم و به نورشان توسّل جوئیم، به مقداری که در آن وقت، ارتباط معنوی با آنان دست دهد، امور سخت و مشکل برطرف می‌شود. برای کسی که خداوند چشم دلش را با نور ایمان روشن کرده است، این مطلب نمایان و روشن است.

دوم، مردم از خورشیدِ پشت ابر بهره می‌برند و هر لحظه منتظرند و امید دارند ابرها پس رفته و خورشید نمایان شود تا استفاده بیشتری از آن ببرند. روزگار غیبت امام چنین است و شیعیان مخلص او، منتظر قیام و ظهور ایشانند، در هر وقت و زمانی که ممکن شود. آنان از او نومید نیستند.

سوم، منکر وجود امام به رغم آنکه آثار و برکاتش بسیار پیدا است، مانند منکر وجود خورشید است که ابرها آن را از دیدگان پوشانده‌اند.

چهارم، گاه برای حال بندگان، بهتر است خورشید در پس ابر باشد، به جای اینکه بی‌هیچ مانعی نمایان شود، چنان که در زمان کنونی، برای مردمان بهتر است امام، غایب باشد، از این رو از میانشان رفته است!

پنجم، هیچ‌کسی نمی‌تواند مستقیم و بدون وجود ابر و مانعی، به خورشید نگاه کند و گرنه کور خواهد شد چون دیدگان ناتوان‌تر از آنند که مستقیم به خورشید بنگرند. خورشید ذات مقدّس امام نیز چنین است و چه بسا ظهورش، برای برخی زیان‌بار باشد و سبب کوری و لجاجت ایشان برای پذیرش حق گردد، اما در زمان غیبت، ذهن و دیدگانشان، ایمان و باور به ایشان را تاب می‌آورد، چنان که آدمی به خورشید پس ابر نگاه می‌کند و زیانی بدو نمی‌رسد.

ششم، خورشید گاه از پشت ابر بیرون می‌آید و برخی می‌توانند آن را ببینند، چنان که ممکن است امام در زمان غیبت، به بعضی خود را نشان دهد.

هفتم، اهل بیت(ع) همچون خورشیدند و برای همگان مفیدند، اما کسی که کور باشد، از آنان بهره‌مند نخواهد شد. طبق احادیث، تفسیر آیه زیر، همین مطلبی است که گفته شد:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ اضْلَىٰ سَبِيلًا»^۱

کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده، در آخرت نیز نابینا و گمراه‌تر است».

هشتم، پرتو خورشید، به اندازه‌ای که هر خانه، روزنه و پنجره دارد و نیز به مقداری که موانع برطرف شده باشد، وارد می‌شود. مردمان نیز این چنین هستند، یعنی به اندازه‌ای از نور هدایت اهل بیت(ع) بهره‌مند می‌شوند که موانع را از سر راه حواس و درک خود بردارند، زیرا شهوات نفسانی و علایق جسمانی، از راه و روزنه حواس وارد دل می‌شوند، اگر زنگارهای انبوه هیولایی را از دل خود بزدایند، تا بدان جا رسند که هر کسی زیر گنبد کبود است، پرتو خورشید، از تمام جهت‌ها بی‌هیچ حجاب و مانعی، بر او بتابد.^۲

۱. اسرا (۱۷) آیه ۷۲.

۲. بحار الانوار / علامه مجلسی ۵۲: ۹۳-۹۴ ذیل هشتمین حدیث، باب علة الغيبة و كيفية انتفاع الناس به(ع).

فصل دوم

پیش از رخداد غیبت امام دوازدهم (ع)

بخش اول

دستاوردهای غیبت در نگاه امام صادق (ع)

علت عنایت به غیبت در حدیث شریف

قبل و پس از وقوع غیبت امام مهدی (ع) در سال ۲۶۰ ه. ق بحث غیبت دامنه گسترده‌ای در اندیشه شیعی و نیز در میراث روایی و کلامی شیعه داشت. پس از درگذشت آخرین نفر از نواب اربعه یعنی «محمد بن علی سمّری»، آثار و پیامدهای غیبت ادامه یافت و به فقه سیاسی روایی و استنباطی نیز راه یافت. شاید کتاب‌هایی که محدثان و شخصیت‌های شیعی، پیش یا پس از زمان غیبت صفرا یا حتی در زمان آن نوشتند، جهت و دلیل موجهی باشد که بفهمیم تا چه اندازه اهل بیت (ع) به این موضوع خطیر و مهم پرداخته و بدان عنایت داشته‌اند، زیرا می‌دانستند نتیجه غیبت رهبر، پراکندگی و چندگونگی قانون است؛ مگر آنکه پیش از رخ دادن آن، زمینه به شکل گسترده‌ای برای غیبتش آماده گردد، تا حال و روز مردمان در مواجهه با غیبت تغییر و دگرگونی عمیقی بپذیرد و آنان غیبت را به شکل تدریجی مانند رخدادی طبیعی بپذیرند. به گونه‌ای که بر اثر آن، شکاف و رخنه‌ای در مذهب پدید نیاید. شرایط باید به گونه‌ای باشد که حتی اگر امامان درباره غیبت سخنی نگویند و شیعه بدون آگاهی قبلی با آن روبه‌رو شود، شکست عقیدتی نخورد. از این رو شیعه را عادت می‌دادند تا غیبت رهبر را مانند حقیقتی حتمی که در آینده رخ خواهد داد، بپندارد.

هر امامی نقش خاصی برای فراهم کردن این حقیقت سترگ در تاریخ تشیع داشت. به ویژه امام صادق (ع) که نقش برجسته‌ای در این باره داشت؛ زیرا همان طور که در مقدمه

کتاب گفتیم، فرصتی مناسب‌تر از دیگر امامان برایشان فراهم شده بود که در آسمان اندیشه و عقیده، بلندپروازی کند تا آنجا که مذهب امامیه با نام مبارکشان مزین شود و به «مذهب جعفری» معروف گردد.

احادیث اهل بیت (ع) درباره غیبت امام مهدی (ع) به گونه‌ای روشن و برجسته در اندیشه شیعی بازتاب داشت. زیرا این اندیشه، به آن احادیث عنایت و توجه والایی داشت. از این رو این احادیث را در نوشته‌های بسیار و کتاب‌های مستقل فراوان آوردند که مجموع آن، نگرش پیشگامان تشیع درباره غیبت امام مهدی (ع) را نشان می‌دهد و آغاز و شکل‌گیری این فرآیند، ده‌ها سال پیش از تولد آن امام بوده است.

فرقه‌های شیعی که در چارچوب این مذهب، بلافاصله شکل می‌گرفت، اما کمی بعد از پیدایش، به سرعت نابود می‌شد؛ تصوّراتی درباره مهدویت برخی افراد داشتند و به دروغ برای آنان ادعای امامت می‌کردند. مانند «کیسانیه» که می‌پنداشتند «محمد بن حنفیه» در کوه رضوی غایب شده یا «واقفیه» که گمان داشتند امام کاظم (ع) غایب شده است.

این پنداشت‌ها، بازتابی از رواج گسترده مفهوم غیبت میان شیعه بود. بر اثر رواج گسترده فرهنگ غیبت، اعتقاد مهدویت شیعیان دوازده امامی در دژ عقیدتی استوار و سترگی قرار گرفته بود که هیچ یک از ادعاهای منحرف نمی‌توانست بدین باور آسیب رساند. به برکت بیان فلسفه غیبت و آگاهی از امام غایب، ده‌ها سال پیش از تولد ایشان، مذهب تشیع توانست به رغم تمامی تندبادهایی که بر سر راهش می‌وزید، مسیرش را به سلامت بپیماید.

غیبت در آثار شیعه

کتاب‌هایی که درباره غیبت نوشته شده است، گواه و شاهد توجه اندیشه شیعی بدین موضوع، از دیرباز تاکنون است از شمار این کتاب‌هاست:

۱. کتاب «الغیبة»، «ابراهیم بن صالح انماطی کوفی»؛^۱
۲. «ترتیب الأدلة فیما یلزم خصوم الإمامیة»، در دفاع از غیبت و امام غایب، از «احمد بن حسین آبی»؛^۲
۳. «الشفاء و الجلاء فی الغیبة»، «احمد بن علی رازی»؛^۳
۴. «الغیبه»، «احمد بن محمد بن عمران»، معروف به «ابن حبذی»، یکی از استادان «نجاشی»؛^۴
۵. «الغیبة»، «سید حسن بن حمزه»، مشهور به «طبری مرعشی» (م ۳۵۸ ه. ق.)؛^۵
۶. «الغیبة و ذکر القائم»، «حسن بن محمد بن یحیی علوی» (م ۳۵۸ ه. ق.)؛^۶
۷. «الغیبة و الحیرة»، «عبدالله بن جعفر حمیری»، از یاران امام هادی(ع) و امام عسکری(ع)؛^۷
۸. «الغیبة و کشف الحیرة»، «ابوالحسن سلامة بن محمد بن اسماعیل» (م ۳۳۹ ه. ق.)؛^۸
۹. «الغیبه»، «ابوالفضل عباس بن هشام ناشری اسدی»، یکی از یاران امام رضا(ع) که در زمان امامت امام جواد(ع) در سال ۲۲۰ ه. ق. یا یک سال پیش از آن درگذشت؛^۹
۱۰. «الإمامة و التبصرة من الحیرة»، «صدوق اول»، یکی از معاصران غیبت صفرا (م ۳۲۹ ه. ق.)؛

۱. رجال نجاشی ۱۳/۱۵؛ فهرست شیخ طوسی ۹/۲۹؛ معالم العلماء / ابن شهر آشوب ۵/۵.

۲. معالم العلماء ۱۱۳/۲۴.

۳. رجال نجاشی ۲۴۰/۹۷؛ فهرست طوسی ۹۱/۷۶؛ معالم العلماء ۱۸/۸۲.

۴. رجال نجاشی ۲۰۶/۸۵.

۵. همان ۱۵۰/۶۴.

۶. همان ۱۴۹.

۷. همان ۵۷۳/۲۱۹؛ فهرست طوسی ۴۳۹/۱۶۷.

۸. رجال نجاشی ۵۱۴/۱۹۲.

۹. همان ۷۴۱/۲۸۰.

۱۱. «الغیبه»، «ابومحمد عبدالوهاب بادرایی»؛^۱
۱۲. «أخبار القائم»، «شیخ علی بن محمد بن ابراهیم» معروف به «علان کلینی رازی»^۲، از معاصران امام حسن عسکری (ع). وی دایی ثقة الاسلام «کلینی» است که بیشترین احادیث باب ولادت حجت (ع) را در «اصول کافی» از این کتاب آورده است؛
۱۳. «الغیبة»، «شیخ نعمانی»، شاگرد «کلینی»؛
۱۴. «الغیبة»، «علی بن محمد بن علی ابوالحسن قلاء»؛^۳
۱۵. «إزالة الران عن قلوب الاخوان فی الغیبة»، «فقیه ابوعلی محمد بن احمد»، مشهور به «ابن جنید»؛^۴
۱۶. «الغیبة و كشف الحیرة»، «محمد بن احمد صفوانی بغدادی»، از شاگردان مشهور «کلینی»؛^۵
۱۷. «الغیبة»، «ابوالنظر محمد بن مسعود عیاشی»، مفسر مشهور (م ۳۲۰ هـ.ق)؛^۶
۱۸. «الغیبه»، «ابراهیم بن اسحاق نهاوندی»؛^۷
۱۹. «اخبارالمهدی»، «عباد بن یعقوب رواجنی»^۸ که سال ۲۵۰ هجری قمری، پنج سال پیش از تولد حضرت، از دنیا رفت؛^۹
- ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳. «الغیبة»، «جوابات الفارقیین فی الغیبة»، «الرسائل العشر فی الغیبة»،

۱. همان ۶۵۲/۲۴۷.

۲. همان ۶۸۲/۲۶۰.

۳. همان ۶۷۹/۲۵۹.

۴. همان ۱۰۵۰/۳۹۳.

۵. معالم العلماء ۶۶۵/۹۷.

۶. رجال نجاشی ۹۴۴/۳۵۰؛ فهرست طوسی ۶۰۴/۲۱۲؛ معالم العلماء ۶۶۸/۹۹.

۷. رجال نجاشی ۲۱/۱۹؛ فهرست طوسی ۹/۳۹.

۸. معالم العلماء ۶۱۲/۸۸.

۹. اهل سنت وی را رافضی خوانده، برخی شیعیان گفته‌اند سنی است اما چنان که در جای خود تحقیق کرده‌ایم، ثقه امامی است.

- «النقض علی الطلحی فی الغیبة»، «مختصر فی الغیبة»^۱ همگی از «شیخ مفید».
۲۴. «کمال الدین و إتمام النعمة»، «شیخ صدوق» (م ۳۸۱ هـ.ق) که احادیث غیبت در آن بسیار است. شیخ صدوق سه رساله درباره غیبت نوشته است؛^۲
۲۵. «المقنع فی الغیبة»، «سید مرتضی علم الهدی» (م ۴۳۶ هـ.ق)؛
۲۶. «الغیبه»، «شیخ طوسی» (م ۴۶۰ هـ.ق)؛
۲۷. «الاستطراف فی ذکر ما ورد فی الغیبة فی الإنصاف»، «کراجکی» (م ۴۴۹ هـ.ق)؛^۳
۲۸. «الغیبه»، «ابوالفرج مظفر بن علی بن حسین حمدانی»؛^۴
۲۹. «الغیبه»، «محمد بن زید بن علی فارسی»؛^۵
۳۰. «الغیبة و ما جاء فیها عن النبی (ص) و الأئمة (ع)»، «تاج العلی علوی» (م ۶۱۰ هـ.ق)؛^۶
۳۱. «الغیبه»، «ابوبکر محمد بن قاسم بغدادی».^۷

کتاب های دیگری نیز درباره غیبت وجود دارد که فرصت معرفی آنها نیست. گرچه بیشتر این آثار، به ویژه نگاشته های پیش از ولادت امام مهدی (ع) از بین رفته است، اما آنچه از این کتب باقی مانده و به ما رسیده، به خوبی حقیقت را برای مشتاقان نمایان می کند.

آگاهی شیعه از غیبت پیش از رخداد آن

از مطالبی که گفتیم، روشن شد ده ها سال پیش از وقوع غیبت، غیبت امام مهدی (ع) فرزند امام عسکری (ع) در جامعه شیعی معلوم شده بود، چون آن را مستقیم از اهل

۱. رجال نجاشی ۳۹۹-۴۰۲/۴۰۶۷.

۲. همان ۳۸۹/۱۰۴۹.

۳. الذریعه / آغاز بزرگ طهرانی ۳: ۲۹۲/۹۲.

۴. همان ۱۶: ۴۰۶/۸۲.

۵. همان ۷۹/۴۰۰.

۶. همان ۷۵/۳۷۵.

۷. همان ۸۰/۴۰۳.

بیت (ع) شنیده بودند. از این رو آنچه را درباره غیبت شنیده بودند، در کتاب‌های بسیار ثبت کردند و نوشتند. شاهد و گواه این حقیقت، شخصیت‌ها و بزرگان مشهور امامیه هستند. «شیخ صدوق» می‌گوید:

امامان به غیبت مهدی (ع) خبر داده و در احادیثی که از ایشان نقل شده، چگونگی غیبت را برای شیعیان‌شان تعریف و توصیف کرده‌اند. این احادیث در کتاب‌ها حفظ و ثبت شده و کمتر یا بیشتر از دویست سال، پیش از وقوع غیبت، گردآوری شده است. هر یک از پیروان ائمه (ع) در بسیاری از کتاب‌ها و گزارش‌هایش، آن احادیث را آورده و در نگاشته‌هایش ثبت کرده است. این آثار معروف به «اصول» هستند و نزد شیعه آل محمد، سال‌ها پیش از غیبت گردآوری و حفظ شده است.^۱

«شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة» بدین مطلب اشاره کرده و به برخی اخبار موجود در کتاب‌های نوشته شده پیش از زمان امام مهدی (ع) استدلال کرده، می‌گوید:

اعتبار استدلال بدین اخبار (که خبر از پیشامدی می‌دهد که هنوز رخ نداده) مانند آن است که پس از وقوع خبر دهیم (یعنی با واقعیت، بسیار مطابق است).^۲

«ابن قبه رازی»، از بزرگ‌ترین متکلمان امامیه در عصر خویش، بدین مطلب شهادت داده است. «شیخ صدوق» از وی در این باره نقل می‌کند:

کتاب‌های شیعه درباره غیبت موجود است، هر کسی می‌خواهد در آنها تحقیق کند، می‌تواند.^۳

«اربلی» در «کشف الغمة» و «طبری امامی» در «دلایل الإمامة» از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) حدیث می‌آورند که آن دو به روشنی از غیبت امام مهدی (ع) سخن گفته‌اند. این دو دانشمند شیعی این موضوع را از کتاب «المشیخه حسن بن محبوب زراد»

۱. کمال الدین ۱: ۱۹ مقدمه.

۲. الغیبة / شیخ طوسی ۱۷۳.

۳. کمال الدین، ص ۱۰۷، مقدمه.

نقل می‌کنند.^۱ «حسن بن محبوب» در سال ۲۲۴ ه. ق فوت کرده است، یعنی ۳۱ سال پیش از زمان ولادت امام مهدی(ع). در دنباله به احادیثی اشاره می‌کنیم که ده‌ها سال پیش از آنکه غیبت امام بر کره‌خاکی رخ دهد، بدین موضوع صراحت داشته‌اند.

گسترده‌گی افق نگاه و دید وسیعی که هر طبقه‌ی راویان از برخی احادیث غیبت داشتند و نیز نگرش فراگیر برخی شیعیان پیشگام از موضوع غیبت، یا کسانی که مدت‌ها پیش از زمان غیبت از دنیا رفته بودند، قرینه و گواهی بر شنیدن احادیث غیبت دوازدهمین امام از راویانی است که مدت‌ها پیش از زمان غیبت رحلت کرده بودند.

از چنین فرانگری و وسعت دیدی در هر طبقه، چه برداشتی می‌توان کرد، جز درستی اخبار کتاب‌هایی که مدت‌ها پیش از غیبت نوشته شده است؟ «شیخ صدوق» و دیگران بر این مطلب گواهی داده‌اند. در احادیث مربوط به غیبت صغرا و کبرا و دیگر پدیده‌های مربوط به مهدویت، چنین قرائن و شواهدی وجود دارد که بیان خواهیم کرد. از این رو، موضوع و محتوای این کتاب، رساتر و اعتمادآورتر از هر شهادت و گواهی است و ثابت می‌کند که شیعه پیش از وقوع غیبت، از آن آگاهی داشته است.

پیش‌گویی و علم غیب؛ خبر دادن امام صادق(ع) از پدیده‌ای پیش از وقوع آن

خبر دادن از پدیده‌ای پیش از پیدایش، فرآیندی رایج در زندگی امامان(ع) است که تمامی شیعیان بدان اعتقاد و باور دارند، چنان‌که غیرشیعه نیز آن را پذیرفته‌اند. «ابن خلدون» (م ۸۰۸ ه. ق) در کتاب «تاریخ» خود و در فصل ۵۳ درباره‌ی امام صادق(ع) می‌نویسد:

به حق درباره‌ی ایشان گفته‌اند که به برخی نزدیکانش در مورد رخدادهایی که برایشان پیش خواهد آمد، هشدار می‌داد و آنچه گفته بود، راست از آب درمی‌آمد. به پسرعمویش (زید) در مورد کشته شدن و قیامش هشدار داد، اما وی شورش کرد

۱. کشف الغمه اربلی ۳: ۴۵۳ - ۴۵۴؛ دلائل الامامة طبری: ۵۳۵ / ۵۲۰.

و در جوزجان کشته شد، چنان که معروف است. اگر دیگران می‌توانستند چنین کراماتی داشته باشند، پس درباره دانش و دین و آثار و اخباری که اهل بیت (ع) می‌گفتند چگونه فکر خواهی کرد؟ عنایتی که خدا به اصل و نسب شریفشان داشت گواه ثمره‌های پاک آنان است!^۱ وی می‌افزاید:

برای [امام] جعفر (ع) و دیگر اهل بیت، بسیاری از این پیش‌گویی‌ها رخ داد. منبع ایشان در این باره، استفاده و فهم از آنچه داشتند، یعنی ولایت بود. اگر علم غیب کسانی دیگر یعنی غیر اهل بیت، مثلاً اولیا درباره فرزندان و نسلشان پذیرفتنی باشد. به ویژه که رسول خدا (ص) فرمود:

«إِنَّ فِيكُمْ مَحْدَثِينَ!»

کسانی میان شما هستند که فرشتگان با آنان سخن گفته و اخبار آینده را به آنان می‌گویند. اهل بیت (ع) از دیگر مردمان بدین درجه و رتبه شریف و نیز کراماتی که خدا می‌بخشد، سزاوارترند.^۲

«علی بن محمد جرجانی» (م ۸۱۶ ه. ق) در شرح «المواقف عضدالدین ایجی» (م ۷۵۶ ه. ق) در «مقصد ثانی»، مبحث «علم الواحد الحادث، هل يجوز تعلقه بمعلومین» می‌نویسد:

در نامه پذیرش ولایت‌عهدی که علی بن موسی الرضا (ع) به مأمون نوشت، آمده بود:

«إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مِنْ حَقِّقْنَا مَا لَمْ يَعْرِفْهُ آبَاؤُكَ، فَقَبِلْتُ مِنْكَ عَهْدَكَ إِلَّا أَنَّ الْجَفْرَ وَالْجَامِعَةَ يَدْلَانِ عَلَيَّ أَنَّهُ لَا يَتِمُّ!»^۳

با حقوقی از ما آشنا شدی که پدرانانت نمی‌دانستند. ولایت‌عهدی تو را پذیرفتم، اما دو کتاب جفر و جامعه که از امام علی (ع) نزد ماست و درباره رخدادهای جهان پیش‌گویی کرده است، می‌گویند که این کار به سرانجام نخواهد رسید.

۱. تاریخ ابن خلدون ۱: ۵۸۹ فصل ۵۳.

۲. همان ۵۹۴-۵۹۵ فصل ۵۳.

۳. شرح المواقف ۶: ۲۲.

این سخن را بی کم و کاست، «حلبی» نویسنده معروف به «حاجی خلیفه» (م ۱۰۶۷ هـ.ق)، نقل کرده است و می افزاید:

چنان شد که امام فرموده بود، چون وقتی مأمون نسبت به شورش بنی هاشم احساس خطر کرد، امام را زهر داد. در «مفتاح السعادة» نیز چنین آمده است.^۱

برخی دشمنان شیعه پنداشته اند، اخبار اهل بیت (ع) از امام مهدی (ع) که شیعه ادعا دارد در کتاب های نوشته شده در زمان امام صادق (ع) وجود دارد، خبر های دروغینی است، زیرا در بر دارنده علم غیب است که جز خدا نمی داند! در پاسخ باید گفت پندار اینان، نشانه جهل رسوا کننده ایشان است. چون علم غیبی که از هر کسی جز خدا نفی شده، علم ذاتی است که بدون واسطه الهی بوده و برای اثبات آن، نیازی به خدا نیست، اما می دانیم همگان در ذات و صفت، ممکن الوجودند و علم غیب، برای هر ممکن الوجودی، بدون واسطه الهی قابل اثبات نیست. علم غیبی که اهل بیت (ع) داشتند، اصلاً ارتباطی به چنین علم نفی شده ای ندارد، چون از رسول خدا (ص) گرفته شده که ایشان از راه وحی، از خدا دریافت داشته اند. اشکالی ندارد خدای متعال به اهل بیت (ع) نیز علم غیب ببخشد، زیرا محدث هستند، چنان که «ابن خلدون» نیز این مقوله را پذیرفته و به آن اعتراف دارد.

در حدیث صحیحی از امام صادق (ع) است:

«نحن إثنا عشر مُحدَّثاً؛ ما دوازه امامیم که از آینده به ما خبر داده اند».

مانعی ندارد گفته «الوسی» (م ۱۲۷۰ هـ.ق) را درباره علم خواص که می گوید:

غیب و آینده به اینان نشان داده شده یا به آنها از آینده خبر داده اند یا هر دانشی

مانند آنکه می فهماند علم و آگاهی اینان، با واسطه الهی بوده است.^۳ بپذیریم.

۱. کشف الظنون / حاجی خلیفه ۱: ۵۹۱-۵۹۲ با عنوان: علم الجفر و الجامعه؛ مفتاح السعادة / طاشکیری زاده (م ۹۶۸ هـ).

۲. اصول الکافی ۱: ۵۳۴-۵۳۵/۲۰؛ بصائر الدرجات ۲/۳۱۹ باب ۵؛ کمال الدین ۲: ۶/۳۳۵ باب ۳۳؛ عیون اخبار

الرضا (ع) ۲: ۵۹-۶۰ / ۲۳ باب ۶.

۳. تفسیر روح المعانی / آلوسی ۲۰: ۱۱ مبحث آیه ۶۵ سوره نمل (۲۷) «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ»

با مطالبی که گفتیم، به روشنی معلوم می‌گردد برخی صرفاً تلاش بیهوده و مغالطه کرده‌اند تا ثابت کنند اولیای خدا نمی‌توانند پدیده‌ای را پیش از پیدایش آن پیش‌گویی کنند. جالب اینجاست که اینان دلیل خود را در این موضوع عنوان می‌کنند که جز خدا کسی علم غیب نمی‌داند!

مغالطه اینان، انکار و رد پدیده‌ای مادی و قابل حس را نیز در بردارد و آن هم نگاهشسته‌های بسیاری است که درباره غیبت امام مهدی (ع) پیش از ولادت ایشان نوشته شده که در آنها اخبار بسیار و متواتری است که امام غایب را دقیقاً مشخص کرده و شخص معینی را معرفی نموده است که امکان اشتباه یا تردید در شناسایی وی نیست. چنان که گفتیم، افراد بسیاری بدین مطلب شهادت داده‌اند.

عناصر وحدت موضوعی غیبت در تگرش امام صادق (ع)

مقصود از این عناصر، نشانه‌ها و شاخص‌هایی است که احادیث امام در موضوع غیبت را شامل می‌شود، جدا از فرمایش‌هایی که برای تشخیص هویت امام غایب آورده‌اند. مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا میان این شاخص‌ها، هماهنگی و پیوستگی وجود دارد یا این احادیث، فقط احادیث گوناگون و پراکنده‌ای هستند که حتی اگر در یک فصل و رشته‌ای یکسان هم سر و سامان داده شوند، نمی‌توان ساختاری هماهنگ از آنها به دست آورد؟

مسئله دوم اینکه اگر هم سامان‌بخشی به احادیث ممکن شد، آیا این احادیث می‌توانند ژرف‌اندیش، فرانگر و فراشمول باشند یا فقط در معنا و رشته خاص خود چیده شده‌اند؟!

به عبارت دیگر چنان که در این پژوهش ادعا داریم، آیا احادیث امام صادق (ع) توانست در مقام معرفت کامل امام غایب، از وحدت موضوعی همگونی به اندازه کافی

برخوردار باشد، آن گونه که برای پی بردن به هویت امام غایب به دیگر احادیث اهل بیت(ع) نیازی نداشته باشیم؟ یا اینکه احادیث ایشان در سیاق و ساختار تاریخی خود متوقف شد و نتوانست پاسخگوی سؤالاتی باشد که درباره غیبت امام غایب است؟

پیش از بیان عناصر یکسانی موضوع احادیث، می‌بایست به مسئله مهمی توجه داشت که ارتباط مستقیمی با دانش شریف حدیث دارد. بیشتر احادیث صحیحی که از رسول خدا(ص) و اهل بیت(ع) روایت شده، در بردارنده معارفی غنی هستند، یعنی گذشته از دلالت اصلی و مرکزی که به شکل روشنی دارند، دلالت‌های متنوعی دارند. از این رو در بیشتر کتاب‌های حدیثی، محدثان مجبورند یک حدیث را گاه در چند باب بیاورند که نشان می‌دهد یک حدیث، برخوردار از محتوای دلالتی سرشار بر چندین موضوع است. احادیث امام صادق(ع) درباره غیبت، از این قاعده بیرون نیست، زیرا اغلب می‌بینیم آن احادیث، به امور مهم دیگری نیز اشاره دارد. گرچه پیوند محکمی با غیبت داشته یا هویت امام موعود(ع) را هویدا می‌سازد. از این رو دسته‌بندی احادیث، براساس دلالت اصلی آنها صورت گرفته، نه براساس عناوین و محتوای دیگری که در بر دارد، گرچه این احادیث شایستگی دارند که بر مطالب و عناوین دیگری نیز دلالت داشته باشند. اکنون به بیان عناصر وحدت موضوعی غیبت در نگرش امام صادق(ع) می‌پردازیم و آن را در سه فصل که از این باب مانده، بحث می‌کنیم.

بخش دوم

تأکید امام صادق (ع) بر

غیبت امام مهدی (ع) و مدت آن

امام صادق(ع) به خوبی می دانستند که معنای «غیبت» همانا غایب شدن ناگهانی و یکباره رهبر است. بنابراین معنا، نیاز بود خرد شیعه برای پذیرش این غیبت ناگهانی آماده و پرورانده شود، زیرا شیعه در تاریخ خویش، مانند آن را سراغ نداشت و تجربه نکرده بود. ایشان همچنین با تبیین ریشه های تاریخی غیبت، در واقع جهان را آماده مواجهه با رخدادها و فتنه های پس از آن می ساخت. امام صادق(ع) تمامی این فرآیندها را به تفصیل و با موشکافی دقیق روشن کرد.

۱. تأکید امام(ع) بر غیبت حضرت مهدی(ع)

احادیث بسیاری در این باره وجود دارد که برخی را ذکر می کنیم:

۱. «زراره» به نقل از امام صادق(ع) می گوید:

«فانم پیش از آنکه قیام کند، در غیبت است». پرسیدم: چرا؟ فرمود:
«می ترسد»^۱.

آنگاه با دست به طرف شکمش اشاره کرد، یعنی او را می کشند!

این حدیث صحیح، اشاره به یکی از علت های غیبت دارد، یعنی ترس از کشته شدن. به شهادت رخداد های تاریخی، پس از شهادت امام حسن عسکری(ع) (پدر امام مهدی(ع)) ترس از کشته شدن، یکی از علل ظاهری غیبت قرار گرفت. گرچه

۱. اصول کافی ۱: ۹/۳۳۸ و ۱: ۱۸/۳۴۰ باب فی الغیبة.

علت‌های دیگری را نیز امام صادق (ع) برشمرده است. مانند اینکه عهد یا بیعت با حاکمی، بر گردن امام مهدی (ع) قرار نگیرد که برای ایشان تعهدآور باشد. سنت‌هایی که برای پیامبران در غیبتشان وجود داشت، در غیبت امام مهدی (ع) نیز وجود دارد و همچنین دیگر علت‌هایی که در آغاز زمان غیبت منظور نبود و آنها را در قسمت علل غیبت خواهیم گفت.

این حدیث از دو مطلب پیش از آنکه رخ دهد، خبر می‌دهد:

یکی غیبت امام مهدی (ع) که در حدیث بر آن تصریح شده و جز برای امام دوازدهم محقق نشد، چون بطلان ادعای غیبت کسانی دیگر ثابت شده است، مثل غیبت محمد بن حنفیه به پندار «کیسانیه» یا ادعای «واقفیه» در مورد غیبت امام کاظم (ع) و دیگر ادعاهای باطل دیگر. افراد مورد ادعا در گذشته، غسل داده شده، کفن شدند و بر جنازه‌اشان نماز خوانده‌اند و دفنشان کرده‌اند، پس چگونه می‌توانستند غایب شوند؟!

مورد دوم که کم‌اهمیت‌تر از مورد نخست نیست و همان گونه که امام فرمود، محقق شد، این است که امت با آل محمد به انصاف رفتار نکرده و رویه گذشته خود را ادامه دادند و اهل بیت (ع) را از حقشان باز داشتند و اینان را از خلافت که خدا برای آنان قرار داده بود، دور کردند. کسانی که بر حکومت دست یازیده بودند، به تجاوز و حق‌کشی ادامه داده و عرصه را بر اهل بیت پیامبرشان تنگ‌تر کردند و فشار بیشتری وارد نمودند، به اندازه‌ای که امام مهدی (ع) ناچار شد، غایب شود! غیبت امام مهدی (ع) در سال ۲۶۰ هـ. ق رخ داد.

۲. «مفضل بن عمر» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود:

«أما والله ليغيبن إمامكم سنيناً من دهركم، ولتمحصن حتى يقال: مات أو هلك بأى وادى سلك، ولتدمعن عليه عيون المؤمنين، ولتكفأن كما تكفأ السنن فى أمواج البحر، ولا ينجو إلا من أخذ الله ميثاقه، وكتب فى قلبه الإيمان وأيده بروح منه، ولترفعن اثنتا

عشرة راية مشتبهة لا يُدري أيُّ من أيُّ...؛^۱

سوگند به خدا! امامتان سال‌هایی در دنیا غایب خواهد شد و شما امتحان و زیر و رو می‌شوید، آن قدر که ایمان برخی به امام زمان سست شده و گفته می‌شود: در یکی از سرزمین‌هایی که پیموده، مُرده یا هلاک شده است! چشمان مؤمنان برای وی گریان خواهد بود. مانند کشتی‌ها که گرفتار امواج دریا می‌شوند و به تلاطم می‌افتند، در خطر خواهید بود. کسی نجات نمی‌یابد مگر فردی که خدا عهد و میثاقش را پذیرفته، در دلش ایمان را ثابت و استوار گردانیده و او را از جانب خود تقویت و یاری کرده است. در آن حال دوازده پرچم همانند برافراشته می‌شود که قابل تشخیص از هم نیستند».

«مفضل» می‌گوید:

وقتی این فرمایش را شنیدم، به گریه افتادم. فرمود:

«ای ابوعبدالله! چرا می‌گریی؟ عرض کردم: چرا نگریم و حال آنکه می‌فرمایی دوازده پرچم همانند خواهد بود که نمی‌توان از هم تشخیص داد. در این حال چه کنیم؟! امام نگاهی به پرتو خورشید که داخل اتاق بود، کرد و فرمود: ای ابوعبدالله! این نور خورشید را می‌بینی؟ گفتم: بلی، فرمود: والله! امر ما روشن‌تر از این تابش خورشید است!»

در حدیث «مفضل» تأکید بر رخدادهای زمان غیبت است، از جمله آزمون و آزمایش بندگان، تا آن اندازه که آنان سخن‌ها و پندارها خواهند داشت. از حدیث فهمیده می‌شود که برخی از شیعیان این سخنان را خواهند گفت و این نتیجه هجوم تبلیغات سوء و گسترده طرف‌های مقابل است که از سوی حکومت‌ها و نوکرانشان صورت می‌گیرد. مانند مزدورانی در زمان امام، مثل «جعفر کذاب» (عموی امام مهدی(ع)) و اینها جدا از بلایای بسیار، محنت‌های طولانی و فتنه‌های فراوانی که رخ می‌دهد، است.

۱. کمال الدین: ۲۵/۳۴۷۲ باب ۳۳؛ اصول الکافی: ۱۱/۳۳۹-۳۳۸ باب فی الغیبة و ۱: ۳/۳۲۶ همان باب؛ کتاب الغیبة / نعمانی: ۱۵۱-۱۵۳ / ۹ و ۱۰؛ دلائل الإمامة ۵۳۲-۵۳۳ / ۵۱۲؛ کتاب الغیبة / شیخ طوسی ۳۲۷-۳۳۸/۲۸۵. در حدیث «سنین» با تنوین آمده که زبان بنی‌عمر است.

همه اینها از جمله عواملی است که در ایجاد دودلی و اضطراب میان شیعیان ضعیف‌النفس تأثیر مستقیم دارد و عقیده‌شان را متزلزل و ناستوار می‌گرداند. مانند گروه‌اندکی که پس از شهادت امام عسکری (ع) برخی گفته‌های نادرست را پذیرفتند، مثل پذیرش ادعاهای و نظریات «جعفر کذاب». اما در مقابل، گروهی را می‌بینیم که مصداق واقعی این آیه‌اند:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ؛^۱
هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند. آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خود، آنها را تقویت کرده است.»

فرمایش امام در مورد برافراشته شدن دوازده پرچم در مورد پراکندگی آرا و اختلاف رویکردها و تعدد گرایش‌ها و نیز فراوانی شمار دنیاگرایان و ادعاهای باطل اینان است و به دیگر گونه‌های ستم و پیامدهای شوم آنکه پیوسته در سطح مذهبی یا سیاسی و اقتصادی و نیز دیگر زمینه‌های مختلف زندگی میان مردم وجود داشته است، اشاره دارد. زیرا حق و باطل، در مبارزه دائمی‌اند و اگر باطل چیره و حاکم شود، جامعه منحرف شده و دچار چند دستگی می‌شود و در طول خط انحراف و کجروی، درون خود دچار کشمکش می‌گردد. سردمداران گمراهی و مبلغان زشتی و پلیدی، در طول تاریخ به شکل عالمانی خوار و حقیرند، که هم داستان با دستگاه ستمگر و زورگوی حاکم هستند. امام صادق (ع) بدین مطلب، با عبارت زیر اشاره کرده است:

«نجات نمی‌یابد مگر کسی که خدا عهد و میثاقش را پذیرفته، ایمان را بر صفحه دلش نوشته و با روحی از ناحیه خود او را تقویت و یاری کرده است.»

نشانه‌های حق، روشن و آشکار است، روشن‌تر از پرتو خورشید که وارد خانه کوچک امام می‌شود، چه رسد به اینکه تأییدات الهی، مهدی (ع) را فرا گرفته و پروردگار

با آیات روشن و معجزات آشکار الهی به ایشان لطف کرده است، افزون بر دانش‌ها و اخلاق و کمالاتی که به ایشان داده شده است. در این صورت، مؤمنان نباید بیم و هراسی از پرچم‌های گمراهی داشته باشند که بر سر راه اینان برافراشته شده تا آنان را از روی آوردن به منجی بزرگ برگردانند! زیرا مؤمنان از اشتباه، کج‌روی، مصون و محفوظ هستند. اما کسانی که حق‌طلب نباشند و فتنه‌جویی کرده و در دین شبهه بیندازند، در سرازیری گمراهی خواهند افتاد!

امام صادق(ع) با این حدیث و مانند آن کوشیدم نشانه‌های درست شناخت حق و حقیقت را به اُمت بنمایاند. اگر «مفضل» پس از شنیدن خبر غیبت و سرگشتگی مردمان در آن هنگام، اشک سوزان ریخت، امام صادق(ع) برای فرزندش مهدی(ع)، اشک فراوان ریخت، بسیار دردمند بود و حسرت شدید می‌برد. ایشان در هنگامی که به شیعه، از غیبت امام منتظر که همگان بدو امید بسته بودند، خبر می‌داد، بسیار غمناک بود، گویی که به حال و روز اُمت دچار شده بود. اُمت بر اثر اوضاعی که عباسیان برای بیت نبوت، جایگاه وحی و قرآن پیش آورده بودند، دست بسته بود و قدرت نداشت، چندان درباره خاتم‌الائمه کاوش و پرس و جو کند. اوضاع به نحوی بود که میراث امام از پدرش(ع) را مصادره کرده، دل پیروانش را جریحه‌دار کرده بودند، اما چنین وضعی، آزمایش و بلایی بود که گریزی از آن نبود. احادیث تأسف‌برانگیز زیر، بر این مطلب دلالت دارد:

۳. «سَدِیر صِیْرِفِی»، «مُفَضَّلُ بِنِ عَمْرٍ»، «أَبُو بَصِیْرٍ» و «أَبَانُ بِنِ تَغْلِبٍ»، در حدیثی طولانی

به نقل از امام صادق(ع) در فراق امام زمان(ع) آورده‌اند:

«سَیِّدِی! غَیْبَتُكَ نَفْتُ رُقَادِی وَضِیْقَتُ عَلِیِّ مِیْهَادِی وَابْتِزَّتْ مِنِّی رَاحَةَ فَوَادِی. سَیِّدِی! غَیْبَتُكَ أَوْصَلَتْ مِصَابِی بِفَجَائِعِ الْأَبْدِ...»؛

مولایم! غیبت تو خواب را از من گرفت و بسترم را بر من تنگ کرد و آرامش دل و جانم را ربود. سرورم! غیبت تو مصیبتم را فاجعه‌ای ابدی کرد.

وقتی از امام علت ناراحتیشان را پرسیدند، فرمود:
 «نظرتُ فی کتاب الجفر صبیحة هذا اليوم... و تأولتُ فیهِ مولد قائمنا و غیبتہ و ابطاءہ
 و طول عمره و بلوی المؤمنین فی ذلك الزمان و تولد الشکوک فی قلوبہم من طول
 غیبتہ؛

از آن رو ناراحتیم که [امروز صبح در کتاب «جفر» که از امام علی (ع) به جا مانده
 بود و از آینده خبر می داد] نگریستم و در آن خواندم قائم ما متولد می شود، غیبت
 می کند، درنگ و تأخیر بسیار می نماید. عمرش طولانی است. در زمان غیبت،
 مؤمنان گرفتار بلایا و امتحان‌ها می شوند و به سبب طولانی شدن غیبتش، در
 دل‌های مؤمنان شک و تردید زاده می شود».

پیشتر درباره جفر و نیز پذیرش صحت و درستی کتاب جفر نزد «ابن خلدون»،
 «جرجانی» و نگارنده «کشف الظنون» گفتیم. اینان به روشنی تأکید می کنند که
 امام صادق (ع) و امام رضا (ع) از روی این کتاب از حوادث آینده خبر داده‌اند و آنچه گفته
 بودند، رخ می داد. این حدیث در بردارنده نشانه‌های بسیار از امام دوازدهم است که جز بر
 مهدی (ع) مطابقت و هم‌خوانی ندارد. اگر تاریخ درگذشت کسانی را که از امام صادق (ع)
 به طور مستقیم حدیث روایت کردند، بدانیم، برایمان معلوم می شود اینان امام کاظم (ع)
 را درک کرده و حتی برخی هم‌زمان با ایشان بودند. بنابراین می باید این حدیث چند سال
 پس از ولادت امام کاظم (ع) گفته شده باشد، زیرا امام صادق (ع) می فرماید: «تأولت فیهِ
 مولد قائمنا» در این صورت دیگر امکان ادعای مهدویت امام کاظم (ع) وجود ندارد که
 سردمداران «واقفیه» می پنداشتند و با این ادعا می خواستند اموال امام را پس از شهادت
 ایشان چپاول کنند، چون ایشان در آن هنگام، زاده شده بود.

این مطلب زمانی روشن تر می شود که بدانیم امام صادق (ع) به بیان طولانی بودن غیبت
 و به وجود آمدن شک و تردید در دل‌ها بر اثر طولانی شدن زمان غیبت، بسنده نکرد که

مبادا گفته واقفیه ترویج شود که می‌پنداشتند امام موسی بن جعفر الکاظم(ع) در زندان «هارون» غایب شده است، بلکه امام صادق(ع) به طول عمر مهدی(ع) نیز تصریح می‌کرد. این امر باعث می‌شد نادرستی گفته واقفیه معلوم شده و پیش از هر پیامدی باطل گردد. از دیگر شواهدی که دروغ بودن این ادعا را آشکار کرده و گذشت روزگار آن را از بین برد، عمر امام کاظم(ع) بود که در ۵۵ سالگی ایشان خاتمه یافت. بنابراین مردم می‌پرسیدند: ایشان کجا طول عمر داشت؟!

این برداشت‌ها به موازات تأکید بسیار بر غیبت امام دوازدهم مشخص می‌شود، گرچه احادیثی وجود دارد که به صراحت، بر طولانی بودن غیبت دلالت دارد. برای نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۲. تصریح امام صادق(ع) بر طولانی بودن غیبت امام مهدی(ع):

۱. «محمد بن حمران» می‌گوید:

امام صادق(ع) فرمود:

«القائم منّا منصورٌ بالعرب، مؤيدٌ بالنصر، تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز كلها و يظهر الله تعالى به دینه على الدين كله و لو كره المشركون، و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و لا يبقى في الأرض خرابٌ إلا عمرٌ و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلى خلفه؛^۱

قائم از ماست. با ترسی که خدا در دل دشمنانش می‌افکند، او را یاری می‌کند. با نصرت الهی، تقویت می‌شود. کره خاکی برای او درهم نوردیده می‌شود و تمامی گنج‌های زمین برای وی آشکار می‌گردد. خدای متعال به سبب وجود او، دینش را بر همه دین‌ها غالب می‌کند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند. حکومت وی شرق و غرب را فرا می‌گیرد و خرابه‌ای بر زمین باقی نمی‌ماند، مگر آنکه آبادش کند. روح الله، عیسی بن مریم، از آسمان فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌گزارد».

«ابن حمران» می گوید:

از ایشان پرسیدند: چه وقت قائم شما قیام می کند؟ فرمود: «وقتی مردان شبیه زنان شوند و زنان مانند مردان گردند».

سپس شماری از نشانه‌های ظهور را فرمود، آنگاه افزود:

«این امر پس از غیبتی طولانی است».

۲. «سدیر صیرفی» می گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «قائم از ماست و غیبتی دارد که مدت آن طولانی است». پرسیدم: ای فرزند رسول الله! چرا چنین است؟ فرمود: «لأن الله عزوجل أبقى إلا أن تجرى فيه سنن الأنبياء في غيبتهم و أنه لا بد له يا سدیر من استيفاء مدد غيبتهم، قال الله تعالى: «لترکبن طبقاً عن طبق»^۱ ای سنن من کان قبلکم؛ زیرا خدا می خواهد سنت‌های پیامبران در زمان غیبت‌هایشان را برای مهدی تکرار کند. ای سدیرا باید یاری و نصرت الهی در زمان غیبت پیامبران، برای قائم محقق شود. خدا می فرماید: «پیوسته از مدد و حالی به حالی دیگر منتقل می شوید (تا به کمال برسید)».

۳. «حماد بن عبدالکریم جلاب» می گوید:

نزد ابو عبدالله (ع) از قائم یاد شد. فرمود: «أما أنه لو قد قام، لقال الناس أنى يكون هذا، و قد بليت عظامه منذ كذا وكذا؛^۲ اما اگر او قیام کند، مردم می گویند چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آنکه استخوان‌هایش از مدت‌ها پیش پوسیده شده و از بین رفته است».

۴. «سلیمان بن خالد» می گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «قال رسول الله (ص): «كيف إذا استيأستم من المهدى؟ فيطلع عليكم صاحبكم مثل قرن الشمس، يفرح به أهل السماء و الأرض» فقیل: یا رسول الله!

۱. انشقاق (۸۴) آیه ۱۹.

۲. علل الشرائع / شیخ صدوق ۱: ۷/۲۴۵ باب ۱۷۹؛ کمال الدین ۲: ۴۸۰-۴۸۱ / ۶ باب ۴۴.

۳. کتاب الغیبة / نعمانی: ۱۴/۱۵۵ باب ۱۰. پیش از به نقل از زائدة بن قدامة از راویانی چند به نقل از امام صادق آورده. حدیث ۱۳ همان باب.

و أنى يكون ذلك؟ قال: «إذا غاب عنهم المهدى أيسوا منه»؛ رسول خدا(ص) فرمود: «هنگامی که از مهدی نومید شدید، چگونه خواهید بود؟ اما صاحبان بر شما مانند خورشید خواهد تابید و اهل آسمان و زمین را شاد خواهد کرد». پرسیدند: ای رسول خدا! این رخداد چه زمان خواهد بود، فرمود: «وقتی مهدی از میانتان غایب شود و از [ظهور] او نومید شوند». این حدیث می‌فهماند که غیبتش طولانی است.

۳. تصریح امام صادق(ع) به صغرا و کبرا بودن غیبت

افرادی که حدیث غیبت صغرا و کبرا را به نقل از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند، عبارتند از: «ابوبصیر»، «زراره»، «اسحاق بن عمار»، «حازم بن حبیب»، «عبید بن زراره» و «مفضل بن عمر». چنان که این مطلب را «ابراهیم بن عمر یمانی» و «محمد بن مسلم ثقفی» نیز به نقل از امام محمد باقر(ع) آورده‌اند. حدیث غیبت صغرا و کبرا به نقل از امام زین‌العابدین(ع) نیز آمده که به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

غیبت صغرا بلافاصله پس از شهادت امام عسکری(ع) پیش آمده، زمان شهادت ایشان ۲۲ ربیع‌الاول سال ۲۶۰ ه. ق است. این غیبت تا هنگام درگذشت چهارمین نایب (ابوالحسن علی بن محمد سمري) یعنی نیمه شعبان ۳۲۹ ه. ق ادامه داشت. مدت غیبت صغرا ۶۸ سال و چهار ماه و ۲۳ روز بوده است. امام مهدی(ع) در غیبت صغرا، بیشتر از بیست وکیل داشت که در شهرها و مناطق اسلامی پراکنده بودند، اما مسئولیت اصلی برای انتقال فرمایش‌های امام در سطح عمومی و به مردم بر عهده چهار سفیر بود.

نخستین آنها، «ابوعمر و عثمان بن سعید عمری اسدی» که حدود پنج سال سفیر بود. پس از درگذشت وی (تقریباً در سال ۲۶۵ ه. ق)، فرزندش «ابوجعفر محمد بن عثمان» جانشین پدر شد که در سال ۳۰۴ یا ۳۰۵ ه. ق درگذشت. بنابراین حدود چهل سال سفیر

بود. پس از وی سومین سفیر، «ابوالقاسم حسین بن روح» است که تا زمان مرگ (یعنی شعبان ۳۲۶ هـ.ق) نیابت امام را به عهده داشت. چهارمین سفیر، «ابوالحسن علی بن محمد سمیری» است. با درگذشت وی (نیمه شعبان ۳۲۹ هـ.ق) زمان غیبت صفرا به سر رسید و غیبت کبرای امام عصر (ع) شروع شده و قطعاً کسی جز خدا نمی‌داند چه زمانی تمام می‌شود. در غیبت کبرا، ایشان سفیری نداشته و مراجع دینی شیعه، نیابت و نمایندگی امام را بر عهده دارند. این باور طبق قواعد شرعی است که از زبان اهل بیت (ع) و از جمله امام مهدی (ع) وارد شده است.

شیعه «امامیه»، از این راه دسیسه‌های دروغگویان و فریبکاران را شناخت. از جمله دروغگویان، کسانی بودند که می‌کوشیدند اخبار غیبت صفرا و کبرا را مربوط به «واقفیه» که مدعی بودند امام کاظم (ع) غیبت کرده است، جلوه دهند. اینان تاریخ را که گواهی می‌داد، امام کاظم (ع) به شهادت رسیده، به فراموشی می‌سپردند. آنان حتی به احادیثی که به اجمال یا تفصیل درباره امامی سخن می‌گفت که دو غیبت صفرا و کبرا دارد، بی‌اعتنایی می‌کردند. برخی از این احادیث عبارتند از:

۱. «ابوبصیر» می‌گوید:

به ابو عبدالله (ع) عرض کردم:

ابوجعفر [امام باقر (ع)] می‌فرمود: «قائم آل محمد دو غیبت دارد، یکی طولانی و دیگری کوتاه» امام صادق (ع) فرمود: «درست است ای ابوبصیرا یکی از دیگری طولانی‌تر است»^۱.

این حدیث را «نعمانی» از «حسن بن محبوب» آورده و «طبری امامی» در «دلائل الامامه» و «اربلی» در «کشف الغمّة» نقل کرده‌اند. هر دو از کتاب «المشیخه حسن بن محبوب» که بدین مطلب صراحت دارد. «فضل بن شاذان» که در زمان امام عسکری (ع) از دنیا رفت و در زمان غیبت صفرا و کبرا نبود نیز حدیث را از استادش «حسن بن محبوب»،

۱. کتاب الغیبة / نعمانی ۱۷۲-۱۷۳/۷ باب ۱۰؛ دلائل الإمامة ۵۲۰/۵۳۵؛ کشف الغمّة ۴۵۳-۴۵۴؛ اثبات الرجعة / فضل بن شاذان؛ مختصر اثبات الرجعة / شیخ حر عاملی؛ ۱۹۵؛ إعلام الوری / طبرسی ۲؛ ۲۵۸-۲۵۹.

بی‌واسطه روایت کرده است. وی در سال ۲۲۴ هـ. ق درگذشت.
شایان ذکر است آنچه «ابوبصیر» در این حدیث گفته از امام باقر(ع) نیز ثبت شده است.
در حدیث صحیح به روایت «ابراهیم بن عمر یمانی» است که می‌گوید شنیدم ابوجعفر(ع)
فرمود:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ؛^۱ صَاحِبِ الْأَمْرِ دَوَّ غَيْبَتٍ دَارِدٌ.»

همچنین «محمد بن مسلم» ثقفی شنیده که امام فرمود:

«إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ، يُقَالُ لَهُ فِي إِحْدَاهُمَا: هَلَكٌ وَ لَا يُدْرَى فِي إِيِّ وَادٍ سَلَكَ؛

قَائِمٌ دَوَّ غَيْبَتٍ دَارِدٌ. در زمان یکی از آنها گفته می‌شود که او کشته شده است، اما
کسی نمی‌داند در چه سرزمینی راه می‌پیماید.»

در روایت «ثابت ثمالی» از امام زین‌العابدین علی بن حسین(ع) است:

«وَ إِنْ لِلْقَائِمِ مَنَّا غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أُطُولُ مِنَ الْأُخْرَى؛^۲ قَائِمٌ مَا دَوَّ غَيْبَتٍ دَارِدٌ كَهَ يَكُونُ
أَزْ دِيْغَرِي طَوْلَانِي تَرِ اسْت.»

حدیث بیان دو غیبت به نقل از امام صادق(ع) از چندین راه و سند، صحیح است.

۲. در حدیث صحیحی، «زراره» از امام صادق(ع) می‌آورد:

«لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ أَحْدَاهُمَا أُطُولُ مِنَ الْأُخْرَى.»^۳

۳. همچنین او می‌گوید:

شنیدم ابوعبداللله(ع) فرمود:

«أَنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَيْنِ، يَرْجَعُ فِي أَحْدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ،
يَرِي النَّاسَ وَ لَا يَرُونَهُ؛^۴

قَائِمٌ دَوَّ غَيْبَتٍ دَارِدٌ. در یکی برمی‌گردد، اما در دیگری کسی نمی‌داند، کجاست. در

۱. کتاب الغيبة / نعمانی ۲/۱۷۱ باب ۱۰.

۲. کمال الدین ۸/۳۲۳ باب ۱۰.

۳. دلائل الامامة ۵۰۶/۵۳۰.

۴. کتاب الغيبة / نعمانی ۱۵/۱۷۵ باب ۱۰.

مراسم‌ها حاضر می‌شود، مردم را می‌بینند اما او را نمی‌بینند».

۴. «عبید بن زراره» می‌گوید امام صادق (ع) فرمود:

«للقائم غیبتان یشهد فی أحدهما المواسم یری الناس و لا یرونه»^۱.

۵. در روایت صحیح، «اسحاق بن عمار» از امام صادق (ع) آورده است:

«للقائم غیبتان إحداهما قصيرة والأخرى طويلة الغيبة الأولى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة شیعته و الأخرى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة موالیه»^۲.

قائم دو غیبت دارد، یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت نخست، کسی جایش را نمی‌داند مگر شیعیان خاصش و در غیبت دیگری، کسی جایش را نمی‌داند مگر دوستان خاصش».

۶. در روایتی صحیح، «حازم بن حبیب» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) به من فرمود: «یا حازم! إن لصاحب هذا الأمر غیبتین، یظهر فی الثانية، فمن جاءك یقول أنه نفض یده من تراب قبره فلا تصدّقه».

ای حازم! صاحب‌الامر دو غیبت دارد که در دومی ظهور می‌کند. اگر کسی نزدت آمد و گفت: دستش را از گرد و غبار قبر صاحب‌الامر تکاند [امام از دنیا رفته است] سخنش را می‌پذیر».

این حدیث را «ابومحمد علی بن احمد علوی» از «عبدالله بن جبلة» شنیده، «شیخ طوسی» بی‌واسطه از کتاب «احمد علوی» نقل کرده است.^۳ «فضل بن شاذان» (م ۲۶۰ هـ ق) نیز از «عبدالله بن جبلة»^۴ آورده و «عبیس بن هشام» (م ۲۲۰ هـ ق یا ۲۱۹ هـ ق) از

۱. اصول الکافی ۱: ۱۲/۳۳۹؛ باب فی الغیبة، نیز ۱: ۳۳۷-۳۳۸ / ۶؛ کتاب الغیبة / نعمانی: ۱۷۵-۱۷۶/۱۶ باب ۱۰؛ و ۱۳/۱۷۵ و ۱۴ باب ۱۰؛ دلایل الامامة ۵۳۱/۵۰۹ و ۴۸۲/۴۷۷؛ کمال الدین ۲: ۳۳/۳۴۶ باب ۳۳ و ۲: ۴۹/۳۵۱ باب ۳۳ و ۲: ۷/۴۴۰ باب ۴۳؛ کتاب الغیبة / شیخ طوسی ۱۱۹/۱۶۱.

۲. اصول الکافی ۱: ۱۹/۳۴۰؛ کتاب الغیبة / نعمانی ۱/۱۷۰ و ۲ باب ۱۰ با دو سند.

۳. کتاب الغیبة / شیخ طوسی ۴۶/۵۴ در سند است: «... عبدالله بن جبلة به من گفت...» گوینده علوی است، چون پیش از آن، شیخ می‌گوید: به نقل از کتابش ر. ک: کتاب الغیبة، ص ۴۳.

۴. همان ۴۲۳-۴۲۴ / ۴۰۷.

«عبدالله بن جبلة» آورده است.^۱ وی بی هیچ اختلاف رأی، در سال ۲۱۹ ه. ق از دنیا رفته است. با این حال سند «حازم بن حبیب» منحصر به او نیست، چون «نعمانی» حدیث «حازم» را به سندی دیگر نیز آورده که «ابن جبلة» در آن نیست.^۲ این امر تأکید دارد که آنچه پیشتر گفتیم مبنی بر اینکه شخصیت‌های شیعی شهادت داده‌اند که این احادیث در کتاب‌هایی، ده‌ها سال پیش از غیبت، نوشته شده است، درست می‌باشد. از همین راه می‌توان استدلال و اثبات کرد که بیشتر احادیث گذشته، با چشم‌پوشی از مستندات پیشین صحیح می‌باشد.

۷. «مفضل بن عمر» می‌گوید:

امام صادق(ع) فرمود:

«لصاحب هذا الأمر غیبتان: إحداهما يرجع منها إلى أهله و الأخرى يقال: هلك فی آی واد سلك».^۳

۸. همچنین در حدیث دیگری از او به نقل از امام است که:

«إن لصاحب هذا الأمر غیبتین: إحداهما تطول حتی یقول بعضهم: مات و بعضهم یقول: قُتل، و بعضهم یقول: ذهب...»^۴

صاحب‌الأمر دو غیبت دارد، یکی آن قدر طول می‌کشد که برخی می‌گویند او مرده است و بعضی می‌گویند کشته شده، برخی می‌گویند رفته و...»

درباره این احادیث شریف باید دانست مقصود از اینکه امام مهدی(ع) در زمان غیبتش، مردم را می‌بیند، اما آنان وی را نمی‌بینند، آن است که جسم شریفش را از دیده‌ها پنهان می‌دارد، اما در همان حال، در جایی همراه با مردم است، موسم حج باشد یا غیر آن، ولی

۱. کتاب الغیبه / نعمانی ۱۷۲/۶ باب ۱۰.

۲. همان، دنباله حدیث ششم.

۳. اصول الکافی ۱: ۲۰/۳۴۰ باب فی الغیبه.

۴. الغیبه / نعمانی ۱۷۱-۱۷۲/۵ باب ۱۰؛ الغیبه / شیخ طوسی ۶۰/۶۱ و ۱۲۰/۱۶۲؛ عقدالدرر / مقدسی شافعی ۱۷۸-۱۷۹ باب ۵؛ البرهان / متقی هندی ۱۷۱-۱۷۲/۴.

دیگران در آنجا ایشان را نمی‌شناسند.

احادیث بسیاری از اهل بیت (ع) با این محتوا وجود دارد که بیانگر شیوه پیشگیرانه‌ای است که امام مهدی (ع) به کار می‌گیرد تا خود را از دید مردم بپوشاند و از چنگ ستم نجات یابد. زیرا با این شیوه مخفی شدن، از دستگیری و آوارگی یا سخت‌گیری حکومت‌ها یا ترس و هراس، در هر جای کره خاکی که باشد، در امنیت کامل خواهد بود. شاید برخی، داشتن چنین قدرتی را برای مخفی شدن، برای امام مهدی (ع)، توانایی فوق‌العاده‌ای به حساب بیاورند، اما این پندار بی‌مورد است، زیرا وجود و ماندگاری اهداف بزرگ الهی از جمله طول عمر امام مهدی (ع) و مخفی بودنش در این مدت، بسته به معجزه است. این مطلب بدان معناست که برای به وجود آمدن چنین معجزه‌ای برای اجرای اهداف مطلوب، می‌باید خواست الهی مبنی بر طول عمر امام وجود داشته باشد.

پس قدرت بر مخفی شدن همراه با طول عمر، برای حفظ امام مهدی (ع) لازم است. اگر ایشان عیان و ظاهر باشد و به خطرهایی که از هر سو او را تهدید می‌کند، اهمیتی ندهد، چگونه می‌تواند به مسئولیت مهم اسلامی خود در آخرالزمان عمل کند؟!

اهمیت آن روز موعود که پس از آن، اسلام سرتاسر زمین را فرا می‌گیرد و عدالت در سرزمین‌های آباد منتشر می‌شود، نزد خدا و رسول گرامی‌اش بسیار بزرگ است. زیرا اهداف اساسی آفرینش بشر، از این راه محقق می‌شود، چنان که آمال و آرزوهای پیامبران و رسولان از همین طریق است که به اجرا درمی‌آید. با وجود جامعه‌ای عادل و پیدایش دولت حق است که تلاش‌های پیامبران به ثمر می‌نشیند. از این رو ولادت امام مهدی (ع)، فرزند امام عسکری (ع) (که قطعی بوده و در آن تردیدی نیست) اثبات حقایق احادیث و حکم به درستی آنهاست، زیرا به روشنی بیان می‌دارد که اجرای هدف الهی، به حفظ امام مهدی (ع) و مصونیت ایشان از دشمنانشان بستگی دارد و همچنین باقی بودن وجود مبارکشان با طول عمر که برای رسیدن به هدف بزرگ الهی از راه معجزه ممکن است.

تأکید امام صادق(ع) بر غیبت امام مهدی(ع) و... ■ ۱۴۳

از احادیث بسیار دیگر مشخص می‌شود شیوه مخفی بودن، تنها راه برای حفظ زندگی و جان امام مهدی(ع) نیست، بلکه می‌تواند این شیوه را کنار گذاشته و هر گاه مصلحت باشد، در زمان غیبت، موقتاً ظاهر شود؛ اما به صورتی که هر کسی ایشان را ببیند، نفهمد او همان مهدی موعود است.

بخش سوم

اعمال نیکو در زمان غیبت

گفتیم امام صادق(ع) به نقل از رسول خدا(ص) بر ثبوت اصل عقیده مهدویت تأکید کرده و اُمت را نسبت به حکم کسی که مهدویت را نپذیرد، آگاه نمود. همچنین ایشان هویت امام مهدی(ع) را مشخص کرده و از غیبت و رخدادهای پس از ولادت ایشان اطلاع داد. امام به تدابیر احتیاطی لازم برای نجات اُمت و راهنمایی به اصولی که از گمراهی مردمان جلوگیری کند، به خوبی اهتمام داشت. بنابراین اموری را که مطلوب و لازم بود در زمان غیبت امام مهدی(ع) انجام گیرد، بیان نمود تا به وظیفه آگاهی بخشی و روشن کردن اذهان اُمت اسلامی عمل کرده باشد.

تدبیر نخست، توصیه به انکار نکردن غیبت، باز داشتن از کج روی و لزوم پذیرفتن عقیده مهدویت می باشد. معنای پذیرفتن غیبت، انکار وجود امام مهدی(ع) و در پی آن انحراف و ردّ مهدویت است. پیشتر احادیثی درباره کسی که وجود امام را منکر شود، گفتیم. کسی که اهل بیت(ع) را رد کند، مانند کسی است که بی اندیشه راه خود رود و از هوا و هوسش پیروی کند.

پس از این، امام کوشید بر سه نکته اساسی که بر شمردیم، تأکید و توجه داشته باشد تا اُمت راه احتیاط در پیش گرفته و پیوسته به هوش باشد، چرا که دشمنان حق می کوشند درباره خاتم الائمه امام مهدی(ع)، خرافه سازی و شبهه پراکنی کنند. احادیث بی شماری در این باره وجود دارد. از جمله:

۱. «هشام بن سالم» می گوید:

امام صادق (ع) به نقل از پدراناش از رسول خدا (ص) فرمود:

«القائم من ولدی اسمه اسمی، و کنیته کنیتی، و شمائله شمائلی، و سنّته سنّتی، یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی، و یدعوهم الی کتاب ربّی عزّ و جلّ، من أطاعه فقد أطاعنی، و من عصاه فقد عصانی، و من أنکره فی غیبتہ فقد أنکرنی، و من کذبه فقد کذبنی، و من صدقه فقد صدقنی، الی الله أشکو المکذبین لی فی أمره، و الجاحدین لقولی فی شأنه، و المضلین لأمتی عن طریقته. و سیعلم الذین ظلموا آی منقلب ینقلبون^{۲۱}»

قائم از فرزندانم است. نامش نام من است، کنیه اش هم کنیه من، شکل و شمایلش مانند من، سنّت و شیوه اش، سنّت من است. مردمان را بر دین و شریعتم استوار می کند و به کتاب پروردگارش عزوجلّ می خواند. هر کسی پیروش باشد، پیرو من بوده و هر کسی نافرمانی اش کند، از من نافرمانی کرده است. هر کسی در زمان غیبتش او را رد کند، منکر من شده و هر فردی او را متهم به دروغگویی کند، مرا دروغگو خوانده است. اما هر شخصی سخن او را باور کند، سخن مرا پذیرفته و تصدیق کرده است. اگر کسی آنچه را درباره اش گفتم، نپذیرد و دروغ بداند، یا گفته مرا در مورد او انکار کند، یا اتم را از راه و روش او گمراه نماید، به خدا شکوه می برم و «آنان که ستم کردند، به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست»!

۲. «محمد بن مسلم» می گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «إن بلغکم عن صاحب هذا الأمر غیبة فلا تنکروها؛^۳ اگر صاحب الامر غیبت کند، آن را انکار مکنید».

از این دو حدیث به ویژه حدیث نخست، مطالبی برداشت می شود که شایسته است

۱. شعرا (۲۶) آیه ۲۲۷.

۲. کمال الدین ۲: ۴۱۱ / ۶، باب ۳۹: اعلام الوری طبرسی ۲: ۲۲۷ فصل دوم.

۳. اصول کافی ۱: ۳۳۸ / ۱۰ و ۱۵ / ۳۴۰ باب الغیبه: الغیبه / نعمانی ۴۲ / ۱۸۸ باب ۱۰: الغیبه / طوسی

اشاره‌ای گذرا به آنها داده باشیم:

۱. دانستن نام و کنیه و نسب شریف امام مهدی(ع)؛
 ۲. امام مهدی(ع) پیرو سنت جدش، رسول خداست؛
 ۳. اطاعتش مانند اطاعت رسول(ص) به طور مطلق واجب است؛
- از جمله مواردی که اطاعت امام مهدی(ع) محسوب می‌شود، توصیه‌های ایشان در توقیعات است، مانند: پارسایی، پرهیزکاری، وجوب انتظار، فراگیری آموزه‌های دین حنیف از فقیهی که توانسته است خود را از گناه بازدارد و پیرو آل محمد(ص) بودن در اخلاق و هدایت و حلال و حرام.
۴. امام ناگزیر غیبتی دارد. هر کسی آن را نپذیرد، تهدید به کیفر شدید شده است؛
 ۵. ضرورت دوری کامل از دشمنان امام مهدی(ع)، زیرا در مورد اینان هشدارهایی داده شده که کم‌ترین آن، این است که امت را از حق و حق‌جویان گمراه می‌کنند. دشمنی با اینان واجب است و نباید به آنها نزدیک شد و با آنها دوستی و هم‌نشینی کرد، مگر آنکه در پی هدایت و راهنماییشان باشیم. در غیر این صورت، هیچ ارتباطی با آنها روا نیست، زیرا پیرو شهوات خود بوده، گمراه شده و گمراه کننده‌اند.
- اگر این دو حدیث به احادیث پیشین ضمیمه شود، بطلان و پوچی این پندار فهمیده می‌شود که برخی گفته‌اند: «خدا در آخر الزمان از نسل امام حسن(ع)، مهدی را می‌آفریند که تا آن زمان ناشناخته است». احادیث شریف، دلالت روشنی بر ولادت و هویت امام مهدی(ع) دارند؛ اگر او هنوز ناشناخته بود، چگونه می‌توان دستور داد وی را بپذیرید و اطاعتش کنید؟! یا اگر ایشان هنوز متولد نشده بود، چگونه به تواتر ثابت شده، آل محمد(ص) همگی انکار غیبت او را نهی کرده‌اند؟
- تدبیر دوم، ثابت قدم بودن بر ولایت حضرت مهدی(ع) در زمان غیبت است.** برای چاره‌جویی چالش‌هایی که برابر امت رخ می‌نماید و از بین بردن مخالفت با اصول اسلامی که امت بدان ایمان و باور داشته و به خاطر آن، از جان گذشتگی کرده است،

اهل بیت (ع) قواعد استواری را پایه‌ریزی کرده‌اند. امام صادق (ع) به آینده تشیع، بسیار توجه نشان می‌داد، زیرا می‌دید افق اسلامی را بادهای سرخ و زردی خواهد پوشاند که می‌کوشد هر خس و خاشاکی را به هوا بلند کند و با گرد و غبار انبوه، افق اسلامی را بپوشاند و اجازه ندهد کسی نگرش دینی داشته باشد. اما آینده شیعه، نمایانگر اراده عرش و آسمان و برنامه‌های رسالت در میان گروهی بر حق بود که دشمنان نمی‌توانستند با آن مخالفت و در برابر آن ایستادگی کنند. آری خدا خواسته خود را از طریق این گروه تحقق می‌بخشد. شیعه گروهی نیک‌سرشت بود که راه پیشگامان تشیع را کامل می‌کرد و سخت‌ترین تندبادهای و بی‌رحمانه‌ترین هجوم‌های جاهلی نیز نتوانسته بود، آنان را از حق باز دارد و در این راه سست کند. «سلمان»، «عمار»، «ابوذر» و امثال آنها، از شمار این گونه شیعیان بودند. برای این آینده، جز با چنگ زدن به رشته آل محمد (ص)، از جان گذشتگی، فداکاری، ایثار برای پابرجا ماندن راه و مکتب که در دل پیروان آل محمد (ص) نقش بسته و در مسیر زمان، جاودان گشته بود، حیاتی تصور نمی‌شد.

در این قسمت، اشاره به گام‌ها و برنامه‌هایی خواهیم کرد که امام صادق (ع) دستور به انتخاب آن داد تا برای حیات آینده تشیع و پس از ایشان، ضمانتی مطمئن باشد؛ به ویژه در آن زمانی که دسترسی به امام (ع) ممکن نیست. چه ایشان از سوی حکومت‌های ستمگر زندانی شده باشد؛ چنان که با فرزندش امام کاظم (ع) کردند یا به سبب فشار و اختناق باشد؛ چنان که برای دیگر امامان اتفاق افتاد یا به علت غیبت باشد، مانند امام مهدی (ع).

احادیثی که خواهیم گفت، فراتر از آن است که به امامی معین اختصاص داشته باشد، بلکه قاعده‌ای فراگیر است که عموم شیعه می‌توانند آن را در زمان عدم دسترسی به امام به اجرا درآورند. گرچه برخی احادیث به صراحت درباره امام ششم از ذریه امام صادق (ع) است، یعنی مهدی (ع)؛ دوازدهمین نفر از هدایتگران خجسته تاریخ بشر.

از شمار این احادیث شریف است:

۱. «عبدالله بن سنان» می گوید:

من و پدرم خدمت ابوعبدالله (ع) رسیدیم. فرمود: «چه خواهید کرد اگر گرفتار وضعی شوید که نه امام هدایتگری را ببینید و نه پرچم هدایتی را؟! در این حال جز کسی که دعای غرق شدگان را بخواند، نجات نخواهد یافت» پدرم پرسید: «اگر چنین شب ظلمانی اتفاق افتاد، چه کنیم؟ فرمود: «چنین وضعی را تو دچار نمی شوی، اما اگر پیش آمد، داشته‌های خود را حفظ کنید و بدان چنگ زنید تا امور برای شما روشن و معلوم گردد».

۲. «منصور صیقل» می گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «إِذَا أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) فَاحْسِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ وَ ابْغِضْ مَنْ كُنْتَ تَبْغِضُ وَ وَالٍ مَنْ كُنْتَ تَوَالِي وَ أَنْتَظِرِ الْفَرْجَ صَبَاحًا وَ مَسَاءً؛ اگر روزی بیاید که امامی از آل محمد (ص) را نبینی و بدو دسترسی نداشته باشی، بر باورها و رشته‌های ایمانت، ثابت قدم باش، هر کسی را دوست می‌داشتی، اکنون نیز دوست بدار و هر کسی را دشمن می‌دانستی، الآن نیز دشمن بدان. به هر کسی محبت داشتی، حال نیز داشته باش و صبح و شب منتظر فرج و ظهور باش!».

۳. «ابان بن تغلب» می گوید:

ابوعبدالله (ع) به من فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَصِيبُهُمْ فِيهِ سَبْطَةٌ، يَأْرِزُ الْعِلْمَ فِيهَا بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي حَجْرِهَا... فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ، إِذَا أَطْلَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ نَجْمَهُمْ قُلْتُ: وَ مَا السَّبْطَةُ؟ الْفِتْرَةُ وَ الْغَيْبَةُ لِإِمَامِكُمْ! قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؟

۱. کمال الدین ۲: ۳۴۸-۳۴۹/۴۰ باب ۳۳؛ الغیبه / نعمانی ۴/۱۵۹ باب ۱۰ متن حدیث: «فكيف أنتم إذا صرتم في حال لا ترون فيها إمام هدى و لا علماً يرى، لا ينجو منها إلا من دعا دعاء الغريق... فإذا كان ذلك فتمسكوا بما في إيديكم حتى يتضح لكم الأمر».

۲. الغیبه / نعمانی ۳/۱۵۸ باب ۱۰؛ اصول الكافي ۱: ۲۸/۳۴۲ باب الغیبه.

فقال: كونوا على ما أنتم عليه حتى يطلع الله لكم نجمكم؛^۱ بر مردمان زمانی خواهد آمد که دچار غیبت و نبود امام می‌شوند. در این حال علم در دو مسجد، مسجدالحرام و مسجدالنبی خواهد بود، چنان که مار در سوراخ خود ثابت و پا بر جای می‌ماند... مردم در این حال اند که خدا ستاره هدایتشان را بر آنها می‌نمایاند... پیش از این بر هر عقیده‌ای هستید، بمانید تا خدا ستاره هدایتتان را به شما بنمایاند.

۴. «زراره» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «يأتي على الناس زمانٌ يغيب عنهم إمامهم [فقلتُ له: ما يصنع الناس في ذلك الزمان؟ قال:] يتمسكون بالأمر الذي هم عليه حتى يتبين لهم؛^۲ بر مردم زمانی خواهد آمد که امامشان از میانشان غایب می‌شود بدو عرض کردم: مردم در این زمان چه می‌کنند؟ فرمود: «بر وضع و امری که بودند چنگ می‌زنند تا تکلیف برایشان روشن شود».

۵. «ابوبصیر» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «طوبى لمن تمسك بأمرنا في غيبة قائمنا فلم يزع قلبه بعد الهداية؛^۳ خوشا به حال آنکه به امر ما در زمان غیبت قائم ما چنگ زند، پس دلش پس از هدایت، گمراه نشود».

۶. «یمان تمار» می‌گوید:

نزد ابوعبدالله (ع) نشسته بودیم. به ما فرمود: «إن لصاحب هذا الأمر غيبة، المتمسك فيها بدينه كالخارط للقتاد [ثم قال هكذا بيده] فأيكم يمسك شوك القتاد بيده؟ [ثم أطرق ملياً] إن لصاحب هذا الأمر غيبة فليثق الله عبداً وليتمسك بدينه؛^۴ صاحب‌الأمر غیبتی دارد. کسی که در زمان غیبت، دینش را حفظ کند، رنج و زحمت بسیار دارد و

۱. کمال الدین ۴۱/۳۴۹ باب ۳۱؛ الغيبة / نعمانی ۶/۱۵۹ باب ۱۰.

۲. کمال الدین ۲: ۴۴/۳۵۰ باب ۳۳.

۳. همان ۵۵/۳۵۸؛ معانی الاخبار / صدوق ۱/۱۱۲ باب معنی طوبی.

۴. اصول‌الکافی ۱: ۳۳۵-۳۳۶ / ۱ باب فی الغيبة؛ الغيبة / نعمانی ۱۱/۱۶۹ باب ۱۰؛ کمال الدین ۲: ۲۵/۳۴۳ باب ۳۳؛

اثبات‌الوصية / مسعودی ۲۶۷؛ الغيبة / طوسی ۴۶۵/۴۵۵.

مانند کسی است که از بالای شاخه تا پایین گیاه گون دست بمالد و خارهای آن را بگند سپس در حالی که با دستش نشان می‌داد، افزود: «کدام یک از شما خار گون را با دستش می‌گیرد؟» آنگاه مدتی سخن نگفت، پس از آن فرمود: صاحب‌الأمر غیبت دارد. بنده برای خدا پرهیزکاری کند و به دینش چنگ زند».

تدبیر سومی که امام صادق(ع) به شدت بر آن تأکید داشت، انتظار فرج امام زمان(ع) پس از غیبت بود. در مکتب اهل بیت(ع)، انتظار افزون بر اینکه عبادت است، از وظایف اساسی در عصر غیبت شمرده می‌شود. امام صادق(ع) این وظیفه سازنده که آدمی را بر اساس تربیت صحیح اسلامی بار می‌آورد، معرفی کرده است. «ترمذی» و «طبرانی» به نقل از ایشان از رسول خدا(ص) آورده‌اند:

«سلوا الله من فضله فإن الله عزوجل يحب أن يسأل و أفضل العبادۃ انتظار الفرج؛^۱ فضل و بخشش خدا را طلب کنید. خدای عزوجل دوست دارد بندگان از او درخواست کنند که بهترین عبادت، انتظار و امید گشایش و فرج است».

در این باره احادیث بسیاری وجود دارد. از امیرمؤمنان، امام علی بن ابی طالب(ع)^۲ و زین‌العابدین(ع)^۳. «ابن مسعود»،^۴ «آنس»،^۵ «ابن عباس»^۶ و «ابن عمر»^۷ نیز از اهل بیت(ع) روایاتی در این زمینه نقل کرده‌اند.

امام صادق(ع) ویژگی‌ها و وظایف منتظران امام مهدی(ع) را برشمرده، آثار و فواید انتظار را روشن کرده و بدان تشویق نموده است. ایشان همچنین به منتظران ظهور مژده می‌دهد که اینان از اولیای صالح و رهبران الهی هستند. با احادیثی که خواهیم گفت،

۱. سنن ترمذی ۵: ۳۵۷۱/۵۶۵ باب ۱۱۶؛ المعجم الکبیر / طبرانی ۱۰: ۱۲۴-۱۲۵/۱۰۰۸.

۲. کمال الدین ۲: ۶/۲۸۷ باب ۲۵؛ الجامع الصغیر / سیوطی ۲۷۱۹/۴۱۷ به نقل از ابن عساکر و ابن ابی‌الدنیا.

۳. امالی شیخ طوسی ۹۰۷/۴۰۵ مجلس ۱۴.

۴. مجمع‌البیان / طبرسی ۳: ۴۰.

۵. تاریخ بغداد / خطیب بغدادی ۲: ۱۵۴-۱۵۵.

۶. تلخیص المتشابه بالرسم / خطیب بغدادی ۱: ۲۸۸؛ مستندالشهاب ۱: ۴۶/۶۲.

۷. امالی شجری ۱: ۲۸۸؛ مستندالشهاب ۱: ۴۷/۶۳.

می‌توان به امور مشابه دیگری نیز دست یافت:

۱. قبولی اعمال بستگی به انتظار دارد:

«ابوبصیر» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «تو را به شرطی آگاه کنم که خداوند برای قبولی اعمال بندگانش قرار داده است؟»

عرض کردم: بلی. فرمود: شهادت به لا اله الا الله و اینکه محمد، عبد و رسولش است. انجام دستوره‌های خداوند و ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان، همچنین داشتن پارسایی و تلاش و انتظار قائم.^۱

اگر بخواهیم از قرآن دلیلی بیاوریم که قبولی عمل، بسته به انتظار فرج است، باید بگوییم:

«وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَتَّبِعُ مَنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲
از رحمت خدا مأیوس نشوید که فقط گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.»

پس اگر می‌خواهیم اعمالمان همچون کردار کافران تباه نگردد، نباید از رحمت خدا، فرج آل محمد (ص) نومید شویم.

درباره کافران می‌فرماید:

«وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا»^۳ به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم.»

۱. الغیبه / نعمانی ۱۶/۲۰۰ باب ۱۱.

۲. یوسف (۱۲) آیه ۸۷.

۳. فرقان (۲۵) آیه ۲۳.

۲. منتظران از شمار اولیا هستند:

«ابوبصیر» می گوید:

امام صادق(ع) درباره آیه ۱۵۸ سوره انعام که در آن می فرماید: «آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت.»^۱ فرمود: آیه مربوط به قیام قائم منتظر ماست... ای ابوبصیر! خوشا به شیعه قائم ما که در غیبتش منتظر ظهور اویند و در زمان ظهورش، از او پیروی می کنند. آنان اولیای خدایند که نه ترسی برایشان است و نه غم و اندوهی.^۲

۳. جایگاه منتظران امام زمان(ع):

«علاء بن سیابه» می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مَنْتَظِرًا كَأَنَّ كَمَنْ هُوَ فِي الْفُسْطَاطِ الَّذِي لِلْقَائِمِ؛^۳ هر کسی از شما در حالی بمیرد که منتظر ظهور امام زمان است، مانند کسی است که در خیمه قائم در حال جهاد است.»

«فیض بن مختار» می گوید:

شنیدم ابوعبدالله(ع) پس از فرمایش حدیث بالا، لحظه‌ای درنگ کرد و بعد فرمود: «بلکه مانند کسی است که همراه امام زمان، با شمشیرش جهاد کند... نه والله! مانند کسی است که همراه رسول خدا(ص) شهید شود.»^۴

«ابراهیم کوفی» می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: «المنتظر للثانی عشر کالشاهر سیفه بین یدی رسول الله(ص)

۱. انعام (۶) آیه ۱۵۸.

۲. کمال الدین ۲: ۵۴/۳۵۷ باب ۳۳ ینابیع المودة / قندوزی حنفی ۳: ۱۰/۲۳۸ باب ۲۷۱.

۳. الغیبه / نعمانی ۱۵/۲۰۰ باب ۱۱.

۴. المحاسن / برقی ۱۵۱/۱۵۰ باب ۳۸.

یذَّبْ عَنْهُ؛^۱ کسی که منتظر امام دوازدهم است، مانند کسی است که پیشاپیش رسول خدا(ص) شمشیر کشیده، از او دفاع و حمایت کند».

۴. ویژگی‌های بایسته منتظر و پاداش انتظار:

«ابوبصیر» می‌گوید:

امام صادق(ع) فرمود: «مَنْ سَرَّهَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ فَلْيَنْتَظِرْ وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحَاسِنِ الْإِخْلَاقِ وَ هُوَ مُنْتَظَرٌ فَإِنْ مَاتَ وَ قَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ فَجَدَّوْا وَ انْتَظَرُوا؛^۲ اگر کسی از اینکه از یاران قائم(ع) باشد، خشنود می‌شود، پس در انتظار فرج باشد و به پارسایی و اخلاق نیکو عمل کند. اگر در حال انتظار بمیرد و قائم پس از درگذشت او قیام کند، پاداش وی مانند کسی است که قائم را دریابد، پس تلاش کنید و انتظار بکشید».

از صفات دیگری که شایسته است منتظران بدان آراسته شوند، دینداری و دوری از معصیت و گناه است، به گونه‌ای که پیوسته تقوای الهی را رعایت کنند. حدیث امام صادق(ع) ما را بدین ویژگی رهنمون می‌کند:

«إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غِيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدًا وَ لِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ»^۳.

۵. بی‌قراری، دل‌تنگی و گریه منتظر برای مهدی(ع) در زمان غیبت:

«سدیر صیرفی» می‌گوید که من و «مفضل بن عمر» و «ابوبصیر» و «ابان بن تغلب»، نزد مولانا ابو عبدالله الصادق(ع) رفتیم. دیدیم بر روی زمین نشسته، بر تن پوشاکی پشمین و خیبری دارد... امام می‌گریست، همچون شیدایی که عزیز از دست داده و داغ در دل دارد.

۱. کمال الدین ۲: ۸/۶۴۷ باب ۵۵.

۲. الغیبه / نعمانی ۱۶/۲۰۰ باب ۱۱.

۳. اصول الکافی ۱: ۳۳۵-۳۳۶ / ۱ باب فی الغیبه؛ الغیبه / نعمانی: ۱۱/۱۶۹ باب ۱۰؛ کمال الدین ۲: ۲۵/۳۴۳ باب ۳۳؛

اثبات الوصیة / مسعودی: ۲۶۷؛ الغیبه / طوسی: ۴۶۵/۴۵۵.

از چهره‌اش معلوم بود، غمناک است و دگرگونی حالش، بر رخسارش پیدا بود، چنان که کاسه چشمانش خیس از اشک بود و می‌فرمود:

«سیدی! غیبتک نفت رُقادی ضیقتُ علی مهادی و ابتزت منی راحة فوادی، سیدی! غیبتک اوصلت مصابی بفجایع الأبد...»^۱

۶. سنگ‌دل نشدن در زمان انتظار:

«صدوق» به نقل از «سماعه» آورده است که:

ابوعبدالله (ع) فرمود، آیه «و لا یكونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامه فقَسبت قلوبهم و کثیر منهم فاسقون»^۲ و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی [امام مهدی (ع)] داده شد، سپس زمانی طولانی [غیبت] بر آنها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها نافرمان بودند». درباره قائم نازل شده است».

«نعمانی» در کتاب «الغیبه» به نقل از «احمد بن حسن میثمی» یکی از یاران ابوعبدالله جعفر بن محمد (ع) آورده است که:

فرمود: «آیه‌ای که در سوره حدید است [که گذشت] ... درباره مردمان در زمان غیبت است و پس از این آیه، خدا می‌فرماید: «اعملوا ان الله یحیی الارض بعد موتها قد بیننا لکم الآیات لعلکم تعقلون»^۳ بدانید خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند ما آیات خود را برای شما بیان کردیم، شاید بیندیشید» زمان طولانی، زمان غیبت است».^۴

۱. کمال الدین ۲: ۳۵۲-۳۵۷ / ۵۰ باب ۳۳؛ ینابیع‌الموده / قندوزی حنفی ۳: ۳۱۰-۳۱۱ / ۲ باب ۸۰.

۲. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۶.

۳. کمال الدین ۲: ۶۶۸ / ۱۲ باب ۵۸.

۴. سوره حدید (۵۷)، آیه ۱۷.

۵. کتاب‌الغیبه / نعمانی: ۲۴ / مقدمه؛ تأویل‌الآیات / استرآبادی ۲: ۶۶۲ / ۱۴ به نقل از شیخ مفید.

«شیخ نعمانی» در توضیح این حدیث می‌نویسد:

خدا می‌فرماید که: «ای امت محمدی! شیعیان! مانند کسانی نباشید که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و سنگدل و گنهکار شدند». تأویل این آیه دربارهٔ مردمان در زمان غیبت و آن ایام است و ربطی به دیگر مردمان در زمان‌های دیگر ندارد.^۱

۷. آماده کردن ابزار نبرد در مدت انتظار:

منتظران باید در بیداری و آمادگی کامل برای یاری امام مهدی (ع) باشند و آمادگی معنوی و مادی داشته باشند، به گونه‌ای که همچون سربازی آماده به خدمت باشند که منتظر فرمانده است تا وارد کارزاری کوبنده شود. حدیث امام صادق (ع) بدین معنا اشاره دارد:

«هر یک از شما برای قیام قائم اگر می‌تواند حتی یک تیر آماده کند»^۲

۸. عهد و پیمان با امام مهدی (ع):

دعای عهدی که از امام صادق (ع) روایت شده بر این مطلب دلالت دارد. امام می‌گوید:

«اللهم انی اجدد له یومی هذا و ما عشت من ایامی عهداً و عقداً و بیعة له فی عنقی، لا احول عنها و لا ازول ابدأ»^۳ خدایا! امروز و تا هر روزی که زنده باشم، عهد و پیمان و بیعتی را که از او [امام زمان (ع)] بر گردنم هست، تجدید می‌کنم. از آن روی برنمی‌گردانم و هیچ گاه آن را زیر پا نمی‌نهم».

۱. الغیبه / نعمانی ۲۴ از مقدمه، در ذیل حدیث مذکور.

۲. همان ۳۲۰ / ۱۰ باب ۲۱.

۳. زادالمعاد / مجلسی: ۲۲۳.

۹. اگر منتظر پیش از ظهور بمیرد، درخواست بازگشت به دنیا دارد:

باز در دعای عهد است:

«اللّٰهُمَّ اِنْ حَالِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلٰى عِبَادِكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا فَاخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِى مُؤْتَرًّا كَفْنِي، شَاهِرًا سَيْفِي، مَجْرَدًا قَتَاتِي، مَلِيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي؛ خدایا! اگر میان من و او، مرگی که بر تمام بندگانست، قضای حتمی قرار داده‌ای، جدایی افکند؛ پس مرا از قبر برانگیز، در حالی که کفنم را پوشیده، شمشیرم را از نیام کشیده، لبیک‌گویان دعوتش را (که بر تمام مردم شهر و دیار عالم، اجابت آن لازم است) بپذیرم...».

۱۰. وارد شدن دعاهاى بسیار در زمان انتظار:

دعاهاى وارده از اهل بیت(ع) در این باره بسیار است. نمونه‌هاى جذّابى از دعاهاىی که جهان پهناورى را فرا روى دعاخوان مى‌گشاید تا زندگى تازه‌اى را شروع کند که آکنده از یکتاپرستى، پرستش خالصانه خدا و ذوب در مناجات و راز و نیاز شدن، اخلاص در دین، محبت و پیروى از رسولان و اولیای الهی است. دعاهاى امام صادق(ع) نمونه زندگى و برجسته‌تَمامی این آموزه‌هاست. مطالبی را که خواهیم آورد، گزارش کوتاهی است از محتوای برخی دعاهاى شریف در این باره:

الف) دعا برای ثبات قدم در دین در زمان غیبت:

«عبدالله بن سنان» مى‌گوید:

امام صادق(ع) فرمود: «ستصیبکم شبهة فتبقون بلا علم یری و لا إمام هدی و لا ینجو منها الا من دعا بدعاء الغریق... یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک؛^۲ به زودی دچار شبهه خواهید شد و نه علمى خواهید داشت و نه پیشوایی که هدایتتان کند.

۱. همان.

۲. کمال الدین ۲: ۲۵۱-۲۵۲ / ۴۹ باب ۳۳.

از این حال کسی نجات نمی‌یابد؛ مگر آنکه همچون غرق شونده دعا خواند و بگوید
ای گرداننده دل‌ها! دلم را بر دینت ثابت بدار!»

این دعا فقط مربوط به زمان حبس و زندانی شدن امام کاظم (ع) و دسترسی نداشتن
ایشان به توده شیعه نیست، بلکه برای مردمانی که در زمان غیبت زندگی می‌کنند، نیز
مفید است.

ب) دعا برای امامی که همگان را از گمراهی نجات می‌دهد:

حدیث «زراره» به نقل از امام صادق (ع) بر این مطلب دلالت دارد. او از امام پرسید:
اگر آن زمان را دریابم، چه دستوری به من می‌دهید؟ فرمود: خدا را با این دعا
بخوان: «اللَّهُمَّ عَرَفَنِي نَفْسِكَ فَإِنَّكَ أَنْ لَمْ تَعْرِفَنِي نَفْسِكَ لَمْ أَعْرِفَكَ. اللَّهُمَّ عَرَفَنِي نَبِيِّكَ
فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفَنِي نَبِيِّكَ لَمْ أَعْرِفَهُ قَطُّ. اللَّهُمَّ عَرَفَنِي حَبَّتِكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَعْرِفَنِي حَبَّتِكَ
ضَلَلْتُ عَنِ دِينِي؛ خدایا! خودت را به من بشناسان. اگر خود را به من نشناسانی،
تو را نخواهم شناخت. خدایا! پیامبرت را به من بشناسان. اگر پیغمبرت را به من
نشناسانی، او را هرگز نخواهم شناخت. خدایا! حجت خویش را به من بشناسان. اگر
حجت را به من نشناسانی، از دین گمراه خواهم شد.»

ج) شوق و محبت خود به امام مهدی (ع) را در دعا و نیایش بیان کند:

از شمار آداب دعای منتظران فرج در زمان غیبت، آن است که دعا را وسیله‌ای برای
بیان دوستی و اشتیاق به امام مهدی (ع) قرار دهند و درود و سلام عطرآگین بدیشان تقدیم
کنند. چنان که در دعای امام صادق (ع) است:

«اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيْنَمَا كَانَ وَ حَيْثَمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا،
سَهْلَهَا وَ جَبَلِهَا عَنِّي وَ عَنِ الْوَالِدِيَّ وَ عَنِ وُلْدِيَّ وَ أَخْوَانِي، التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ، عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ

وزنة عرش الله و ما أحصاه كتابه و أحاط علمه؛^۱ خدایا! از طرف من و والدین و فرزندان و برادرانم، به مولای ما صاحب الزمان، تحیت و سلام برسان! هر جا باشد و هر کجا که باشد، در شرق و غرب، دشت و کوه؛ درودی به شمار آفریده‌های خدا و به اندازه عرش او و آنچه کتاب خدا شمارش کرده و علمش بدان چیره شده است.»

این دعا قسمتی از دعای عهد، روایت شده از امام صادق(ع) است.^۲

د) دعا برای تعجیل در فرج امام مهدی(ع)

«عباد بن محمد مدائنی» در این باره از امام صادق(ع) در ضمن دعا آورده است:

«وانجز لولیک وابن نبیک، الداعی إلیک یا ذنک و أمینک فی خلقک و عینک فی عبادک و حجّتک علی خلقک علیه صلواتک و برکاتک و وعدّه. اللهم آتیه بنصرک و عجل فرجه و أمکنه من اعدائک و أعداء رسولک یا أرحم الراحمین؛

خدایا وعده‌ات را برای ولایت و فرزند پیامبرت تحقق بخش که به اذن تو مردمان را به سویت می‌خواند. همان که امین تو میان آفریده‌هایت است و چشم تو بین بندگانت و حجّت تو بر خلقت، صلوات و برکاتت بر او بادا خدایا! با یاریت او را تقویت کن و در فرجش شتاب فرما و بر دشمنان خود و رسالت پیروزش گردان، ای ارحم الراحمین!»

«عباد» می‌گوید:

از امام پرسیدم: فدایت شوم! برای خودت دعا کردی؟! فرمود: «برای نور آل محمد، رهبرشان و آنکه به امر خدا از دشمنانشان انتقام می‌گیرد، دعا کردم».^۳

در این باره «حماد بن عثمان» از ابو عبدالله(ع) در شب ۲۱ ماه مبارک رمضان، روایتی آورده است. «حماد» عباداتی را که در آن شب شریف، امام انجام داد، بازگو کرده و از

۱. بحار الانوار ۸۶: ۶۹/۶۱ به نقل از اختیارالمصباح، ابن باقی.

۲. زادالمعاد / مجلسی: ۲۲۳.

۳. فلاح السائل / سید بن طاووس ۲۰۹/۳۰۹.

جمله به دعای امام در سجود به این مضمون اشاره می‌کند:

«لا إله إلا أنت مقلب القلوب و الأبصار... و أسألك بجميع ما سألتك و ما لم أسألك من عظیم جلالك ما لو علمته لسألتك به، أن تصلى على محمد و أهل بيته و أن تأذن لفرج من بفرجه فرج أوليائك و أصفياك من خلقك و به تبيد الظالمين و تهلكهم، عجل ذلك يا رب العالمين؛ خدایا! معبودی جز تو نیست. ای گرداننده دل‌ها و دیده‌ها... به تمامی جلالت که می‌شناسم و به آنچه از جلال عظیمت که نمی‌شناسم و اگر می‌شناختم، بدان تو را می‌خواندم؛ درخواست دارم که بر محمد و اهل بیتش درود فرستی و اجازه فرج امامی را دهی که باعث گشایش در کار بندگان دوستدار تو و برگزیدگانت است و بدو ستمگران را نابود و هلاک می‌کنی. در فرجش شتاب کن، ای پروردگار جهانیان!».

راوی می‌گوید:

«وقتی امام سر از سجده برداشت، عرض کردم: فدایت شوم! شنیدم دعا برای فرج امامی می‌کنی که باعث گشایش در کار برگزیدگان و دوستداران خداست. آیا او خود شما نیستید؟ فرمود: «نه، او قائم آل محمد است.»

۵) دعای خیر برای حضرت مهدی (ع) و آرزوی زیارتش را داشتن:

امام صادق (ع) در دعای عهد می‌فرماید:

«اللهم أرني الطلعة الرشيدة و الفرقة الحميدة و أكل ناظري بنظرة مني إليه و عجل فرجه و سهل مخرجه و أوسع منهجه و أسلك بي محجته و انفذ أمره و اشدد أزره و قو ظهره و عمر اللهم به بلادك و أحيي به عبادك فإنك قلت و قولك الحق: «ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت أيدي الناس». فأظهر اللهم لنا وليك، وابن وليك، و ابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك صلواتك عليه و آله في الدنيا و الآخرة، حتى لا يظفر بشيء من الباطل إلا مزقه، و يحق الحق و يحققه، واجعله اللهم مفزعا لمظلوم

۱. اقبال الأعمال / سید بن طاووس ۴۹۰-۴۹۲ در دعاهاى روز ۲۱ ماه رمضان.

۲. روم (۳۰) آیه ۴۱.

عبادك، و ناصراً لمن لا یجد له ناصراً غیرك، و مجدداً لما عطل من أحكام كتابك، و مشیداً لما ورد من أعلام دینك و سنن نبیک صلی الله علیه و آله. و اجعله اللهم ممن حصنته من بأس المعتدین.

اللهم و سرّ نبیک محمد صلی الله علیه و آله برؤیته، و من تبعه علی دعوته، و ارحم استكانتنا بعده.

اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الأمة بحضوره، و عجل لنا ظهوره «أنهم یرونه بعیداً و نراه قریباً»^۱ برحمتك یا ارحم الراحمین؛^۲

خدایا! آن طلعت زیبای رشید و برجسته ستودنی را به من بنمایان و با یک نظر من به او، سرمه نور و روشنی به چشمم بکش! فرجش را نزدیک و قیامش را آسان گردان. در راه‌های پیروزی وی توسعه عطا فرما. مرا با حجت و بیان او سلوک و آشنایی ده. فرمانش را نافذ گردان. سپاهش را که پشتیبان وی هستند، فاتح ساز. خدایا! شهر و دیارت را به وجود او آباد گردان. بندگان صالحت را به دست او زنده ساز [قدرت و عزت بخش]! چون خود فرمودی و سخنت حق و حقیقت است: «فساد و پریشانی به کرده خود مردم در همه خشکی و دریاها پدید آمد».

خدایا! ولی خود، پسر ولایت، پسر دختر پیغمبر را که هم‌نام رسالت در دنیا و آخرت است بر ما از پرده غیب نمایان ساز تا بر هر باطل چیره شود و آن را نابود سازد و حق را ثابت و اجرا کند. خدایا! او را فریادرس بندگان ستمدیده‌ات قرار ده، همچنین یاور آنان که جز تو یاری ندارند! وی را زنده کننده احکامی از قرآنت قرار ده که تعطیل شده است و رفعت دهنده و استحکام بخش کاخ شعائر آیینت و سنت‌های پیغمبرت. خدایا! از بیداد ستمکاران او را در حفظ و امان خود بدار! خدایا! پیامبرت محمد(ص) را به دیدار او و پیروانش که دعوت حضرتش را اجابت کردند، شاد گردان! ای خدا! بر حال زار و پریشان ما پس از غیبت او رحم فرما! خدایا! غم و اندوه دوری آن بزرگوار را با ظهورش از دل امت برطرف گردان و برای

۱. معارج (۷۰)، آیات ۶ - ۷.

۲. زادالمعاد، ص ۲۲۳.

آرامش قلوب ما در ظهورش شتاب کن که «مخالقان آن را بعید و دور می‌دانند اما، فرجش را نزدیک می‌دانیم». ای خدا! ای مهربان‌ترین مهربانان عالم!

و) دعا برای کسب افتخار خدمت و یاری امام مهدی (ع):

چنان که در دعای شریف عهد به نقل از امام صادق (ع) است:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالتَّابِعِينَ إِلَى إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ خدایا! مرا از یاران و مدافعان و از کسانی قرار ده که برای برآوردن خواسته‌هایش می‌شتابند و پیرو خواسته‌ی وی هستند و در پیشگاه او به شهادت می‌رسند».

مقصود از تأکید و تشویق بر انتظار امام غایب، آن است که ایشان در غیبت بوده، اما همچون دیگر مردمان، زنده است. این نکته در ردّ پندار کسانی است که گفته‌اند مرده یا هلاک شده، یا ناپیدا است و معلوم نیست کجاست!

تدبیر چهارم ایشان، بیان حالات مردمان در زمان غیبت برای پندآموزی و عبرت‌گیری بود. امام صادق (ع) کوشید پرده از غیب براندازد و از مسائل و رخدادهای صد سال دیگر [زمان ولادت امام مهدی (ع)] خبر دهد، از این رو می‌بایست مسواری را که مربوط به هویت امام مهدی (ع) بود، بیان کند، زیرا پیشامدهای آینده، با ولادت و غیبت ایشان مرتبط بود. این مسائل و رخدادها عبارت بودند از:

الف) گمراهی بیشتر مردمان در زمان غیبت؛

ب) شک و تردید در وجود امام در هنگام غیبت؛

ج) چگونگی تشخیص و شناخت گمراهان در زمان غیبت برای دوری از اینان؛

د) آگاهی از اقدامات جاهلان در آن زمان برای اینکه فریبشان را نخورند؛

ه) اطلاع از تأکید مغرضان بر شک خود درباره ولادت و غیبت امام، برای آنکه امت

تحت تأثیر ادعاهای اینان قرار نگیرد؛

و) بیان وسیله و بهترین راهی که می‌بایست در نظر داشت برای آنکه از گمراهی‌ای که بسیاری در زمان غیبت دچارش خواهند شد، رهایی یابیم، که آن وسیله و سلاح، به عنوان بهترین راه پرستش خداست.

احادیثی که در زیر می‌آید، در ارتباط با نام، کنیه، شکل، منش، غیبت، گمراهی مردم در زمان غیبت و عدل‌گستری امام است:

۱. «ابوبصیر» می‌گوید که:

امام صادق(ع) از پدرانش از رسول خدا(ص) نقل فرمود: «المهدی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی، أشبه الناس بی خلقاً و خلقاً، تكون له غيبة و حيرة حتى تضل الخلق من أديانهم فعند ذلك يقبل كالشهاب الثاقب فيملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً؛ مهدی از فرزندانم است، نامش نام من و کنیه‌اش کنیه من است. در ظاهر و باطن (اخلاقش) شبیه‌ترین مردمان به من است. غیبت و سرگشتگی دارد، بدان حد که مردمان از ظهورش نومید شده و از دین خود گمراه می‌شوند، اما در آن هنگام مانند شهاب نورانی ظهور می‌کند و زمین را آکنده از عدل و داد می‌کند، چنان که از ستم و بیداد پُر شده است.»

۲. «عبدالله بن فضل هاشمی» می‌گوید:

شنیدم صادق، جعفر بن محمد(ع) فرمود: «إن لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل؛ صاحب‌الامر غیبت می‌کند، آن اندازه که گمراهان در این باره به شک و تردید دچار می‌شوند.»

۳. «فرات بن احنف» می‌گوید:

امام صادق(ع) از امیرمؤمنان(ع) حدیثی نقل کرد که در آن آمده بود: «و لیبعثن الله رجلاً من ولدی فی آخر الزمان یطالب بدماننا و لیغیب عنهم تمیزاً لأهل الضلالة»

۱. کمال الدین ۱: ۴/۲۸۷ باب ۲۵؛ اعلام الوری / طبرسی ۲: ۲۲۶ فصل دوم؛ ینایع الموده ۳: ۳۹۶-۳۹۷ / ۴۹ باب ۹۴.

۲. علل الشرائع / صدوق ۱: ۲۴۵-۲۴۶ / ۸ باب ۱۷۹؛ کمال الدین ۲: ۴۸۱-۴۸۲ / ۱۱ باب ۴۴؛ الخرائج و الجرائع / قطب راوندی ۲: ۳۰۳؛ الاحتجاج / طبرسی ۲: ۹۵۵-۹۵۶؛ صراط المستقیم / بیاضی ۲: ۲۲۷.

حتی يقول الجاهل: ما لله في آل محمد (ص) من حاجة؛^۱ حتماً خدا مردی از نسلم را در آخر الزمان بر می‌انگیزاند که خون‌خواه ماست. وی از بین مردم غایب می‌شود تا گمراهان معلوم گردند و غیبتش بسیار طول می‌کشد و نادانان می‌گویند: خدا دیگر به آل محمد نیازی ندارد؛ وگرنه آنان را آشکار می‌کردا».

۴. «زراره» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «لأبد للغلام من غيبة» قلت: و لم؟ قال: «بخاف» و أوماً بيده إلى بطنه «و هو المنتظر و هو الذي يشك الناس في ولادته فمنهم من يقول: حمل و منهم من يقول: مات أبوه و لم يخلف و منهم من يقول: ولد قبل موت أبيه بسنتين» فقلت: و ما تأمرني لو أدركت ذلك الزمان؟ قال: «ادع الله بهذا الدعاء اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرفك اللهم عرفني نبيك فإنك إن لم تعرفني نبيك لم أعرفه قط اللهم عرفني حجبتك فإنك إن لم تعرفني حجبتك ضللت عن ديني»^۲

می‌باید آن جوان [امام مهدی] غیبت کند. پرسیدم: چرا؟ فرمود: می‌ترسد. آنگاه به شکمش اشاره کرد [یعنی اگر غایب نباشد، وی را می‌کشند] او همان امام منتظر است و همان است که مردمان در ولادتش شک می‌کنند. برخی می‌گویند: هنوز جنین است و زاده نشده. بعضی می‌گویند: پدرش مرده و فرزندی به جا نگذاشته است. برخی می‌پندارند که دو سال پیش از درگذشت پدرش زاده شده. پرسیدم: اگر آن زمان را دریابیم، چه دستوری می‌فرمایید؟ فرمود: این دعا را بخوان: اللهم عرفني نفسك...»

در ذیل حدیث در کتاب کافی تصریح شده این حدیث حدود پنجاه سال پیش از غیبت صغرا گفته و شنیده شده است. حدیث پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) تحقق یافته است. در روایتی معتبر که از راه‌های بسیار ثابت شده و در آن کارکرد حاکم عباسی و تندروی‌های جلادان و مزدوران در امور مربوط به مهدی (ع) نقل شده است. حدیث به روشنی، تمامی پندارها و گفته‌ها را دروغ می‌شمرد، چون مهدی

۱. کتاب الغیبه / نعمانی ۱۴۰-۱۴۱ / ۱ باب ۱.

۲. اصول کافی / ۱: ۳۴۲ / ۲۹ باب فی الغیبه.

در آن وقت جنین نبود، بلکه پنج سال داشت. (این مطلب از تاریخ ولادت مبارکشان معلوم است)؛ چنان که حدیث، گفته کسانی را که می‌پنداشتند دو سال پیش از شهادت پدرش به دنیا آمده، رد می‌کند و همچنین پاسخی دندان‌شکن به یاوه‌گویی دروغگویانی است که ولادت و غیبت و امامتش را انکار کرده‌اند. اینان همان کسانی هستند که گمراه شده، به شک و دودلی افتاده و از شبهات واهی پیروی کرده و به رشته محکم دین چنگ نزده‌اند.

بخش چهارم

علل غیبت

احادیث رسیده از امام صادق(ع) درباره فرزندش، امام مهدی(ع)، در بردارنده پاسخ پرسش‌های برخی یاران امام از علت‌های غیبت است. از پاسخ به سؤالات اینان روشن می‌شود که غیبت علت‌های آشکار و پنهانی دارد. با بررسی احادیثی که به آنها دست یافته‌ایم، چه احادیثی که در آن از امام، علت غیبت را پرسیده‌اند و چه امام خود مستقیماً به آن اشاره داشته‌اند، علت‌های زیر کشف شد:

۱. ترس از کشته شدن

این موضوع یکی از علت‌های آشکار است که رخدادهای تاریخی نیز به خوبی آن را تأیید می‌کند. چون اخبار بر این فرآیند تواتر دارد که حاکمان عباسی می‌دانستند دوازدهمین امام، خطر بزرگی برای اینان است. از این رو، پیوسته و محتاطانه مراقب ولادت وی بودند. بنابراین امام عسکری(ع) می‌کوشید به دنیا آمدن فرزندش، مهدی موعود را از تمامی مردمان، مگر خویشاوندان بسیار نزدیک، مخفی نگه دارد! از جمله موضوعاتی که از راه‌های گوناگون، خبر و نقل صحیح آن وجود دارد و تمامی شیعیان نیز بدان تصریح داشته‌اند، این است که حاکم عباسی پس از شهادت امام عسکری(ع)، قابله‌هایی را نزد همسران و کنیزکان امام نگه می‌داشت تا مراقب و هوشیار باشند. تمامی این اقدامات برای از بین بردن امام دوازدهم، حتی اگر وجودشان به صورت جنین باشند، صورت می‌گرفت.

از این رو میان تاریخ‌نگاران اختلاف نظر وجود ندارد که یکی از علّت‌های غیبت، ترس از کشته شدن امام است. در حدیثی از امام صادق (ع) پیش از ولادت امام زمان (ع)، بدین علّت اشاره شده است:

۱. «ابان بن عثمان» و دیگران می‌گویند که ابو عبدالله (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرد: «می‌باید آن جوان [یعنی امام زمان (ع)] غایب شود». پرسیدند: چرا؟ رسول الله (ص) فرمود: «به خاطر ترس از کشته شدن».^۱

۲. «زراره» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «پیش از قیام، قائم غیبت می‌کند» پرسیدم: چرا؟ فرمود: «می‌ترسد». آنگاه امام به شکمش اشاره کرد، یعنی می‌ترسد کشته شود!^۲

از امام صادق (ع) حدیث دیگری بیان می‌کنیم که علّت غیبت را روشن می‌کند. ایشان تأکید دارد امام مهدی (ع) سنت‌هایی از پیامبران گذشته به ارث برده است، از جمله سنتی از حضرت موسی (ع) که ایشان ترسان و امیدوار بود. قرآن کریم از زبان موسی (ع) نقل می‌کند که:

وقتی از قومش گریخت و مدت زمانی از میانشان غایب شد، سپس بازگشت و به آنها گفت: «از ترس شما گریختم، تا آنکه خدا به من علم و حکمت داد و از پیامبران قرار داد».^۳

حال امام مهدی (ع) نیز همچون موسی (ع) است. او پس از به پایان رسیدن زمان غیبتش، علّت آن را برای مردمان روشن می‌کند. امام صادق (ع) به صراحت می‌فرماید که این علّت را امام مهدی (ع) پس از ظهور بیان کرده است. ایشان در ادامه، آیه‌ای را در قرآن که از زبان موسی (ع) است، تلاوت می‌کند. در این باره «مفضل بن عمر» می‌گوید:

ابو عبدالله (ع) فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ تَلَاهُذِهِ الْآيَةُ «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خَفْتُكُمْ»^۴ هنگامی

۱. علل الشرائع ۱: ۲۴۳ / ۱ باب ۱۷۹.

۲. اصول الکافی ۱: ۳۳۸ / ۹ و ۱: ۳۴۰ / ۱۸ و ۱: ۳۴۲ / ۲۹ باب فی الغیبه.

۳. شعرا (۲۶) آیه ۲۱.

۴. الغیبه / نعمانی ۱۱ / ۱۷۴ باب ۱۰.

که قائم قیام کند، این آیه را می‌خواند: «هنگامی که از شما بیم داشتیم، از شما گریختم».

۲. بیعت کسی بر عهده مهدی موعود نباشد

«ابوبصیر» و دیگران از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند:

«صاحب هذا الأمر تعمی ولادته علی الخلق لئلا یكون فی عنقه بیعة إذا خرج؛ ولادت صاحب الامر بر مردمان پوششیده می‌ماند. برای آنکه هنگامی که قیام کرد، بیعت کسی بر عهده‌اش نباشد».

این حدیث به صراحت می‌گوید که ولادت مهدی(ع) مخفیانه است. در ضمن به این نکته نیز اشاره می‌کند که مهدی(ع) پای‌بند تقیه نیست. اوست که دولت حق را با شمشیر برپا می‌کند، اما جهاد و نبرد با دشمنان و قیام مسلحانه بر علیه ستمگران و جنگیدن، بر بیشتر ائمه اطهار (پدران امام مهدی(ع)) واجب نبوده است. در این باره به سند صحیح از امام حجت(ع) در پاسخ به پرسش «احمد بن اسحاق» آمده است:

«و أما علة ما وقع من الغیبة فإن الله عزوجل یقول: «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبدلکم تسؤکم»^۱ إنه لم یکن أحدٌ من آبائی إلا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه و انی أخرجُ ولا بیعة لأحدٍ من الطواغیت فی عنقی؛^۲ درباره علت غیبت، خدای عزوجل می‌فرماید: «ای اهل ایمان! هرگز از چیزهایی مپرسید که اگر فاش گردد، بدتان می‌آید و غمناک می‌شوید». بر عهده تمامی پدرانم، بیعت با طاغوت زمانه بود، اما من وقتی قیام کنم، بیعت احدی از طاغوت‌ها بر عهده‌ام نیست».

این حدیث بدان معناست که امام مهدی(ع) با حاکم خودرأی، عهد یا پیمان یا بیعتی

۱. کمال الدین ۲: ۴۷۹-۴۸۰ / ۱ و ۵ باب ۴۴.

۲. مائده (۵) آیه ۱۰۱.

۳. کمال الدین ۲: ۴۸۳ / ۲ باب ۴۵: الغیبة / طوسی ۲۹۲ / ۲۴۷: الخرائج و الجرائح ۳: ۱۱۱۳؛ الاحتجاج ۲: ۴۶۹؛ اعلام الوری: ۴۵۲ فصل ۳. تمامی به نقل از توقیعاتی که از امام(ع) رسیده است.

نداشته و بدان پای‌بند نیست و می‌باید رو در روی طاغیان بایستد، که در این صورت ترس از کشته شدن پیش می‌آید، چون امام منجی نمی‌تواند تقیه و مدارا پیشه کند. مؤید این گفته، نقل «سورة بن کلیب» از امام صادق (ع) است که ایشان ضمن حدیثی فرمود:

«فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا سَقَطَتِ التَّقِيَّةُ وَ جَرَدَ السَّيْفُ وَ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ النَّاسِ وَ لَمْ يَعْطِهِمْ إِلَّا السَّيْفُ؛^۱ وقتی قائم ما قیام کند، تقیه بر می‌افتد و شمشیرها از نیام بیرون می‌آید و به مردمان چیزی نمی‌دهد و نمی‌ستاند مگر شمشیرا»

۳. سنت‌های تاریخی

مقصود، سنت‌هایی است که بر امت‌های پیشین گذشته است که بر امت اسلام نیز بایستی بگذرد. صحاح شش‌گانه سنی‌ها و دیگر کتب، پر از احادیث بسیاری در این باره هستند. از جمله سنت‌هایی که پیامبران گذشته داشته‌اند، غیبت بوده است که امام مهدی (ع) نیز باید داشته باشند. یکی از شواهد ما، روایت «سدیر صیرفی» از امام صادق (ع) است که فرمود:

«قائم ما غیبتی دارد که زمان آن طولانی است».

عرض کردم ای فرزند رسول خدا! علت آن چیست؟ فرمود: «زیرا خدا می‌خواهد حتماً سنت‌هایی را که پیامبران، از جمله غیبت داشتند، برای وی محقق سازد. ای سدیرا می‌باید مددهای الهی که به پیامبران هنگام غیبتشان رسید، برای مهدی اجرا گردد. خدا می‌فرماید: «أحوال گوناگون و حوادث رنگارنگ خواهید یافت».^۲ که مقصود سنت‌های پیشینیان شماست».^۳

علت این را که آن سنت‌ها برای امام مهدی (ع) پیش می‌آید، فقط خدا می‌داند.

۱. تأویل الآیات / استرآبادی ۲: ۵۳۹-۵۴۰ / ۱۳ در تأویل آیه ۳۴ سوره شریف فصلت.

۲. انشاق (۸۴) آیه ۱۹.

۳. علل الشرائع ۱: ۲۴۵/۷ باب ۱۷۹ باب علة الغيبة؛ کمال الدین ۲: ۴۸۰-۴۸۱ / ۶ باب ۴۴.

۴. علت غیر آشکاری که اجازه ندارند فاش کنند

مؤید این مطلب، روایت «عبدالله بن فضل هاشمی» از امام صادق (ع) است که فرمود: «صاحب الامر به ناچار غیبت خواهد کرد و یاوه گویان در این باره به تردید و شک می افتند». پرسیدم: فدایت شوم، چرا؟ فرمود: «علتی هست که خدا به ما اجازه نداده آن را برایتان فاش کنیم». عرض کردم: حکمت غیبت چیست؟ فرمود: «حکمت غیبتش همان حکمت غیبت حجت های پیشین خدای بلند مرتبه است. حکمت غیبت معلوم نمی شود، مگر پس از ظهور؛ چنان که حکمت آنچه خضر انجام داد، برای موسی (ع) معلوم نبود. چرا کشتی را سوراخ کرد، پسر بچه ای را کشت و دیواری را تعمیر نمود. ای پسر فضل! غیبت، دستور خدا، سری از اسرار او و علم غیبی خداست. اگر دانستیم خدا حکیم است، می پذیریم تمامی کارهایش حکمت دارد، حتی اگر دلیل آن برایمان معلوم نباشد»^۱.

این حدیث بین علت و حکمت غیبت فرق می نهد. علت را خدا به اولیایش گفته است، اما اجازه نداده فاش شود. بنابراین معلوم می شود کسانی که گفته اند علت غیر آشکار، از اسرار خداست و حتی به اولیایش هم نگفته است، در اشتباهند. گفته درست آن است که حکمت غیبت را فقط خدا می داند، اما علت را بازگو کرده است، چنان که حدیث شریف نیز می گوید.

۵. آزمون و آزمایش مردم

فرآیند امتحان و آزمایش مردم در زمان امام مهدی (ع) مسئله ای متواتر به نقل از امام صادق (ع) است. راویان این احادیث عبارتند از:

«ابان بن تغلب»، «ابوبصیر»، «ربیع بن محمد مسلمی»، «زراره»، «سدیر صیرفی»، «عبدالله

۱. کمال الدین ۲: ۱۴۸-۴۸۲ / ۱۱ باب ۴۴؛ علل الشرائع ۱: ۲۴۵-۲۴۶ / ۸ باب ۱۷۹ باب علة الغيبة: «... وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره، كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه الخضر (ع) من خرق السفينة و قتل الغلام و إقامة الجدار لموسى (ع) إلى وقت افتراقها...»

بن فضل هاشمی»، «عبدالله بن یغفور»، «عبدالرحمن بن سیابه»، «فرات بن احنف»، «مفضل بن عمر» و «مهزم بن ابی برده اسدی». محدثان شیعی از طریق اینان به نقل از امام، احادیث را از چند طریق آورده‌اند که برخی را بیان می‌کنیم:

۱. «ابوبصیر» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «افراد کمی از عرب‌ها همراه قائم هستند.» گفته شد، اما بسیاری از آنان معتقد به او هستند. فرمود: «لأبَدَ لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يَمْحُصُوا وَ يَمَيِّزُوا وَ يَغْرَبُوا وَ سَيُخْرِجُ مِنَ الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ؛^۱ می‌باید مردمان آزمایش شوند و از هم دیگر جدا گردند و غربال شوند. در این حال بسیاری در امتحانات رد می‌شوند». ابن یغفور پرسید: اما بسیاری از آنان معتقد به او هستند. امام فرمود: «روایت دیگری نیز به صراحت از همین علت یاد می‌کند».^۲

۲. «عبدالرحمن بن سیابه» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «کیف أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى و لا علم (یری) يتبرأ بعضكم من بعض، فعند ذلك تميزون و تمحصون و تغربلون؛^۳ چگونه خواهید بود وقتی امامی نداشته باشید که هدایتان کند و پرچی [راهنمایی کننده] هم دیده نشود؟! در این وضع برخی از شما از بعضی دیگر بیزار می‌جوئید. در این وقت است که از هم جدا گشته و امتحان می‌شود و زیر و رو می‌گردید».

۳. «مهزم بن ابی برده اسلمی» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «و الله لتكسرن تكسرا الزجاج و إن الزجاج ليعود فيعاد و الله لتكسرن تكسرا الفخار فإن الفخار ليتكسر فلا يعود كما كان و الله لتغربلن، و الله لتميذن، و الله لتحصنن حتى لا يبقى منكم إلا الأقل [و صغر كفه]؛^۴ به خدا سوگند! همچون شیشه شکسته می‌شوید، و شیشه را دوباره ذوب می‌کنند و می‌سازند و همان

۱. کتاب الغیبه / نعمانی ۶/۲۰۴ باب ۱۲.

۲. همان، ح ۷.

۳. کمال الدین ۲: ۳۴۸-۳۴۷ / ۳۶ باب ۳۳.

۴. کتاب الغیبه / نعمانی ۲۰۷ / ۱۳ باب ۱۲.

می‌شود که بود. به خدا قسم! همچون سفال شکسته می‌شوید و آن را نمی‌توانند همچون اول دوباره درست کنند.^۱ به خدا سوگند! زیر و رو می‌شوید و از هم جدا می‌گردید و آزمایش می‌شوید و در پایان جز اندکی ثابت‌قدم نمی‌مانند [آنگاه امام دستش را این رو و آن رو کرد].»

«شیخ طوسی» به نقل از «ربیع بن محمد مسلمی» از امام صادق (ع) مانند این حدیث را آورده است.^۲

۴. «مفضل بن عمر» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «أما والله ليغيبن إمامكم سنين من دهركم و لتمحصن حتى يقال مات أو هلك، بای وادِ سلك؛^۳ سوگند به خدا! امامتان سال‌هایی از میان شما غایب می‌شود و با غیبت طولانی‌اش آزمایش خواهید شد، تا بدان حد که گفته می‌شود در گذشته یا کشته شده یا معلوم نیست، او در کدام وادی است.»

فلسفه آزمایش و امتحان

چهار حدیث گذشته و احادیث دیگر می‌گویند: اینکه مسلمانان با غیبت امام زمان (ع) امتحان و آزمایش شوند، یک خواسته الهی است؛ به ویژه اگر غیبت، طولانی و زمان آن ده‌ها برابر عمر طبیعی آدمی باشد، گرچه باعث برانگیختن شک در دل آدم‌های ضعیف‌الایمان خواهد شد که آیا امام غایب در طول این همه مدت، زنده مانده است؟! گاه چنین تردیدی موجب می‌شود در مورد زنده بودن امام، اشکال و شبهه وارد شود.

مقصود از امتحان، خالص شدن و پاک کردن آدمیان است تا افراد ضعیف و سست

۱. معنای حدیث آن است که شیعه ممکن است به عقاید دیگر گرفتار شود، چون به فتنه‌ها دچار می‌گردد اما با نظر رحمت خدا، به سعادت می‌رسد و می‌فهمد عقاید دیگر ظلمانی است، که پیش از مرگ، توبه می‌کند. این وضع مانند شکستن شیشه است که پس از این، ذوب می‌شود و دوباره ساخته می‌گردد اما سفال را نمی‌توان دوباره ساخت، و این حال کسانی است که موفق به توبه و بازگشت نمی‌شوند. مترجم.

۲. الغیبه / شیخ طوسی ۲۸۹/۳۴۰.

۳. الغیبه / نعمانی ۶/۲۰۴ باب علة الغیبه.

عنصر، از پایمردان و خوبان، جدا و مشخص شوند و حقیقت معرفت آنان هویدا گردد. این کار مانند پاک کردن هر چیز با غربال و آلك است. امام باقر (ع) در حدیثی می‌فرماید:

«وَاللّٰهُ لَتَمَيِّزُنَّ، وَاللّٰهُ لَتَمَحِّصُنَّ، وَاللّٰهُ لَتَغْرِبِلُنَّ كَمَا يَغْرِبِلُ الزَّوَانِ مِنَ الْقَمَحِ؛^۱ به خدا سوگند از هم جدا می‌گردید، به خدا قسم پاک و خالص می‌شوید، به خدا سوگند از زیر و رو می‌شوید، چنان که گیاه شلمک^۲ از گندم جدا می‌شود».

در روایت، واژه عربی «زوان» آمده که دانه ریز داخل گندم و هم شکل آن است، اما گندم نیست. به ریزنگری و موشکافی مثال و زیبایی آن دقت کنید، یعنی چنان که با آلك کردن، شلمک از گندم جدا می‌شود؛ با آزمایش نیز، ضعیف‌الایمان‌ها خارج می‌شوند. چگونگی غربال کردن اینان با به وجود آوردن اوضاع سختی است که در زندگی، انسان بدان گرفتار می‌شود و در منافع محدود و شهوات و زرق و برق‌هایی که زندگی را دربر گرفته است، قرار می‌گیرد.

فرمایش امام در اینکه شمار بسیاری از راه امتحان رد می‌شوند، مبالغه و بی‌مورد نیست، بلکه بیانگر حقیقتی است که قرآن کریم بیان داشته است و «اکثریت» را نکوهش کرده و «اقلیت» را در بسیاری از آیات بینات ستوده است:

«كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ.^۳ يَا مَاءُ امْنِ مَعَهُ اِلَّا قَلِيْلٌ.^۴»

تمامی این شواهد به این نکته اشاره دارد که بیشتر آدم‌ها پیرو و دنباله‌رو باطل بوده و به سبب شهوات، منحرف می‌شوند و به طرف خواسته‌هایشان حرکت می‌کنند تا بدان اندازه که حتی یار و یاور ستمگران و هم‌دست آنان خواهند شد. اما در مقابل، پس از امتحان و جدا شدن بد و خوب، گروه اندکی می‌مانند که دشمنی دیگران برایشان زیانی ندارد. دجال

۱. کتاب الغیبه / نعمانی: ۸/۲۰۵ همان باب.

۲. گیاهی از تیره گندمیان، دارای خوشه‌های کوچک. شیلیم و چچم و چچن نیز می‌گویند. ر. ک: لغت‌نامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۲۷۳۵. مترجم.

۳. حدید (۵۷) آیه ۱۶.

۴. هود (۱۱) آیه ۴۰.

با آخرین نسل اینان می‌جنگد، زیرا اینان، نمایندگان حَقِّند که باطل به میانشان راه ندارد. نگاهی به قرآن کریم روشن می‌کند که امتحان الهی، ویژه گروه یا امتی نبوده و قانونی برای همه بشر در تمامی مراحل تاریخی است. آیات زیر بیانگر این مطلب است:

■ «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُنذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ تَمِيرَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ؛^۱ چنین نبود که خدا، مؤمنان را همان گونه که شما هستید واگذارد، مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا کند.»

■ «لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ يَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛^۲ خدا می‌خواهد ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاک‌ها را روی هم بگذارد و یک جا در دوزخ قرار دهد و اینها زیانکاران هستند.»

■ «وَيُحْمَصُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقُ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرُونَ؛^۳ تا خدا افراد باایمان را خالص گرداند و ورزیده شوند و کافران را به تدریج نابود سازد. آیا پنداشتید که [تنها با ادعای ایمان] وارد بهشت می‌شوید، در حالی که خدا هنوز مجاهدان شما و صابران را مشخص نکرده است؟!»

تردیدی نیست اگر آزمایش برای آن باشد که گروهی برگزیده و شایسته آماده گردند تا بتوانند در استعداد و آمادگی کامل برای یاری حق و حق‌جویان باشند، امتحان می‌باید سخت‌تر و شدیدتر باشد. اینان منتظران همان دولت حق خواهند بود که به دست منجی بزرگ، امام مهدی (ع) برپا خواهد شد. خداوند اراده کرده است در زمان غیبت کبرای امام عصر و زمان، امتحان سخت باشد تا از این راه روشن شود آیا کردار و گفتار این آدم‌ها

۱. آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

۲. انفال (۸) آیه ۳۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۱-۱۴۲.

هم‌خوان با دین است یا خیر؟ شکی نیست کسی که از امتحانات سخت سربلند بیرون آید، وظیفه بزرگ اجتماعی خویش را که همانا امر به معروف و نهی از منکر است، و نخواهد نهاد؛ زیرا امر به نیکی و نهی از زشتی، از بارزترین وظایف در زمان انتظار است که لازمه آن، ایمان و از خودگذشتگی و پایمردی است.

هدف از بیان احادیث امتحان و آزمایش، خدمت به نسلی است که در زمان غیبت زندگی می‌کنند و همچنین بیداری اینان از غفلت که می‌بایست به اموری از جمله موارد زیر دقت داشته باشند:

۱. فریب زرق و برق سراب‌گونه سخن فریب‌کاران دروغگو را نخورند؛
۲. شگردهای نادانان و دشمنان حق را بشناسند و بدانند اینان بیمار دلان فتنه‌گر هستند؛
۳. از سخنان آراسته به دروغ ابلیس و پیروانش در هر زمان و مکان، به خدا پناه برده و به تقلین (قرآن و عترت پاک) چنگ زنند؛
۴. زمان غیبت مولا را طولانی نشمرند و بدانند حتماً ظهور خواهد کرد؛ چرا که این امر مانند رستاخیز است:

«قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يَجْلُهَا لَوْقَتَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً؛^۱ هیچ کس جز خدا نمی‌تواند وقت آن را آشکار سازد اما آن، حتی در آسمان‌ها و زمین، سنگین و بسیار پراهمیت است و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی‌آید».

۵. زرهی آهنین از شکیبایی بر تن کرده و انتظار دوستی را بکشند که طلعتی زیبا و رشید داشته و چهره‌ای نیکو دارد. با بصیرت و آگاهی، به دور از هر گونه سرگشتگی، به انتظار او زندگی کنند و یقین به ظهور داشته باشند. اعتقاد و باور حتمی داشته باشند خدای متعال، کار امام را در یک شب سر و سامان داده و مانند ستاره‌ای درخشان، رو خواهد نمود!

فصل سوم

نقش امام صادق (ع) در

پاسخ به شبهات غیبت و امام غایب

کتاب‌های بسیاری درباره موضوع این فصل پیش از غیبت امام مهدی (ع) نگاشته شد. احادیث زیادی نیز ده‌ها سال پیش از ولادت ایشان، هویت امام، غیبت و طول عمر شریفش را بیان می‌کرد، چنان که عقیده مهدویت در سه قرن نخست هجری، در جهان اسلام بسیار رواج داشت. اما در زمان امام صادق (ع)، علم کلام اسلامی با تمامی رویکردهایش، به رغم آنکه به مباحث کلامی در زمینه توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد و... پرداخته بود، کوچک‌ترین اشاره‌ای و کمترین سخنی درباره امام مهدی (ع) نداشت. زیرا در زمان امام صادق (ع) شبهات مهمی درباره غیبت و امام غایب، مطرح نبود، به ویژه که در آن زمان هنوز امام مهدی (ع) زاده نشده و امت گرفتار آزمون غیبت طولانی ایشان نشده بود؛ موضوعی که بعدها خاستگاه جدل و درگیری شد. البته برخی تلاش‌های منحرف را که می‌کوشید از عقیده امت به امام مهدی (ع) بهره‌برداری و سوء استفاده کرده و به دروغ و ناحق ادعای مهدویت کند، باید مستثنی کرد. اما امام صادق (ع) با تمام توان با چنین ادعاهایی برخورد کرده و آنها را در نطفه خفه نمود.

به نظر می‌رسد متکلمان «معتزله» و «زیدیّه» و دیگر دشمنان «امامیه» که پیش از ولادت امام مهدی (ع) از بین رفتند، در برابر اخبار امام صادق (ع) و اهل بیت (ع) درباره امام مهدی (ع)، دچار مشکلات فراوان شده بودند؛ زیرا مجموع این احادیث، به گونه کوبنده‌ای، با آنان رویارویی و هم‌آوردی می‌کرد.

اینان گرچه معتقد به امامت اهل بیت (ع) نبودند، اما پاسخ و راهی برای رد اخبار

امامان نمی‌یافتند، زیرا سخنان امامان، شرایط و مؤلفه‌های پذیرش حدیث را مانند وثاقت و ثبت درست و صدق و حفظ و امانتداری دینی دارا بودند. به ویژه که سخنان آنان، خبر از آینده‌ای می‌داد که از فهم و درک متکلمان معتزلی، دور و بعید بود، در نتیجه اینان شایستگی اظهارنظر در این باره را نداشتند.^۱ از این رو در مسئله مهدویت از جنجال‌سازی و غوغاسالاری دوری کرده و آن را تماماً رها کردند و به رغم آنکه این اخبار و احادیث در دسترس ایشان بود، اما حتی یک نفر از آنان هرگز به تکذیب احادیث مهدویت اقدام نکرد. گویا با چنین رفتار محافظه‌کارانه‌ای، جان و موجودیت خود را حفظ کرده و درباره آن اخبار حکم به ناحق نکردند.^۲

پس از پایان عصر این متکلمان، جانشینان اینان با واقعیت درافتادند، به ویژه که می‌دیدند تمامی توده‌های شیعی در هر مسئله کوچک و بزرگی به سفیران و وکیلان امام مهدی (ع) که در طول و عرض سرزمین‌های اسلامی پراکنده بودند، مراجعه می‌کنند. از این رو برخی از اینان کوشیدند شبهات و اشکالاتی برانگیزند و حتی گاه به ناچار، اخبار مهدویت را که در زمان پیشینیان مدون شده بود و اینان از تکذیبش ناتوان بودند، دروغ بشمارند.

پس از ولادت امام مهدی (ع) و غیبتش در سال ۲۶۰ ه. ق، «قیسده مهدویت»، داخل مباحث علم کلام شد و جای گسترده‌ای را به خود اختصاص داد. از این زمان به بعد، متکلمان پیشگام «امامیه» در عصر غیبت صغرا مانند «ابن قبه رازی» و «نوبختی» و دیگران

۱. متکلمان آن زمان در مسائل بسیاری بحث کرده‌اند که شایستگی و تخصص آن را نداشته‌اند. این مسائل درباره آینده و سرنوشت انسان و در بحث از برزخ و صراط و میزان و... بوده است. اما در مورد غیبت موضوع فرق می‌کند و این مسئله جدل کردنی و تأویل‌پذیر نیست. خبر دادن از «مهدی» با این نام و نسب و حسب و کنیه و لقب و سیره و آراستگی‌ها و اخلاق و اوصاف، به اینکه مهدی موعود آخرالزمان است، مجالی برای متکلمان نمی‌گذارد که اخبار را تأویل یا از معنای خود برگردانند؛ مگر اعتقاد باطلشان، آنها را وادارد این اخبار را دروغ بیندارند. هر چند که در زمان امام صادق (ع) متکلمان چنین کاری نکردند.

۲. ر. ک. به آنچه شیخ صدوق در مقدمه کتاب کمال الدین و اتمام النعمه نوشته است. در آنجا شبهات زیدیه و معتزله و دیگران در عقیده مهدویت، به طور گسترده پاسخ داده شده است.

عاهده‌دار بیان و پاسخ‌گویی بیشتر شبهات شدند و طعم تلخ شکست و درماندگی را به مخالفان چشاندند. در بسیاری از گفته‌های شیخ صدوق در ردّ شبهات متکلمان زیدیه و معتزله و دیگران، شاهد چنین مطالبی هستیم.

جالب است که این شبهات، همان اشکال‌هایی است که پیشتر گفته شده بود و امام صادق(ع) نیز بدان پرداخته بود؛ مانند ادعاهای دروغین مهدویت، طول عمر امام مهدی(ع)، فایده غیبتش و دیگر شبهاتی که حتی تاکنون تکرار و بازگو می‌شود. با چنین وضعی می‌توان گفت دیگر اشکالاتی که برخی نویسندگان مطرح می‌کنند، اصلاً نو نیست. زیرا هزار سال پیش همین اشکال‌ها مطرح شده‌اند، حتی پاسخ نیز جدید نیست و عمر بیشتر پاسخ‌ها افزون‌تر از عمر امام مهدی(ع) است.

پس از بیان این مطالب، به این نتیجه می‌رسیم که نقش امام صادق(ع) در پاسداری و حفظ اندیشه اصیل مهدویت، یک سده پیشتر و جلوتر از زمانه خود بود. گرچه امام گاه به ردّ برخی ادعاهای مهدویت در زمان حیات خود نمی‌پرداخت، بلکه مقابل آنچه که ممکن بود در حال یا آینده گفته و اشکال شود، قد علم می‌کرد و پاسخ کوتاه و کافی بدان می‌داد. بسیاری مواقع در حدیث امام، پاسخی به شبهه‌ای مقدر و نگفته وجود دارد، بی‌آنکه به صراحت، از سوی کسی مطرح شده باشد. اما گاه نیز پاسخ، ردّ پرسشی درباره هویت امام منتظر یا ولادت یا غیبت و امور مشابهی است که واقعاً کسی آن را از محضر امام پرسیده است.

آنچه خواهد آمد، پژوهشی درباره مهم‌ترین شبهات درباره عقیده مهدویت و موضع‌گیری و برخورد امام صادق(ع) با آنهاست که در چند بخش تنظیم شده است.

بخش اول

شبهه کيسانيه در باره مهديت محمد بن حنيفه

۱. علل ادعاهای مهدویت در طول تاریخ

پدیده ادعای مهدویت در تاریخ اسلام، عامل فساد و کجروی شمرده می‌شود که پیوسته به نام دین، به دین ضربه زده و با اهداف سترگ شریعت، مخالفت ورزیده است. این ادعاها با بهره‌برداری و سوءاستفاده از ایمان و باور امت به امام مهدی (ع) که پیامبر به او مرده داده بود، به گونه‌ای برخلاف اتفاق نظر و تواتر امت، راه خطا و گناه در پیش می‌گرفت و از تمامی اصول معرفی شده برای شناخت و معرفت امام، پا فراتر می‌نهاد.

سؤال اینجاست که چگونه چنین ادعاهایی توانست راه خود را در جامعه اسلامی بگشاید و گسترده شود و پیروانی داشته باشد؟

پاسخ این سؤال بسته به شناخت عللی است که به آن وضع انجامید که در آن، برخی به نام دین و از طریق ادعای مهدویت، سوءاستفاده کنند. در رأس این علل، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. امت چنان که شایسته و بایسته بود به ثقلین (کتاب خدا و عترت پاک) دست‌آویز نشد؛

۲. به مرور تاریخ، انگیزه‌های دینی کاهش می‌یافت تا بدان جا که کسانی که ادعای مهدویت داشتند، به راحتی توانستند چنین ادعاهای خطرآفرین و سرنوشت‌سازی را طرح کنند؛

۳. اُمت دچار چند دستگی و جدایی و درگیری شد. هر کدام از این دسته‌ها می‌کوشید از راه‌های گوناگون با دادن مال یا استفادهٔ ابزاری از دین، برای خود یاران و هوادارانی فراهم آورد؛

۴. فرهنگ مهدویت حقیقی میان توده‌ها، روبه ضعف و کاهش رفت و سبب شد مهدویت این و آن رواج یابد. چنان که می‌بینیم در میان فرقهٔ «کیسانیه»، مهدویت «محمد بن حنفیه» رواج یافت؛

۵. برخی از مردم فریفتهٔ بعضی از شخصیت‌ها شدند و آنان را بیش از حد و اندازه‌اشان بالا بردند. القاب و صفاتی به ناحق به آنها دادند. مثلاً به «عمر بن عبدالعزیز اموی مروانی» که به او لقب مهدی دادند؛

استبداد و اختناق سیاسی که پس از رحلت رسول خدا (ص) گریبان‌گیر اُمت شده و با خفقان، رشد و پرورش یافته بود، بر آشفتگی اوضاع می‌افزود. در همان زمان که خاستگاه نصوص مهدویت و تعیین امام مهدی (ع) نادیده گرفته می‌شد، عملاً آزادی انتخاب نبود و شورا و مشورت میان اُمت وجود نداشت، به طوری که در طول حیات اُمت حتی یک بار نیز این مسئله به گونهٔ غیر منتظره و اتفاقی رخ نداد. بدتر آنکه، اوضاع دگرگون شده بود و سلطان و حاکم می‌توانست دین را مانند ابزاری برای دست‌یابی به اهداف و خواسته‌های سیاسی‌اش به کار گیرد، حتی اگر از خط قرمزهای شریعت فراتر می‌رفت و از آن برای منافع خود سود می‌جست؛ چنان که دولت‌های اموی و عباسی چنین کردند. بهترین مثال در این مورد، کوشش «ابوجعفر دوانیقی عبدالله منصور»، خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ه.ق) برای سوءاستفاده از عقیدهٔ مهدویت است.

وی در پی دست‌یابی به حکومت و سلطه‌طلبی کوشید «محمد بن عبدالله بن حسن مثنی» (مهدی حسنی) را که ادعای مهدویت می‌کرد، از گردونه خارج کند. «منصور عباسی» اجازهٔ جنگ و قتال با او و برادرش «ابراهیم» را در سال ۱۴۵ ه.ق صادر کرد. سپس در سال ۱۴۷ ه.ق فرزندش محمد (۱۵۹-۱۶۹ ه.ق) را ولیعهد کرد و لقب مهدی

را به او داد!

علل دیگری نیز وجود داشت که به طور طبیعی به انحراف عقیدتی می‌انجامید و جامعه برآیندها و پیامدهای منفی آن را می‌پذیرفت؛ اما در همین حال، رویکردی نیز که بر اصول ثابت اسلامی مستقر بود، وجود داشت که رهبری آگاه آن را امامان در اختیار داشتند. این رویکرد، امت را از هر کجروی حفظ می‌کرد و اجازه نمی‌داد عقیده مهدویت دست‌خوش فریب‌کاری یاوه‌گویان و طمع‌کاران شود.

۲. یزازی ابن حنفیه از پندار مهدویت

«محمد بن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب»، معروف به «محمد بن حنفیه»، در سال ۷۳ هـ.ق درگذشت.^۱ در حالی که از ادعای «کیسانیه» درباره امامت و مهدویت و غیبت خویش چیزی نمی‌دانست. کیسانیه بر اثر جهل و نادانی و متأثر از اخلاق والا و بزرگواری و دانش او، پس از درگذشت وی، چنین ادعایی را رواج دادند. گذشته از آنکه وی، برادر امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و فرزند امیرمؤمنان (ع) بود. حتی برخی کیسانی‌ها به رغم آنکه وی درگذشته و دفن شده بود، می‌گفتند امام بوده و مهدی موعود است و در غیبت به سر می‌برد.

«محمد بن حنفیه» می‌شنید که برخی از اینان به هنگام سلام به وی، او را مهدی می‌خوانند، گرچه وی نمی‌پذیرفت مهدی آخرالزمان است، اما چنین لقبی را بدان معنا می‌دانست که از شمار بندگان صالحی است که به حق هدایت می‌کنند و بدان عمل می‌نمایند. وی در همین زمان، کیسانی‌ها را بدین امر و اشتباهشان آگاه می‌کرد. دلیل این امر، گزارش «ابن سعد» در کتاب «طبقات» به نقل از «ابو حمزه» است. وی می‌گوید: «بر

۱. تاریخ الخلفاء / سیوطی: ۲۱۰.

۲. گزارش‌ها در تاریخ درگذشت محمد بن حنفیه گوناگون است، بین سال‌های ۷۳ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۹۲ و ۹۳ هـ.ر.

ک: تهذیب الکمال / مزّی ۲۶: ۵۴۸۴/۱۵۲.

محمد بن علی چنین سلام می‌کردند: «السَّلام علیک یا مهدی». وی پاسخ می‌داد: «أری من مهدی ام، به حق و خیر هدایت می‌کنم، اما نامم، نام پیامبر خدا و کنیه‌ام کنیه نبی الله است. اگر می‌خواهید سلام کنید، بگویید: السَّلام علیک یا محمد، یا بگویید: السَّلام علیک یا ابوالقاسم».^۱

در تمامی منابع، صریح‌تر از این روایت که دلالت کند در زمان حیاتش او را مهدی خوانده باشند، نیافتیم؛ اما این روایت بر این نکته دلالت ندارد که مقصود از اینکه او را مهدی می‌خوانده‌اند، این باشد که او مهدی موعود آخر الزمان است. این روایت بیان نمی‌کند که وی بدین لقب خشنود بوده یا مردم را به گفتن آن فراخوانده است. این مطلب از سخن وی روشن می‌شود.

۳. پذیرش امامت امام سجّاد (ع) از سوی ابن حنفیه و نفی امامت خود

«محمد بن حنفیه»، امام زمانش را می‌شناخت و ادّعی امامت و مهدویت نکرد؛ چنان که پذیرفت یارانش نیز چنین ادّعیایی برای وی داشته باشند. از این رو دستور داد به هنگام سلام کردن بر وی، نامش را ببرند یا کنیه‌اش را. گواه این مطلب، گزارش «ابوبصیر» است. وی می‌گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

«کان أبو خالد الکابلی یخدم محمد بن الحنفیة دهرأ، و ما کان یشک فی أنه إمام، حتی أتاه ذات یوم فقال له: جعلت فداک، إن لی حرمة و مودة و انقطاعاً فأسألك بحرمة رسول الله (ص) و أمير المؤمنين (ع) إلا أخبرتنی: أنت الإمام الذی فرض الله طاعته علی خلقه؟ قال، فقال: یا أبا خالد حلّفتنی بالعظیم. الإمام علی بن الحسین (ع) علی و علیک و علی کل مسلم، فأقبل أبو خالد لما أن سمع ما قاله محمد بن الحنفیة، جاء إلى علی بن الحسین (ع) فلما استأذن علیه، فأخبر أن أبا خالد بالبَاب، فأذن له، فلما دخل علیه،

۱. طبقات الکبری / ابن سعد ۵: ۹۴ در شرح حال محمد بن حنفیه؛ تاریخ دمشق / ابن عساکر ۵۴: ۲۴۷ / ۶۷۹۷؛ تاریخ الإسلام / ذهبی ۶: ۱۳۸/۱۸۸ در وفیات سال (۸۱-۱۰۰هـ)؛ سیر اعلام النبلاء / ذهبی ۴: ۳۶/۱۲۳ در شرح حال محمد بن حنفیه.

دنا منه، قال: مرحباً بك يا كئكرا ما كنت لنا بزائر، ما بدالك فينا؟ فخر أبو خالد ساجداً شكراً لله تعالى مما سمع من علي بن الحسين (ع) فقال: الحمد لله الذي لم يمتني حتى عرفت إمامي، فقال له علي بن الحسين (ع): وكيف عرفت إمامك يا أبا خالد؟ قال: إنك دعوتني باسمي الذي سمعتني إمي التي ولدتنني وقد كنت في عمياء من أمري ولقد خدمت محمد بن الحنفية دهرأ من عمري ولا أشك إلا وأنه إمام! حتى إذا كان قريباً سألته بحرمة الله تعالى، وبحرمة رسوله (ص)، وبحرمة أمير المؤمنين (ع)، فأرشدني إليك، و قال: هو الامام علي، و عليك، و علي خلق الله كلهم...!

زمانی ابو خالد کابلی، خدمت گزار محمد بن حنفيه بود و تردید نداشت وی امام است، تا اینکه یک روز به او گفت: فدایت شوم! من نزدتان آدمی محترم، دوستی شما را برگزیده و از همه به خاطر شما بریده‌ام. شما را قسم می‌دهم به حرمت رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان. بفرمایید آیا شما امامی هستید که خدا اطاعتش را بر مردمان واجب کرده است؟! «محمد بن حنفيه» گفت: ای ابو خالد! قسم سختی به من دادی! امام من و تو و هر مسلمانی، علی بن حسین (ع) است.

وقتی ابو خالد سخن «محمد بن حنفيه» را شنید، نزد علی بن حسین (ع) آمد و اجازه ورود خواست. به امام گفتند ابو خالد آمده است. امام اجازه ورود داد. وقتی ابو خالد نزد امام آمد، نزدیک ایشان شد. امام فرمود:

ای کئکرا خوش آمدی! دیدار ما نمی‌آمدی، چه شده که نظرت درباره ما عوض شده است؟ ابو خالد به خاطر آنچه از علی بن حسین شنید، سجده شکر به جا آورد و عرض کرد: خدا را شکر که مرا نمیراند تا آنکه امام را شناختم. علی بن حسین به او گفت: ای ابو خالد! چگونه امامت را شناختی؟ عرض کرد: شما به نامی مرا خواندی که مادرم روزی که مرا زایید، بدان نامگذاری کرد. من در کار خود ناآگاه بودم و مدتی از عمرم را خدمت گزار «محمد بن حنفيه» بودم و تردید نداشتم وی امام است، تا آنکه این اواخر وی را به حرمت خدا و رسول و امیرمؤمنان قسم دادم و او مرا نزد شما راهنمایی کرد

۱. دیوان کثیر عزة ۲: ۱۸۶؛ مروج الذهب ۳: ۸۸؛ الاغانی ابوالفرج اصفهانی ۹: ۱۲ ضمن بیان اخبار کثیر و نسب او؛ عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری ۲: ۵۴۳ از کتاب العلم و البیان.

و گفت شما بر من و او و تمامی خلق الله امام هستید.

وقتی «محمد بن حنفیه» خود تصریح می‌کند که او امام و همان مهدی موعود نیست، چگونه «کیسانیه» ادعا دارند وی امام بوده، مهدی است و غایب می‌باشد؟!

۴. رواج‌دهندگان مهدویت و امامت محمد بن حنفیه پس از درگذشت وی

ادعای امامت و مهدویت و غیبت ابن حنفیه، پس از فوتش از سوی کیسانیه مطرح شد. اینان بی‌هیچ دلیل خداپسندانه‌ای و به ناحق ادعای گزاف مهدویت او را ترویج می‌کردند. از جمله رؤسای اینان که درباره محمد بن حنفیه تعصب می‌ورزید و می‌گفت او امام است و مهدی است و در غیبت به سر می‌برد و زنده می‌باشد و نمرده است، «حیان سراج» است. هنگام بیان برخورد امام صادق (ع) با این ادعا، در این باره بیشتر سخن خواهیم گفت. از جمله افراد مشهور کیسانیه که نقش تبلیغی گسترده‌ای در ترویج این ادعا داشت، «کثیر عزت» شاعر معروف است. دیوان وی قصیده‌هایی دربر دارد که بیانگر این عقیده وی است:

ألا إن الأئمة من قریش	و لاة الحق اربعة سواء
علی و الثلاثة من بنیه	هم الأسباب لیس بهم خفاء
فَسِبْطُ سِبْطِ إیمان و بر	و سِبْطُ غیْبته کربلاء
و سِبْطُ لاتراه العین حتی	یقود الخیل یقدمها لواء
تغیب لایری عنهم زماناً	برضوی عنده غسل و ماء؛

امامان از قریش هستند، والیان حق که چهار تن کامل هستند؛ علی و سه پسرش. اینان نوه پیامبرند و چیزی مخفی درباره آنها وجود ندارد؛ یکی سبب و نوه ایمان و نیکی، دیگری سبب که کربلا او را دربرگرفت؛ و سبب دیگر (محمد بن حنیفه) که دیدگان وی را نمی‌بیند تا وقتی که سپاهی را فرماندهی کند که پیشاپیش آن پرچم‌ها است. او زمان و لحظه‌ای دیده نشده است و در کوه رضوی، آنجا که غسل و آب هست،

غایب شده است.

در جایی دیگر می گوید:

هوالمهدی خبرناہ کعب أخوالأخبار فی الحقب الخوالی؛^۱

او مهدی است که «کعب الاخبار» به ما خبرش را سال های گذشته داده است!

جالب است «مصعب بن عبدالله» نقل کرده است:

از «کثیر» پرسیدند، «کعب الاخبار» را دیدی که به تو چنین سخنی درباره

«ابن حنفیه» گفت؟ گفت: نه. پرسیدند: پس چه طور می گویی «کعب» به ما خبر

داد؟ گفت: در خیال و رؤیا دیدم!^۲

از دیگر کسانی که مهدویت «ابن حنفیه» را رواج داده اند، «سید حمیری» است. وی از

مشاهیر «کیسانیه» است، البته پیش از آنکه با امام (ع) دیدار کند و حقیقت را به واسطه

ایشان بشناسد. وی قصاید بسیاری دارد که در آنها مهدویت «ابن حنفیه» را بیان می کند، از

جمله «مسعودی» آورده است:

یا شغب رضوی ما لمن بك لا یری

و بنا إليه من الصبابة أولق

حتی متی و إلى متی و کم المدی؟

یا ابن الوصی و أنت حی ترزق؛

ای کوه رضوی! چرا آنکه (محمد بن حنفیه) در تو پناه گرفته، دیده نمی شود و حال

آنکه بسیار مشتاق اویم؟!؛

تا کی و چه زمان و چه مدت در غیبتی، ای زاده جانشین پیامبر؟! در حالی که تو

زنده ای و روزی می خوری!

دیدار سید حمیری کیسانی با امام صادق (ع)

تقدیر این بود که «سید حمیری» خدمت امام صادق (ع) برسد. این تشرّف اثر بسیار

شگرفی در تغییر عقیده «سید حمیری» داشت و باعث شد دست از باور به امامت و

۱. دیوان کثیر ۱: ۲۷۵؛ مروج الذهب ۳: ۸۷؛ الأغانی ۹: ۱۳-۱۴.

۲. تهذیب الکمال ۲۶: ۵۴۸۴/۱۵۰.

مهدویست محمد بن حنفیه بشوید و به حق رو آورده، مذهب «امامیه» را بپذیرد؛ چنان که «ابن معزز» در «طبقات الشعراء»^۱، «مرزبانی» در «اخبار السید»^۲، «شیخ صدوق»^۳، «شیخ مفید»^۴، «شیخ طوسی»^۵، «ابن شهر آشوب»^۶، «اربلی»^۷ و دیگرانی که شرح حال «سید حمیری» را نوشته‌اند، داستان رستگاری وی را آورده‌اند.

وی به برکت هدایت به دست امام صادق (ع)، از شمار شاعران رتبه اول اهل بیت (ع) شد که آشکارا دم از ولایت ایشان می‌زد، بدان حد که عالمان شیعی، وی را بزرگ توصیف کرده‌اند.^۸ از این رو «ابن عبدربه اندلسی اموی» می‌گوید:

از جمله رافضی‌ها «سید حمیری» است. در مسجد کوفه برایشان بساط می‌انداختند که بر آن می‌نشست. وی معتقد به رجعت بود.^۹

کنار نهادن باور کیسانیه و آشنایی با هویت امام مهدی (ع)

«سید حمیری» به نقش و برکت وجود امام صادق (ع) در برطرف کردن شبهات «کیسانیه» از ذهن و باور خود اعتراف کرده است. «شیخ صدوق» درباره او نقل می‌کند:

«سید حمیری» در امر غیبت همچنان گمراه بود و به غیبت محمد بن حنفیه معتقد بود تا امام صادق جعفر بن محمد (ع) را زیارت کرد و در وجود ایشان نشانه‌های امامت را دید و علامت‌های وصایت و جانشینی پیامبر را مشاهده کرد. از

۱. ص ۲۲-۲۶.

۲. ص ۱۶۴.

۳. کمال الدین ۱: ۳۲-۳۵ مقدمه.

۴. الفصول المختاره: ۲۴۱؛ الارشاد ۲: ۲۰۶.

۵. امالی شیخ طوسی: ۱۲۹۳/۶۲۷ مجلس ۳۰.

۶. المناقب / ابن شهر آشوب ۳: ۵۲۸.

۷. کشف الغمه ۲: ۴۰.

۸. ابن داود حلی در رجالش وی را چنین توصیف کرده: ۱۹۳/۵۹، علامه در الخلاصه: ۵۷/۵۰ می‌گوید: اسماعیل بن محمد حمیری، تقه، جلیل‌القدر، عظیم‌الشان و دارای منزلت، رحمه‌الله.

۹. العقد الفرید / ابن عبدربه: ۱۲۲/.

امام از غیبت پرسید و امام به او گفت غیبت حق است، اما مربوط به دوازدهمین امام است. امام به او از مرگ محمد بن حنفیه خبر داد و اینکه پدرشان (امام باقر(ع)) شاهد دفن وی بوده است. در نتیجه سید حمیری از سخنانی که می‌گفت برگشت و از اعتقاداتش استغفار کرد و هنگامی که حق برایش روشن گشت، رو بدان آورد و امامت را پذیرفت.

سپس «صدوق» به نقل از «سید حمیری» می‌نویسد:

غلو می‌گفتم و اعتقاد به غیبت محمد بن علی (ابن حنفیه) داشتم. در آن هنگام گمراه بودم. خداوند با وجود صادق، جعفر بن محمد(ع) بر من منت نهاد و به واسطه او مرا از آتش جهنم رها کرد و به راه درست هدایت کرد. پس از نشانه‌هایی که از وی دیدم و برایم ثابت شد او حجت خدا بر من و بر تمامی اهل زمانش است، و اوست امامی که خدا طاعتش را واجب کرده است، پیروی از جعفر صادق(ع) را لازم دانستم. از او پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! به نقل از پدران(ع) اخباری درباره غیبت رسیده، آنها صحیح و درست هستند. اما بفرماید درباره چه کسی است؟ فرمود: «غیبت برای ششمین فرزندم، برای دوازدهمین امام هدایتگر پس از رسول خداست که نخستین ایشان امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب و آخرینشان قائم به حق، ذخیره خدا روی زمین، صاحب الزمان است. به خدا سوگند! اگر به اندازه‌ای که نوح میان قومش زیست، در غیبت بماند، از دنیا نخواهد رفت، مگر پس از آنکه قیام کرده، زمین را پر از عدل و داد پر کند، چنان که پر از جور و ستم شده است. پس از شنیدن این مطالب از مولایم صادق، جعفر بن محمد(ع)، به دست ایشان توبه کرده و به سوی خدای بلند مرتبه رو آوردم.

«شیخ صدوق» در پایان گزارشش از رستگاری «سید حمیری»، قصیده‌ای از او نقل

می‌کند:

فلما رأیتُ النَّاسَ فی الدِّینِ قد غَووا تجعفرتُ باسمِ الله فیمن تجعفروا!

وقتی دیدم [مانند] مردمان در دین دچار غلو شده‌ام، به برکت خدا جعفری شدم و جزء کسانی که پیرو امام جعفر بودند، قرار گرفتم.

وی می‌افزاید: پس از پایان این قصیده، سروده‌ای دیگر گفتم:

أيا ركباً نحو المدينة جسرة	عذافرة يطوى بها كل سبب
إذا ما هداك الله عاينت جعفرأ	فقل لولى الله و ابن المهذب
ألا يا أمين الله وابن أمينه	أتوب إلى الرحمن ثم تأوى
إليك من الأمر الذى كنت مطنبأ	أحارب فيه جاهداً كل معرب
وما كان قولى فى ابن خولة مطنبأ	معاندة منى لنسل المطيب
ولكن روينا عن وصى محمد	وما كان فيما قال بالمتكذب
بأن ولى الأمر يفقد لا يرى	ستيراً كفعل الخائف المترقب
فتقسم أموال الفقيد كأنما	تغيبه بين الصفيح المنصب
فيمكث حيناً ثم يشرق شخصه	مضيئاً بنور العدل اشراق كوكب
يسير بنصر الله من بيت ربه	على سؤدد منه وأمر مسبب
يسير إلى أعدائه بلوائه	فيقتلهم قتلاً كحران مغضب
فلما روى أن ابن خولة غايب	صرفنا إليه قولنا لم نكذب
وقلنا هو المهدي والقائم الذى	يعيش به من عدله كل مجذب
فإن قلت لا فالحق قولك والذى	أمرت فحتم غير ما متعصب
و أشهد ربي أن قولك حجة	على الناس طراً من مطيع و مذنب
بأن ولى الأمر والقائم الذى	تطلع نفسى نحوه بتطرب
له غيبة لا بد من أن يغيبها	فصلى عليه الله من متغيب
فيمكث حيناً ثم يظهر حينه	فمهلك من فى شرقها و المغرب
بذاك أدين الله سرأ و جهرة	ولست و إن عوتبت فيه بمعتب

توضیح و بیان معانی قصیده

شایسته است قصیده را کندوکاو کرده و به صورت گذرا به معانی و دلالت‌های آیات آن را پردازیم:

بیت دوم و سوم، بر این نکته صراحت دارد که «سید حمیری» اعتقاد دارد که امام صادق(ع) ولی الله و امین الله و زاده امین الله است.

بیت چهارم و پنجم، توبه از اعتقاد گذشته در مورد مهدویت ابن حنفیه است.

بیت ششم، علت اعتقاد فاسد قدیمش را می‌گوید که روایات امیرمؤمنان(ع) درباره

مهدی(ع) و غیبت او را در غیر مورد حقیقی و مصداق واقعی‌اش تطبیق می‌داد.

بیت هفتم، به بیان امیرمؤمنان(ع) اشاره دارد که علت غیبت مهدی(ع)، ترس از کشته

شدن است، **سستیراً کفعل الخائف المترقب**. این مطلب با روایات بسیاری از امام صادق(ع)

تأیید شده که پیش از این به تفصیل در این باره بحث کردیم.

بیت هشتم اشاره دارد به روایت امیرمؤمنان(ع) که به رغم آنکه امام مهدی(ع) زنده

است، اما اموالش تقسیم می‌شود، **فتقسم أموال الفقید؛ یعنی ایشان غایب و زنده است**.

در حدیثی طولانی که تمامی راویان شیعیان آورده‌اند و از چندین راه، درستی آن اثبات

شده، آمده است که: امام مهدی(ع) به رغم آنکه زنده است، اما ستمگران حکومت عباسی

و مزدوران آنها اموالش را به یغما برده و تقسیم کرده‌اند!

بیت نهم و دهم و یازدهم، به نقل از امیرمؤمنان(ع)، به این مطلب اشاره دارد که بایستی

مهدی(ع) زمانی را در غیبت بگذراند. سپس در مکه مکرمه ظهور کند و خدا او را بر

تمامی دشمنانش پیروز گرداند.

بیت دوازدهم تا پانزدهم، بیان عقیده گذشته «حمیری» در مورد مهدویت ابن حنفیه و

کنار نهادن آن باور و اعتقاد به حق، به برکت امام صادق(ع) است.

بیت آخر می‌گوید وی معتقد است که امامت امام صادق(ع) از سوی خدا و رسولش

تعیین شده و او از خطا و لغزش معصوم است، در غیر این صورت پذیرفته نیست خدا

گواهی دهد که امام صادق (ع) بر خلائق حجّت است؛ چون اگر امام معصوم نباشد، چگونه خدا می‌تواند او را به عنوان حجّت خود بر بندگان برگزیند؟!

شاید گفته شود این شعر عام نمی‌تواند حجّت و دلیل باشد. این گفته درست است، اما امر در اینجا به گونه دیگری است. چون شعر برای امام خوانده شد، از این رو اگر کوچک‌ترین لغزشی در آن بود، می‌باید ایشان تذکر می‌دادند. پس به نوعی شعر و تقریر آن از سوی امام تأیید شده است.

بیت شانزدهم تا نوزدهم به روشنی درباره غیبت ولیّ امر، امام قائم، مهدی (ع) است. او که پس از پایان مدّت غیبتش ظهور می‌کند و آرزوی تمامی پیامبران را محقق خواهد کرد. دولت بزرگ حق روی زمین به دست مبارک امام زمان (ع) برپا می‌شود. در بیت آخر «حمیری» می‌گوید که به دین حق چنگ زده، از سرزنش ملامتگران نمی‌هراسد.

حال و هوای قصیده و ابیات آن بیان می‌کند که احادیث غیبت امام مهدی (ع) که به ما رسیده است، هرگز ساخته و پرداخته جنبش یا طایفه‌ای نبوده و چنان که برخی یاوه‌گویان افترا می‌زنند، این احادیث دست پرورده متکلمان شیعی در قرن سوم و چهارم نیز نیست. حتی از قصیده می‌توان فهمید از زمان امیرمؤمنان، امام علی (ع) تا زمان امام صادق (ع) احادیث و اخباری از اهل بیت (ع) درباره مهدویت وجود داشته است و غیر از روایات دیگری است که در این باره وجود دارد.

از سویی دیگر از قصیده می‌توان به نقش و تأثیر امام صادق (ع) در رویارویی قاطعانه با باورهای مهدویت کیسانیه و آگاهی‌بخشی و روشنگری امام برای تصحیح عقیده مهدویت پی برد. امام از هر فرصت بهره می‌جست تا پایه‌های پاک آیینی را پی‌ریزد که نظریه حکومت در اسلام بر آنها استوار بود. این امر از تقریر و تأیید واژه‌ها و عبارات آن قصیده بلند از سوی امام برداشت می‌شود، سروده‌ای که انباشته از اندیشه امامت و انبوه از باور به نصوص و احادیثی بود که امام مهدی (ع) را معین می‌نمود.

ابیات شعر به روشنی از هویت امام مهدی (ع) سخن نمی‌گوید، اما بدان معنا نیست که

هویت امام زمان(ع) از سوی امام صادق(ع) برای «سید حمیری» تعریف و مشخص نشده بود؛ به ویژه که در سخن امام به صراحت تعیین هویت شده است. شاید تعیین هویت، در قصیده «رائیه» باشد که پیشتر گذشت. اگر این قصیده به صورت کامل به دست ما می‌رسید، ای بسا نام‌های اهل بیت(ع) را هم در آنها می‌یافتیم. به هر صورت، مهم آن است که امثال «سید حمیری»، از عقیده «کیسانیه» دست شسته، مذهب امامیه اثنی‌عشری را پذیرفتند. «حمیری» آشکارا از نقش امام صادق(ع) برای چاره‌جویی ادعاهای مهدویت در زمان خود سخن می‌گوید که تأثیر بسیاری در نابودی آن ادعاهای باطل داشته است.

۵. امام صادق(ع) دلایل کیسانیه را پیگیری و رد می‌کند

امام صادق(ع) برای رد ادعای کیسانیه فقط به دیدار با «سید حمیری» بسنده نکرد، بلکه بسیار فراتر رفته و برای برخی بزرگان کیسانیه از جمله «حیان سراج» ناروا بودن عقیده‌اشان را روشن نمود. اما اینان سرسختی کرده و لجاجت ورزیدند.

«عبدالرحمن بن حجاج» می‌گوید:

ابوعبدالله(ع) فرمود: «پسرعمویم نزد آمد و درخواست کرد اجازه دهم «حیان سراج» پیش من آید. پس اجازه دادم. حیان از من پرسید: ای ابوعبدالله! می‌خواهم از شما مطلبی بپرسم که بدان عالمم، اما دوست دارم از شما بپرسم. از عمویت محمد بن علی [ابن حنفیه] بگو که آیا مرد؟ گفتم: پدرم [امام باقر(ع)] برای من تعریف می‌کرد که در کشتزار ابن حنفیه بود که آمدند و به او گفتند عمویت را دریاب. پدرم گفت: نزد او رفتم در حالی که غش کرده بود. اما به هوش آمد و به من گفت: به کشتزار برگرد. نپذیرفتم. تأکید کرد برگرد. از این رو برگشتم. وقتی به کشتزار رسیدم، دوباره دنبالم آمدند و گفتند: عمویت را دریاب، برگشتم و دیدم زبانش قفل شده است. تشت خواست و شروع به نوشتن وصیتش کرد. از نزد وی نرفتم تا درگذشت. چشم‌هایش را بستم و غسلش دادم و کفنش کردم و بر او نماز

خواندم و دفنش کردم. اگر مرگ این است، به خدا سوگند! محمد بن حنفیه مرده است.»

«حیان سراج» به امام عرض کرد: خدا شما را بیمارزد! امر بر پدرت مشتبه شده است! امام فرمود: سبحان الله! تو به خودت هم دروغ می‌گویی! «برید عجلی» می‌گوید:

نزد ابو عبدالله (ع) رفتم. فرمود: «اگر اندکی زودتر اینجا بودی، «حیان سراج» را می‌دیدي» سپس به گوشه‌ای از اتاق اشاره کرد و فرمود: «اینجا نشسته بود، از «محمد بن حنفیه» یاد کرد و از زندگی‌اش گفت و مدح و ستایش وی نمود. بدو گفتم: ای حیان! آیا تو و کیسانیه اعتقاد ندارید هر خدایی برای بنی اسرائیل پیش آمد، برای امت مسلمان نیز مانند آن رخ خواهد داد؟ گفت: بلی. گفتم: آیا دیده‌ایم و دیده‌اید یا شنیده‌ایم و شنیده‌اید دانشمندی پیش چشم مردمان بمیرد و با زنانش ازدواج کنند و اموالش تقسیم گردد، اما او هنوز زنده باشد و نمرده باشد؟! فهمید منظورم ابن حنفیه است. برخاست و به من پاسخی نداد و رفت»^۱

«عبدالله بن مسکان» می‌گوید:

حیان سراج نزد ابو عبدالله (ع) رفت و امام به او فرمود: «ای حیان! یاران تو درباره محمد بن علی [ابن] حنفیه چه نظری دارند؟» عرض کرد: می‌گویند زنده است و روزی می‌خورد. امام فرمود: «پدرم به من فرمود به هنگام بیماری ابن حنفیه از او عیادت کرد و پس از مرگش، چشمانش را بست و داخل قبرش کرد... و میراثش را تقسیم نمود». حیان گفت: مثل محمد بن حنفیه بین امت مسلمان، مانند عیسی بن مریم است. امام به او فرمود: «وای بر تو، ای حیان! امر بر دشمنانش مشتبه شد». عرض کرد: آری، امر بر دشمنانش مشتبه گردید». فرمود: «می‌پنداری ابو جعفر [امام باقر (ع)] دشمن محمد بن علی [ابن حنفیه] است؟! نه، اما تو به خود

۱. رجال کشی، ۳۱۴-۳۱۵/۵۶۸.

۲. همان، ۳۱۴/۵۶۸.

هم دروغ می‌گویی، ای حیّان!'^۱

امام صادق(ع) توانست با چنین برخوردهایی، حرف‌های ضدّ و نقیض و دروغ «کیسانیه» را برای تمام مردم روشن نماید. در نتیجه آن پندارها از بین رفت و پس از دنیا رفتن متعصّبان، پندار کیسانیه از صفحه وجود نابود گشت، به گونه‌ای که کم‌ترین تأثیری در افق سترگ و روشن امامت باقی نگذاشت و نتوانست دانسته‌های شیعه را درباره امامی که غایب خواهد شد، خدشه‌دار نماید.

بخش دوم

شبهه مهدویت «عمر بن عبدالعزیز اموی مروانی»

۱. سخنان جعلی درباره مهدویت «عمر بن عبدالعزیز»

شیفتگان «عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حَکَم بن ابی العاص اموی مروانی» (م ۱۰۱ هـ ق) تا آنجا که توانستند از زبان «عُمَر» خلیفه دوم و فرزندش «عبدالله» درباره مهدویت وی سخنان دروغ نقل کردند. گرچه گفته آنان بی اعتبار است، اما اشکالی ندارد برخی را بیان کنیم تا بدین طریق، دروغ‌های افتضاح‌آمیز اینان را بشناسیم:

۱. «بیهقی» به نقل از «عبدالله بن دینار» آورده که «عُمَر» گفت:

در شگفتم مردم می‌پندارند دنیا از بین نمی‌رود مگر پس از آنکه مردی از خاندان «عُمَر» آید که مانند وی عمل کند. راوی می‌افزاید برخی می‌پندارند وی «بلال بن عبدالله بن عُمَر» است که در صورتش نشانه‌ای دارد اما مقصود وی نیست، بلکه عُمَر بن عبدالعزیز است که مادرش دختر عاصم بن عمر بن خطاب است.^۱

در سلسله سند این سخن بی اعتبار، «احمد بن علی مقرئ» وجود دارد که به نظر اهل سنت بی هیچ اختلافی، شخصی ضعیف است. گذشته از آنکه این سخن مربوط به مهدویت نیست. جالب است که این سخن در کتاب «دلائل النبوة بیهقی» در باب «ما جاء فی إخباره بالشر الذی یكون بعد الخیر الذی جاء به» آمده است. یعنی در باب اخبار و سخنان پیامبر (ص) درباره شروری که پس از خیر و برکت پیدا می‌شود.

۲. «ابن حماد» به نقل از نافع آورده که «عُمَر» گفت:

۱. دلائل النبوة / بیهقی ۶: ۴۹۲ باب ما جاء فی إخباره بالشر الذی یكون بعد الخیر الذی جاء به؛ تاریخ دمشق ۴۵:

مردی از فرزندان من خواهد آمد که در صورت عیبی دارد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند.

«نافع» می‌گوید:

گمان ندارم جز عمر بن عبدالعزیز باشد^۱

این خبر مانند گفته سابق دروغ است و در بین راویان از فردی به نام «عثمان بن عبدالحمید بن لاحق» نام برده شد که گمان است. «نافع» برده «ابن عمر» دروغگوی مشهوری است. مولایش به او می‌گفت: آن چنان که «عکرمه» بر «ابن عباس» دروغ می‌بست، بر من دروغ میندا

۳. «ابن سعد» در «طبقات» به نقل از «نافع» آورده که شنیدم: «ابن عمر» بسیار می‌گفت: کاش می‌دانستم کدام فرزند عمر است که در صورت نشانی دارد و زمین را پر از داد می‌کند^۲

این خبر نیز مانند گفته‌های پیشین است و «نافع» دروغگو ناقل آن است!

۲. دروغ بستن بر امام باقر (ع) برای دفاع از مهدویت دروغین

برای آنکه مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» پذیرفته شود و نشانی از قداست داشته باشد، یاران وی کوشیدند این عقیده را در ذهن مسلمانان دگرگون کنند و ایشان را به راه و نگرش ناپسند اموی نزدیک سازند. در این راستا برای یاری رساندن به امویان و مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» به دروغ‌های رسوا کننده‌ای متوسل شدند.

از این رو از زبان امام باقر (ع) دروغ‌هایی مبنی بر تأیید مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» رواج دادند. «ابن سعد» در کتاب «طبقات الکبری» به نقل از «مسلمة ابوسعید» در حدیث «رواح» و «عرزمی» آورده که شنیدم: محمد بن علی، امام باقر (ع) فرمود:

۱. الملاحم و الفتن / ابن حماد: ۲۸۶/۷۶.

۲. الطبقات الکبری / ابن سعد ۵: ۳۳۱؛ حلیة الأولیاء / ابونعیم: ۲۵۴۵ / ۳۳۱؛ دلائل النبوة / بیهقی ۶: ۴۹۲.

پیامبر از ماست؛ مهدی از بنی عبد شمس است و او جز «عمر بن عبدالعزیز» نیست.

راوی می گوید این خبر مربوط به خلافت «عمر بن عبدالعزیز» است.^۱
«ابن عساکر» در تاریخ خویش به نقل از «ابوعمر و دانی» و غلام «هندبنت آسما» آورده که به محمد بن علی [امام باقر(ع)] گفتم: مردم می پندارند مهدی از شماست. فرمود: «همین است، اما او از بنی عبد شمس است». راوی می افزاید گویا مقصودش «عمر بن عبدالعزیز» بود.^۲

۳. ردّ دروغ هایی که بر امام باقر(ع) بسته اند

سخنان و حدیث های جعلی که «ابن سعد» و «ابن عساکر» گفته اند، از دروغ های آشکار و سست است. احادیث امام صادق(ع) که در این کتاب آورده ایم، فرمایش های پدرشان امام باقر(ع) است، زیرا خود امام صادق(ع) به «جمیل بن دراج» فرمود:
«ما سمعت منی فاروه عن ابي؛ آنچه از من شنیدی، می توانی بگویی پدرم نقل کرده است».

نیز به جمعی از یارانش فرمود:

«حدیثی حدیث ابي؛ سختم سخن پدرم است».

«ابوبصیر» از امام پرسید:

حدیثی از شما می شنوم، می توانم بگویم پدرتان فرموده است؟ یا اگر از پدرتان می شنوم، می توانم بگویم شما فرموده اید؟ امام صادق(ع) پاسخ داد: «سواء إلا أنك ترويه عن ابي أحب إلي؛ تفاوتی ندارد، اما اگر بگویی پدرم فرمود، خوش تر دارم».

۱. طبقات الكبرى ۵: ۳۳۳؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۱۸۷/۵۴۲۴.

۲. تاریخ دمشق ۴۵: ۱۸۷-۱۸۸ / ۵۴۲۴؛ سنن الواردة فی الفتن / ابوعمر الدانی: ۵۸۷/۱۰۷۳۵ باب «من قال: أن المهدي عمر بن عبدالعزیز؛ وی این سخن دروغ را در آغاز باب آورده است».

۳. اصول الكافي ۱: ۵۳ / ۴ و ۱۴ باب رواية الكتب و الحديث و فضل الكتابة و التمسك بالكتب، از کتاب فضل العلم.

رویکرد امام باقر (ع) درباره امام مهدی (ع) بسیار روشن است. احادیث شریف ایشان درباره مهدی (ع) به گونه واضح می گوید:

۱. خدا از تمامی پیامبران برای امام مهدی پیمان گرفت؛^۱
۲. وی همانند برخی پیامبران است، مثلاً در غیبت موسی از قومش، طول عمر نوح و گرفتاری یوسف؛^۲
۳. وقتی موسی نام او را در «اسفارش» دید، غبطه خورد؛^۳
۴. از بنی امیه یا آل مروان که همگی ملعونند نیست؛ بلکه از آل محمد است؛^۴
۵. هم نام پیامبر و هم نام من [امام محمد باقر (ع)] است؛^۵ از اهل بیت (ع) است؛^۶ مهدی ماست؛^۷ قائم ماست؛^۸ معنا و مصداق مهدی^۹ و قائم، اوست؛^{۱۰}
۶. مهدی از فرزندان مادرم زهرای بتول است؛^{۱۱}

-
۱. بصائر الدرجات ۲/۷۰ باب ۲.
 ۲. الامامة و التبصرة من الحيرة / صدوق اول: ۸۴/باب ۲۳؛ اثبات الوصية: کمال الدین ۱: ۱۶/۱۵۲ باب ۱ و ۶: ۶/۳۲۶ باب ۲۲ و ۱: ۱۲/۳۲۹ باب ۳۲؛ الغيبة / نعمانی: ۱۶۳-۱۶۴ / ۳ و ۵ باب ۱۰ و ۲۲۸ / ۸ باب ۱۳؛ الغيبة / طوسی: ۱۰۳.
 ۳. الغيبة / نعمانی: ۳۴/۲۴۰ باب ۱۳.
 ۴. کامل الزیارات / ابن قولویه قمی: ۷/۱۹۶ باب ۷۱.
 ۵. اثبات الوصية / مسعودی: ۲۲۶؛ الغيبة / نعمانی: ۲۲/۲۳۴ باب ۱۳ و ۳۴/۲۴۰ باب ۱۳؛ الارشاد ۲: ۳۷۱ و ۳۸۶.
 ۶. الغيبة / نعمانی: ۲۲/۱۷۹ - ۲۴ باب ۱۰؛ دلائل الامامة: ۲۶۱.
 ۷. الغيبة / نعمانی: ۱۴/۲۳۱ باب ۱۳.
 ۸. الاصول الستة عشر: ۶۳؛ روضة الکافی ۸: ۵۹۷/۳۲۴؛ رجال کشی: ۳۹۰/۲۱۷؛ تفسیر فرات الکوفی: الغيبة / نعمانی: ۲۳۸-۳۰/۲۳۹ باب ۱۳؛ الغيبة / شیخ طوسی ۲۸۲.
 ۹. سنن الدار قطنی ۲: ۱۰/۶۵؛ التذکرة فی احوال الموتی و الآخرة / قرطبی ۲: ۷۰۳؛ بصائر الدرجات ۱۷/۲۴ باب ۱۱؛ کمال الدین: ۶۵۳۲ / ۱۸ باب ۵۷.
 ۱۰. اصول الکافی: ۲۳۱۱ / ۱ باب «ما عند الائمة من آیات الانبياء» از کتاب الحجّة؛ علل الشرائع ۳/۱۶۱ باب ۱۲۹؛ الغيبة / نعمانی ۱/۲۸۳ باب ۱۵ و ۳۲۰ / ۱ باب ۲۲؛ دلائل الامامة ۲۴۱؛ الغيبة / شیخ طوسی ۲۸۳.
 ۱۱. دلائل الامامة ۲۴۹؛ الخرائج و الجرائع ۲: ۷۸/۲۰ باب ۲۰.
 ۱۲. علل الشرائع ۱/۱۶۰ باب ۱۲۹؛ دلائل الامامة ۲۳۹.
 ۱۳. عقد الدرر / مقدسی شافعی: ۱۱۰، باب ۴، فصل ۳؛ روضة الکافی ۸: ۲۵۵ / ۱۷۸؛ الارشاد ۲: ۳۷۰؛ الغيبة / طوسی:

۷. از نسل جدم حسین (ع) است؛^۱
۸. کم سن و سال ترین و گمنام ترین ماست؛^۲
۹. زاده کنیز است؛^۳
۱۰. ولادتش بر مردمان مخفی است^۴ و بدین طریق شیعه امتحان می شوند؛^۵
۱۱. برخی منکر ولادت وی هستند^۶ و بعضی می گویند مرده یا هلاک شده یا معلوم نیست در کدام وادی است؛^۷
۱۲. از اهل بیت (ع) من است،^۸ هفتمین فرزند من است؛^۹
۱۳. ما امامان، جانشینان پیامبریم؛^{۱۰} مانند برگزیدگان بنی اسرائیل، دوازده امامیم؛ نه تن از فرزندان حسین، که نهمین اینان قائم است^{۱۱} و نام هایشان به تفصیل گفته شده است.^{۱۲} خدایا! نخستین کسی را که در حق ایشان ستم کرد، لعن کن و نیز دیگران را که

۱۱۴ و ۲۶۵: کشف الغمه / اربلی ۳: ۲۴۸؛ الخرائج و الجرائح ۳: ۱۱۵۷ باب ۲۰.

۱. الاصول الستة عشر: ۷۹؛ الإرشاد ۲: ۳۴۷.

۲. الغیبه / نعمانی ۳۵/۱۸۴ باب ۱۰؛ دلائل الامامة ۲۵۸.

۳. الغیبه / نعمانی ۳/۱۶۳ باب ۱۰.

۴. اصول الکافی ۱: ۱۶/۳۴۲ باب فی الغیبه از کتاب الحجّة؛ اثبات الوصیة ۲۲۲-۲۲۳؛ کمال الدین ۱: ۳۲۵ / ۲ باب ۳۲؛ الغیبه / نعمانی: ۷/۱۶۷ باب ۱۰ و ۱۰ / ۱۶۹ و ۱۰ / ۳۲۸ و ۳ / ۹ باب ۱۳.

۵. اصول الکافی ۱: ۵/۳۷۰ باب التمهیص و الامتحان از کتاب الحجّة؛ الغیبه / نعمانی ۲۰۸-۲۰۹ / ۱۶ باب ۱۲ و ۸/۲۵۰ باب ۱۲؛ الغیبه / طوسی ۲۶۰.

۶. کمال الدین ۱: ۳۲۷ / ۷ باب ۳۲.

۷. همان: ۵/۳۲۶ باب ۳۲؛ الغیبه / نعمانی: ۱۲/۱۵۴ باب ۱۰.

۸. تفسیر عیاشی ۱: ۳۰۲/۱۰۳؛ الغیبه / نعمانی: ۳/۳۰۸ باب ۱۹.

۹. کفایة الاثر فی النصّ علی الائمة الاثنی عشر / خزاز قمی: ۲۵۰.

۱۰. کمال الدین ۱: ۸/۳۲۸ باب ۳۲؛ الارشاد ۲: ۳۴۵.

۱۱. کفایة الاثر: ۲۵۰؛ الارشاد ۲: ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷.

۱۲. مهج الدعوات فی منهج العبادات / سید رضی الدین بن طاووس: ۳۳۴-۳۳۶؛ جمال ال سبع / بن طاووس: ۴۵۴-۴۶۴.

از وی پیروی کردند! می‌باید مهدی در سال ۵۲۶۰ ق. غیبت کند^۳ تا جانش حفظ شود؛ چقدر مشتاق دیدار اویم! او که گریزان است و از دیارش رانده‌اند؛^۴
 ۱۴. تنها و بی‌کس است، پدرش شهید شده^۵ و ارثش را به یغما برده‌اند؛^۶
 ۱۵. دو غیبت دارد، دومی طولانی‌تر است؛^۷ خوشا آنان که در زمان غیبتش منتظر وی باشند و خود را برای یاریش آماده کنند؛^۸ کسانی که اطمینان دارند حتی اگر یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خدا آن روز را طولانی می‌کند تا در آخر الزمان دیده شود،^۹ که پس از آزمایش‌ها و نشانه‌های بسیار خواهد بود، نظیر: کسوف خورشید، خسوف ماه،^{۱۰} فرو رفتن سپاه مخالفان در سرزمین «بیداء»،^{۱۱} صیحه و فریادی که در ماه رمضان شنیده

۱. کامل الزیارات: ۷/۱۹۶ باب ۷۱.

۲. اصول الکافی ۱: ۸/۳۳۸ باب فی الغیبة از کتاب الحجّة؛ کمال الدین ۱: ۳۲۹-۳۳۰/۱۳ و ۱۵ باب ۲۲ و ۲: ۸/۴۵۱ باب ۴۴؛ علل الشرائع ۱: ۹/۲۴۶ باب ۱۷۹؛ الغیبة / نعمانی: ۱۲/۱۴۵ و ۱۷/۱۵۶ و ۸/۱۷۳ و ۱۸/۱۷۷-۱۷۶ و ۲۰ و ۴/۱۹۲ باب ۱۰.

۳. اصول الکافی ۱: ۲۲/۳۴۱ و ۲۳ باب فی الغیبة از کتاب الحجّة.

۴. الغیبة / نعمانی: ۱۸/۱۷۶ و ۱۹ باب ۱۰.

۵. همان ۱۷۸ / ۲۲، باب ۱۰.

۶. همان ۱۷۷ / ۲۰.

۷. المشیخة / حسن بن محبوب؛ اعلام الوری / طبرسی ۴۱۶ باب ۳، فصل ۱؛ الغیبة / نعمانی ۱۷۱-۱۷۳ / ۳ و ۷ و ۸ باب ۱۰.

۸. الاصول الستة عشر: ۷۱؛ اصول الکافی ۱: ۶/۳۷۲ باب آنه من عرف إمامه لم یضره تقدّم هذا الأمر أو تأخر از کتاب الحجّة و ۲: ۳۲/۳۴۶ باب ۳۳؛ الغیبة / طوسی ۲۰۳؛ امالی طوسی ۱: ۲۳۶-۲۳۷.

۹. المحاسن / برقی: ۱۴۸/۱۷۳ باب ۳۸؛ روضة الکافی ۸: ۳۷/۶۸-۶۷؛ إكمال الدین ۲: ۲/۶۴۴ باب ۵۵.

۱۰. السنن الواردة فی الفتن / ابو عمرو الدانی: ۱۶۱-۱۶۲؛ عقد الدرر / مقدّسی شافعی: ۶۱، باب ۴، فصل ۱؛ الحاوی للفتاوی / سیوطی ۲: ۸۱؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان / متقی هندی: ۷/۱۰۴ باب ۴، فصل ۱.

۱۱. روضة الکافی ۸: ۱۷۹-۱۸۰/۲۵۸؛ کمال الدین ۲: ۲۵/۶۵۵ باب ۷۵؛ الغیبة / نعمانی ۲۷۱/۴۵ و ۴۶، باب ۱۴؛ الارشاد: ۳۷۴۲.

۱۲. الفتن / نعیم بن حمّاد ۹۰ و ۹۵؛ عقد الدرر: ۸۴، باب ۴، فصل ۲؛ الارشاد ۲: ۳۷۲.

خواهد شد،^۱ فتنه و شورش سفیانی،^۲ کشته شدن نفس زکیه،^۳ شورش دجال،^۴ یاری رسانی شرق که آماده برای دولت مهدی است،^۵ آمدن ندایی از آسمان که حق با آل محمد (ص) است،^۶ از آسمان سروشی به نام مهدی و نام پدرش به گوش می‌رسد^۷ که مردمان در شرق و غرب بشنوند.^۸

۱۶. این چنین خداوند منت می‌نهد و مهدی ظهور و قیام می‌کند؛

۱۷. بین رکن و مقام در بیت عتیق با وی بیعت می‌کنند؛^۹

۱۸. در کعبه خطبه می‌خواند؛^{۱۰}

۱۹. یارانش به شمار جنگجویان بدر هستند؛^{۱۱} چه صفات برجسته‌ای دارند^{۱۲} و چقدر

شجاع هستند؛^{۱۳}

۲۰. عصای موسی نزد مهدی است و نیرنگ فریب‌کاران را از بین می‌برد؛^{۱۴}

۱. الغیبه / نعمانی ۲۵۳ / ۱۳ باب ۱۴.

۲. الارشاد ۲: ۳۷۱ و ۳۷۳ و ۳۷۴.

۳. کمال الدین ۲: ۱۴/۶۵۲ باب ۵۷؛ الارشاد ۲: ۳۷۱ و ۳۷۴؛ الغیبه / طوسی: ۲۶۷؛ کشف الغمه ۳: ۲۴۹؛ الخرائج و

الخراج ۲۸۶؛ إعلام الوری: ۱۲۶، باب ۴، فصل ۱.

۴. بصائر الدرجات: ۷/۱۴۱ باب ۱۱.

۵. الغیبه / نعمانی: ۱۳/ باب ۱۴.

۶. الفتن / ابن حماد: ۹۲؛ الحاوی للفتاوی ۲: ۷۵؛ الارشاد ۲: ۳۷۲.

۷. الغیبه / نعمانی ۲۷/۲۶۴ باب ۱۴ و ۶۵/۲۷۹ باب ۱۴؛ الخرائج و الجرائح ۳: ۱۱۶۰ باب ۲۰؛ الغیبه / سیدعلی

بن عبدالحمید که در بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵، ج ۷۸، باب ۵۶ است.

۸. الغیبه / نعمانی ۲۵۷ / ۱۴ باب ۱۴.

۹. الاصول الستة عشر: ۷۹؛ الغیبه / نعمانی: ۲۲/۲۶۲ باب ۱۴؛ الغیبه / طوسی ۲۸۴.

۱۰. الفتن / ابن حماد: ۹۵؛ عقد الدرر: ۱۴۵، باب ۷.

۱۱. الغیبه / نعمانی ۸/۳۱۵ و ۹ باب ۲۰.

۱۲. کمال الدین ۲: ۲۵/ باب ۵۸.

۱۳. حلیة الاولیا / ابونعیم اصبهانی ۳: ۱۸۴؛ ینایع السنه / فندوزی ۴۴۸، باب ۷۹.

۱۴. بصائر الدرجات ۱۸۳-۱۸۴ / ۳۶ باب ۴؛ اصول الکافی ۱: ۱/۲۳۱ باب ما عند الائمة من آیات الانبیاء از کتاب الحجّه؛

کمال الدین ۶۳۷: ۲-۶۷۴ / ۲۷ باب ۵۸؛ الاختصاص ۲۶۹.

۲۱. سنگ مبارک و نجسته‌ای [که موسی بر آن می‌زد و دوازده چشمه از آن می‌جوشید، نزد اوست؛^۱
۲۲. انگشتر سلیمان نزد اوست؛^۲
۲۳. همچنین اسلحه^۳ و بیرق پیامبر^۴ و عهد^۵ و پیمان^۶ش و ارثیه‌اش؛
۲۴. کتاب‌های سرور امامان امیرمؤمنان؛^۷
۲۵. فرشتگان بزرگ جنگ بدر به مهدی در نبردهایش یاری می‌رسانند؛^۸
۲۶. عیسی بن مریم از آسمان فرود می‌آید و پشت سر مهدی نماز می‌خواند؛^۹
۲۷. خدا به دستش شرق و غرب جهان را می‌گشاید و پس از آنکه از ستم و بیداد پُر شده، آن را از عدل و داد آکنده می‌کند؛^{۱۰}
۲۸. کردار و سیره وی رحم بر دشمنان نیست؛^{۱۱}
۲۹. عدالت^{۱۲} و قضاوت^{۱۳} پسندیده‌ای دارد؛
۳۰. بسیار می‌بخشد؛^{۱۴}

-
۱. بصائر الدرجات ۵۴/۱۸۸ باب ۴؛ اصول الکافی ۳/۱: ۲۳۱ همان باب؛ کمال الدین ۱۷/۲۰: ۶۷۰ باب ۵۸.
۲. الغیبه / نعمانی ۲۸/۲۳۸ باب ۱۳.
۳. الاصول الستة عشر ۷۹.
۴. الغیبه / سیدعلی بن عبدالحمید، به نقل از بحار ۵۲: ۷۸/۳۰۵ باب ۲۶.
۵. الاصول الستة عشر ۷۹.
۶. بصائر الدرجات ۲/۱۶۲ باب ۱.
۷. تفسیر عیاشی: ۱: ۱۳۸/۱۹۷ الغیبه / طوسی ۲۸۴.
۸. تفسیر فرات کوفی ۴۴؛ کمال الدین ۱: ۱۷/۳۳۲-۳۳۱ باب ۳۲.
۹. من لایحضره الفقیه / شیخ صدوق ۱: ۷۰۶/۲۳۴؛ الارشاد ۲: ۳۸۵؛ الغیبه / سید علی بن عبدالحمید، به نقل بحار ۵۲: ۲۱۲/۳۹۰ باب ۲۷.
۱۰. الغیبه / نعمانی ۱۴/۲۳۱ باب ۱۳ و ۱۸/۲۳۳ باب ۱۳؛ الارشاد ۲: ۳۸۴.
۱۱. من لایحضره الفقیه ۱: ۷۰۶/۳۳۴؛ الارشاد ۲: ۳۸۵.
۱۲. الغیبه / سید علی بن عبدالحمید به نقل بحار ۵۲: ۲۰۷/۳۸۹ باب ۲۷.
۱۳. علل الشرائع ۳/۱۶۱ باب ۱۲۹؛ الغیبه / نعمانی ۲۶/۲۳۷ باب ۱۳.
۱۴. الغیبه / نعمانی ۳۰/۲۳۹-۲۳۸ باب ۳۰؛ الغیبه / سید علی بن عبدالحمید به نقل بحار ۵۲: ۲۱۲/۳۹۰ باب ۲۷.

۳۱. فرمانبران وی از فقر و نداری هراسی ندارند و در پرتو دولتش رفاه گسترده به دست می‌آید؛^۱

۳۲. کفری وجود نخواهد داشت، زیرا مهدی اسلام را پس از غربت و مهجوری، دوباره زنده و چیره می‌گرداند و در کره خاکی آن قدر گسترش می‌دهد که دینی دیگر دیده نمی‌شود؛^۲

۳۳. مردمان را به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و ولایت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) و بیزاری از دشمنانش می‌خواند؛^۳

۳۴. نخستین جایی از عراق را که زیارت می‌کند، نجف است؛^۴ سپس کوفه را مرکز قرار می‌دهد و در آنجا منزل می‌کند.^۵ هر کسی وی را دریابد، بدو چنین سلام کند:

«السَّلامُ علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن العلم و موضع الرساله؛ درود بر شما ای اهل بیت (ع) نبوت و خاستگاه دانش و جایگاه رسالت».

آنچه گفتیم اندکی از روایات بسیاری بود که با شتاب و گذرا از دریای وجود امام باقر (ع) برگرفتیم و محتوای احادیث و فرمایش‌های شریف ایشان را درباره امام مهدی (ع) خلاصه کردیم. روایت شد، به نقل از پنجاه تن از یاران امام بود:

«ابوایوب محزومی»، «ابوبصیر»، «ابوبکر حضرمی»، «ابوجارود»، «ابوحمزه ثمالی»، «ابوخالس کابلی»، «ابوعبیده حذاء»، «ابومریم عبدالغفار بن قاسم»، «احمد بن عمر»،

۱. الغیبه / سید علی بن عبدالحمید به نقل بحار ۵۲: ۲۱۲/۳۹۰ باب ۲۷.

۲. دلائل الامامه ۲۴۱: الغیبه / طوسی ۲۸۳.

۳. الغیبه / سید علی بن عبدالحمید به نقل بحار ۵۲: ۸۳/۳۰۸ باب ۲۶.

۴. بصائر الدرجات ۵۴/۱۸۸ باب ۴؛ اصول الکافی ۱: ۳/۱ باب ما عند الائمة من آیات الانبیاء از کتاب الحجة؛ تفسیر عیاشی ۱: ۳۰۲/۱۰۳؛ کمال الدین ۲: ۱۷/۶۷۰ باب ۵۸؛ الغیبه / نعمانی ۲۸/۲۳۸ باب ۱۳ و ۳۰۸/۳ / ۳ باب ۱۹؛ الارشاد ۲: ۳۸۰-۳۷۹.

۵. کامل الزیارات ۱۱/۳۰ باب ۸؛ الارشاد ۲: ۳۷۹-۳۸۰؛ تهذیب الأخبار / طوسی ۶: ۱/۳۱ باب ۱۰؛ الغیبه / طوسی ۲۸۰/۲۷۵.

۶. الغیبه / طوسی ۲۸۲؛ کمال الدین ۲: ۶۵۳ / ۱۸ باب ۵۷.

«اسماعیل جعفری»، «بدر بن خلیل ازدی»، «برید عجللی»، «بشیر بن ابی اراکه نبال»، «بکیر بن اعین»، «ثابت بن عمرو»، «جابر جعفری»، «حصین ثعلبی»، «حمران بن اعین»، «زرارة بن اعین»، «زید کناسی»، «سالم اشل»، «سلام بن ابی عمیره»، «سلام بن مستنیر»، «سلیمان بن حسن»، «سلیمان بن خالد»، «سیف بن عمیره»، «شرحبیل»، «صالح بن میثم»، «ضریس بن عبدالملک کناسی»، «عبدالله بن ابی یغفور»، «عبدالله بن حماد انصاری»، «عبدالله بن عطا»، «عبدالحمید واسطی»، «عبدالرحیم قصیر»، «عبدالملک بن اعین»، «علقمة بن محمد حضرمی»، «عمار دهنی»، «عمرو بن عبدالله بن هند جملی»، «مالک جهنی»، «محمد بن علی سلمی، محمد بن فضل»، «محمد بن مسلم ثقفی»، «معروف بن خربوذ»، «منصور صیقل»، «میمون البان»، «ناجیة قطان»، «هارون بن هلال»، «یحیی بن ابی علا»، «یحیی بن سابق» و «یحیی بن سالم».

اکنون می توان نظر و رأی امام باقر (ع) درباره مهدی (ع) را دانست و نیز فهمید که آنچه «ابن سعد» در «طبقات» آورده و «ابن عساکر» نیز نقل کرده، ارزشی نداشته و صرفاً دروغ‌هایی است که خدا به آنها اعتباری نبخشیده است. افزون بر اینکه به نظر اهل سنت «مسلم بن ابی سعید» که «ابن سعد» از وی گزارش می کند، خیری در وجودش نیست و بیشتر عالمان سنی وی را بی اعتبار دانسته‌اند. غلام «هند بنت اسماء» اعتباری نزد اهل سنت ندارد. وی فردی ناشناخته و رها شده‌ای است که اصلاً ارزشی ندارد!

برای اثبات بطلان آنچه به امام باقر (ع) افترا بسته‌اند، همین مقدار کافی است. اکنون به نقل گفته‌های تابعین و دیگرانی می پردازیم که سخنان آنان را برای استواربخشی پندار مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» بازگو می کنند، اما به سبب ضعف ناقلان، بیشتر این گفته‌ها صحیح نیست.

۴. گفته‌های دیگران درباره مهدویت «عمر بن عبدالعزیز»

از جمله سخنانی که در مورد مهدویت «عمر بن عبدالعزیز اموی مروانی» نقل کرده‌اند، از این قرار است:

۱. «حسن بصری» گفته است:

اگر قرار باشد مهدی را بپذیرم، عمر بن عبدالعزیز است^۱ و اگر مهدی وجود داشته باشد، عمر بن عبدالعزیز است و گرنه مهدی جز عیسی بن مریم نیست.^۲

۲. «ابی قلابه» گفته است:

حقاً که عمر بن عبدالعزیز، مهدی است.^۳

۳. «قتاده» می‌گوید:

می‌گویند مهدی چهل ساله است و کارهای بنی‌اسرائیل را می‌کند. اگر عمر ابن عبدالعزیز مهدی نباشد، نمی‌دانم پس کیست؟!^۴

۴. «وهب بن منبه» می‌گوید:

اگر در امت مهدی باشد، عمر بن عبدالعزیز است.^۵

«ابن کثیر» در کتاب «البدایة و النهایة» پس از نقل قول «منبه» می‌گوید:

مانند همین سخن را قتاده، سعید بن مسیب و دیگران گفته‌اند.^۶

۵. «سعید بن مسیب» به مردی که از وی پرسید: مهدی کیست؟ گفت: عمر بن عبدالعزیز، مهدی است.^۷

۱. الملاحم و الفتن ۱۰۳۹/۲۶۴.

۲. حلیة الاولیا ۵: ۳۳۱/۲۵۷؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۵۲۴۲/۱۸۶.

۳. الملاحم و الفتن ۱۰۳۸/۲۶۴.

۴. السنن الواردة فی الفتن / ابو عمرو الدانی ۵: ۵۸۸/۱۰۷۴؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۵۲۴۲/۱۸۷-۱۸۶.

۵. حلیة الاولیا ۵: ۳۳۱/۲۵۴؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۵۲۴۲/۱۸۷.

۶. البدایة و النهایة / ابن کثیر ۹: ۲۲۵ در حوادث سال ۱۰۱ هـ در شرح حال عمر بن عبدالعزیز، فصل «و قد کان منتظراً فیما یؤثر من الاخبار».

۷. طبقات الکبری / ابن سعد ۵: ۳۳۲؛ تاریخ دمشق ۴۵: ۵۲۴۲/۱۸۸.

۵. ردّ مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» از سوی اهل سنت

«طاووس» تمام این گفته‌ها را رد می‌کند. «ابراهیم بن میسره» می‌گوید: از وی پرسیدم: عمر بن عبدالعزیز مهدی است؟ گفت: «هدایتگر است، اما مهدی نیست. اگر مهدی بیاید، نیکوکار در نیکیش می‌افزاید و بدکار از گناه توبه می‌کند. مهدی مال می‌بخشد و بر کارگزاران سخت می‌گیرد و به مسکینان رحم می‌کند».^۱

«ابن حماد» به سند دیگر چنین می‌آورد:

از «طاووس» پرسیدم که آیا «عمر بن عبدالعزیز» مهدی است؟ گفت: «نه! چون عدل را کاملاً نگسترانده است».^۲ «سمهودی» این گفته را چنین توضیح می‌دهد: «یعنی عمر بن عبدالعزیز مهدی می‌باشد، اما از شمار مهدی‌هایی است که ربطی به موعود آخرالزمان ندارند»... «احمد بن حنبلی» در یکی از دو روایتی که از وی نقل شده و دیگران نیز آورده‌اند می‌گوید «عمر بن عبدالعزیز» متهم است و کسی که متهم به ستم‌کاری است، نمی‌تواند مهدی باشد».^۳

می‌توان ده‌ها عالم سنی را به فهرست کسانی افزود که مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» را تکذیب کرده‌اند. اینان از شمار کسانی هستند که در آن زمان، احادیث مهدی را روایت کرده‌اند. می‌توان گفت امروز حتی یک نفر از اهل سنت وجود ندارد که به چنین مهدویت دروغینی که با مرگ «عمر بن عبدالعزیز» به طور جدی باطل شد، معتقد باشد.

۶. ارزیابی مهدویت اموی - مروانی

برای ردّ مهدویت «عمر بن عبدالعزیز»، به آنچه «طاووس» و دیگران گفته‌اند، نیازی نداریم. زیرا امت اسلامی در زمان امام صادق (ع) (۱۱۴-۱۴۸ ه. ق) نیازی نمی‌دید کسی بطلان و

۱. المصنف / ابن‌شیهه ۸: ۱۹۸/۶۷۹؛ الملاحم و الفتن: ۹۸۹/۲۵۳.

۲. الملاحم و الفتن: ۹۸۷/۲۵۲.

۳. جواهر العقدين سمهودی: ۳۱۱ بخش دوم از فصل سوم.

سستی این گفته‌ها را بیان و اثبات کند، زیرا همگی می‌دانستند «عمر بن عبدالعزیز اموی»، سال ۹۹ هـ. ق حکومت را به دست گرفت و سال ۱۰۱ هـ. ق از دنیا رفت. وی طبق توصیه «سلیمان بن عبدالملک اموی» (۹۶-۹۹ هـ. ق) به حکومت رسید. وصیت‌نامه‌ای را که سلیمان به دست خود نوشته و سپس لاک و مهر کرده بود، کسی باز نکرد مگر پس از آنکه عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هـ. ق مُرد. تاریخ‌نگاران بر این مطلب اتفاق نظر دارند. امویان با کسی که در وصیت‌نامه معرفی شده بود، بیعت کردند و گذشته از اینکه به طور کلی اینان اهل حل و عقد نبودند، نمی‌دانستند با چه کسی بیعت می‌کنند، مگر پس از آنکه سلیمان هلاک شد!

«مهدی اموی» معتقد بود؛ سلیمان بن عبدالملک، امامی است که طاعتش واجب است،^۱ در حالی که حدیث، وی را دومین ستمگر از بین چهار فرزند «عبدالملک بن مروان» معرفی می‌کند.^۲ «معاویه» دغل‌باز نیز چنین باوری داشت. سلیمان در ایام سلطنتش، یک نفر را شلاق زد، چون معاویه را نکوهش کرده بود و همین مهدی سه ضربه شلاق به او زد.^۳

مهدی امویان به هنگام احتضار، حکومت را به سومین ستمگر، «یزید بن عبدالملک» (۱۰۱-۱۰۵ هـ. ق) واگذار و این تصمیمی بود که پیشتر از سوی دومین ستمگر یعنی «سلیمان» گرفته شده بود. بدین گونه، «عمر بن عبدالعزیز»، حکومت را در نسل و شجره‌ای ملعون ماندگار کرد، تا نشانی برجسته از عدل و دادی باشد که بسیاری فریب آن را خورده‌اند!

در آن زمان، نیازی نبود کسی نیرنگ تاریخی امویان را بیان کند یا کج‌روی بنیانگذار آن را اثبات نماید و سرکشی و کفر و دورویی امویان را و اینکه از همان وقت که ستاره

۱. عمر بن عبدالعزیز، مروان بن عبدالملک را منع کرد مبادا حرف برادرش سلیمان بن عبدالملک را در نزاعی که بین آن دو در گرفت، رد کند و بدو گفت: او امام توست! ر. ک: تاریخ الخلفاء / سیوطی: ۱۸۱.

۲. سلیمان یکی از چهار ستمگر از فرزندان عبدالملک بن مروان است. اینان؛ ولید، سلیمان، یزید و هشام‌اند. حدیث اینان را به چهار ستمگر (جبابرة الإربعة) توصیف کرده است. «طبرانی» در معجم‌الکبیر ۱۹: ۸۹۷/۳۸۲ این مطلب را آورده است.

۳. تاریخ الخلفاء ۱۹۰.

بخت اینان به دست تجاوزگران درخشید، اینان به ظاهر، اسلام آوردند، تا وقتی که «مروان حمار» کشته شد و دولتشان، پس از آنکه ارزش‌های اسلامی را نیست و نابود کرد، نابود شد؛ یادآوری نماید. پیامد چنین حکومتی، بازگشت جامعه اسلامی به باورها و ارزش‌های جاهلی بود و اسلام اندک اندک رو به کاستی نهاد.

تعبیر اموی به هر کسی که اطلاق می‌شد، بر انحراف و کج‌روی وی دلالت داشت و این مسئله را می‌فهماند که وی تمامی ارزش‌ها را هیچ می‌انگارد. از این رو تعجبی ندارد اگر نام امویان خوشایند مردمان نباشد یا بدن‌ها را به لرزه درآورد.

پیامبر اکرم (ص) که به مهدی اهل بیت (ع) مژده داد، امت را از امویان بر حذر داشت و فرمود:

«اینان از خلفای امت نیستند، بلکه از پادشاهان هستند و در دیارشان مانند سرزمین «کسرا» سختی و ستم است»^۱.

خداوند درباره خصایص و ویژگی‌های زشت آنان آیه نازل کرد:

«... و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن...»^۲

رؤیایی که به تو نشان دادیم، برای آزمایش و امتحان مردم بود و درختی که به

لعن در قرآن یاد شد.

که مقصود بنی امیه است.^۳

۱. در حدیث سفینه به نقل از پیامبر در مسند احمد ۶: ۲۸۹-۲۹۰ / ۲۱۴۱۲ و ۲۱۴۱۶ و ۲۱۴۲۱ و چاپ قدیم ۵: ۲۲۰-۲۲۱؛ سنن ابی داود ۴: ۴۶۴۶-۴۶۴۷، باب الخفاء از کتاب السنة؛ مستدرک حاکم ۳: ۴۶۹۷/۱۵۶ و چاپ قدیم ۳: ۱۴۵ و حدیث ابهریره در مستدرک ۳: ۴۴۰/۷۵ و چاپ قدیم ۷۲۳.

۲. اسرا (۱۷) آیه ۶۰.

۳. الکشف و البیان (تفسیر ثعلبی) ۶: ۱۱۱؛ تفسیر کبیر (فخررازی) مج ۱۰: ج ۲۰، ص ۲۳۸؛ در المنتور / سیوطی ۵: تفسیر قمی ۱: ۴۱۱-۴۱۲؛ تفسیر عیاشی ۳: ۵۸-۵۷ / ۲۵۳۷ و ۲۵۳۹ و ۲۵۴۳؛ مجمع البیان / طبرسی ۶: ۵۴۸ در تفسیر آیه ۶۰ سوره اسرا.

حاکم نیشابوری در مستدرک به نقل از ابهریره این مطلب را به صورت «مرفوع» [سلسله سند بریده شده] می‌گوید: بنا بر آنچه شیخین [= بخاری و مسلم] شرط دانسته‌اند، حدیث صحیحی است اما آن را نیاورده‌اند. ذهبی در خلاصه المستدرک می‌پذیرد که بنا بر شرط «مسلم» صحیح است. ر. ک: مستدرک حاکم ۴: ۵۲۷ / ۸۴۷۱ و ج قدیم (که در

پیامبر اکرم (ص) در جایی دیگر درباره بنی امیه فرمود:

«مردمان را از اسلام به قهقهرا برمی گردانند» یا «مردم را به واپس گرایی برمی گردانند»^۱.

در جایی دیگر از ایشان نقل شده است:

اگر از بنی امیه چهل مرد گردهم آیند، بندگان خدا را برده و ذلیل کرده، مال خدا را به یغما برده و کتاب خدا را وسیله فریب و هلاکت می کنند.^۲ همچنین داریم:

«هلاک هذه الأمة علی یدی اغیلمة من قریش؛ هلاک امت به دست پسر بچگانی از قریش است».

این حدیث را «حاکم» آورده و می گوید:

بنابر شرط شیخین [بخاری و مسلم] این حدیث صحیح است، اما آن را نیاورده اند. این حدیث شواهدی از رسول خدا (ص) و اصحاب طاهرینش دارد و ائمه جزو تابعین هستند که می باید از آنها نام ببرم، از این رو حدیث برخی از آنان را که بر آن دست یافته ام، بیان می کنم....

وی در دنباله، برخی از احادیث را می آورد که خوب است گذرا به آنها اشاره کرد:

۱. حدیث «عبدالرحمن بن عوف»:

هر کسی بچه دار می شد، فرزندش را نزد پیامبر می آورد و ایشان برایش دعا می کرد. وقتی مروان بن حکم [جدّ عمر بن عبدالعزیز] را نزد ایشان آوردند، فرمود: وزغ، وزغ زاده و ملعون، ملعون زاده است!

«حاکم» می گوید سند این حدیث صحیح است، اما «مسلم» و «بخاری» آن را نیاورده اند.^۳

دنباله اش خلاصه ذهبی است (۴: ۴۸۰).

۱. روضة الکافی ۸: ۲۸۵ / ۵۴۳؛ تفسیر عیاشی ۳: ۱۵۴۰/۵۷ و ۱۵۴۱؛ اصول الکافی ۱: ۷۳/۴۲۶ باب «فیه نکت و نتف

من التنزیل فی الولاية» از کتاب الحجة «یردون الناس عن الإسلام القهقري» و «یردون الناس علی أعقابهم القهقري».

۲. مستدرک حاکم ۴: ۵۲۵-۵۲۶/۸۴۷۵-۸۴۷۶ و چاپ قدیم ۴: ۴۷۹ (إذا بلغت بنو أمیه أربعین رجلاً اتخذوا عباد الله خولاً و مال الله نحلاً و کتاب الله غلاً).

۳. همان ۸۵۷۷/۵۲۶ و ج قدیم ۴: ۴۷۹.

۲. حدیث «ابوذر» که می‌گوید: شنیدم رسول خدا (ص) فرمود:
 «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا اتَّخَذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا وَ دِينَ اللَّهِ دَعْلًا؛ اگر فرزندان ابوالعاص به سی مرد برسند، مال خدا را به یغما برده، بندگان خدا را ذلیل کرده و دین خدا را وسیله فریب مردمان کنند».
- «حاکم» می‌گوید که بنا بر شرط «مسلم»، حدیث صحیح است اما «مسلم» و «بخاری» آن را نیاورده‌اند.^۱
۳. «حاکم» شاهی از روایت «ابوسعید» برای این حدیث آورده است.^۲ آنجا که می‌گوید:
 مبعوض‌ترین مردمان نزد رسول خدا (ص) بنی‌امیه و بنی‌حنیفه و ثقیف بودند.
- حاکم می‌گوید این حدیث بنا بر شرط شیخین یعنی «مسلم» و «بخاری»، صحیح است اما آن را نیاورده‌اند.^۳
۴. حدیث «محمد بن زیاد» که می‌گوید:
 وقتی معاویه برای فرزندش یزید بیعت گرفت، مروان گفت: بنا بر سنت و شیوه ابوبکر و عمر با او بیعت کردم. «عبدالرحمن بن ابوبکر» گفت: بنا بر شیوه هرقل و قیصر. اما مروان گفت: تو همانی که خدا درباره‌ات فرمود: «وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دِيهِ أَفٌّ لَكُمَا».^۴ وقتی خبر را برای عایشه بردند، گفت: به خدا دروغ گفته که آیه، مربوط به خود اوست؛ رسول خدا (ص)، پدر مروان و مروان را در صلبش لعن کرد و مروان از لعنت خدا درباره خویش حکایت کرده است».
- «حاکم» می‌گوید این حدیث، حدیثی صحیح بنا بر شرط شیخین است، اما آن را نیاورده‌اند.^۵

۱. همان / ۸۴۷۸ و ج قدیم ۴: ۴۷۹-۴۸۰. ذهبی می‌گوید بنا بر شرط «مسلم» حدیث صحیح است.

۲. همان / ۵۲۷ و ۸۴۷۹ و ۸۴۸۰ و در چاپ قدیم آن ۴: ۴۷۹ - ۴۸۰.

۳. همان / ۸۴۷۹ و ۸۴۸۰ و ج قدیم: ۴۸۰۴.

۴. همان / ۵۲۸ و ۸۴۸۲ و ج قدیم ۴: ۴۸۰-۴۸۱. ذهبی می‌گوید که بنا بر شرط بخاری و مسلم حدیثی صحیح است.

۵. أحقاف (۴۶) آیه ۱۷.

۶. مستدرک حاکم ۴: ۸۴۸۳/۵۲۸ و ج قدیم ۴.

«طبرانی» از امام حسن (ع) نقل می‌کند که به مروان گفت:

«فوالله لقد لعنتك الله على لسان نبيه و أنت في صلب أيبك؛^۱ به خدا سوگند که پروردگار به زبان پیامبرش تو را لعن کرد، در حالی که در صلب پدرت بودی».

۵. «عمر بن مرّه جهنی» می‌گوید:

«حکم بن ابوالعاص» اجازه خواست خدمت پیامبر (ص) برسد. ایشان صدا و سخنش را شنید و فرمود: «بگذارید بیاید، لعنت خدا بر او و کسی که از صلبش بیرون می‌آید، مگر مؤمن باشد؛ اما چه اندکند اینان! در دنیا جزء بزرگانند اما در آخرت ذلیل و خوارا مکر و فریب دارند! دنیا به آنها می‌رسد، اما در آخرت بهره‌ای از نیکی ندارند».

«حاکم» می‌گوید سند این حدیث صحیح است، اما «مسلم» و «بخاری» آن را نیاورده‌اند و حدیث «عبدالله بن زبیر» شاهد آن است. وی حدیث «ابن زبیر» را نیز به این مضمون آورده است که:

رسول خدا (ص) «حکم» و فرزندانش را لعن کرد.

سند این حدیث صحیح است، اما «مسلم» و «بخاری» آن را نیاورده‌اند.^۲

اگر این شاهد را با حدیث «عمر بن مرّه جهنی» ارزیابی کنیم، احتمال اضافه کردن عبارت «إلا المؤمن منهم و قليل ما هم» بر حدیث جهنی تقویت می‌شود، به ویژه که لعن تمامی بنی‌امیه، به نقل از منابع ما درست است.

«حاکم» در جایی دیگر به نقل از «ابوسعید خدری» آورده که رسول خدا (ص) فرمود:
«إن أهل بيتي سيلقون من بعدی من أمتی قتلاً و تشریداً و إن أشد قومنا لنا بغضاً»

۱. المعجم الكبير / طبرانی ۳: ۲۷۴۰/۸۵

۲. مستدرک حاکم ۴: ۵۲۸-۵۲۹/۸۴۸۵ و ج قدیم ۴: ۴۸۱-۴۸۲. حاکم در دنباله حدیث می‌گوید: شیفتگان دانش بدانند که در این باب، آنچه را روایت شده، نیاورده‌ام. نخستین فتنه این امت، فتنه اینان است. بین خود و خدا نتوانستم کتاب را بدون یاد و ذکر اینان بیاورم.

حدیث پیامبر: «أئذنوا له عليه لعنة الله و على من يخرج من صلبه إلا المؤمن منهم و قليل ما هم يشرفون في الدنيا و يضعون في الآخرة، ذوو مکر و خديعة، يعطون في الدنيا و ما لهم في الآخرة من خلاق».

بنوامیه و بنوالمغیره و بنو مخزوم؛^۱ اهل بیتم پس از من، از سوی امتم کشته یا آواره خواهند شد. بیشترین کینه را به ما بنوامیه، بنی مغیره و بنی مخزوم دارند.»
«حاکم» می گوید سند این حدیث نیز صحیح است، اما شیخین آن را نیاورده‌اند.
وقتی «مروان بن حکم» در جنگ جمل اسیر شد و امیرمؤمنان علی (ع) او را آزاد کرد، اصحاب امیرالمؤمنین (ع) عرض کردند:

ای امیرمؤمنان! «مروان» با شما بیعت خواهد کرد. فرمود: «آیا پس از کشته شدن عثمان با من بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست! دست او مانند دست یهودی است. [کنایه از اینکه او نیز مانند یهودیان، پیمان شکن است] اگر با دستش بیعت کند، در عمل مکر و حيله به کار می برد. آگاه باشید! حکومت کوتاه مدتی خواهد داشت، به اندازه‌ای که سگ با زبان، بینی اش را بلیسد. او پدر چهار فرمانرواست [یعنی ولید، سلیمان، یزید و هشام]. امت از دست او و فرزندانش روزگار خونینی خواهند داشت.»^۲

امیرمؤمنان (ع) فتنه اینان را چنین تعریف می کند:

«ترسناک ترین فتنه‌ها در نظر من، فتنه بنوامیه بر شماست، فتنه‌ای کور و ظلمانی ... به خدا سوگند! بنوامیه پس از من برای شما زمامداران بدی خواهند بود. آنان چونان شتر سرکش اند ... با شما چنین برخوردی دارند و از شما کسی باقی نگذارند جز آنکه برای آنها سودمند باشد، یا آزاری به آنها نرساند.

بلای بنوامیه بر شما طولانی خواهد ماند، چندان که یاری خواستن شما از ایشان مانند یاری خواستن بنده از مولایش باشد یا مانند یاری خواستن کسی که تسلیم شده، از صاحب و پیشوای خود. فتنه‌های بنوامیه پیایی با چهره‌ای زشت و ترس آور، ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیت، بر شما فرود آید. نه نور هدایتی در آن پیدا و نه پرچم نجاتی به چشم می خورد.»^۳

۱. همان ۵۳۴/۸۵۰۰ و ج قدیم ۴: ۴۸۷.

۲. نهج البلاغه: خ ۷۳.

۳. همان، خ ۹۳.

برآیند این احادیث و روایات دیگر در این باره، به کردار زشت تمامی بنی‌امیه اشاره دارد. اگر کسی به آن احادیث آگاه گردد و از سیره بنی‌امیه باخبر شود، مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» را باور نخواهد کرد. شایان ذکر است «ابن مبارک» (م ۱۸۱ هـ.ق) چنان که «المزی» می‌گوید که یکی از رهبران بزرگ و محدثان اسلام است، معتقد می‌باشد که «معاویه» به رغم جرم‌های بزرگ و گناهانش که آغاز و انجامی ندارد، بهتر از «عمر بن عبدالعزیز» است. ^۱ کسانی بوده‌اند که عمر بن عبدالعزیز را فاسق دانسته، وی را به استهزاء گرفته و تکفیرش می‌کردند. ^۲ حال چگونه وی می‌تواند مهدی باشد؟! ^۳

۷. موضع‌گیری امام صادق(ع) در برابر مهدویت «عمر ابن عبدالعزیز»

پس از آنکه تعبیر قرآن کریم را درباره بنی‌امیه بیان کردیم و به سنت پاک نبوی در برابر «امویان» و «مروانیان» و دولت اینان (شجره ملعون) و همچنین ذکر فرمایش امیرمؤمنان(ع) درباره فتنه و انحراف آنها اشاره کردیم، شایسته است تعبیر امام صادق(ع) را درباره این دولت که از اساس و ریشه، خبیث و منحرف بود، نیز بی‌آوریم. «سفیان بن عیینه» از امام صادق(ع) نقل می‌کند که:

«بنی‌امیه نگذاشتند مردمان به معنای حقیقی شرک پی ببرند، زیرا اگر مردم معنای شرک را نمی‌دانستند، امویان می‌توانستند مردم را وادار به شرک‌ورزی کنند.» ^۴

«حکم بن سالم» به نقل از راوی می‌گوید ابو عبدالله(ع) فرمود:

«إِنَّا وَ آلِ ابی سَفِیَانِ أَهْلِ بَیْتِنَا فِی اللَّهِ، قَلْنَا: صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ! قَاتِلِ ابُوسَفِیَانَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ قَاتِلِ مَعَاوِیَةَ عَلِیِّ بْنِ ابِی طَالِبٍ (ع) وَ قَاتِلِ یَزِیدَ بْنِ

۱. تهذیب‌الکمال ۱۶: ۳۵۲۰/۶.

۲. الشریعه / آجری ۳: ۲۰۱۲/۵۲۰ اثر شماره ۷۱۳.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی ۲۰: ۳۲.

۴. اصول‌الکافی ۲: ۴۱۵-۴۱۶ / کتاب‌الایمان و الکفر.

معاویه الحسین بن علی (ع) و السفیانی یقاتل القائم (ع)؛^۱ ما و خاندان ابوسفیان، در راه خدا با هم دشمنی داشتیم. گفتیم «خدا راست گفت» گفتند «خدا دروغ گفت»! ابوسفیان با رسول خدا (ص) جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب جنگ کرد و یزید بن معاویه با حسین بن علی مبارزه کرد و سفیانی با قائم می جنگد.

در سیره و عملکرد «عمر بن عبدالعزیز» گفته اند که او ردّ مظالم کرد و حق را به صاحب حق سپرد و فدک را به اولاد فاطمه (س) برگرداند. وی را به عدالت نیز ستوده اند! ممکن است برخی فریب چنین ظاهری را بخورند، اما باید توجه داشت که او حکومت را از شجره ملعونه ستاند و مقتضای عدالت آن بود که از حکومت کنار رود. چنان که حدیث صحیح می گوید، اینان قومی بودند که از اقدام برای دست یابی به حکومت نهی شده بودند، در نتیجه وی نمی بایست بدان اقدام می ورزید، یا دست کم می باید پس از حیاتش، حکومت را به صاحبان حقیقی اش برمی گرداند، نه اینکه دوباره حکمرانی را به شجره خبیثه که از اصل و ریشه مشروعیت نداشت، برگرداند! در برابر غضب چنین حقی سترگ، آن ردّ مظالم چه ارزشی دارد؟! «عبدالاعلی»، کارگزار «آل سام»، از ابو عبدالله امام صادق (ع) پرسید: آیه می فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ تُوتِي الْمَلِكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ»^۲ بگو خدایا! صاحب فرمانروایی! به هر که خواهی، حکومت می دهی و از هر که خواهی، باز می ستانی». آیا خدا به بنی امیه فرمانروایی نداد؟ فرمود: «لیس حیث تذهب إلیه، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَتَانَا لِمَلِكٍ وَ أَخَذْتَهُ بِنَوَامِيَةِ بَمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الثَّوْبُ فَيَأْخُذُهُ الْآخِرُ، فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي أَخَذَهُ»^۳ چنین نیست که می پنداری. خدا به ما فرمانروایی داد، اما بنی امیه آن را ستاندند، مانند مردی که پیراهن دارد اما دیگری آن را می گیرد و می برد اما مال گیرنده نیست».

از این رو امام صادق (ع) به صورت مستقیم، مهدویت «عمر بن عبدالعزیز» را باطل

۱. معانی الاخبار / صدوق ۱/۳۴۶ باب معنی قول الصادق (ع) إنا و آل ابی سفیان...

۲. آل عمران (۳) آیه ۲۶.

۳. روضة الكافي ۸: ۳۸۹/۲۲۲.

نمی‌شمرد، زیرا تمامی امت دروغ بودن آن را می‌دانستند، بلکه جرایم بنی‌امیه را به امت می‌گفت و حتی یک نفر از آنها را استثناء نمی‌کرد، چنان‌که این روال را در احادیث گذشته درباره‌ی کردار زشت بنی‌امیه دیدیم.

امام هر مطلبی را که برای اثبات دروغ بودن ادعاهای باطل مهدویت لازم بود، بیان می‌کرد؛ چه مربوط به عصر ایشان بود و چه در آینده پیش می‌آمد. گاه به روشنی می‌فرمود مهدی هنوز زاده نشده، بار دیگر می‌افزود که مهدی از نسل و فرزندان امام حسین (ع) است، هویت کامل مهدی را بیان می‌کرد و... در این صورت، مجال و بهانه‌ای نمی‌ماند تا کسی بدین ادعاهای باطل دست‌آویزد و آن را استمرار بخشد، یا به دروغ، ادعای مهدویت کند.

بخش سوم

شبهه مهديت «محمد بن عبدالله حسني»

۱. خاستگاه و انگیزه شبهه

در ورای خاستگاه ترویج مهدویت «محمد بن عبدالله، حسن بن امام حسن (ع)»، معروف به حسن محض، اهداف جهادی با انگیزه‌های سیاسی آمیخته شده بود. در اواخر عصر اموی، در منطقه «ابواء» شخصیت‌ها و بزرگان «بنی هاشم»، از «حسنی‌ها» و «زیدی‌ها» و «بنی عباس» گرد آمدند تا نیروهای خود را سر و سامان داده، با یک تن از میان خود بیعت کرده، مردمان را به یاری وی بخوانند تا حکومت اموی را براندازند، چون مال و جان مردمان را تباه کرده و فساد بسیار برانگیخته بود.

شورش‌ها و قیام‌های پیاپی و پیشین علوی‌ها که حکومت طاغوت را به زانو درآورده بود، مردمان را بر چنین همبستگی تشویق می‌کرد و چنین نشان می‌داد که طاغوت روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند و به زودی به زباله‌دانی تاریخ پیوسته و هرگز باز نخواهد گشت.

گردهمایی هاشمی‌ها به بیعت با «محمد بن عبدالله بن حسن محض» انجامید و بدو لقب مهدی دادند تا نقش آن رهبری را بر عهده گیرد که به آرزوی امت برای چیرگی بر ستم و دشمن، جامعه عمل بپوشاند و عدل و برابری را میان مردمان بگستراند. برای شروع جنبش خود، شعار و رمز «الرّضا من آل محمد» را برگزیدند، زیرا این شعار تضمین می‌کرد هیچ یکی از بنی هاشم خودکامگی و استبداد نخواهند ورزید. این شعار همچنین نمایانگر حق مساوی و برابر طرف‌های درگیر و حاضران در گردهمایی «ابواء» در حکومتی

بود که انتظار و امید آن را داشتند، اما عباسی‌ها با مکر و حيله، به سرعت توانستند میوه و ثمره جنبش را از آن خود کنند.

نخستین دستاورد جنبش، کشتن «مروان حمار»، آخرین طاغی اموی در سال ۱۳۲ ه. ق بود. عباسیان حکومت را در دست گرفتند و جنگ و نبرد سختی بر علیه علویان به پا کردند که در تمام مدت حکمرانی «طَلَقًا» یعنی همان اسیران آزاد شده پیامبر هنگام فتح مکه، ادامه داشت.

پیش‌بینی امام صادق (ع) درباره بنی‌الحسن پس از گردهمایی به تحقیق پیوست و رهبر شکست خورده یعنی «محمد بن عبدالله» نتوانست این ضربه را تحمل کند. وی بیهوده کوشید مخفیانه نیرو فراهم آورد تا بر علیه عباسیان که حکمرانی را به چنگ آورده و پیمان با وی را شکسته بودند، شورش کنند. اما وضع همچنان به سود عباسیان بود، تا زمانی که «سَفَّاح» (۱۳۲-۱۳۶ ه. ق) به هلاکت رسید و حکمرانی، از آن برادرش «منصور دوانیقی» شد. وی تمام هم‌تس را صرف آن کرد که از جای «محمد» و برادرش «ابراهیم» فرزندان «عبدالله بن حسن» که مخفی شده بودند، آگاهی یابد، اما هیچ یک از جاسوسانش، نشانی در هیچ کجا از آن دو نمی‌یافتند.

پسرعموی آن دو یعنی «حسن بن زید بن حسن» بر ترس «منصور» می‌افزود و وی را بر علیه «محمد» تحریک می‌کرد و می‌گفت:

به خدا سوگند! حتی اگر در ظاهر به نشان دوستی، پیراهن خود را به تو دهد، اما در نهان از ضربه زدن به تو غافل نیست.

موسی بن عبدالله بن حسن پس از شنیدن این سخن گفت:

خدایا! خون‌بهای ما را از «حسن بن زید» بستان!

این امر «منصور» را واداشت تا هنگامی که برای گزاردن حج در سال ۱۴۴ ه. ق به مدینه رفت، پدر محمد، «عبدالله بن حسن» و برادرش و عموها و عموزادگانش را در

مدینه زندانی کند. وقتی از مدینه باز می‌گشت، آنان را با غل و زنجیر به «ربذه» تبعید کرد و از آنجا به سیاهچال‌های عراق در منطقه هاشمیه که مرکز برادرش «سفاح» بود، فرستاد. رهبر شکست خورده جنبش، «محمد بن عبدالله» ناچار شد برادرش «ابراهیم» را به بصره فرستد و خود در مدینه شتاب‌زده شورش کند و مرگ را بر زندگی برگزیند و به خیل شهدای بنی‌الحسن (ع) پیوندد. سرانجام وی، مرگ در منطقه «احجار الزیت» بود، چنان که سرانجام برادرش «ابراهیم» نیز در «باخمراء» معلوم گشت. یاران پراکنده و شکست خورده آن دو، به مهدویت دروغین «محمد بن عبدالله» پی بردند و بازماندگان بنی‌الحسن و دیگران فهمیدند آنچه امام صادق (ع) پیش از گردهمایی «ابواء» فرموده و پیش‌بینی کرده بود، راست و درست است.

اما چه کسانی در پشت پرده، مهدویت «محمد بن عبدالله حسنی» را ترویج می‌نمودند و حسنی‌ها را چنین داغدار کردند که حتی امام صادق (ع) نزدیک به بیست روز در غم اینان تب کرد، چندان که ترسیدند از دست برود؟!^۱ در پشت ماجرا، بی‌تردید اقشاری بودند که بدین قضیه دامن می‌زدند و در پیشاپیش اینان «عبدالله بن حسن» بود. وی شایع می‌کرد فرزندش «محمد» همان مهدی است که به ظهور وی در آخرالزمان بشارت داده‌اند و او تنها مردی است که روایت درباره‌ی وی آمده است و حتی بر این ادعا قسم می‌خورد!

«زهری» می‌گوید:

من و عبدالله بن حسن در مدینه نشسته بودیم و از مهدی یاد کردیم. عبدالله گفت: مهدی از فرزندان حسن بن علی (ع) است. گفتم: علمای خاندان تو این مطلب را نمی‌پذیرند و مشهور است مهدی از فرزندان امام حسین (ع) است. گفت: به خدا سوگند! مهدی از فرزندان حسن بن علی و فقط از فرزندان من است.^۲

۱. اصول‌الکافی ۱: ۱۷/۳۶۱ باب «ما یفصل به بین دعوی‌المُحقِّ و المُبطل فی أمر الإمامة» از کتاب الحجّة.

۲. تهذیب‌الکمال ۲۵: ۵۳۳۸/۴۶۸ در شرح حال محمد بن عبدالله بن حسن متنی.

گفته‌های دیگری نیز درباره مهدویت فرزند وی، «محمد» وجود داشت^۱ که باعث شد، توده مردم حتی فقیهان هم فریب بخورند، زیرا اصلی‌ترین مبلغ مهدویت «محمد بن عبدالله»، پدرش، عبدالله از جایگاه فضل و شرف برخوردار بود و نسب شریفی داشت. از شمار فقهای گمراه شده، «عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن مسور بن مخرمه زهری» است که پس از کشته شدن محمد، از اعتقاد به مهدویت وی پشیمان شد. «جعفر بن سلیمان عباسی»، والی مدینه وی را طلبید و گفت:

چرا به رغم آنکه علم و فقه می‌دانی، همراه محمد قیام کردی؟! گفت: از آن رو که می‌پنداشتم مهدی است. درباره وی برایمان روایت کرده بودند و پیوسته باور داشتم او مهدی است، تا آنجا که دیدم کشته شد. پس از این، دیگر فریب کسی را نخواهم خورد!^۲

«ذهبی» در شرح حال این فقیه می‌گوید:

دارای فضل، شرف و مروّت است. تنها لغزشی که کرد، آن بود که همراه «محمد بن عبدالله بن حسن» قیام کرد و پنداشت مهدی است، سپس پشیمان گشت و گفت: «پس از این کسی نمی‌تواند مرا بفریبد».^۳

فقیه مدینه «محمد بن عجلان» نیز به چنین لغزشی افتاد: و امر بر او مشتبه شد و گمان برد وی مهدی است که روایات گفته‌اند.^۴

از دیگر فقیهان مشهور مدینه، که همراه محمد قیام کردند، می‌توان به «عبدالله بن یزید بن هرمز» و «عبدالله بن حکم انصاری» اشاره نمود.^۵ «ذهبی» می‌گوید:

سفیان ثوری بر عبدالحمید ایراد می‌گرفت چرا با محمد بن عبدالله بن حسن قیام

۱. در دنباله در فصل بیان نقش امام صادق در بطلان این مهدویت، بدین سخنان اشاره می‌کنیم.

۲. مقاتل الطایبین / ابوالفرج اصبهانی ۲۵۶.

۳. سیر اعلام النبلاء / ذهبی ۷: ۱۱۴/۳۲۹.

۴. مقاتل الطایبین ۲۵۴: تاریخ طبری ۷: ۵۹۹ در حوادث سال ۱۴۵ هـ؛ تهذیب الکمال ۲۵: ۵۳۳۸/۴۶۹.

۵. تاریخ طبری ۷: ۵۹۹.

کرده است و وی از فقیهان مدینه بود.^۱ وقتی از مالک بن انس درباره شورش همراه با محمد بن عبدالله استفتاء شد و به او گفتند بیعت منصور، خلیفه عباسی بر عهده ماست، گفت: «شما به اکراه بیعت کرده‌اید و بر آدم مجبور، عهد و پیمانی نیست». پس از این، مردمان به سوی محمد شتافتند و مالک ملازم خانه‌اش شد.^۲ ابوحنیفه آشکارا از ابراهیم، برادر محمد هواداری می‌کرد و دستور می‌داد که همراه او قیام کنند.^۳ شعبه بن حجاج نیز چنین بود.^۴ مالک، ابوحنیفه و شعبه به مهدویت محمد معتقد نبودند و گرنه به افتاء بسنده نمی‌کردند، بلکه وی را عملاً یاری می‌نمودند. به هر حال، اعتقاد برخی فقیهان به مهدویت او و همراهی برخی در قیام با وی و فتوای بعضی دیگر به سود او، همه و همه باعث شد بین توده مردم مدینه شایع شود که وی مهدی است و حتی خاندان حسنی فریب بخورند. «ابوالفرج» می‌گوید:

خاندانش وی را مهدی نامیدند و می‌پنداشتند او همانی است که روایات درباره وی آمده است.^۵

یساران و هوادارانش که به دین پای‌بند نبودند، برای اثبات مهدویت وی، گرفتار جعل حدیث شدند. چون «محمد بن عبدالله حسنی» کُندزبان بود،^۶ درباره نام وی و پدرش و عیبی که داشت، حدیث جعل کردند و آن را طبق زنجیره‌ای بریده از راویان، به «ابوهریره» نسبت دادند که گفته است: «مهدی، نامش «محمد بن عبدالله» است و کُندزبان است».^۷

شاعران نیز نقش برجسته‌ای در گسترش مهدویت «محمد بن عبدالله حسنی» داشتند.

-
۱. سیر اعلام النبلاء / ۷: ۲۱ / ۴ ضمن شرح احوال عبدالحمید بن جعفر.
 ۲. تاریخ طبری ۷: ۵۶۰: الکامل فی التاریخ ۵: ۱۴۹؛ البدایه و النهایه / ابن‌کثیر ۱۰: ۸۴ در حوادث سال ۱۴۵ هـ؛ عمده الطالب ۱۰۵ در اخبار محمد ذی‌النفس زکیه.
 ۳. مرآة الجنان / یافعی ۱: ۲۳۵ در حوادث سال ۱۴۵ هـ.
 ۴. المصابیح / ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی ۲۴/۴۵۳.
 ۵. مقاتل الطایبین: ۲۰۷؛ المصابیح ۹/۴۲۷.
 ۶. تاریخ طبری ۷: ۵۶۳؛ عمده الطالب فی أنساب آل ابی طالب / ابن‌عینه: ۱۰۳ در خبر عبدالله محض و نسل وی.
 ۷. مقاتل الطایبین: ۲۱۴.

اساساً شعر و مدح و ستایش افراد، نقش تبلیغی مؤثری در آن زمان داشت. شعرای غیرمتعهد فرصت را غنیمت شمرده و به منظور منفعت طلبی و کامجویی، مهدویت وی را

گسترده کردند. «مسلم بن علی» یکی از شاعرانی است که در این باره می‌سراید:

إِن الَّذِي يَرُوى الرِوَاةُ لُبِينٌ إِذَا مَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ فِيهِمْ تَجَرَّدَا
لَهُ خَاتَمٌ لَمْ يَعْطِهِ اللهُ غَيْرَهُ وَ فِيهِ عِلَامَاتٌ مِنَ الْبِرِّ وَ الْهُدَى^۱

کسی را که راویان می‌گویند، معلوم است؛

گرچه «ابن عبدالله» میانشان آشکار و برجسته است.

او نشانه‌ای دارد که خدا به کسی دیگر نداده و علامت‌هایی از نیکی و هدایت دارد.

شعر اشاره دارد به اینکه روی شانه «محمد بن عبدالله» خالی نقش بسته است. روایات مطرح درباره نشانه‌های مهدی نیز می‌گویند که وی خال دارد پس «محمد بن عبدالله»، همان «مهدی» است.

شاعر دیگری می‌گوید:

إِن كَانَ فِي النَّاسِ لَنَا مَهْدِي يَقِيمُ فِينَا سِيرَةَ النَّبِيِّ
فِيَّانَهُ مُحَمَّدًا تَقِيًّا^۲

اگر بین مردمان برایمان مهدی باشد که سیره پیامبر را میانمان برپا کند، او محمد پارساست.

شگفت آنکه شاعران گمراه حتی پس از کشته شدن «محمد بن عبدالله بن حسن»، دست از مهدویت وی برنداشتند، چنان که «عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر» در قصیده‌ای در رثای محمد می‌گوید:

هَلَّا عَلَى الْمَهْدِيِّ وَ ابْنِي مَصْعَبٍ أَجْرِيْتُ وَ مَعَكَ سَاكِبًا تَهْتَانًا^۳

۱. المصاييح ۴۳۷ / ۱۳؛ ابوالفرج در مقاتل: ۲۱۵ دو بیت اول را به مسلمة بن اسلم جهنی نسبت داده است.

۲. مقاتل الطائيين، ص ۲۱۵.

۳. تاريخ طبري ۷: ۶۰۱ - ۶۰۲؛ مقاتل الطائيين: ۲۶۷.

آفرین بر مهدی و فرزندان مصعب که اشکت را فراوان ریختی!

در نتیجه این تبلیغات گسترده برای «محمد بن عبدالله بن حسن» و مخصوصاً به دلیل اینکه وی از نزدیکان اهل بیت (ع) بود و همچنین به دلیل کار تبلیغی پدرش چنان که «ابن اثیر» می‌گوید: «این تبلیغات از سوی پدرش دامن زده می‌شد و او با هر کسی سخن می‌گفت، نظر و رأی طرف مقابل را برمی‌گرداند»،^۱ عوام و تسوده مردم به محمد، مهدی می‌گفتند. حتی گفته می‌شود چون «محمد بن عبدالله»، لباسی یمنی و قبطنی بر تن داشت،^۲ هر وقت مردم او را در کوچه‌های مدینه می‌دیدند، فریاد می‌زدند: ای مردمان مدینه! مهدی، مهدی!^۳

کار بدین جا خاتمه نیافت و خود «محمد بن عبدالله» هم مدعی شد، مهدی است، به امید و طمع آنکه همانی باشد که احادیث گفته‌اند.^۴ او با دعوت مردمان به سوی خود با این عنوان که مهدی موعود است، آنان را می‌فریفت. «ابن دأب» می‌گوید:

محمد بن عبدالله بن حسن، از خردسالی پنهان بود و مردمانی را می‌فرستاد تا دیگران را به سوی او دعوت کنند و مهدی نامیده می‌شد.^۵

وی بر فراز منبر به مردم می‌گفت:

تردید نکنید من مهدی‌ام. همانا که من اویم.^۶

نامه‌هایی را که به «عبدالله بن محمد منصور عباسی» می‌نوشت، با بسم‌الله شروع کرده و پس از آن می‌نوشت: «از مهدی، محمد بن عبدالله به عبدالله بن محمد». ^۷ چنین شیوه نامه‌نگاری، اشاره‌ای ظریف به پیمان‌شکنی «منصور» دارد و آنچه را که «منصور» در اواخر

۱. الکامل فی التاریخ ۵: ۱۴۴ در حوادث سال ۱۴۴ هـ.

۲. مقاتل الطایبین ۲۲۹.

۳. الکامل فی التاریخ ۵: ۱۴۱ در حوادث سال ۱۴۴ هـ.

۴. البدایة و النهایة ۱۰: ۸۴ در حوادث سال ۱۴۵ هـ.

۵. مقاتل الطایبین ۲۱۲ و ۲۱۳.

۶. همان.

۷. تاریخ طبری ۷: ۵۶۷.

عصر اموی به «محمد» می گفت، به یاد می آورد. «دوانیقی» درباره «محمد» می گفت:
این «محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن»، مهدی ما اهل بیت (ع) است.^۱
«عبدالله بن سعید جهنی» می گوید:

ابوجعفر (یعنی منصور) دوبار با محمد بیعت کرد. یکبار در مکه، در مسجدالحرام که خود نیز شاهد بودم. وقتی محمد بیرون می رفت، منصور برایش رکاب گرفت و محمد گفت: اگر امر حکومت به شما (عباسیان) رسد، بیعت من را فراموش می کنی.^۲

شاهد این مطلب آن است که وقتی عثمان بن محمد بن خالد را که همراه محمد قیام کرد، نزد منصور آوردند، منصور به او گفت:

ای عثمان! تویی که همراه محمد علیه من شورش کردی؟! پاسخ داد: «وقتی من و تو مکه بودیم، با وی بیعت کردیم. من به پیمانم وفا کردم اما تو بیعتت را شکستی...» و منصور دستور قتل وی را داد.^۳

تمامی این مطالب به این نکته اشاره دارد که عباسیان در گسترش مهدویت حسنی نقش داشتند و حتی پیش از سقوط دولت امویان، به گوش اموی ها رسیده بود که «محمد بن عبدالله» ادعای مهدویت دارد. «ابوالفرج» گزارش می کند که «مروان حمار» (آخرین طاغی اموی) به «عبدالله» که روزی نزد وی آمده بود، گفت:

مهدی شما چه کرد؟ گفت: چنین مگو... موضوع آن طور که به تو رسیده، نیست! «مروان» جواب داد: درست است، اما خدا اصلاح و هدایتش کند!^۴
«نویختی» درباره «محمد» می گوید:

وقتی ابوجعفر [امام باقر (ع)] در گذشت، یارانش دو گروه شدند: برخی گفتند محمد بن عبدالله بن حسن امام است. وی بیرون مدینه و در آنجا کشته شده بود. آنها

۱. مقاتل الطایبین، ص ۲۱۲.

۲. مقاتل الطایبین ۱۸۷-۱۸۸ و ۲۵۹.

۳. الکامل فی التاریخ ۵: در شرح حال افراد مشهوری که با محمد بن عبدالله حسنی بودند.

۴. مقاتل الطایبین ۲۲۹.

می‌پنداشتند وی قائم و امام مهدی است و کشته نشده است و در کوهی که بدان «علمیه» می‌گفتند، مخفی شده است تا قیام کند. چرا که طبق پندار اینان رسول خدا(ص) فرموده بود: مهدی هم‌نام من است و پدرش هم‌نام پدرم است و محمد بن عبدالله، این مشخصات را داشت. وقتی ابوجعفر محمد بن علی(ع) درگذشت، «مغیره بن سعد» اعتقاد به امامت «محمد بن عبدالله» را فریاد می‌زد و آن را آشکار می‌کرد، اما پیروان و یاران «عبدالله جعفر بن محمد»(ع) آن را نپذیرفته و رد می‌کردند.^۱

نکته مهم اینجاست که این مطلب بسیار شگفت‌آور است، چرا که پر از تناقض و اشتباه است. چون مهدویت «محمد بن عبدالله بن حسن»، در زمان «مروان حمار» (آخرین حاکم اموی، متوفاً ۱۳۲ ه. ق) رواج یافت و در اواخر دوران امامت امام صادق(ع) شایع گشت. او اندکی بعد از قیامش در سال ۱۴۵ ه. ق کشته شد. این وضع، برآیند موضع‌گیری و حمایت فقیهان و شاعران و نقش تبلیغات «حسنی‌ها» در دامن زدن و گسترش مهدویت وی میان مردمان بود. اما سخن «نوبختی» بیان می‌دارد چنین وضعی بلافاصله پس از شهادت امام باقر(ع) در سال ۱۱۴ ه. ق به وجود آمد، در حالی که «محمد بن عبدالله» با اوصافی که بیان کردیم، در آن وقت ناشناخته بود. در ثانی، معنا ندارد «مغیره» منکر قتل وی و مدعی غیبت و امامتش در زمان حیاتش شود، زیرا هیچ کس ادعا نکرده بود مثلاً زمانی که «محمد» خود را از «منصور» مخفی می‌کرد، ترور شده است تا «مغیره» آن را منتفی کند. بنابراین پس از شهادت امام باقر(ع) چگونه می‌توان این مطلب را اظهار کرد؟

برای تصحیح و پذیرش چنین سخنی، می‌باید پس از قتل «محمد بن عبدالله حسنی» اظهار مهدویت کرد، یا دست‌کم در زمان مخفی شدن و ترسش از «منصور»؛ اما اگر بدانیم «مغیره» به جرم سحر و کفر، در سال ۱۱۹ ه. ق و در زمان «هشام بن عبدالملک» کشته

شد^۱ و «محمد بن عبدالله» در آن وقت در آغاز جوانی بود، تناقض‌گویی سخن گفته شده، روشن می‌شود.

توده‌های شیعی، معتقد به امامت امام صادق (ع) بودند و از مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن بیزاری می‌جستند و حتی کاری نداشتند چه کسی تبلیغ کننده و اظهار کننده مهدویت وی است. اینان احادیث رسول خدا (ص) و اهل بیت طاهرینش (ع) را می‌پذیرفتند و آنچه را امام صادق (ع) به «حسنی‌ها» و یارانشان می‌گفت، قبول کرده بودند. امام به اینان هشدار داده و نه تنها از ادعای مهدویت بر حذر داشته بود، بلکه آنان را از شورش برضد «منصور» نیز باز می‌داشت، زیرا دولت وی در اوج قدرت بود. امام می‌خواست آنان بر برتری و کرامت خود باقی بمانند، زیرا پسرعموها و حامیان امام بودند، از این رو هم در زمان حیاتشان و هم پس از مصیبتی که بر آنان گذشت؛ برایشان گریست، زیرا از آنچه نمی‌دانستند، خبر داشت. پیش از این گفتیم که تاریخ‌نگاران و از جمله «ابن خلدون» اعتراف دارند که امام صادق (ع) پسرعموی حسنی‌ها، ایشان را از رخدادهایی می‌ترساند که در آینده برایشان پیش می‌آمد و اتفاقاً آنچه ایشان پیش‌بینی می‌کرد، رخ می‌داد.

۲. برخورد امام صادق (ع) با ادعای مهدویت حسنی

اکنون به بیان برخورد و موضع‌گیری امام صادق (ع) در برابر لقب دادن «محمد بن عبدالله بن حسن» به مهدی و اشاعه و گسترش مهدویت وی می‌پردازیم. اقدامات امام سبب شد امت به بشارت پیامبر (ص) درباره مهدی موعود منتظر ایمان آورد. در اینجا قصد نداریم به شورش حسنی‌ها پردازیم، بلکه به بیان این نکته همت می‌گذاریم که امام صادق (ع) هر جنبش و شورش علوی علیه حکومت ستمگر اموی و عباسی را تأیید و حمایت می‌کرد، البته این پشتیبانی از جهت اینکه رهبر قیام، «مهدی» است؛ صورت

۱. تاریخ طبری ۷: ۱۲۹ در حوادث سال ۱۱۹ هـ.

نمی گرفت. امام در همین حال تلاش داشت برای پیروزی هر شورش، جو و زمینه مناسبی به وجود آورد، تا نهضت به ثمر نشیند و خیر و نیکی بر ظلم و فساد چیره گردد و عدل و برابری میان مردمان گسترش یابد. این رویکرد و خط مشی امام را باید به درستی بیان نمود تا برخی تصور نکنند که امام صادق(ع) میل و اشتیاق نداشت برای اعتلای کلمه الله بر کره خاکی، به شرف شهادت نائل آید، یا ایشان مایل نبودند با تمام توان و صلابت، با باطل مبارزه کنند!

«منصور» روحیه امام را به خوبی می دانست، از این رو ایشان را چنین توصیف می کرد که «ابوعبدالله» مشخصاً فرد اندوهگینی است که صدای اعتراضش در حلقومش نهفته است. وی می دانست امام صادق(ع)، «نفس زکیه» را از ادعای مهدویت باز خواهد داشت، اما ایشان مانع جهاد و مبارزه و قیام او نمی شود و اگر می تواند و راهی هست، او را امر به معروف و نهی از منکر می کند. روزی خود منصور به امام صادق(ع) نامه نوشت که چرا مانند دیگر مردمان نزد ما نمی آیی؟ امام پاسخ داد:

«لیس لنا من أمر الدنيا ما نخافك من أجله و لا عندك من أمر الآخرة ما نرجو لك له و لا أنت في نعمة فنهنك بها و لا تراها نعمة فنعزبك بها فما نضع عندك؛ آن قدر از مال و منال دنیا نداریم که بترسیم آن را از ما بستانی و آن قدر تو به فکر و اندیشه آخرت نیستی که بدان امید نزد تو آییم. آن قدر هم نعمت نداری و بهره مند نیستی که بدان سبب به تو تبریک و تهنیت گوئیم، چنان که نعمت و مصیبتی نمی بینیم که بدان تو را تسلیت گوئیم، پس برای چه نزد تو آییم؟!».

منصور نوشت: نزدمان بیا که نصیحتمان کنی! امام پاسخ داد:

«من أراد الدنيا لا ينصحك و من أراد الآخرة لا يصحبك؛ دنیاطلبان تو را پند نمی دهند و آخرتجویان، با تو همنشین نمی کنند!»

۱. دلائل الامامة / طبری ۲۹۷-۲۹۸/۲۵۳ (۸۹)؛ الخرائج و الجرائح / قطب راوندی ۲: ۶۴۰-۶۴۱/۴۷.

۲. التذكرة الحمدونية / ابن حمدون ۱: ۱۱۳-۱۱۴/۲۳۰. اربلی در کشف الغمہ ۲: ۲۳۵ به نقل از وی، در مواعظ امام صادق نیز آورده است.

از این رو اولین کاری که «منصور» پس از کشتن «محمد بن عبدالله» کرد، آن بود که امام صادق (ع) را به حضور طلبید و با سخنانی تند به ایشان گفت:
 ای جعفر! دیدی «محمد بن عبدالله» که او را «نفس زکیه» می‌نامند، چه کرد و چه بر سرش آمد! الآن منتظرم یکی از شما حرکتی بکند تا کوچک و بزرگ را با هم سرکوب کنم!

امام حتی پیش از علنی شدن شورش می‌دانست از انقلابی که «محمد نفس زکیه» بدان دست زده است، کوچک‌ترین نتیجه و بهره‌ای حاصل نخواهد شد و به طور حتم، شورش وی شکست خواهد خورد و طبعاً این شکست، پیامدهای خطرناک سیاسی و فشارهای سنگینی، به طور عام برای خاندان علوی و به طور خاص برای خود امام خواهد داشت. این امر ایشان را وامی‌داشت که وابستگی و ارتباط خود با رهبر شورش و جامعه را بیان دارد تا شاید اینان تا هنگام آماده شدن نیازها و لوازم مطلوب برای پیروزی انقلاب، شتاب‌زدگی به خرج ندهند و بدانند پیامد شکست آنان دامن‌گیر امام نیز خواهد شد.

برخورد و موضع‌گیری امام برای ردّ ادعای مهدویت «محمد بن عبدالله بن حسن»، اولاً به خوبی بیانگر امامت ایشان و ثانیاً نشان‌دهنده باطل بودن چنین ادعایی را نشان می‌دهد. البته این موضع‌گیری، موضوعات دیگری را نیز روشن می‌کند که قصد داریم به آنها پردازیم:

الف) آگاه کردن بنی‌الحسن از نتایج ادعا و کشته شدن مدعی

۱. «ابوالفرج اصفهانی»، «شیخ مفید» و «ابن شهر آشوب» گزارش می‌کنند که: «عبّاسی‌ها» و «حسنی‌ها» در اواخر حکومت اموی، در «ابواء» گرد آمدند. آنگاه «صالح بن علی» برخاست و آنان را تشویق کرد تا با یک مرد از میان خود بیعت کنند. در این وقت «عبدالله

بن حسن» حمد و ستایش خدا را به جا آورده و گفت:
«می‌دانید فرزندانم، مهدی است، پس بیایید با او بیعت کنیم.» سپس همگان، از جمله
«ابوجعفر منصور» با فرزند وی یعنی محمد بیعت کردند.
وقتی امام صادق(ع) از گردهمایی‌شان خبردار شد، «محمد بن عبدالله ارقط بن علی بن
حسین(ع)» را نزدشان فرستاد تا بدانند آنان برای چه جمع شده‌اند. «عبدالله» گفت:
گردد آمدیم تا با مهدی، «محمد بن عبدالله» بیعت کنیم. در این هنگام امام صادق(ع)
نزدشان آمد. «عبدالله بن حسن» برای ایشان جا باز کرده و امام را پهلوی خود نشانده.
«عبدالله بن حسن» سپس سخن خود را تکرار کرد. امام فرمود:
«این کار را مکنید. هنوز هنگام این کار نرسیده است. اگر فکر می‌کنی فرزندان مهدی
است، بدان که چنین نیست و اکنون زمانه با او نیست.» «عبدالله» خشمناک شد و گفت:
به خلاف آنچه که می‌گویی، معتقدم. به خدا سوگند! پروردگار تو را از علم غیبش
آگاه نکرده است، به سبب رشک و حسادت بر پسر من چنین می‌گویی!
امام فرمود:

«به خدا قسم! چنین نیست!» آنگاه در حالی که بر پشت ابی‌العباس می‌زد، ادامه داد:
«این و برادرانش و فرزندان‌شان جزو شما نیستند.» سپس بر شانه «عبدالله بن حسن» زد
و فرمود:

«به خدا سوگند! حکومت نه به تو می‌رسد و نه به پسرت، اما به اینان می‌رسد و دو
پسرت کشته خواهند شد.» سپس دست «عبدالعزیز بن عمران زهری» را گرفت و به کمک
او برخاست و فرمود:

«آن کس را که ردای زرد پوشیده بود، دیدی؟ (در مجلس، فقط «ابوجعفر منصور»،
ردای زرد پوشیده بود) پاسخ داد: آری! فرمود: «به خدا سوگند! می‌دانم او را می‌کشد.»
عبدالعزیز پرسید: محمد را می‌کشد؟ فرمود: «آری». عبدالعزیز می‌گوید در دلم گفتم: قسم
به پروردگار کعبه که امام به او رشک و حسد می‌برد! اما به خدا سوگند! از دنیا نرفتم تا

آنکه گشته شدن آن دو (محمد و ابراهیم) را دیدم.

وی می‌افزاید: وقتی آن سخن را جعفر [امام صادق (ع)] فرمود، مردمان پراکنده شده و پس از آن دیگر گروهی نیامدند. «عبدالصمد» و «ابوجعفر منصور» هم به دنبال امام، از جمع جدا شدند و به ایشان عرض کردند: ای ابوعبدالله! آیا چنین عقیده‌داری؟! فرمود: «آری، به خدا سوگند! همین است که گفتم و می‌دانم».^۱

۲. در مناقب «ابن شهر آشوب» آمده است:

«وقتی با «محمد بن عبدالله بن حسن» به این عنوان که او مهدی امت است، بیعت شد، «عبدالله» (پدرش) نزد امام صادق (ع) آمد. وی امر بیعت را پنهان می‌کرد؛ چون می‌پنداشت امام حسادت می‌برد. امام صادق (ع) دستش را بر شانه «عبدالله» زد و فرمود:

«به خدا سوگند! حکومت نه به تو و نه به پسر تو می‌رسد! بلکه از آن این [یعنی سفاح] و سپس برای او [یعنی منصور] است و او پسر تو را در منطقه احجارالزیت می‌کشد، سپس برادرش را در طفوف می‌کشد، هنگامی که پاهای اسبش در آب است». منصور که آنجا بود، پرسید: ای ابوعبدالله! چه فرمودی؟ امام پاسخ داد: «همان که شنیدی و همین رخ خواهد داد».

راوی می‌گوید: شخصی که از «منصور» شنیده بود، به من گفت که «منصور» پس از شنیدن فرمایش امام گفت: «از آن هنگام که از نزد امام بیرون آمدم، مقدمات کارم را مهیا می‌ساختم و خود را آماده خلافت می‌کردم و چنان بود که فرمود».^۲

۳. در گزارش مسعودی آمده است:

«عبدالله [یعنی ابن حسن] خاندانش را جمع کرد و به کار همت گماشت و ابوعبدالله (ع) را برای مشورت دعوت کرد. امام حاضر شد و کنار «منصور» و «سفاح» و «عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» نشست. ابوعبدالله (ع) دستش را بر شانه «ابوعباس»

۱. مقاتل الطایبین ۱۸۵-۱۸۷ و ۲۲۵-۲۲۷؛ الإرشاد / شیخ مفید ۲/ ۱۹۰-۱۹۳؛ المناقب / ابن شهر آشوب ۴: ۲۴۹ باب فی معرفته (ع) باللغات و إخباراته بالغیب.

۲. المناقب ۴: ۲۴۹.

عبدالله سفاح» زد و فرمود:

نه چنین است! به خدا سوگندا یا این به حکومت می‌رسد یا کس دیگری نمی‌رسد. سپس دست دیگرش را بر شانه «ابوجعفر عبدالله منصور» زد و فرمود: و حکومت را کودکان این شخص، به بازی خواهند گرفت.^۱

۴. «ثقة الاسلام» به نقل از «موسی بن عبدالله بن حسن» از پدرش در سخنی طولانی

آورده‌اند که:

امام (ع) به عبدالله فرمود: «ای عموزاده! از رو آوری بدین امری که بدان گرفتار آمده‌ای، به خدا پناه ببر! می‌ترسم شری از آن به تو رسد».

امام همچنین درباره فرزندش فرمود:

در سده منطقه اشجع، جایی که چاله مسیل آن است، کشته خواهد شد. به خدا سوگندا اگر بجنگد و پیش برود بیشتر از دیوارهای اطراف مدینه را نخواهد دید... از خدا بترس و به خودت رحم کن؛ حداقل به فرزندان پدرت... به خدا سوگندا گویا می‌بینم که کشته شده، لباس‌هایش کنده شده و میان پاهایش خشت هست.

عبدالله خشمناک بیرون رفت، ابو عبدالله (ع) خود را بدو رساند و بدو گفت که:

خود و پسرانش کشته خواهند شد. سپس فرمود: «اگر حرف مرا می‌پذیری و به شیوه‌ای که بهتر است دفع شر می‌کنی، پس انجام بده. به خدایی که جز او معبودی نیست و عالم غیب و حضور است! او که بر بندگانش رحمان و رحیم و بزرگ بلند مرتبه است! دوست داشتم فرزندانم و از میانشان آن را که بیشتر از همه دوست دارم و نیز هر کسی را که از خاندانم بیشتر دوست دارم، فدای تو کنم! هیچ چیز به اندازه تو برایم ارزشمند و عزیز نیست، پس فکر نکن تو را فریب می‌دهم!»

«موسی بن عبدالله بن حسن» می‌گوید:

کمی بعد، بیست شب یا همین حدود، نگذشت که «ابوجعفر منصور» گماشتگانی فرستاد و پدر و عموزادگانم یعنی «سلیمان بن حسن»، «حسن بن حسن»،

«ابراهیم بن حسن»، «داود بن حسن»، «علی بن حسن»، «سلیمان بن داود بن حسن»، «علی بن ابراهیم بن حسن»، «حسن بن جعفر بن حسن»، «طباطبا ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود» را در غل و زنجیر کردند امام از حالشان خبردار شد که گرفتار چه وضعی شده‌اند. از شدت ناراحتی نمی‌توانست گوشه‌عبایش را که بر زمین می‌کشید، بالا کشد و بیست شب تب کرد و شب و روز می‌گریست، چندان که ترسیدند از دنیا برود!

پس از این جریان «محمد بن عبدالله» خود را نشان داد، مردم را به بیعت با خود فرا خواند. امام صادق (ع) را به زور برای بیعت بردند، اما سر باز زد و فرمود:

«به خدا سوگند می‌بینم که تو را از سدّ منطقه اشجع به طرف چاله‌اش بیرون می‌برند و سوارکار ماهری به تو حمله می‌کند. در دستش نیزه‌ای دارد که نصفش سفید و نیمی از آن سیاه‌رنگ است. بر اسبی سوار است که سرخ و سیاه و آبله‌زده است. بر تو ضربه‌ای می‌زند که کارگر نیست، اما تو بر بینی اسبش می‌کوبی و او را سرنگون می‌کنی. سپس سوارکار دیگری به تو هجوم می‌آورد که از محله آل ابی‌عمار دوئلی است. دو گیسوی بافته شده دارد که از زیر کلاه‌خودش بیرون آمده است و سبیل پرپشتی دارد. به خدا قسم! او قاتل توست. خدا به استخوان پوسیده‌اش پس از مرگ رحم نکند!»^۱

راوی خبر یعنی «موسی بن عبدالله بن حسن» شهادت می‌دهد تمام آنچه امام صادق (ع) پیش‌بینی کرده بود، رخ داد، درست مثل اینکه همه چیز را از قبل دیده بود.^۲

۱. نام این مرد (لعنه‌الله) حمید بن قحطبه است. وی سر محمد را در «احجارالزیت» جایی که امام صادق (ع) پیش‌بینی کرده بود، برید. زمان رخداد عصر دوشنبه، چهارده شب گذشته از ماه رمضان ۱۴۵ هـ بود، چنان که در تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۸۹ و ۵۹۴ آمده است و نیز در الکامل فی التاریخ ۵: ۱۶۳؛ البدایة و النهایة ۱۰: ۸۹ همگی در حوادث سال ۱۴۵ هـ ق و عمدة الطالب، ص ۱۰۵.

۲. اصول‌الکافی ۱: ۳۵۸-۳۶۶/۱۷ باب ما یفصل به بین دعوی‌المحق و المبطل فی أمر الإمامة، از کتاب الحجّة. قسمتی از ماجرا در الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۴۴ در حوادث سال ۱۴۴ آمده است.

ب) آگاه کردن مردم از سرنوشت مهدی حسنی و عاقبت مهدویت وی

پس از آنکه امام صادق(ع) «بنی الحسن» را از حقیقت تلخ و سرنوشت حتمی که از سوی دژخیمان «منصور دوانیقی عباسی» انتظارشان را می کشید، آگاه کرد، در مرحله بعدی و بیش از چند بار، سخن خویش را متوجه مردم، به ویژه یاران خود کرد تا کسانی را که می پندارند «ابن عبدالله»، مهدی است و به هر دلیل نمی دانند نظر امام درباره رهبریت حسنی ها چیست، آگاه کرده و به راه خیر و درست بخواند:

۱. «عنبسد عابد» می گوید:

وقتی جعفر بن محمد(ع) محمد بن عبدالله بن حسن را می دید، چشمانش پر از اشک می شد و می فرمود: «جانم به قربانش! مردم می پندارند او مهدی است، اما کشته خواهد شد. در کتاب پدرش علی(ع) که نام خلفای امت آمده، چیزی درباره وی نیست».

۲. «معلی بن خنیس» می گوید:

نزد ابوعبدالله(ع) بودم که «محمد بن عبدالله» آمد، سلام کرد و رفت. ابوعبدالله(ع) برای او دل سوزاند و چشمانش پر از اشک شد. عرض کردم به خاطر او دچار حالتی شدی که قبل از این ندیده بودم. فرمود: «به خاطرش دل سوزاندم، چون برای وی امید حکومت و حکمرانی را دارند که به او نخواهد رسید. در کتاب علی(ع) که نام خلفای امت و پادشاهان آمده، درباره اش چیزی ندیدم».

۳. «عیسی بن عبدالله» می گوید:

ام الحسین، دختر عبدالله بن محمد بن علی بن حسین(ع) به من گفت: به عمویم جعفر بن محمد(ع) گفتم: قربانت شوم! جریان محمد بن عبدالله چیست؟ فرمود: «فتنه ای است که محمد در آن، در منطقه بیت رومه کشته خواهد شد، نیز برادر

۱. الإرشاد ۲: ۱۹۳.

۲. روضة الکافی ۸: ۵۹۴/۳۲۳.

و مادرش در عراق، آنگاه که سَمّ اسبش در آب است»^۱.

۴. در حدیث صحیحی به نقل از «عبدالملک بن اعین» است که به ابو عبدالله (ع) عرض کردم:

«زیدیه و معتزله» پیرامون «محمد بن عبدالله» گرد آمده‌اند، آیا به قدرت خواهد رسید؟ فرمود: «به خدا سوگند! نزد من دو کتاب است که نام هر پیامبر و پادشاهی که به حکمرانی می‌رسد، در آنجا نوشته شده است. اما به خدا قسم! نام محمد بن عبدالله در هیچ یک از آن دو کتاب نیست»^۲.

۵. در روایت «طبری» آمده است که:

«حمزه بن عبدالله بن محمد بن علی»، همراه محمد قیام کرد. حمزه بیشتر از همه با محمد ارتباط داشت، در عین حال می‌گفت که جعفر (ع) به او گفته است: به خدا سوگند! محمد کشته خواهد شد»^۳.

۶. در روایت صحیحی به نقل از «فضیل بن سکره» آمده است:

نزد ابو عبدالله (ع) رفتم، فرمود: «ای فضیل! می‌دانی اندکی پیش به چه می‌نگریستم؟». عرض کردم: نه. فرمود: «به کتاب فاطمه (س). نام هر کسی که به حکمرانی برسد و نام پدرش در این کتاب هست، اما اسمی از بنی‌الحسن در آن نیافتم»^۴.

شایان ذکر است نیاکان امام نیز این خبر را داده‌اند. در حدیث صحیحی از «عبدالرحیم

بن روح قصیر» است که ابو جعفر امام باقر (ع) در شأن نزول آیه‌ای که می‌گوید:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ

بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ؛^۵ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان

سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنان محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت

۱. تاریخ طبری ۷: ۶۰۰-۶۰۱؛ مقاتل الطالبيين، ص ۲۲۰؛ الكامل فی التاريخ ۵: ۱۶۳ در حوادث سال ۱۴۵ هـ.

۲. اصول الکافی ۱: ۷/۲۴۲ باب ذکر الصحیفة و الجفر و الجامعة و مصحف فاطمه (س) از کتاب الحجة.

۳. تاریخ طبری ۷: ۶۰۱ در حوادث سال ۱۴۵ هـ.

۴. اصول الکافی ۱: ۸/۲۴۲ باب ذکر الصحیفة و الجفر... از کتاب الحجة.

۵. احزاب (۳۳) آیه ۶.

به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته، اولی هستند». فرمود: آیه، درباره حکم‌فرمایی است. این آیه پس از حسین (ع) درباره فرزندان اوست، از این رو ما سزاوارتر به حکومتیم و از دیگر مؤمنان و مهاجران و انصار، به رسول الله اولی هستیم.

عرض کردم: فرزندان ابوجعفر [ابن ابی طالب] در حکومت بهره‌ای دارند؟ فرمود: نه. پرسیدم: بنی‌العبّاس بهره‌ای می‌برند؟ فرمود: نه. راوی می‌افزاید: نسل بنی‌عبدالمطلب را یکایک برشمردم و در تمامی موارد می‌فرمود: نه. اما نسل امام حسن (ع) را فراموش کردم. دوباره خدمتشان رفته و آنگاه پرسیدم: فرزندان حسن از حکمرانی بهره‌ای می‌برند؟ فرمود: «به خدا سوگوگند، نه! ای عبدالرحیم! از آل محمد جز ما از آن بهره‌ای ندارد».^۱

امیر مؤمنان، علی (ع) نیز از سرنوشت «محمد بن عبدالله حسنی» خبر داد. «ثقفی» و «ابن ابی الحدید» برخی از خبرهای غیبی امام را آورده‌اند، از جمله فرمایش ایشان درباره محمد که در «احجارالزیت» کشته خواهد شد. همچنین به نقل از ایشان داریم: «یأتیه سهم غرب یكون فيه منیته، فیا بؤساً للرامی، شلت یده و وهن عضده؛^۲ تیری از سمت غرب بدو خواهد رسید که با همان خواهد مردا وای بر تیرانداز! دستش بریده باد و بازویش سست و لمس!»

ج) تأکید امام بر اینکه ادعای مهدویت، پیش از زمان مهدی (ع) خواهد بود
 امام صادق (ع) در خیرخواهی و هشدار به رهبری «حسنی‌ها» و مردمی که بدنه قیام بودند، نقش مطلوبی ایفا نمود. امام از آنان می‌خواست از دامن زدن به ادعای مهدویت «ابن عبدالله» دست بردارند. پس از این مرحله، خواسته امام آن بود که باور و انتظار امت برای امام مهدی (ع) که به ظهور ایشان در آخرالزمان بشارت داده شده بود، انتظار درست

۱. اصول‌الکافی ۲/۱: باب ما نصّ الله عزوجلّ و رسوله (ص) علی الائمه (ع) واحداً فواحداً، از کتاب الحجّه.

۲. الغارات / ثقفی، ص ۶۸۰؛ شرح نهج‌البلاغه ۷: ۴۸ در شرح خطبه ۹۲.

و صحیحی باشد و این باور تقویت گردد و قدرت و توانی در فرد پدیدار شود که بتواند هر ادعای مهدویتی را نقد و بررسی کند. امام تأکید داشت که ادعاهای مهدویت، پیش از زمان قیام مهدی (ع) است. نشانه این مطلب آن است که در گردهمایی «ابواء» به «عبدالله بن حسن» فرمود:

اگر فکر می‌کنی فرزندت مهدی است، چنین نیست و الآن موقع ظهور مهدی نیست.

این فرمایش امام به روشنی می‌گوید که مهدی موعود (ع) «محمد بن عبدالله حسنی» نیست، چون هنوز امام مهدی (ع) به دنیا نیامده بود و حداقل این مطلب پذیرفته شده بود که امامان دوازده نفرند که آخرینشان مهدی است. تمامی امت این حدیث را می‌دانست، پس می‌پرسید، یازده امام پیش از «ابن عبدالله» کجایند که وی آخرینشان باشد؟! این فرمایش امام همچنین بیانگر اموری است که پیش از ظهور رخ می‌دهد و حدیث شریف رسول خدا (ص) و اهل بیت طاهرش (ع) بدان اشاره دارد. این مطلب را در ردّ مهدویت مهدی عباسی توضیح می‌دهیم.

تفاوت هویت امام مهدی (ع) و هویت «مهدی حسنی»

امام صادق (ع) هویت متفاوت امام مهدی (ع) و «مهدی حسنی» را در نام پدر، کنیه، نسب، نام مادر و نژادشان بیان کرد. نام معروف مدعی مهدویت حسنی، «محمد بن عبدالله بن حسن مثنی»، فرزند امام حسن بن امیرالمؤمنین الإمام علی بن ابی طالب (ع) است. کنیه وی ابو عبدالله و مادرش، «هند» دختر «ابوعبیده بن عبدالله بن ربیع بن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب» است.^۱ بنابراین نام پدرش عبدالله، کنیه‌اش «ابوعبدالله»، از تبار حسنی و نام مادرش هند، زنی عربی و قریشی و آزاده است.

۱. عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، ص ۱۰۳؛ مقاتل الطائیین، ص ۲۰۶. در نسب مادرش به جای «ربیع» زمه نیز گفته‌اند.

امام صادق(ع) بیان می‌داشت تمامی این چهار مورد در هویت مهدی حسنی متفاوت از هویت امام مهدی(ع) است.

۱. اختلاف نام پدر و کنیه

دلیل «حسنی‌ها» برای مهدویت «نفس زکیه»، حدیث «اسمه اسمی و اسم آیه اسم آبی» است که می‌گوید: مهدی هم‌نام پیامبر و پدرش هم‌نام پدر پیامبر است. این حدیث، بنا بر فرض صحت و با قطع نظر از دیگر احادیث، نمی‌تواند دلیل باشد. زیرا ممکن است در امت، هزاران مهدی باشد؛ بسیاری از کسانی که در امت، «محمد بن عبدالله» نامیده می‌شوند. حال اگر حدیث جعلی باشد و اصلاً درست نباشد، چه باید گفت؟! ^۱

پیش از این نقش یاران و هواداران «مهدی حسنی» را در جعل حدیث برای یاری رساندن به ترویج باور مهدویت او گفتیم، اما باید دانست اینکه پس از کشته شدن مهدی حسنی، این روایت بر سر زبان راویان و محدثان بزرگ سنی افتاد، طبق خواست و نقشه حکومت عباسی بود تا عده‌ای را به استخدام درآورد و برای مهدویت «محمد بن عبدالله منصور عباسی» حدیث جعل کنند که در جای خود بیان خواهیم کرد.

امام صادق(ع) این حدیث پنداری را چنین رد کرد که درباره مهدی فرمود:
«نامش نام پیامبر و نام پدرش مانند اسم وصی است».^۱

نه امام صادق(ع) و نه هیچ یک از اهل بیت(ع) هرگز عبارت «پدرش هم‌نام پدرم حضرت محمد» را نفرموده‌اند و از ایشان، این چنین روایت نشده است. این امر نشان می‌دهد بعدها این عبارت به اصل حدیث اضافه شده است.

یکی از عالمان بزرگ حدیث‌شناس سنی، به نام «ابوالحسن آبری»، (م ۳۶۳ هـ. ق) در کتابش «مناقب الشافعی» می‌گوید:

«کسی که این عبارت را افزود، «ابوالصلت زائده بن قدامه» بود».^۲

۱. الغیبه / نعمانی، ص ۲۹/۱۸۱ باب ۱۰.

۲. البیان فی أخبار صاحب الزمان / گنجی شافعی، ص ۴۸۲.

«زائده» راوی ضعیفی در حدیث شمرده می‌شود. وی بسیار مشتاق بود آنچه را مناسب با اصل حدیث می‌دید، بدان بیفزاید. این امر نشان می‌دهد وی ناپاک بود و سنت مطهر را به بازی و شوخی می‌گرفت!

«گنجی شافعی» (م ۶۵۸ ه. ق) نیز می‌گوید:

آنچه «زائده بن قدامه» به حدیث افزوده، از اعتبار ساقط است. امام صادق (ع) حدیثی را که «حسنی‌ها» بدان چنگ می‌زدند، دروغ دانسته و نسبت دادنش به رسول خدا (ص) را نادرست می‌خواند. ایشان همچنین بیانی را که درباره نام مهدی و کنیه‌اش از رسول خدا (ص) رسیده بود، صحیح می‌کرد. در حدیث صحیح از «ابوبصیر» است که امام صادق، جعفر بن محمد (ع) به نقل از پدرانش فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: مهدی از فرزندانم است، هم‌نامم، هم‌کنیه‌ام و شبیه‌ترین مردمان به من در ظاهر و باطن است. غیبت و حیرتی خواهد داشت، آن قدر که مردمان از دینشان گمراه گردند. در این وقت است که مانند ستاره درخشان رخ می‌نمایند و زمین را پس از آنکه پُر از ستم و ظلم شده، آکنده از قسط و عدل می‌کند.^۱

این حدیث را «جابر بن عبدالله انصاری» نیز از رسول الله (ص) روایت کرده است.^۲ او هم اختلاف کنیه را بیان می‌کند، کنیه «محمد بن عبدالله»، «ابو عبدالله» بود، اما کنیه امام مهدی (ع) «ابوالقاسم» است. شایان ذکر است که «محمد بن حنفیه» که بیش از پنجاه سال پیش از «محمد بن عبدالله بن حسن»، ادعای مهدویت وی شد، کنیه‌اش «ابوالقاسم» بود، اما احدی به «کیسانیه» اعتراض نکرد و به ایشان نگفت که مهدی اینان (محمد بن حنفیه) نام پدرش علی است، در حالی که برحسب حدیث پنداری می‌باید نام پدر امام زمان (ع)، «عبدالله» باشد. این امر نشان می‌دهد این تعبیر، به حدیث اضافه شده است.

۱. إكمال الدین ۱: ۴/۲۸۷ باب ۲۵.

۲. همان، ص ۱/۲۸۶.

۲. اختلاف در نسب از جهت پدر

امام صادق(ع) اختلاف حاصل میان نسب امام مهدی(ع) از جهت پدری و نسب «نفس زکیه» را که به لباس مهدویت درآمده بود، بیان فرمود. تردیدی نیست نفس زکیه، حسنی است، چون از سلاله «ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب(ع)» است، اما نسب امام مهدی(ع) چنین نیست و ایشان «حسینی» است و نهمین فرزند از نسل امام حسین(ع) است. امام صادق(ع) این مطلب را در چند حدیث بیان فرمودند، گذشته از آنکه واقعیت‌های تاریخی درباره هویت امام مهدی(ع) نیز این مطلب را اثبات کرده است. شایان ذکر است فقط دو حدیث در عالم روایت وجود دارد که نسب «مهدی موعود» در آخرالزمان را حسنی می‌داند:

۱. حدیث «ابوداود» در «سنن» وی است. درباره این حدیث صحبت کردیم و ضعف و نادرستی آن را از چند جهت بیان کردیم.

۲. «طبری»، مفسر سنی در «تهذیب الآثار»^۱ به گونه‌ای مُرسَل (سند بُریده) آن را آورده است، فلذا حدیث وی اعتباری ندارد. اما به نقل از رسول خدا(ص) و اهل بیت(ع) طاهرش به ویژه امام صادق(ع) روایاتی افزون بر صد حدیث آمده که همگی صراحت دارد مهدی موعود، «حسینی» است. برای نمونه یکی را ذکر می‌کنیم. این روایت را «ابان بن عثمان» به نقل از امام صادق(ع) آورده است:

«روزی رسول خدا(ص) در بقیع بود. علی(ع) پُرسان پرسان در پی پیامبر بود. به او گفتند که ایشان در بقیع است. علی آمد و بر ایشان سلام کرد، پیامبر فرمود: بنشین. پس او را در قسمت راست خودش نشانند... آنگاه رسول خدا(ص) رو به علی(ع) فرمود: به تو مزده ندهم؟ ای علی! تو را از خبری آگاه نکنم؟ عرض کرد: «چرا ای رسول خدا(ص)!» پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «اندکی پیش جبرئیل نژدم بود و به من خبر داد قائم که در آخرالزمان قیام می‌کند و زمین را پُر از عدل

۱. سیوطی در الحاوی للفتاوی ۲: ۶۶ آن را به نقل از وی آورده است.

می‌نماید، از فرزندان تو و از نسل حسین است»^۱.

مانند این حدیث را «معاویة بن عمار» از امام صادق (ع) آورده است که:
 «إِنَّ جِبْرَائِيلَ أَتَانِي فَأَقْرَأَنِي مِنْ رَبِّي السَّلَامَ وَقَالَ يَا مُحَمَّدٌ... وَ مِنْكُمْ الْقَائِمُ يَصَلِّي
 عِيسَى بِنَ مَرْيَمَ خَلْفَةَ إِذَا أَهْبَطَهُ اللَّهُ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مِنْ وَوَلَدِ
 الْحُسَيْنِ؛^۲ جبرئیل نزد آمد و از پروردگار به من سلام رساند و گفت: ای محمد...
 قائم از شماست. وقتی خدا عیسی بن مریم (ع) را به زمین می‌فرستد، او پشت سر
 قائم نماز می‌گزارد. قائم از ذریه علی و فاطمه و از فرزندان حسین است».

چرا امامت و مهدویت، از ذریه امام حسین (ع) است نه امام حسن (ع)؟!؟

اگر به پدیده امامت از آن لحاظ که مهدی موعود، «قائم ائمه» و از «نسل آنان» است بنگریم، می‌یابیم که «امامت» مختص و منحصر در ذریه امام حسین (ع) است. این انحصار فقط در بیان روایات صحیح نیست، بلکه در واقعیت خارجی نیز چنین است. تمامی نسل‌ها، فقط امامان از نسل امام حسین (ع) را که عهده‌دار امامت می‌شدند، می‌شناخت و با حکومت و سلطه‌های حاکم در آن زمان، به واسطه و صلاح دید و رهنمون آن امام، مخالفت و مبارزه می‌کرد. برای اثبات این مطلب کافی است که ببینیم «حسنی‌ها» تا بذل جان کوشیدند تا برای دعوت خویش، از امام صادق (ع) تأییدیه بگیرند. حتی وقتی «عبدالله بن حسن» کار فرزندش محمد را شروع کرد و یارانش را برای دیدار هم‌گرد آورد، گفت:

می‌دانم این کار راست و درست نخواهد شد، مگر آنکه «ابوعبدالله جعفر بن محمد»
 را ملاقات کنم.^۳

چنان که دیدیم وقتی امام در گردهمایی آنها، حقیقت کار را برملا کرد و سپس

۱. الغیبه / نعمانی، صص ۲۴۷ - ۲۴۸ / ۱ باب ۱۴.

۲. روضة الکافی، کلینی ۸/۱۰.

۳. اصول الکافی ۱/۱۷ باب ما یفصل بین دعوی المحق و المبطل فی أمر الامامه، از کتاب الحجّة.

برخواست؛ همگی پراکنده شدند و بعدها دیگر اصلاً گرد نیامدند.

اما پرسش آن است که چرا امامت منحصر در ذریه امام حسین (ع) شد و فرزندان امام حسن (ع)، به مقام امامت نایل نشدند؟

پاسخ محکم و قاطع امام صادق (ع) از این قرار است:

«إِنَّ مُوسَى وَ هَارُونَ كَانَا نَبِيَّيْنِ مَرْسَلَيْنِ وَ أَخْوَيْنِ، فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ النَّبُوَّةَ فِي صُلْبِ هَارُونَ دُونَ صُلْبِ مُوسَى وَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ لَمْ يَفْعَلِ اللَّهُ ذَلِكَ؟ وَ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلاَفَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَقُولَ: لَمْ يَجْعَلِهَا اللَّهُ فِي صُلْبِ الْحُسَيْنِ دُونَ صُلْبِ الْحَسَنِ لِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكِيمُ فِي أَعْمَالِهِ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ»^۱؛ موسی و هارون، پیامبر مرسَل و برادر بودند. خدا نبوت را در نسل هارون و نه در صلب موسی نهاد و کسی نمی‌تواند بگوید چرا خدا چنین کاری کرد. امامت، جانشینی خدا بر زمین است و کسی نمی‌تواند بگوید چرا خدا آن را در نسل حسین قرار داد و در صلب حسن قرار نداد. چون خدای بلند مرتبه در کارهایش حکیم است: «در آنچه خدا انجام می‌دهد، چون و چرا راه ندارد؛ ولی انسان‌ها مورد بازخواست قرار می‌گیرند».

بنابراین می‌فهمیم راز انحصار امامت در ذریه امام حسین (ع)، بسیار عمیق‌تر از آن است که سببی را تصور کنیم که بدان خداوند، آن بندگان برگزیده پاک را برگزیند. مثلاً بگوییم علت آن است که آنان بندگان هستند که روحی بلند یا اخلاقی والا دارند یا به خدا پیوسته‌اند یا دارای دیگر شایستگی‌های ظاهری هستند که جزو الگوهای برتر در اسلام قرار دارند و بپنداریم اگر این علل نبود به امامت نمی‌رسیدند.

۳. اختلاف از جهت نام و نسب مادر

اختلاف نام مادر روشن است، نام «هند» کجا و نام «نرجس» کجا؟ چنان که امام

۱. انبیا (۲۱)، آیه ۲۲.

۲. کمال الدین ۲: ۳۵۸-۳۵۹ / ۵۷ باب ۳۳.

صادق (ع) در بیان هویت امام مهدی (ع) فرمود به مادر ایشان از آن رو که گاه کسی را به سبب برخی صفاتش نامگذاری می‌کنند، «صقیل» نیز می‌گویند. بنابر این نام‌های مادر امام زمان (ع) به علت جمال ظاهر و باطنش متعدد است.

اختلاف در نسب مادر از آن روست که مادر محمد بن عبدالله بن حسن، هند دختر «ابوعبیده» است. مادر «هند»، «قریبه» دختر «یزید بن عبدالله بن ذهب»، مادر او «خدیجه» دختر «محمد بن طلیب بن ازهر بن عبدعوف» است. مادرش، «ام‌مسلم» دختر «عبدالرحمن بن ازهر بن عبدعوف» است که مادر او «قده» دختر «عرفجه بن عثمان بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم» می‌باشد و مادرش «دنیبه»، دختر «عبد عوف بن عبدالحرث بن زهره» است. مادر وی دختر «علاء بن هرم بن رواجه» است. مادر او «رزا»، دختر «وهب بن ثعلبه بن وائله» از «بنی‌فهر» است و مادر وی از «بنی‌احمر بن حرث بن عبد مناف بن کنانه» می‌باشد،^۱ بنابراین «محمد بن عبدالله» از جهت مادرها و جدّه‌ها، از زنی عربی و قریشی است، از این رو به محمد، اصیل قریشی می‌گویند. اما امام مهدی (ع)، زاده زنی است که برترین کنیزکان بود، چنان که در احادیث مربوط به هویت ایشان به نقل از امام صادق (ع) گذشت. در روایت دیگری از امام است که مهدی موعود، پسر خاتون کنیزکان است.

برخی از یاران «محمد بن عبدالله بن حسن مثنی» که از «مغیریه و پیروان مغیره بن سعید کذاب» بودند، بر علیه «ابن ابی حازم» می‌گفتند «محمد» مَهِیره زاده است، یعنی عربی اصیل است. وی خدمت امام صادق (ع) رسید و دلیل آنان را نقل کرد. امام فرمود:

«آیا نمی‌دانند امام مهدی، زاده کنیزی اسیر است؟»^۲

۳. دستاوردهای آگاهی بخشی و اطلاع‌رسانی امام صادق (ع)

شاید از برجسته‌ترین دستاوردهای فرهنگی امام صادق (ع) در زمینه مهدویت، در آن برهه

۱. مقاتل الطالبین، ص ۲۰۶.

۲. الغیبه / نعمانی ۲۲۹-۲۳۰/۱۲ باب ۱۳.

وجود آورد، آن بود که کادر رهبری مبارزه با حکومت عباسی یعنی «حسنی‌ها»، به صورت کامل از ادعای مهدویت دست برداشتند، از جمله «عبدالله بن حسن» که آرزوی مهدویت برای پسرش «محمد» را داشت و همچنین خود «محمد» نیز که چنین ادعا می‌کرد.

«یحیی بن مساور» از «یحیی بن عبدالله بن حسن» نقل می‌کند:

وقتی پدرم (عبدالله بن حسن) و خانواده‌اش زندانی شدند، محمد بن عبدالله نزد مادرم آمد و گفت: ای ام یحیی! نزد پدرم در زندان برو و به او بگو محمد از شما می‌پرسد یک مرد (مقصود خودش بود) از آل محمد کشته شود، بهتر است یا اینکه ده‌ها مرد به قتل رسند؟ مادرم می‌گوید پذیرفتم و به زندان رفتم. پدرش را دیدم که تکیه بر پالان داده و پایش در غل و زنجیر بود. با دیدن این وضع، جزع و فزع و بی‌تابی کردم. گفت: ام یحیی! صبر داشته باش و اظهار ناراحتی مکن، گرچه شبی چنین نداشته‌ام. مادرم می‌افزاید سؤال محمد را به او گفتم، راست نشست و گفت: خدا محمد را حفظ کندا به او بگو جایی برود و قیام کند، زیرا فردای قیامت نزد خدا دلیلی و بهانه‌ای ندارد جز آنکه آفریده شدیم برای آنکه به داد و عدل قیام کند.^۱

«ابن اثیر» گزارشی آورده که گزیده‌اش چنین است:

وقتی «منصور عباسی»، بنی‌الحسن را در مدینه زندانی کرد و پس از بازگشتن از حج، آنان را به «ربذه» فرستاد، محمد و ابراهیم، در لباس و ظاهر عرب‌های بادیه‌نشین آمدند و با پدرشان مشورت کردند. او به آنها گفت که اگر «ابوجعفر» (منصور) نگذاشت با عزت زندگی کنید، منعی ندارد که با سربلندی بمیرید.^۲

این سخنان تقریباً بیان می‌دارد نظر و عقیده پدر درباره پسر دگرگون شده و او از ادعای مهدویت پسر دست برداشته و از آن صرف‌نظر کرده بود. اما پرسش محمد از پدر که در گزارش برادرش یحیی خواندیم، نشان می‌دهد محمد بر سر دوراهی قرار گرفته بود: یا باید خود را برای کشتن آماده می‌کرد تا پدرش و دیگر «حسنی‌ها» آزاد گردند، یا باید

۱. مقاتل الطایبین، ص ۱۹۳.

۲. الکامل فی التاریخ ۵: ۱۴۴ ضمن حوادث سال ۱۴۴.

خاندانش همچنان زندانی بمانند و وی از خودگذشتگی کند و وارد کارزار شود. به هر حال هر دو حالت نشان از این دارد که آن پندار و خیال بزرگ از بین رفته بود که وی می‌تواند زمین را پُر از عدل و داد کند.

به گزارش «ابن اثیر»، پدرش «عبدالله» ترجیح داد که «محمد» و «ابراهیم»، خواری تسلیم و زنده ماندن را نپذیرفته و همچون سرفرازان، شهید گردند.

اگر او همچنان باور داشت پسرش محمد، «مهدی موعود» است؛ چنان که پیش از زندانی شدن چنین اعتقادی داشت، باید بسیار مراقب جان و سلامتی پسرش محمد می‌شد و از زنده بودنش مطمئن می‌گشت و از آینده مهدویت وی خاطر جمع می‌شد. چون این امر مهم‌تر از آن بود که به دست «منصور دوانیقی» از بین رود و می‌بایست به او می‌گفت:

فرزندم! در قیام و ظهورت شتاب کن و بدان روح‌الله عیسی بن مریم (ع) برای یاریت خواهد آمد و پشت سرت نماز خواهد خواند و شرق و غرب زمین مال تو خواهد گشت. ببه برکت آگاهی‌ای که امام صادق (ع) به وجود آورد، دیگران از اعتقاد به مهدویت «محمد بن عبدالله»، دست کشیدند، از جمله جدّ مادری «محمد بن عبدالله» یعنی «مروان بن محمد». سخن امام صادق (ع) درباره‌ی هویت امام مهدی (ع) در او تأثیر گذاشت. گواه این مطلب، سخن «ابوالعبّاس فلسطی» است. وی می‌گوید:

به مروان گفتم محمد مدعی مهدویت است و مهدی نامیده می‌شود. گفت: مرا با او چکار؟! مهدویت نه از آن وی و نه پدرش، بلکه برای آن مهدی است که زاده کنیز است.^۱

از دیگر کسانی که از حقیقت آگاه شدند، «خدیجه» دختر «عمر بن علی بن حسین» (ع) است که پس از شنیدن استدلال امام صادق (ع) و تغییر عقیده، مهدویت «محمد بن عبدالله بن حسن» را مسخره می‌کرد.^۲ همچنین «کلبی نسابه» که حقیقت را مستقیماً از امام

۱. مقاتل الطایبین ۲۱۹ و ۲۲۸.

۲. اصول‌الکافی ۱: ۱۷/۳۵۸ باب ما یفصل به بین دعوی‌المحق و المیطل فی أمر الإمامة از کتاب الحجّة.

صادق(ع) شنید و از هیچ دستوری از «عبدالله بن حسن» پیروی نکرد.^۱ «موسی بن عبدالله بن حسن»، برادر خود «محمد بن عبدالله بن حسن» نیز از دیگر کسانی است که به واسطه روشنگری امام صادق(ع) آگاه گردید.

«اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب»، پیرمردی بزرگسال نیز از جمله این افراد است که «حسنی‌ها» وی را پس از آنکه از بیعت با «محمد» سرپیچی کرد و چون حدیثی از امام باقر(ع) درباره کشته شدن محمد نقل کرد، به قتل رساندند. امام صادق(ع) درستی این حدیث را تأیید کرده بود، اما هواداران «محمد»، اسماعیل را شامگاه روزی که از بیعت با اینان سرپیچید، کشتند.^۲

البته باید اذعان کرد که تنها امام صادق(ع) از نادرستی ادعای مهدویت «محمد بن عبدالله» آگاه نبود، بلکه علمای آل ابی طالب نیز بدین موضوع واقف بودند. به واسطه آگاهی رسانی امام، برخی حسنی‌ها از حقیقت آگاه شدند. گواه این موضوع، کلام «زهری» به «عبدالله بن حسن» است که پای می‌فشرد مهدی، پسرش محمد است. «زهری» به «عبدالله» گفت: «خاندانت این مطلب را قبول ندارند».

این گفته نشان می‌دهد که گروهی از بنی‌الحسن می‌دانستند ادعای مهدویت محمد نادرست است، زیرا اخبار مهدی موعود به آنها رسیده بود و این اخبار، جدا از مطالبی بود که امام صادق(ع) به حسنی‌ها می‌فرمود و در این باره مخلصانه آنان را پند و اندرز می‌داد. «عمرو بن عبید» نیز از این امر آگاه شد و مهدویت «محمد بن عبدالله» را انکار نمود. وی می‌گفت: چگونه امکان دارد او مهدی باشد و حال آنکه کشته می‌گردد؟! «ابوجعفر منصور»، خلیفه عباسی نیز این مطلب را می‌دانست، چنان که در این باره در بخش ادعای مهدویت پسرش محمد، که به دروغ، ملقب به مهدی عباسی شده بود، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱. همان، ص ۳۴۸-۳۵۱/۶.

۲. همان، ص ۳۶۳-۳۶۴/۱۷.

۳. مقاتل الطایبین، ص ۲۱۸.

بخش چهارم

ادعای مهدویت «مهدی عباسی»

۱. مدعیان مهدویت مهدی عباسی

۱-۱. ابوجعفر منصور

«منصور دوانیقی»، خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸ ه.ق) نخستین کسی بود که ادعا کرد پسرش «محمد»، مهدی است. وی در ابتدا، مهدویت «نفس زکیه» را اگرچه بدان باور نداشت، ترویج می‌کرد و به مهدویت پسرش اعتقاد نداشت، اما فقط به سبب اهداف و مصالح سیاسی چنین رویکردی داشت. «منصور» پیش از آنکه برادرش «سفاح» به حکومت برسد (۱۳۲ ه.ق) مملوق «حسنی‌ها» بود و چاپلوسی آنان را می‌کرد.

وی برای آینده سیاسی‌اش خواب و خیال بسیار داشت. حتی وی زمانی رکاب اسب نفس زکیه را گرفته و از وی خواست اگر مهدویتش ثمر داد و خلیفه مسلمانان شد، یادش نرود او یاور و حامی‌اش بوده است. اما زود بیعتش را شکست و پس از آنکه «سفاح» در سال ۱۳۶ ه.ق مُرد و وی به حکومت رسید، مهدویت نفس زکیه را منکر شد و قیام او را به شکست کشاند و اقدام به قتل وی و برادرش ابراهیم در سال ۱۴۵ ه.ق کرد، چنان‌که حتی پس از گذشت دو سال، در سال ۱۴۷ ه.ق عمویش «عیسی بن موسی» را نیز فریب داد. «سفاح» پس از «منصور» وی را ولیعهد خلافت کرده بود، اما «منصور» وی را خلع کرده و فرزندش محمد را ولیعهد نمود و عمویش را ملقب به مهدی نمود.^۱

کوشش‌های منصور برای سوءاستفاده از عقیده مهدویت برای مصالح سیاسی‌اش از اواخر حکومت اموی شروع شد. آن هنگام پسرش محمد، خردسالی پنج ساله بود. وی در

سال ۱۲۷ یا ۱۲۶ ه. ق به دنیا آمد، یعنی پنج یا شش سال پیش از آنکه عباسیان حکومت را به دست گیرند. از آن هنگام، طرح ادعای مهدویت در ذهن منصور بود تا در سال ۱۴۷ ه. ق که رسماً آن را اعلام کرد. این رخداد یک سال پیش از شهادت امام صادق (ع) بود. شاهد این مطلب، گفته «ابوسلمه مصبحی» است. وی می گوید خدمتگزار خلیفه برایم نقل کرد که:

منصور مرا به مأموریتی فرستاد و به من گفت: پای منبر «محمد بن عبدالله» بنشین و ببین چه می گوید. رفتم و پای منبرش نشستم و شنیدم «محمد بن عبدالله بن حسن» در سخنرانی برای مردم می گوید: «شما تردید ندارید که من مهدی ام و من همانا اویم.» آمدم و ابوجعفر (خلیفه) را خبر کردم، گفت: «دروغ می گوید، دشمن خدا. مهدی پسر من است.» این در حالی است که خود او پیش از این، «محمد بن عبدالله بن حسن» را به عنوان مهدی اهل بیت (ع) معرفی کرده بود.

روشن است تغییر عقیده «منصور» در زمان حکومتش و نیز در زمان حکمرانی برادرش «سفاح» نبود، چون در آن وقت «مهدی حسنی»، از دیدگان والیان بنی عباس در مدینه، پنهان شده بود. وضع به همین منوال پیش می رفت تا به ناگاه منصور در سال ۱۴۵ ه. ق علیه مهدی حسنی اقدام کرد. بنابراین، تغییر عقیده او قاعدتاً مدتی بعد از بیعتش با «محمد بن عبدالله بن حسنی» و توصیف وی به نام «مهدی» صورت گرفت، زیرا به واسطه روشنگری های امام صادق (ع)، سرنوشت و عاقبت «محمد بن عبدالله بن حسن» مشخص شده بود، از این رو هیچ مانعی، منصور را باز نمی داشت تا سلاح و شگرد حسنی ها یعنی ادعای مهدویت را برای فرزندش به کار گیرد و مردمان را به سوی وی فرا خواند، به ویژه که نامش محمد و نام پدرش نیز عبدالله بود و حدیث جعلی «و اسم ابيه اسم ابي» در آن زمان رواج داشت.

پیش از این گفتیم منصور پس از آنکه تعبیر امام صادق (ع) را درباره شهادت مهدی حسنی ها و رسیدن حکومت به بنی عباس شنید، در تدارک حکومت خود بود.

«ابوالحجاج جمال» گزارشی دارد که به روشنی تغییر عقیده «منصور» را از مهدویت «نفس زکیه» پیش از شهادت او بازگو می‌کند. ابوحجاج می‌گوید:

کنار ابوجعفر (منصور) ایستاده بودم. از سرنوشت محمد بن عبدالله بن حسن از من پرسید. به او خبر رسید عیسی بن موسی که برای نبرد با محمد فرستاده بود، شکست خورده است. منصور که لمیده بود، نشست و با چوبی که در دست داشت، بر تختش زد و گفت: «هرگز شکستی نیست و گرنه پیش‌گویی بازی کودکانمان روی منبرها و مشورت ما با زنان (که پیامبر در امر حکومت، پیش‌بینی کرده بود) کی محقق می‌شود؟!»^۱

باید پرسید اگر «منصور» معتقد به مهدویت حسنی بود، چرا شتابان تغییر عقیده داد؟ در ثانی او بر اثر پیش‌گویی امام محمد باقر(ع) در زمان دولت امویان^۲ به شکست قیام «محمد بن عبدالله بن حسن» مطمئن شد و این پیش‌بینی را از امام صادق(ع) نیز شنید، آن روز که امام «عبدالله بن حسن» را در حضور «منصور» و برادرش «سفاح» مخاطب قرار داد و فرمود:

به خدا سوگند! حکومت نه از آن تو و نه از آن پسرت است، بلکه برای این شخص [سفاح] سپس برای او [منصور] است؛ بعداً برای فرزندان او و همچنان برای آنان است. [در دولت عباسیان] خردسالان حکومت می‌کنند و با زنان مشورت می‌نمایند.^۳

«منصور عباسی» نقش اول فریب‌آمت و تحریف عقیده به امام مهدی موعود(ع) را به عهده داشت، چون گاه ادّعی مهدویت حسنی‌ها را داشت و در وقتی دیگر برای مهدویت فرزندش تبلیغ می‌کرد. این فریب‌کاری در حالی انجام می‌شد که اعتقاد راسخ داشت

۱. همان، ص ۲۴۱؛ تاریخ طبری ۷، ۵۹۸؛ البدایه ۱۰: ۹۰ در حوادث سال ۱۴۵ هـ. خواننده گرامی توجه داشته باشید: نكوهش مشورت با زنان (که در چنین روایاتی آمده، بنابر صحت آن) مربوط به زنان فرومایه و کم‌خردی است که شایستگی زمامداری مسلمانان را نداشته‌اند. مترجم.

۲. روضة الكافی ۸: ۲۵۶/۱۷۸.

۳. مقاتل الطایبین، ۲۲۶.

مهدی موعود کسی جز این دو است. گواه این مطلب، گفته «یوسف بن قتیبه بن مسلم» است. وی می گوید برادرم «مسلم بن قتیبه» برای من نقل کرد:

وقتی محمد بن عبدالله علیه منصور شورش کرده بود، منصور مرا طلبید. نزدش رفتم. گفت: به خدا سوگند او مهدی نیست، بلکه دیگری است که برایت می گویم، اما پیش از تو به کسی نگفتم و پس از تو هم به کسی نمی گویم. به خدا قسم! این پسر، همان مهدی است که روایت گفته است و من به او تیمن و تبرک کرده و به او فال خیر زده‌ام.^۱

«شیخ مفید» در این باره به نقل از «سیف بن عمیره» می نویسد:

نزد ابوجعفر منصور بودم. وی آغاز به سخن کرد و گفت: ای سیف بن عمیره! یکی از نشانه‌های ظهور آن است که سرش غیبی از آسمان نام مردی از فرزندان ابوطالب را ندا دهد. گفتم: «فدایت شوم! آیا چنین اعتقادی داری؟» گفت: آری، قسم به خدایی که جانم در دست اوست! چون با گوش خود این مطلب را شنیده‌ام. ای سیفا! این گفته حق است. اگر آن مرد آید، ما نخستین کسی هستیم که به او لبیک می گوئیم، چون برای مردی از عموزادگانمان چنین ندایی سر داده‌اند! گفتم: «منظورتان مردی از فرزندان فاطمه است؟» پاسخ داد: آری، ای سیفا!

اگر این سخن را از ابوجعفر محمد بن علی شنیده بودم، این مطلب را نمی پذیرفتم اما چه کنم که او محمد بن علی امام باقر (ع) است!^۲

اما به رغم دانستن این مطالب، «منصور» به آن عمل نکرده و رسماً مهدویت پسرش را اعلام کرد و باور قلبی اش را که مهدی فرزند فاطمه (س) است، جز برای «مسلم بن قتیبه» فاش نکرد. وی پیوسته با حق و حقیقت دشمنی ورزید و بدعت ناپسند مهدویت پسرش را رواج داد. در این کار، چنان که خواهیم گفت، جااعلان حدیث و شاعران چاپلوس وی را یاری کردند.

۱. همان، ص ۳۰۷.

۲. الارشاد ۲: ۳۷۰-۳۷۱.

۲ - ۱. جاعلان حدیث

جعل‌کنندگان دروغگو، نقش بسیاری در رواج مهدویت «مهدی عباسی» میان مردم داشتند، مانند «مقاتل بن سلیمان» که به دروغگویی و جعل حدیث مشهور بود. این مرد دروغگو می‌دانست امت مسلمان، بی‌هیچ اختلاف نظری، باور دارد شورش دجال از نشانه‌های ظهور مهدی موعود است. از این رو کوشید مردمان را قانع کند که ظهور دجال در زمان «محمد بن عبدالله منصور» اتفاق می‌افتد.

وی همان است که بر خدا و رسول دروغ بسته و فرزند منصور را ملقب به مهدی کرده بود. مقاتل می‌گفت:

اگر دجال اکبر در سال ۱۵۰ هجری شورش نکرد، بدانید من دروغگویم». وی این حدیث ساختگی را به نقل از «کلبی» بیان می‌کرد. روزی کلبی وی را دید و گفت:

من ابونظر هستم و هرگز برای چنین حدیثی نگفته‌ام. مقاتل گفت: ساکت باش ای ابونظر! مزین کردن حدیث برای ما با نام بردن از رجال است!

وی جرأت می‌کرد بر خدا و رسول (ص) دروغ بندد، از جمله روزی به «مهدی عباسی» گفت:

اگر بخواهی، برای احادیثی در ستایش عباس (جدّ عباسیان) جعل کنم! وی گفت:

«نیازی بدان ندارم!»

از مطالبی که خواهیم گفت، آشکار می‌شود که فراوانی احادیث جعلی درباره‌ی عباس و فرزندانش، ابن منصور را از احادیث ساختگی «مقاتل» بی‌نیاز کرده بود. اگرچه «مقاتل» به «منصور» گفته بود:

ببین چه احادیثی دوست داری تا برای بسازم! تمامی این مطالب را شرح‌حال‌نگاران درباره‌ی «مقاتل» نوشته و بر دروغگویی و فریبکاری او اتفاق نظر دارند.^۱

۱. این گفته‌ها و سخنان دیگر را در این کتاب‌ها می‌توان یافت: الجرح و التعديل / ابن‌ابی‌حاتم، ص ۱۰۴ و ۳۵۴؛ المجرور حسین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین / ابن حبان ۳: ۱۴؛ الضعفاء و المتروکین / دارقطنی، ص ۲۷۶ و ۵۲۷؛ الكامل فی ضعف الرجال / ابن عدی ۶: ۲۴۲۷؛ الضعفاء و المتروکین / ابن جوزی ۳: ۱۳۶؛ میزان الاعتدال / ذهبی ۴:

جاعلان و دروغگویان و جاهلان و یاوه‌سرایان و راویان ضعیف و نامعتبر دیگری نیز بوده‌اند که در اشاعه و ترویج مهدویت «مهدی عباسی» نقش داشته‌اند، از جمله: «ابراهیم بن مهاجر»، «احمد بن راشد هلالی»، «اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر»، «حسن بن احمد عطاردی»، «زید بن عوف ابی ربیعہ قطعی»، «سالم اعشی»، «محمد بن جابر بن سیار حنفی»، «محمد بن زیاد ابوبکر»، «محمد بن مخلد»، «محمد بن ولید مقری» که خدمتگزار بنی عباس بود.

احادیث ساختگی برای ترویج مهدویت مهدی عباسی

شایسته است که اشاره‌گذاری به احادیث ساختگی و تلفیقی، که معنای آنها تحریف شده است، داشته باشیم. این احادیث درباره‌ی مهدویت «محمد بن منصور»، کسی که همگان می‌دانستند شرابخوار است، جعل شد.

الف) از شمار این احادیث، روایت مردی ناشناخته است که با سلسله‌سندی بریده و منقطع، به «کعب الاحبار» نسبت داده شده است: مهدی از فرزندان عباس است. راویان؛ «ابن حماد» از «ولید»، او از «شیخ» از «یزید بن ولید خزاعی» و او از «کعب» گفته است. کسی نمی‌داند نام «شیخ» چیست. بنابراین سند بریده است، چون نام یکی از راویان، مبهم و گنگ است و این جدا از مُرسَل بودن حدیث است. چون کعب نمی‌گوید گوینده حدیث کیست. همه این موارد، جدا از عیب و ایرادهایی است که بر شخص کعب الاحبار وارد می‌باشد.

ب) از دیگر احادیث، روایتی است که برخی آن را به ابن عباس نسبت داده‌اند. در این حدیث از رسول خدا (ص) نقل شده است:

این عمویم، پدر چهل خلیفه است که بهترین و سرآمد قریش در بخشش است. از

فرزندان او «سَفّاح» و «منصور» و «مهدی» است. ای عموا خدا به من رسالت را آغاز کرده و به مردی از فرزندان تو به پایان می‌برد.

«ابن جوزی» حدیث را در کتاب «الموضوعات» آورده است،^۱ «ابن عراق» در «تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الموضوعه»،^۲ «سیوطی» در «اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه»^۳ حدیث را نقل می‌کند و می‌گوید: این حدیث جعلی بوده و از «غلابی» روایت شده است. البته سخن «سیوطی» خطایی آشکار است، چون «غلابی» راوی ثقه، جلیل‌القدر و مشهور است. وی «محمد بن زکریا بصری» (م ۲۹۸ هـ.ق) است^۴ و راوی این حدیث ضعیف، کس دیگری است. مؤید این گفته آن است که اسناد مذکور این حدیث، ضعیف و بُریده است^۵ و «سیوطی» در این باره نفهمیده و نسنجیده قضاوت کرده است.

از نشانه‌های جعلی بودن حدیث، آن است که با شمار سلاطین بنی‌عبّاس هم‌خوانی ندارد، زیرا اگر تعداد آنان را از آغاز حکومت سَفّاح تا پایان حکومت معتصم و اندکی پیش از تاتار بشماریم، در عراق ۳۷ خلیفه و در مصر از آغاز حکومت مستنصر بالله تا پیدایش دولت فاطمی، ۱۶ خلیفه هستند.^۶ بنابراین خلفای بنی‌عبّاس ۶۳ تن هستند. از همین نکته، دروغ و فریب جعل‌کننده حدیث روشن می‌شود، زیرا صراحتاً با حدیث صحیح «خلفا دوازده تنند» که پیامبر (ص) درباره جانشینان خود، یعنی امامان فرموده است، مخالفت دارد.

«حاکم» مانند حدیث «مهدی از عبّاسیان است» را از طریق «اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر» به نقل از پدرش آورده است،^۷ حدیث اسماعیل سست و ضعیف است. «ذهبی»

۱. ج ۱، ص ۳۴۵.

۲. ج ۲، ص ۱۱ و ۲۲.

۳. ج ۱، ص ۴۳۴-۴۳۵.

۴. رجال نجاشی: ۳۴۶-۳۴۷/۹۳۶.

۵. البدایه و النهایه / ابن کثیر ۶: ۲۴۶.

۶. در تاریخ الخلفاء نیز سیوطی همین را می‌گوید.

۷. مستدرک حاکم ۴: ۸۵۶۸/۵۹۹. در چاپ قدیم ۴: ۵۱۴.

می‌گوید: بر ضعف «اسماعیل» اتفاق نظر وجود دارد، در حالی که پدرش چنین نیست.^۱
این حدیث را «خطیب بغدادی» در «تاریخ» خویش به روایت «محمد بن مخلد بن حفص» آورده است،^۲ اما ارزشی ندارد. «ذهبی» این حدیث را ضمن شرح حال «احمد بن حجاج بن صلت» آورده و می‌گوید:

«محمد بن مخلد» به نقل از «خطیب بغدادی» آن را آورده است، اما وی آفت سخن است. تعجب آن است که خطیب آن را در کتاب تاریخ ذکر کرده و تضعیفش نهمرده است، گویا به سبب پستی حالش، آن را مسکوت گذاشته است.^۳

(ج) از دیگر احادیث جعلی، حدیث «محمد بن ولید مقرئ»، خدمتگزار عباسیان است که حدیث را به «عثمان بن عفان» رسانده است، وی می‌گوید:

شنیدم رسول خدا (ص) فرمود: مهدی از فرزندان عباس عمویم است.

حدیث را «ابن جوزی» در «علل المتناهیة»،^۴ «البانی» و هابی در «سلسلة الأحادیث الضعیفه»، آورده است.^۵ «سیوطی» در «الجامع الصغیر» معتقد است: «حدیثی ضعیف است»^۶ اما این حدیث، حدیثی کاملاً دروغ و بی‌پایه است، چنان که عده‌ای بدان صراحت دارند.

«مناوی» در شرح «الجامع الصغیر» درباره این حدیث می‌گوید: «ابن جوزی» بر این باور است که «محمد بن ولید مقرئ» جزء راویان آن است.

«ابن عدی» می‌گوید: «محمد بن ولید» حدیث جعل کرده، آن را به هم آویخته، می‌دزدد و سندها و متون را تحریف می‌کند.

«ابن ابی معشر» نیز درباره او می‌گوید: وی فردی کذاب است.^۷

۱. تلخیص المستدرک / ذهبی (چاپ حاشیه مستدرک حاکم - چاپ قدیم) ۴: ۵۱۴.

۲. تاریخ بغداد ۴: ۱۷۴۲/۹۳ در شرح حال محمد بن نوح بن سعید مؤذن.

۳. میزان الاعتدال ۱: ۳۲۸/۸۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۳۸/۸۵۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۱/۸۰.

۶. همان، ج ۲، ص ۹۲۴۲/۶۷۲.

۷. فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر / عبدالرئوف مناوی شافعی ۶: ۹۲۴۲/۲۷۸.

این حدیث را همچنین نگارنده «الصّواعق المحرّقه» آورده و از «ذهبی» نقل می‌کند که تنها «محمد بن ولید»، خدمتگزار بنی‌هاشم آن را نقل می‌کند. او هم که حدیث جعل می‌کرد.^۱

«ذهبی» در شرح حال این کذاب می‌نویسد:

ابن عدی می‌گوید که محمد بن ولید حدیث جعل می‌کرد. ابوعروبه می‌گوید که: او دروغگوست و این حدیث هم از یاوه‌سرایی‌های اوست....

او در ادامه، سه خبر به نقل از وی می‌آورد که همگی دروغ بر خدا و رسول بوده و سومی از همه خرافه‌تر است. وی می‌افزاید: ابوحاتم معتقد است او راستگو نیست. دارقطنی نیز گفته است که او ضعیف است.^۲

ت) حدیث ساختگی «احمد بن راشد هلالی» از «سعید بن خثیم» که به «ام‌فضل» رسانده است. وی به نقل از پیامبر(ص) می‌گوید:

ای عباس! وقتی سال ۱۳۵ ه.ق شد، حکومت از آن تو و فرزندان است که از جمله اینان است: سفاح و منصور و مهدی.^۳

ظاهراً «هلالی» نادان بوده و به تاریخ نیز آشنا نبوده است. او با این خبرش به مخالفت با مطالب روشن تاریخ پرداخته است، زیرا حکومت بنی‌عبّاس در تاریخی که این کذاب آورده، آغاز نشد، بلکه حکومت آنان بی‌هیچ اختلاف نظری از ۱۳۲ ه.ق شروع شد. از این رو «ذهبی» در شرح حال وی می‌گوید:

احمد بن راشد هلالی به نقل از «سعید بن خثیم»، خبر نادرستی درباره بنی‌عبّاس گفته است. وی خبر را آورده و می‌افزاید: همین خبر است که با نادانی‌اش جعل کرده است.^۴ به همین مقدار توضیح بسنده می‌کنیم، اشاره‌ای گذرا به بقیه احادیث یاوه‌سرایان و

۱. الصّواعق المحرّقه / ابن‌حجر هبشی، ص ۱۶۶.

۲. میزان‌الاعتدال ۴: ۵۹-۶۰ / ۸۲۹۳.

۳. تاریخ بغداد ۱: ۸۵ باب من اخبار ابی جعفر المنصور.

۴. میزان‌الاعتدال ۱: ۳۷۵.

دروغگویانی خواهیم کرد که برای مهدویت «مهدی عباسی»، احادیث جعل کرده‌اند؛ مانند «محمد بن زیاد ابوبکر» و «سالم اعشی» که کسی به آنان اعتنا نکرده و احادیثشان از «ابن عباس» ساختگی است.^۱

از دیگر جاعلان می‌توان به «محمد بن جابر سیار حنفی» و «حسن بن احمد عطاردی» اشاره کرد که نامشان هر دو در سند یک حدیث آمده که بر «ابی خدری» دروغ بسته‌اند.^۲ همچنین «ابی ربیع زید بن عوف قطعی» که حدیثش جعلی است؛^۳ «ضحاک» که به نقل از «ابن عباس» حدیث جعل می‌کند، به رغم آنکه چیزی از وی شنیده است. شاید مشکل به سبب شخص مجهول و ناشناخته‌ای است که ضحاک مطلب را از وی شنیده، چنان که «ابن حبان» نیز می‌گوید.^۴

شایان ذکر است که اخبار صریحی از اهل بیت (ع) رسیده که مقصود از «منصور» در روایات، امام حسین (ع) و مراد از «سفاح» امیر مؤمنان، علی (ع) است. این مطلب مربوط به پس از رجعت است.^۵ به هر حال بنی عباس کوشیدند امت را در بسیاری از زمینه‌ها و موضوعات فریب دهند و این به خاطر پیشبرد اهداف سیاسی آنها در جهت غلبه بر علویان بود، افزون بر آنکه آنان با چنین فعالیت‌هایی تلاش می‌کردند تا چهره‌ای پسندیده در نظر مردم از خود بیافرینند.

همگان می‌دیدند که عباسیان همان گروهی هستند که ثمره تلاش پیگیر جنگ و مبارزه علویان علیه حکومت ستمگر امویان را غصب کرده‌اند، از این رو بنی عباس نیاز داشتند تا آن چهره ناخوشایند را به هر قیمتی تغییر دهند. بنابراین در کسب این نتیجه به اینجا

۱. الموضوعات ۲؛ ترتیب الموضوعات / ذهبی ۱۱۷۲/۳۲۲؛ اللآئع المصنوعه ۱.

۲. تاریخ بغداد ۹؛ ۵۰۰۷/۳۹۹.

۳. الملل المتناهیة ۱؛ ۴۶۹/۲۹۰.

۴. لسان المیزان ۶؛ ۷۹۷۶/۴۵۲-۴۵۱ در شرح حال محمد بن فرح ازرق.

۵. رك: تفسیر عیاشی ۲؛ ۲۴/۳۲۶؛ الفیبه / نعمانی ۳۳۱-۳۳۲ / ۳ باب ۲۶؛ مختصر بصائر الدرجات؛ ۳۸ و ۳۹ و ۴۹ و

۲۱۳ و ۲۱۴؛ الاختصاص / شیخ مفید ۲۵۷-۲۵۸؛ الفیبه / شیخ طوسی، ص ۲۸۶.

رسیدند که راه برآوردن این خواسته‌شان به دست مشتی جاعل حدیث و دروغگو است که احادیثی این چنین برایشان جعل کردند. مثلاً گفتند: رسول خدا(ص) فرمود:

بسه من در عالم رؤیا نشان دادند بنی مروان از منبرم بالا می‌روند که بدم آمد، اما وقتی دیدم بنی عباس از منبرم بالا می‌روند، خوشحال شدم^۱

قسمت نخست حدیث مذکور، صحیح است که شرح آن پیش از این در دروغ‌های مهدویّت «عمر بن عبدالعزیز اموی مروانی» گذشت، اما قسمت دوم بدون تردید جعلی است و جاعل نیز «یزید بن ربیع» است که احادیثش مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد.^۲

در واقع عباسیان گروهی را استخدام کردند تا با سوء استفاده و تحریف معنای احادیث «پرچم‌های سیاه» یاریشان کنند. این احادیث به درستی و به حق می‌گویند که در آخر الزمان برای یاری امام مهدی(ع) و پابرجایی حکومت فرخنده‌اش، بیرق‌هایی سیاه از شرق ظاهر می‌شوند. این دسته از احادیث، احادیث صحیحی است که شیعه و سنی آنها را روایت کرده‌اند. به طور مثال «حاکم» برخی اسناد آن را بنابر شرط بخاری و مسلم درست دانسته است،^۳ از این رو عباسیان کوشیدند تا نظر امت را بدان سو جلب کنند که پرچم‌های سیاه همان بیرق‌هایی است که هوادار اینان یعنی «ابومسلم خراسانی» برای تأسیس دولت آنان از خراسان برافراشت.

برای عباسیان مشکل نبود، کسانی را به نفع خود به خدمت بگیرند تا در این باره حدیث جعل کنند. این مسئله آشکار می‌کند که عباسیان، بیهوده و بی‌جهت پوشش سیاه را نماد و رمز خود نکردند، بلکه هدفی را دنبال می‌کردند که با ترفندهای اینان برای رسیدن به حکومت و راه‌های تثبیت و پابرجایی آن سازگاری داشت.

۱. المعجم الكبير / طبرانی ۲: ۱۴۲۵/۹۶.

۲. مجمع الزوائد ۵.

۳. مستدرک حاکم ۴: ۸۵۳۲/۵۴۷ و چاپ قدیم ۴: ۵۰۲.

«ابن کثیر» دروغ عباسیان را افشا می‌کند و در «سنن ترمذی»^۱ در پی حدیث پرچم‌ها می‌گوید:

این پرچم‌های سیاه همان نیست که ابومسلم خراسانی با آنها آمد... بلکه پرچم‌های سیاهی است که همراه با مهدی برافراشته می‌شود.^۲

۳- ۱. شاعران

شعرا نقش بسیار زیادی در ترویج مهدویت «مهدی عباسی» داشتند و در این جهت سهم بزرگی بر عهده گرفتند، چون با مدیحه‌سرایی‌های دروغین خود درباره عباسیان و ستایش آنان با ویژگی‌ها و صفاتی که دارای آن نبودند، به آنها تقریب می‌جستند تا در طمع اموال امت، ثروتی به چنگ بیاورند. از شمار اینان، «مروان بن ابی حفصه»، «سلم خاسر» و دیگر شعرا هستند. «مروان» در وصف «مهدی عباسی» گفته است:

مهدی اّمته الّذی اّمست به للذّٰل آمنه و للإعدام؛^۳

او مهدی است که امت به برکت وجودش، از خواری و نابودی ایمن گشته است! «سلم خاسر» می‌گوید:

له شیمه عند بذل العطاء لا یعرف الناس مقدارها
و مهدی اّمتنا والّذی حماها و أدرك أوتارها؛

به هنگام بذل و بخشش، آن قدر بزرگوار است که مردمان قدر و اندازه‌اش را نمی‌دانند.

و مهدی امت ماست، او که حامی امت است و نمی‌گذارد که رشته امور بگسلد! پس از سرودن این شعر، «مهدی» دستور داد، پانصد هزار درهم به او بدهند! همان ایام

۱. همان، ج ۴، ص ۲۲۶۹/۵۳۱.

۲. النّهائة فی الفتن و الملاحم / ابن کثیر ۱: ۵۵.

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۰.

۴. الأغانی ۱۹: ۲۷۹ در شرح حال سلم خاسر.

«سَلَم» برای برخی علویان مدیحه گفته بود که خبرش به مهدی عباسی رسید. مهدی به او هشدار داده و او را بسیار ترساند. «سَلَم» در قصیده‌ای، از وی عذر خواسته و گفت:

إِنِّي أَتَنِي عَلَى الْمَهْدِيِّ مَعْتَبَةً تَكَادُ مِنْ خَوْفِهَا الْأَحْشَاءُ تَضْطَرِبُ^۱

مهدی مرا سرزنش کرد که از ترس آن وقت نزدیک بود دل و روده‌ام به هم آشوبدا

از پوچی و بی‌ارزشی شعر «سَلَم خاسر»، آن است که به رغم آنکه «محمد بن عبدالله منصور عباسی» را مُرده‌ای بی‌حسّ و حال می‌بیند، اما او را به «مهدی» توصیف می‌کند و در رثایش می‌گوید:

و بَاكِيَةٌ عَلَى الْمَهْدِيِّ عِبْرِي كَانِ بِهَا وَمَا جُنَّتْ جُنُونًا^۲

بر مهدی اشک‌هایی ریخته می‌شود که گرچه گریه‌کنندگان دیوانه نشده‌اند، اما گویا مجنون واله گشته‌اند

«ابوالعتاهیه» درباره‌ی کنیز «مهدی عباسی»، «عتبه» که او را بسیار دوست داشت، می‌سراید:

نَفْسِي بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا مَعْلَقَةٌ اللَّهُ وَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ يَكْفِيهَا
إِنِّي لَا أَيْسُ مِنْهَا ثُمَّ يَطْمَعُنِي فِيهَا احْتِقَارُكَ لِلدُّنْيَا وَمَا فِيهَا^۳

جانم به چیزی در دنیا دلبسته است؛ که خدا و قائم مهدی، نگه دارنده‌ی آن هستند. من از آن نومیدم، اما از آن رو که تو ای مهدی دنیا و آنچه در آن هست را به هیچ می‌انگاری، در آن طمع می‌ورزم و امید دارم.

در بیان شخصیت «مهدی عباسی» مطالبی خواهیم گفت که بیانگر آن است که وی در لذات و شهوات دنیوی غرق بوده و در این باره از چیزی فروگذار نمی‌کرد.

۱. همان، ص ۲۷۵.

۲. تاریخ‌الخلافا، ص ۲۲۰.

۳. مروج الذهب مسعودی ۳: ۳۲۶ - ۳۲۷.

یکسی از شاعران درباری برای تبریک و شاد باش ولایت عهدی «مهدی عباسی»

می سراید:

یا ابن الخلیفة أن أمة أحمد	تافت إليك بطاعة أهواؤها
و لتملأن الأرض عدلاً كالذي	كانت تحدث أمة علماءؤها
حتى تمنى لو ترى أمواتها	من عدل حکمك ما ترى أحياءها
فعلى أبيك اليوم بهجة ملكها	و غداً عليك أزارها و رداؤها؛ ^۱

ای زاده خلیفه! امت احمد به خواسته خود، مشتاقانه به تو روی آورد.
تو زمین را آکنده از داد می کنی، مانند کسی که علما برای امت تعریف می کردند.
تا بدان حد که به سبب عدالت حکومت تو، مردگان آرزو می کنند آنچه را زندگان
می بینند، آنان نیز ببینند!

امروز شادی ملک، از آن پدر توست و فردا تاج و تخت برای توست!

این ابیات به روشنی نشان می دهد که «منصور عباسی» در ترویج مهدویت باطل میان
مردمان، با دروغ و فریب و گستاخی بر خدا و رسول گرامی اش، تا چه اندازه نقش و
تأثیر داشت!

۲. شخصیت و منش «مهدی عباسی» در ترازی نقد

«مهدی عباسی» غنا را دوست می داشت و در بیشتر اوقاتش به عیش و طرب
می پرداخت! البته این موضوع چندان تعجبی ندارد، چون در خانه ای بزرگ شد که بیت
غنا و طرب بود. برادرش «ابراهیم» از مشهورترین آوازخوانان در زمان خود بود. خواهرش
«علیه»، مطرب و آوازخوانی بود که شیفته و دلباخته خدمتگزارش «رشا» بود! «ابوالفراس
حمدانی» در این باره می گوید:

۱. تاریخ الخلفاء سیوطی: ۲۲۲ در حدیثی درباره مهدی عباسی.

۲. ر.ک: أشعار أولاد الخلفاء و أخبارهم من کتاب الأوراق / ابوبکر محمد بن یحیی صولی، ص ۶۲.

منکم «عَلِيَّة» أم منهم؟ و كان لكم

شیخ المغنین، «ابراهیم» أم لهم؛^۱

عَلِيَّة از شماست یا از آنان؟ و پیر آوازخوانان، ابراهیم از شماست یا از آنان؟!

از بهترین گفته‌هایی که شخصیت بی‌ارزش «مهدی عباسی» را برای ما روشن می‌کند، سخنی است که «سیوطی» در شرح حال وی می‌نگارد. «سیوطی» حدیثی درباره «بسمله» از وی نقل می‌کند و می‌نویسد:

«ذهبی» گفته است سند حدیثش متصل است، اما ندیدم کسی در مورد احکام به روایت مهدی یا پدرش «منصور» استناد کند.^۲

کاش می‌دانستیم پس از تمامی مطالبی که آنان گفته‌اند، چگونه امکان دارد منافقانه و ریاکارانه، وی را خلیفه مسلمانان، امیر مؤمنان و مهدی نامید؟!!

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۳
 آیا کسی که هدایت به حق می‌کند، برای پیروی شایسته‌تر است یا کسی که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!!

«مهدی عباسی»، امور مردم را وانهاده و در لهو و لذت غرق بود، بنابراین زنان بی‌لیاقت اطرافش در ششون دولتی دخالت می‌کردند، به ویژه همسر او، «خیزران» آشکارا امور حکومتی را در دست داشت.

این زن تا آن زمان که پسرش «هادی عباسی» (۱۶۹-۱۷۰ ه.ق.)^۴ به حکومت رسید، زمام امور را به دست داشت. اگر بدین مطالب، بی‌پروایی و فسق «مهدی عباسی» را بیفزاییم، چگونه می‌توان او را خلیفه‌الله روی زمین نامید؟! شگفت است که ادعای مهدویت و خلافت مانع نشد که «مهدی عباسی» فسق و فجور نکند. وی آشکار و در حضور

۱. دیوان ابی فراس حمدانی، ص ۳۰۴ قصیده شماره ۳۰۳، بیت ۵۴.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۴.

۳. سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

۴. تاریخ طبری ۳: ۴۶۶.

ندیمانش شراب می نوشید.^۱ وی درباره ندیمش «عمر بن بزیع» می گفت:

رَبُّ تَمِّمْ لَسِي نَعِيمِي بَأَبِي حَفْصِ نَدِيمِي
 إِنَّمَا لَذَّةُ عَيْشِي فِي غِنَاءٍ وَكُرُومِ
 وَجِوَارِ عَطِرَاتِ وَسَمَاعِ وَنَعِيمِ؛^۲

پروردگارا! خوشی ام را کامل کن، با ابی حفص، ندیم من.

لذت و خوشی زندگی ام در آواز و شراب است

و هم آغوشی با کنیزکان خوشبو و شنیدن طرب و بهره‌مندی از خوشی‌ها!

فسق و فجور او به حدی رسید که با امثال خدمتگزاری یهودی از «آل مروان» یعنی «مروان بن ابی حفصه» شاعر و دیگر شاعران درباری نشست و برخاست داشت. شعرهای بی‌پروای اینان، «مهدی عباسی» را به وجد می‌آورد. «مهدی عباسی» به «هائیه» به خاطر سرودن قصیده‌ای در نکوهش آل محمد (ص) و فرزندان زهرای بتول (س) برابر هر بیت، هزار درهم بخشید. قصیده او صد بیت داشت.^۳

«مروان» همانی است که پس از هلاکت «مهدی عباسی»، برای «هارون» قصیده‌ای سرود که در آن می‌گفت:

أَنْي يَكُونُ وَ لَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ لِبْنِي الْبِنَاتِ وَرَاثَةَ الْأَعْمَامِ؛

چگونه ممکن است و البته ممکن نیست که فرزندان دختر [یعنی فرزندان حضرت

فاطمه] وارث عموها باشند!

او در برابر گستاخی‌اش بر خدا و رسول خدا (ص)، از خلیفه صد هزار درهم گرفت و زمانی نگذشت که «هارون الرشید» به سبب بغض و کینه از حق و حق‌مداران، ده هزار

۱. سیوطی درباره بی‌پروایی و فسق این مرد می‌نویسد: نوشیدن شراب را از ندیمانش پنهان نمی‌کرد، برخلاف پدرش منصور که از آنها پوشیده می‌داشت. بدو گفتند که مخفیانه شراب‌خواری کند، گفت: لذت در دیدن ندیمان است! ر.ک:

تاریخ‌الخلفاء، ص ۲۱۶ در شرح حال منصور عباسی و شرح حال مهدی عباسی، ص ۲۲۲.

۲. تاریخ‌الخلفاء، ص ۲۲۲.

۳. تاریخ بغداد ۱۳: ۷۱۲۷/۱۴۶ در شرح حال مروان بن ابی حفصه شاعر.

درهم دیگر نیز بر آن افزود! آیا چنین وضعی، همان بلایی نیست که در حدیث صحیحی از امام صادق(ع) نقل شده است؟ امام می‌فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَعْفَى نَبِيكُمْ (ص) أَنْ يَلْقَى مِنْ أُمَّتِهِ مَا لَقِيَتِ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ أُمَّهَاتِهِمْ وَجَعَلَ ذَلِكَ عَلَيْنَا؛^۱ خدای نخواست پیامبرتان از امت، بلاهایی بچشد که پیامبران از امت‌های خود دیده بودند، اما آن بلاها را برای ما قرار داد!»

چنین وضعی که حاکمان ستمگر به وجود آوردند، از شمار بلاهایی است که اهل بیت(ع) سخت بدان گرفتار شدند؛ اما بدتر از آن، غصب و غارت خلافت و ادّعاهای دروغین مهدویّت بود.

۳. برخورد امام صادق(ع) با مهدویّت عباسی

محور کلی که امام صادق(ع) برگزید تا ادّعاهای پیش از پیدایش مهدویّت دروغین «مهدی عباسی» را رد و باطل کند، می‌تواند برای ردّ این یاوه‌گویی‌ها نیز به کار گرفته شود. توضیحاتی که درباره نشانه‌های مهدویّت راستین فرمود، ردّیه‌ای محکم بر دیگر ادّعاهای باطل مهدویّت در طول تاریخ است، به ویژه مواردی که در زمان ایشان رخ داده است، از جمله مهدویّت «مهدی عباسی». این سخن بدان معناست که اگر بخواهیم با موضع امام در این باره آشنا شویم، می‌بایست با برخوردها و موضع‌گیری‌های پیشین امام آشنا گردیم و بدانیم ایشان طبق چه شیوه‌ای، هویت امام مهدی(ع) را معرفی می‌کرد؟

کنیه «محمد بن عبدالله منصور»، «ابوعبدالله» بود، از این رو مشخصاتش مطابق «مهدی حسنی» است؛ از جهت نام، کنیه، نام پدر و لقب. اما نسب و نام مادر مختلف است، چون «نفس زکیه»، «حسنی» است و او «عبّاسی»، چنان که مادر او «هند» است و مادر این «امّ موسی دختر منصور حمیری»^۲.

۱. تاریخ بغداد ۱۳: ۷۱۲۷/۱۴۵.

۲. روضة الکافی ۸: ۳۵۲/۲۰۹ راویان تمامی نقلند.

۳. مروج الذهب ۳: ۳۱۹؛ تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸.

شاید مطلبی که می‌باید در اینجا بیان شود تا به صورت مستقیم بیانگر موضع‌گیری امام صادق (ع) در مورد «مهدویت عباسی» باشد، نظر ایشان درباره «بنی عباس» و حکومت اینان است. بهترین راهی که ما را با برخورد امام آشنا می‌کند، احادیث مبارک ایشان است که چند گونه است. به برخی به طور گذرا اشاره می‌کنیم:

۱. دستور به تقیه در برابر بنی‌عباس

گواه این امر، احادیث تقیه است که از طرف امام (ع) نقل شده است. این احادیث، بسیار است و ارتباط مستقیم با بحث کنونی دارد. اگر بدانیم امام صادق (ع) تصریح داشت که در زمان ظهور امام مهدی (ع) تقیه برداشته می‌شود، بنابراین امر به تقیه در زمان خود ایشان، دلیل بر آن است که هنوز زمان ظهور فرا نرسیده است. با این بیان، مردم به بطلان مهدویت «مهدی عباسی» و دروغگو بودن مبلغان این امر پی‌بردارند، اما نمی‌توانستند آن را آشکار کنند.

۲. دستور به پنهان کردن مسائل مربوط به اهل بیت (ع) از عباسیان

شاهد این مطلب، احادیث امام صادق (ع) درباره کتمان است که اتفاقاً تعداد آن بسیار است و ارتباط آن با موضوع، روشن‌تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد. معنای آن احادیث این است که اسرار آل محمد (ص) باید حفظ شود و به گوش حکومت عباسی و جاسوسان و پیروان و هواداران اینان نرسد. این حرکت امام به این دلیل صورت گرفت که خوف شهادت یا اسارت یا تبعید و یا دیگر راه‌های ارباب و سرکوب اهل بیت (ع) می‌رفت، از این رو امام صادق (ع)، به یارانش درباره خطر فاش شدن اسرارشان هشدار می‌داد و می‌فرمود:

«مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا شَيْئاً مِنْ أَمْرِنَا فَهُوَ كَمَنْ قَتَلَنَا عَمْداً وَلَمْ يَقْتُلْنَا خَطَاءً؛^۱ هر کسی مطلبی از امور ما را فاش کند، مانند آن است که به عمد ما را کشته باشد، نه اینکه به اشتباه به قتل برساند».

۱. اصول‌الکافی ۲: ۹/۲۷۵ باب الإذاعة از کتاب الإیمان و الکفر.

امام به پیروانش دستور می‌داد به رغم وجود حکومت و سیاست ستمگرانه و بی‌پروا، با اهل بیت (ع) محبت و برادری داشته باشند. کتمان اسرار اهل بیت (ع) همواره مورد تأکید ایشان بود: «نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عبادة و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله؛^۱ اگر کسی به خاطر ستمی که بر ما رفته، غمگین باشد، تنفّسش تسبیح و غصه‌اش عبادت است و مخفی کردن اسرار ما، جهاد در راه خداست».

۳. فرمان امام به دوری نمودن از عباسیان

احادیثی نقل شده از ایشان به روشنی دستور می‌دهد که نباید به عباسیان یا والیان نقل شده یا قاضیان ایشان در هیچ موردی، حتی درگیری‌های قضایی مراجعه کرد. در حدیث مقبوله «عمر بن حنظله» آمده است:

از اباعبدالله (ع) پرسیدم که دو نفر از شیعیان در قرض یا میراثی اختلاف دارند، آیا رواست به سلطان یا قضات عباسی مراجعه کنند؟ فرمود:

«مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سِحْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحَكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۲ هر کسی در امر حق یا باطلی به آنها دادخواهی بَرَد، طاغوت را به قضاوت خوانده است. اگر به سود او حکم شود، به حرام و زور حق خود را می‌گیرد، حتی اگر حق داشته و اثبات شود حق با اوست. چون او به حکم طاغوت حق را گرفته، در حالی که خدای بلند مرتبه دستور می‌دهد که به طاغوت کفر ورزند: «می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده است که به طاغوت کافر شوند؟».

۱. امالی مفید، ص ۳۳۸ / ج ۳، مجلس ۴۰؛ امالی طوسی: ۱۷۸/۱۱۵ مجلس ۴.

۲. سوره نساء (۴) آیه ۶۰.

راوی می گوید:

پرسیدم پس چه کنند؟ فرمود: «ینظرون إلی من . کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً...»؛ به کسی از شما که حدیث ما را روایت می کند و به حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می شناسد، رجوع کنند و به حکمش تن دهند، زیرا چنین کسی را بر شما حاکم قرار داده‌ام.»

آیا اینکه هر گونه دادخواهی و شکایت بردن به عباسیان یا قاضیانشان مشروعیت ندارد، چون دادخواهی از سوی طاغوت است، دلیل بر فساد آن دولت نیست و موضع گیری روشن امام صادق (ع) در برابر مهدی دروغین را نشان نمی دهد؟

۴. احادیثی در نکوهش بنی عباس

الف) حدیث امام در توصیف بنی عباس که فرزندان کنیزی به نام «نثیله»^۱ هستند و حتی سر سوزنی لیاقت حکمرانی ندارند، از این جمله است. حدیث «ابوبصیر» نیز که می گوید:

شنیدم اباعبدالله (ع) فرمود: «اتقوا الله و علیکم بالطاعة لأئمتکم... فإنکم فی سلطان من قال الله تعالی «و إن کان مکرمهم تزول منه الجبال»؛^۲ از خدا پروا کنید و از امامانتان پیروی نمایید... شما زیر سلطه کسانی هستید که خدا درباره آنان فرمود: «مکرشان چنان است که کوهها را از جا برکنند».

مقصود امام، بنی عباس بود.^۳

۱. اصول الکافی ۱: ۶۷-۶۸/۱۰ باب اختلاف حدیث از کتاب فضل العلم.

۲. روضه الکافی ۸: ۲۱۶-۲۱۷/۳۷۲ «نثیله» کنیز ام زبیر و ابوطالب و عبدالله بن مطلب بود. وی مادر عباسیان است. هیچ يك از این سه نفر وی را آزاد نکرد، یعنی عباسیان بندگان اولاد این سه تن اند، پس چگونه می شود مهدی از آنان باشد، یا چگونه می تواند خلافت بردگان درست باشد؟!
۳. ابراهیم (۱۴) آیه ۴۶.

۴. امالی طوسی ۱۳۹۸/۶۶۷ (ه) مجلس ۳۶.

(ب) حدیث «جمیل بن درّاج» که می‌گوید:

شنیدم اباعبدالله (ع) در تفسیر آیه «وَإِنْ كَانَ مَكْرَهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ»^۱ فرمود: «وَإِنْ كَانَ مَكْرُ وِلْدِ الْعَبَّاسِ بِالْقَائِمِ لِتَزُولَ مِنْهُ قُلُوبُ الرِّجَالِ؛^۲ مکر بنی‌عبّاس درباره قائم، دل‌های مردمان را به لرزش می‌افکند».

از امام تفسیر این آیه را پرسیدند:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ؛^۳ آری هنگامی که اندر زها سودی نبخشید و آنچه را به آنها یادآوری شده بود، فراموش کردند، درهای نعمت‌ها را به روی آنها گشودیم تا کاملاً خوشحال شدند و دل به آن بستند، اما ناگهان آنها را گرفتیم و سخت مجازات کردیم. در این هنگام همگی مایوس شدند و درهای امید به رویشان بسته شد.»
امام فرمود:

بنی‌امیه ناگهان از بین رفتند و بنی‌عبّاس آشکارا از بین می‌روند.^۴

(پ) روزی در حضور امام صادق (ع) از زادگان عبّاس مانند «دارصالح» و «دارعیسی بن علی» سخن به میان آمد، مردی از حاضران نفرین کرد که: خدا به ما نشان بدهد که خانه و قصرشان خراب و ویران گشته است. امام وی را از نفرین نهی کرد و فرمود: ممکن است خانه‌های مؤمنان ویران گردد. امام افزود:

«آیا نشنیده‌ای خدا می‌فرماید: وَ سَكَنُكُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...؛^۵ آری شما بودید که در منازل و کاخ‌های کسانی که به خویش‌ستن ستم کردند، ساکن شدید».^۶

۱. ابراهیم (۱۴)، آیه ۴۶.

۲. تفسیر عیاشی ۲: ۴۸/۴۲۰؛ سوره ابراهیم، آیه ۴۶.

۳. انعام (۶)، آیه ۴۴.

۴. همان، ص ۲۴/۹۸ در تفسیر آیه ۴۴ انعام.

۵. ابراهیم (۶)، آیه ۴۵.

۶. تفسیر عیاشی، ص ۴۷ / ۴۲۰.

ت) حدیث همانندی امام مهدی (ع) به حضرت موسی (ع):

«أما مولد موسی (ع) فإن فرعون لما وقف علی أن زوال ملكه علی یده، أمر بأحضر الكهنة، فدلوا علی نسبه و أنه یكون من نبی اسرائیل، فلم یزل يأمر أصحابه بشق بطون الحوامل من نساء نبی اسرائیل حتی قتل فی طلبه نیفاً و عشیرین ألف مولود، و تعذر علیه الوصول إلى قتل موسی (ع) بحفظ الله تعالى إیاه. كذلك بنو امیة و بنو العباس لما أن وقفوا علی أن زوال مملكة الأمراء و الجبایرة منهم علی یدی القائم مناء ناصبونا للعداوة، و وضعوا سیوفهم فی قتل أهل بیت رسول الله (ص) و إبادة نسله طمعاً منهم فی الوصول إلى قتل القائم فأبى الله أن یكشف أمره لواحد من الظلمة إلا أن یتم نوره ولو كره المشركون؛^۱ اما در مورد تولد موسی (ع)؛ فرعون وقتی آگاه شد حکومتش از سوی وی از بین می‌رود، دستور داد کاهنان را حاضر کردند. اینان نسب موسی (ع) را مشخص کرده و گفتند که او از بنی اسرائیل است. فرعون پیوسته امر می‌کرد که سرپازانش شکم زنان حامله بنی اسرائیل را پاره کنند. در پی دست‌یابی به موسی (ع)، بیست هزار و چند جنین را کشت، اما به خواست خدا نتوانست موسی (ع) را بکشد.

بنی‌امیه و بنی‌عباس نیز وقتی آگاه شدند که مملکت امیران و ستمگران اینان به دست قائم ما از بین می‌رود، دشمنی با ما را پیشه کردند و شمشیرهای خود را برای کشتن اهل بیت رسول خدا (ص) به کار گرفتند، تا نسل او را از بین ببرند بدان امید که قائم را بکشند. اما خدا نخواست امرش را به احدی از ستمگران نشان دهد، مگر پس از آنکه نورش را تمام و کمال بنمایاند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند».

ث) امام باقر (ع) پیش از پیدایش دولت عباسیان، از آن خبر داده و سیره پادشاهان آن حکومت را چنین توصیف می‌فرماید:

«خبیثة سیرتهم؛^۲ کردارشان زشت و ناپاک است».

ج) امام کاظم (ع) اینان را طاغوت و دوستدار ستمگران توصیف می‌کند. ایشان به «علی

۱. الغیبه / طوسی ۱۶۹-۱۷۰ / ۱۲۹.

۲. تفسیر عیاشی ۲: ۳/۱۲۶ در تفسیر سوره اعراف.

بن یقظین» که وزیر «مهدی عباسی»، «هادی» و «هارون» بود،^۱ فرمود:
 «إِنَّ اللَّهَ مَعَ كُلِّ طَائِفَةٍ مِنْ أَوْلِيَاءِهِ يُدْفِعُ بِهِ عَنْهُمْ؛^۲ خدا در کنار هر طائفت، وزیری
 از اولیای خود قرار داده که به واسطه او ستم آنان را از بین می‌برد».
 وقتی «علی بن یقظین» به عراق آمد، به امام کاظم (ع) عرض کرد:
 وضع مرا می‌بینید که به چه حالی گرفتارم؟! فرمود: «یا علی! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْلِيَاءُ
 مَعَ أَوْلِيَاءِ الظُّلْمَةِ، لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَاءِهِ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ؛^۳ ای علی! همان گونه
 که ستمگران دوستدارانی دارند، خدا هم دوستدارانی دارد که به واسطه اینان، از
 اولیایش حمایت می‌کند و تو ای علی، از شمار اولیای خدایی».

۵. یادآوری مشخصات امام مهدی (ع)

امام صادق (ع) «مهدویّت عباسی» را رد می‌کند، همچنان که دیگر مهدویّت‌های
 دروغین را نیز به شدت رد می‌کرد. ایشان تصریح داشت که قائم مهدی (ع) که ظهورش
 در آخر الزمان وعده داده شده، از اهل بیت (ع) است؛ از این رو عبارت «قائمنا أهل البيت»
 در بسیاری از احادیث شریف ایشان تکرار شده است. روایانی که این احادیث را نقل
 کرده‌اند، عبارتند از:

«ابان بن تغلب»،^۴ «ابراهیم کرخی»،^۵ «ابوشعبه حلبی»،^۶ «حماد بن عثمان»،^۷ «داود بن

۱. ذیل تاریخ بغداد / ابن نجار ۱۹: ۱۰۵۴/۲۰۲ در شرح حال علی بن یقظین. کتاب با حواشی تاریخ بغداد چاپ شده است.

۲. رجال کشی ۴۳۵/۸۲۰.

۳. همان ۴۳۳/۸۱۷.

۴. المحاسن ۱: ۲۵۳/۱۶۹ بساب عقاب مَسْنِ مَنَعِ الزَّكَاةَ مِنْ كِتَابِ عِقَابِ الْأَعْمَالِ؛ کمال الدین ۲: ۲۱/۶۷۱ باب ۵۸؛ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ ۲: ۱۶/۶ باب ماجاء فی مانع الزکاة از ابواب الزکاة.

۵. تفسیر قمی ۲: ۲۹۲ در تفسیر آیه ۲۵ فتح؛ علل الشرائع ۱: ۳/۱۴۷ باب ۱۲۲.

۶. مختصر اثبات الرجعه / فضل بن شاذان ۲/۲۰۶.

۷. اصول الکافی ۱: ۴/۴۱۱ باب سیرة الإمام فی نفسه و فی المطعم و الملبس إذا ولى الأمر.

کثیر رقی،^۱ «معلی بن خنیس»^۲ و دیگران.^۳

از شمار احادیثی که درباره هویت امام مهدی (ع) است، به یکی اشاره می‌کنیم. مفضل بن عمر می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «خدای تبارک و تعالی چهارده هزار سال پیش از آفرینش مردمان، چهارده نور آفرید که روح‌های ماست. گفته شد: یا بن رسول الله! چهارده تن کیانند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان که فرزندان حسین‌اند. آخرینشان قائم است که پس از غیبتش قیام می‌کند و دجال را می‌کشد و زمین را از هر ستم و بیداد پاک می‌نماید».^۴

برای آگاهی از نظر و رأی امام صادق (ع) درباره ادعاهای مهدویت که پس از شهادت ایشان در ۱۴۸ هـ. ق ظهور یافت، حدیثی که بیان شد و هویت مهدی (ع) را پیش از ولادتش معین می‌کرد، کافی است.

۱. عیون المعجزات / شیخ حسین بن عبدالوهاب ۹۵-۹۷.

۲. اثبات الهداة / حر عاملی ۷: ۱۴۲ باب ۳۲ به نقل از کتاب المهدب بن فهدحلی.

۳. الاعتقادات / شیخ صدوق و شیخ مفید ۵: ۴۸ باب الاعتقاد فی النفوس و الأرواح، چاپ ضمن سلسله مؤلفات شیخ مفید، مجلد ۵: دعائم الاسلام، قاضی نعمان ۱: ۲۸۴ کتاب صوم و اعتکاف.

۴. کمال الدین ۲: ۳۳۵-۳۳۶ / ۷ باب ۳۳.

بخش پنجم

برخورد امام صادق(ع) با دیگر ادعاهای مهدویت

۱. موضع امام در برابر ناووسیه

«ناووسیه» پس از شهادت امام صادق(ع) مدّعی شدند که ایشان زنده است و نمرده و نمی‌میرد تا وقتی ظهور کند و امور مردمان را بر عهده گیرد و ایشان همان «مهدی» است.

از آن رو بدین فرقه ناووسیه گفته‌اند که نام رئیسشان، «عجلان بن ناووس»، از اهالی بصره بود.^۱

برای ردّ چنین پندار فاسدی نیاز به کلام بسیار نیست. خداوند معتقدان چنین پنداری را از بین برده و کمترین اثری از آنان به جا نمانده است. فقط در کتب تاریخی همانند نقل حکایتی، پندارشان گزارش می‌شود و جز یاوه‌سرایان و فریب‌کاران، احدی از ابنای بشر به سخنشان اهمیت نمی‌دهد. اما اینان با چنگ زدن به ادّعاهایی چون ادّعای ناووسیه و یا دیگر ادّعاهای مهدویت، فقط خود را رسوا می‌کنند. به گونه‌ای که اگر در بحث کنونی، از بیان آن پندارها خودداری ورزیم، زیانی به جایی نمی‌رسد.

اگر پرسیده شود داناترین افراد به زندگی، رشد، تربیت، دانش فقه، عقاید، سیره، عطایا و داده‌ها، یاران، وفات، چگونگی تشییع جنازه، دفن، مقبره، نوسازی آن، زیارت و جانشین «ابوحنیفه» چه کسانی هستند، بی‌تردید همگان «حنفی‌ها» را مخصوصاً بزرگان و شخصیت‌ها و عالمان اینان را معرفی می‌کنند. اگر چنین امری درست باشد، چرا شیعه

امامیه اثنی عشری، داناترین مردم به امام دوازده گانه نباشند؟ در صورتی که مذهب اینان به نام مبارک ایشان مقرون گشته است؟

آیا خنده دار نیست اجماع شافعی‌ها را درباره یکی از گفته‌های شافعی رد کنیم و نپذیریم، چون فقط از سوی یکی از افراد گمنام و غیرمعتبر معتزله رد شده است؟! بنابراین اگر برخی از مخالفان شیعه، گفته ناووسیه و دیگران را پذیرفته، اجماع و اتفاق نظر امامیه را کنار نهند، کار عبث و بیهوده‌ای صورت گرفته است. پس از روشن شدن این مطلب باید گفت امام صادق (ع) نشانه‌های مهدویت را نه فقط برای نسل معاصر خود، بلکه برای تمامی نسل‌های امت، تا آخر الزمان که زمین از آن خدا و بندگان صالحش خواهد شد، ترسیم نمود. از این رو ایشان در برابر پندار مهدویت خویش به روشنی جبهه‌گیری می‌کند و به صراحت امامت فرزندش، موسی بن جعفر (ع) را تبلیغ می‌کند. برخی از ایشان پرسیدند که شما امام مهدی هستید؟ آن زمان سنّ امام صادق (ع) از چهل گذشته بود. ایشان به پرسشگر پاسخ داد:

«و لیس صاحب هذا الأمر من جاز الأربعین؛^۱ صاحب امر مهدویت بیش از چهل سال ندارد».

روشن تر از این فرمایش، حدیث دیگری است که می‌گوید:

«یزعمون إننی أنا المهدي و إننی إلى أجلي أدنی إلى ما يدعون؛^۲ می‌پندارند من مهدی‌ام، اما من به آجل و شهادت نزدیک‌ترم تا به آنچه ادعا می‌کنند»

این حدیث نشان می‌دهد که امام می‌دانست ناووسیان نادان پس از شهادت ایشان چه ادعایی خواهند کرد. در زمان حیات امام کسی را نمی‌یابیم که چنین پنداشته باشد.

در روایت «خَلَاد صَفَّار» است که شخصی از امام پرسید:

آیا مهدی که زمین را پُر از عدل و داد می‌کند، پس از آنکه پُر از ستم و بیداد

۱. بصائر الدرجات ۱۸۸-۱۸۹/۵۶.

۲. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان / متقی هندی ۱۲/۱۷۴ باب ۱۲ به نقل از امالی محاملی.

شده، متولد شده است؟ ایشان فرمود: «لا، ولو أدركته لخدمته أيام حياتي؛^۱ نه، به دنيا نیامده است؛ اگر زمان او را درک می کردم، تمام ایام عمرم را در خدمت او می گذراندم».

فرموده های امام صادق(ع) درباره امامت فرزندش امام کاظم(ع)، بسیار است شیعه این مطلب را می دانست، زیرا امام خطاب به آنها فرموده بود:

«الإمام من بعدی ابني موسى؛^۲ امام پس از من، پسر موسی است».

گذشته از آن، همگان به طور یقین می دانستند که امام صادق(ع) در مدینه منوره سال ۱۴۸ هـ. ق درگذشته است. بر این مطلب تمامی امت اتفاق نظر دارند، پس چگونه ممکن است امام صادق(ع)، مهدی موعود آخر الزمان باشد؟! از آنجا که امام صادق(ع) نقش و تأثیر بسیاری در تعیین هویت امام مهدی(ع) داشت، روشن می شود که پندار ناووسیه و دیگر ادعاهای دروغین، باطل و بی اساس است.

۲. برخورد امام صادق(ع) با واقفیه

پس از شهادت امام کاظم(ع) در سال ۱۸۳ هـ. ق در زندان «سندی بن شاهک» در بغداد که به دستور «هارون الرشید عباسی» صورت گرفت، «واقفیه» پنداشتند ایشان زنده است و نمرده و نمی میرد تا شرق و غرب زمین را مالک شود و همه جا را پس از آنکه آکنده از ستم شده، پُر از عدل کند و او همانا «قائم مهدی» است.

اینان می پنداشتند امام در روز از زندان بیرون رفته، اما کسی ایشان را ندیده و از آن آگاه نشده است. سلطان و کارگزارانش، مدعی مرگ ایشان هستند، ولی به مردمان دروغ گفته و آنان را به اشتباه انداخته اند، چون امام از انظار غایب و پنهان شده است. برخی از اینان می گفتند او قائم است و امامت برای غیر او نیست و رجعت می کند و ظهور و

۱. الغیبه نعمانی: ۴۶/۲۴۵ باب ۱۲.

۲. کمال الدین ۲: ۴/۳۳۴ باب ۳۳؛ اصول الکافی ۱: ۳۰۷-۳۱۱/۱-۱۶ باب اشاره و النصّ علی ابی الحسن موسی(ع) از کتاب الحجّه.

قیام می‌نماید. ایشان در جایی پنهان شده و زنده است، امر و نهی می‌کند و یارانش او را ملاقات می‌کنند و می‌بینند. بعضی از آنها می‌گفتند او از دنیا رفته است، اما قائم همانا اوست و به موقع قیام می‌کند تا زمین را پر از عدل و داد کند.

اما برخی از اینان، منکر قتل امام بوده و می‌گفتند او از دنیا رفته است، اما خدا او را نزد خود به آسمان برده و در وقت قیام به زمین برمی‌گردد. تمامی این گفته‌ها منسوب به همان گروه «واقفیه‌ای» است که معروف به «کلاب مطوره»^۱ یعنی سگان بدبو و گندیده هستند. علتی که باعث شد تا اینان شهادت امام کاظم (ع) را منکر شده و بگویند او مهدی است، طمع در اموال امام بود، که در اختیار داشتند. «شیخ طوسی» می‌گوید:

افراد مورد اطمینان گفته‌اند: نخستین کسانی که این اعتقاد را ابراز داشتند، عبارتند از: علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و «عثمان بن عیسی رواسی که طمع در دنیا داشتند و مال دوست بودند و گروهی را همچون خود بار آورده، مقداری از اموالی را که پنهان داشته بودند، به آنها بخشیدند که از شمار اینان است: حمزه بن بزیع، ابن مکاری، کرام خشمی و...»^۲

«یونس بن عبدالرحمان» فقیه ثقه مشهور بر این مطلب شهادت داده و می‌گوید: ابوابراهیم، امام کاظم (ع) در حالی درگذشت که اموال بسیاری نزد هر یک از نمایندگانش داشت. همین مطلب سبب گشت اینان واقفی شده و مرگ امام را منکر شوند، چون به اموال طمع داشتند. هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان قندی بود. علی بن حمزه سی هزار دینار داشت. وقتی این مطلب را دانستم و سخن حق را افشا کردم و به امر ابوالحسن الرضا پی بردم، مردمان را به چاره‌جویی فرا خواندم. آن دو دنبالم فرستادند و گفتند: «برای چه چنین کاری می‌کنی؟ اگر ثروت می‌خواهی، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم». ضامن شدند ده هزار دینار به من بدهند

۱. الفرق، صص ۹۰-۹۱.

۲. الغیبه / طوسی ۶۲-۶۴ / ۶۵.

و گفتند: بیا بگیر، اما من سر باز زدم و به آنها گفتم: از صادقین [امام صادق(ع) و امام باقر(ع)] شنیده‌ایم:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يَظْهَرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلِبَ نَوْرَ الْإِيمَانِ؛ اگر بدعت ظاهر شود، عالم بایستی علمش را نمایان کند و حقیقت امر را بگوید؛ اما اگر چنین نکرد، نور ایمان از او گرفته می‌شود». سپس افزودم: در هر حالی که باشیم، جهاد و دستور خدا را رها نمی‌کنم. وقتی این سخنان را از من شنیدند، با من دشمن شده و کینه‌ام را به دل گرفتند.

از آن رو که در صدد بحث درباره‌ی این فرقه نیستیم، دلایل قاطع دیگر در بطلان ادعاهایشان را رها می‌کنیم، اما برای آنکه شیوه پژوهش علمی را رعایت کرده باشیم و صفحات آینده را برای سخنانی مهم‌تر بگذاریم، فقط به بیان موضع امام صادق(ع) بسنده می‌کنیم. از جمله مواردی که این موضع‌گیری را روشن می‌کند، شیوه امام در ترویج عقیده مهدویت صحیح از یک سو و رویکرد ایشان به امامت از سوی دیگر است. چون امام روشن کرد مهدی به حقی که امت منتظر اوست، کیست. ایشان این مطلب را با بیاناتی کافی و شامل فرمود، چنان که در احادیث امامت بیان فرمود چه کسانی به حقیقت، امامان مسلمان هستند. ایشان همچنین شمار و نامشان و اینکه آخرین‌شان مهدی است، نیز بیان فرمود. نمونه‌هایی از فرمایشات امام در این باره از این قرار است:

۱. به روایت ثقة الاسلام «کلینی» با سند صحیح، «عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن امیر مؤمنان علی(ع) می‌گوید:

از ابو عبدالله(ع) پرسیدم: «اگر زمانی بر من بگذرد - که خدا آن روز را نیارد - شما نباشید، به چه کسی اقتدا کنم؟ امام به فرزندش موسی(ع) اشاره کرد. عرض کردم: اگر برای موسی حادثه‌ای پیش آمد، به چه کسی اقتدا کنم، فرمود: به فرزند موسی...».

اگر چنان که «واقفیه» می‌پندارند^۱ - ام کاظم(ع)، مهدی موعود بود، امام صادق(ع)

۱. اصول الکافی ۱: ۷/۳۰۹ باب الإِشَارَةُ وَالنَّصُّ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى(ع) از کتاب الحجج.

به سؤال کننده، این مطلب را می فرمود، نه اینکه دستور دهد به فرزند ایشان یعنی امام رضا (ع) اقتدا شود.

۲. «صدوق» از «ابراهیم کرخی» این گونه آورده است که:

نزد ابو عبدالله (ع) رفتم. خدمتشان نشسته بودم که ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) که آن وقت پسر بچه‌ای بیش نبود، داخل شد. به سوی او رفتم و او را بوسیدم. آنگاه نشستیم. ابو عبدالله (ع) فرمود: «ای ابراهیم! پس از من، او امام توست، اما قومی با سخنانی که درباره وی می گویند، هلاک می شوند، ولی گروه دیگر سعادت مند. خدا قاتلش را لعنت کند و عذابش را چند برابر نماید. خدا از نسل وی بهترین فرد در زمان خود را می آفریند که هم نام جدش است، وارث علم و احکام و فضایلش. از ارکان امامت و سرچشمه حکمت است»^۱.

این حدیث به روشنی از هلاکت واقفیه و فساد باورشان می گوید و دربردارنده سه مطلب است که همه آن در رد گفته‌های آنان است:

الف. اشاره به وجود آمدن عقیده واقفیه (لیهلکن فیه اقوام) که ادعا داشتند امام پس از شهادتش زنده است، در نتیجه امامت امام رضا (ع) را منکر شدند؛

ب. خبر از شهادت امام کاظم (ع) در راه خدا و لعن قاتلش (هارون الرشید)؛

ج. امام کاظم (ع) مهدی موعود نیست، بلکه مهدی از نسل وی است.

۳. در حدیث دیگری امام صادق (ع) می فرماید:

صاحب الزمان از نسل فرزندش موسی (ع) است که زمین را پر از عدل می کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده بود و دنیا برایش پاک و خالص می گردد.^۲

این حدیث صراحت دارد که امام کاظم (ع) مهدی نبوده، بلکه مهدی موعود (ع) از فرزندان او است.

۱. کمال الدین ۱: ۲۲۴/۵ باب ۳۳.

۲. همان ۲: ۴۷۹-۴۸۰ / ۱ و ۵ باب ۴۴.

۴. «عبدالله بن ابی یغفور» می گوید:

از امام صادق(ع) پرسیدند: یابن رسول الله! مهدی، کدامین فرزند از میان فرزندان است؟ فرمود: «پنجمین نسل از هفتمین امام که از میانتان غایب می شود...»^۱

این حدیث استدلال مناسبی در ردّ «واقفیه» است که ادعا داشتند امام هفتم از بین دوازده امام، یعنی امام کاظم(ع) مهدی است؛ در حالی که مهدی، پنجمین نسل از هفتمین امام است و همانا اوست امام، حجّت بن حسن عسکری(ع).

۳. نقش امام در شناخت و معرفی همه ادعاهای دروغین مهدویت

برای امت سخت و مشکل نیست ادعاهای دروغین مهدویت را بشناسد، به ویژه که کسانی غیر از فرزندان زهرای بتول(س) ادعای آن را داشته باشند. طبق آنچه رسول خدا(ص) خبر داده بود، امت می دانست آن مهدی که ظهورش در آخرالزمان وعده داده شده، می باید از فرزندان فاطمه(س) باشد. اما اگر ادعای مهدویت یکی از اولاد فاطمه(س) غیر از حجّت بن حسن عسکری(ع)، شود، چنان که «ناووسیه» می گفتند، امام صادق(ع)، یا «واقفیه» می گفتند، امام کاظم(ع)، مهدی است؛ در این حال، وضع متفاوت می شود. چون اگر کسی به نصّ و فرموده رسول خدا(ص) ایمان نیاورد، فریب آن ادعاها را می خورد. چنان که دیدیم فقهای بسیاری، فریب ادعای مهدویت نفس زکیه را خوردند، چون از فرزندان فاطمه(س) بود و جدّ پدری وی امام حسن(ع)، نوه پیامبر(ص) بود. از سوی دیگر شیعیان، همگی از نصوص و فرمایش های معصومان(ع) خبر نداشتند، گرچه یقین داشتند، گفته هایی درباره مهدی(ع) وجود دارد. امام نمی توانست صدایش را به تمامی توده ها برساند، چرا که به سبب تحولات و دگرگونی های شتابان سیاسی که جریان مخالف اهل بیت(ع) به راه می انداخت، تقیه و مخفی کاری نیز در سیاست امام پر رنگ شده بود. چنان که در ردّ مهدویت «مهدی عباسی» شاهد بودیم.

برای یاران مورد اعتماد امامان و نیز کسانی که از سوی اینان خبردار و آگاه می شدند، نصوص شناخته شده بود. اگر نصوص بسیاری را که به ما رسیده بررسی کنیم، این مطلب به روشنی معلوم می گردد. اما اگر به کسی اصلاً نصّ و خبری نرسیده بود، احتمال داشت ادعاهای مهدویت را بپذیرد. از این رو می بینیم برخی از شیعیان، مهدویت این یا آن مدعی را باور کردند؛ در حالی که اگر به حقیقت پی می بردند، به سرعت به حقّ و حق گرایان می پیوستند. بنابراین فرقه ها و نحله های مختلفی پدید می آمد، اما پس از پیدایش، به سرعت نیست و نابود می شد. در همین حال، شیعیان بسیاری نیز بودند که با پایمردی و ایستادگی تمام، مهدویت های دروغین را رد کرده و باور داشتند که نصوص، از امامت و مهدویت شخصی معین و مشخص حرف می زنند.

بی تردید امام صادق (ع) تمامی این مطالب را می دانست، از این رو می خواست همگان درستی یا نادرستی ادعاهای دروغین مهدویت را بدانند. برای این کار بر بعضی آموزه ها و حقایق اسلامی که ارتباطی مستقیم با نصوص مهدویت نداشت، تأکید می فرمود؛ در عین اینکه تأکیدات ایشان، معیارهای دقیق شرعی برای شناخت حقیقت مهدویت بود. این شیوه باعث می شد، امام از مراقبت و دستگیری از سوی حکومت، در امان مانده و به هدف مطلوب خویش نیز برسد، اما اگر ایشان برای هر کسی، نصوص مهدویت را تبیین و تشریح می فرمود، به هدف نمی رسید.

از شمار حقایق اسلامی، نشانه های ظهور امام مهدی (ع) و ویژگی های دولت کریمه اش و وضع اسلام در زمان ظهورش است. اگر رهبران و مردم با ترویج ادعاهای باطل مهدویت، حقایق را به فراموشی سپرده بودند، امام می باید این اشتباهات آشکار را یادآور می شد، چون بیان این امور از سوی شریعت، بیهوده نیست، بلکه حکمت و فلسفه ای دارد. اگر مسلمانان با این فلسفه و علت آشنا می گشتند، بی تردید از پیروی نادرست هر مهدویت باطلی در طول تاریخ، در امان بودند. از این رو امام صادق (ع) که در بطن این مسائل بود، لازم دید نشانه های ظهور امام مهدی (ع) را که جامعه اسلامی به فراموشی

سپرده بود، گوشسزد و یادآوری کند و ویژگی‌های دولت کریمه و حال و روز اسلام در هنگام ظهور را تشریح نماید، بدان حد که همگان بدانند حتی یک نشانه در ادعاهای باطل و بی‌اصل و نسب مهدویت وجود ندارد.

در احادیث امام صادق(ع)، نشانه‌های ظهور امام مهدی(ع) و ویژگی‌های دولت شریفش بسیار است، از این رو به علامات حتمی و مهم‌ترین ویژگی‌های آن اشاره می‌کنیم.

علامات ظهور امام مهدی(ع)

نشانه‌های ظهور دو گونه است: «حتمی» که ناگزیر روی می‌دهد و «غیرحتمی». ما در این بخش به بیان گونه نخست بسنده می‌کنیم، زیرا گونه‌ی نخست، دلایل محکم و درستی به عنوان پیش درآمد مبحث دعوی مهدویت و تمام نشانه‌هایی که تاکنون به وقوع نپیوسته است، به شمار می‌آید. نشانه‌هایی که در آینده نزدیک یا دور به وقوع می‌پیوندد. برخی احادیث امام صادق(ع) که بیانگر آن نشانه‌هاست، عبارتند از:

۱. «دمران بن اعین» می‌گوید:

ابوعبدالله(ع) فرمود: «مِنَ الْمُحْتَمِومِ الَّذِي لَا بَدَّ مِنْهُ أَنْ يَكُونَ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ؛ خُرُوجِ السَّفِيَانِي وَ خَسْفِ بِالْبِيْدَاءِ وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ وَ الْمَنَادِي مِنَ السَّمَاءِ؛^۱ از نشانه‌های حتمی که می‌باید پیش از قیام قائم باشد، شورش سفیانی، فرو رفتن سپاه وی در سرزمین بیداء، کشته شدن نفس زکیه و ندایی است که از آسمان می‌رسد».

مانند این حدیث را «ابوحمزه ثمالی»^۲ «محمد بن علی حلبی»^۳ و «محمد بن صامت»^۴ همگی از امام صادق(ع) روایت کرده‌اند.

۱. الغیبه نعمانی ۲۶۴/۲۶ باب ۱۴.

۲. کمال الدین ۲: ۶۵۶ / ۱۴ باب ۵۷.

۳. روضه الکافی ۸: ۴۸۴/۲۵۸.

۴. الغیبه نعمانی ۲۱۱/۲۶۲ باب ۱۴.

۲. «عبدالله بن سنان» می گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «النداء من المحتوم و السفیانی من المحتوم و الیمانی من المحتوم و قتل النفس الزکیة من المحتوم و کفّ تطلع من السماء من المحتوم و.... و فزعة تطلع فی شهر رمضان، توقظ النائم و تفرع الیقظان و تخرج الفتاة من خدرها؛^۱ نشانه های زیر حتمی است: سروش آسمانی، شورش سفیانی و یمانی، شهادت نفس زکیه، دستی که از آسمان پدیدار می شود و صدای هولناکی که در آغاز ماه رمضان است و خوابیده را بیدار می کند و بیدار را وحشتزده می نماید و دخترکان را از پستو بیرون می کشاند».

مانند این حدیث را «ابن ابی یعفور» نیز از امام صادق (ع) روایت کرده است.^۲

۳. «عمر بن حنظله» می گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحة و السفیانی و الخسف و قتل النفس الزکیة و الیمانی؛^۳ پنج نشانه پیش از قیام قائم: صیحه و فریاد آسمانی، شورش سفیانی، فرو رفتن سپاهش در زمین، کشته شدن نفس زکیه و قیام یمانی».

«میمون البان» نیز همین حدیث را از امام صادق (ع) روایت کرده است.^۴

دیگران برخی از این نشانه ها و علامات دیگر را از امام صادق (ع) روایت کرده اند، مانند

روایت «حسن بن زیاد صیقل»،^۵ «فضیل بن محمد بن راشد بجلی»،^۶ «ابراهیم»،^۷ «طیار»،^۸

۱. همان ۱۱/۲۵۲.

۲. همان ۱۶/۲۵۸-۲۵۷.

۳. روضة الکافی ۸: ۴۸۳/۲۵۸؛ الغیبه نعمانی ۹/۲۵۲ باب ۱۴؛ الغیبه طوسی ۴۲۷/۴۳۶؛ دلائل الامامة / طبری: ۲۶۱.

۴. کمال الدین ۲: ۱/۶۴۹ باب ۵۷؛ خصال ۸۲/۳۰۳ باب ۵.

۵. الغیبه طوسی ۱۷۷-۱۳۴.

۶. الغیبه نعمانی ۲۳/۲۶۳ باب ۱۴.

۷. تأویل الآیات / استرآبادی ۲: ۱۷/۵۴۱.

۸. روضة الکافی ۸: ۱۸۱/۱۴۶.

«ابوبصیر»،^۱ «محمد بن مسلم»،^۲ «ابوحمزہ ثمالی»،^۳ «بکر بن محمد ازدی»،^۴ «صالح بن میثم تمار»^۵ و ...^۶

قتل نفس زکیه

در درستی نشانه قتل نفس زکیه به عنوان یکی از علامات ظهور امام مهدی(ع) اشکال و تردیدی نیست، چون از زبان رسول خدا(ص) و اهل بیت طاهرش(ع) به ویژه امام صادق(ع) روایات بسیار در این زمینه رسیده، به گونه‌ای که نیازی به بررسی اسناد آن نیست. احادیث صحیح در این باره بسیار است، اما مهم آن است که بدانیم مقصود از نفس زکیه در روایات، محمد بن عبدالله بن حسن نیست، گرچه بدان ملقب شده و شهرت یافته است. اگر از خود محمد می‌پرسیدند، نفس زکیه که در روایات به او اشاره شده، تویی؟ می‌گفت: نه! چرا که اگر چنین بود، وی می‌بایست از ادعای مهدویت خویش دست برمی‌داشت و به نادرستی آن حکم می‌کرد. زیرا روشن است نفس زکیه غیر از امام مهدی(ع) است.

در تمامی روایات آمده است که نفس زکیه در مسجدالحرام، بین رکن و مقام کشته می‌شود. برخی روایات اشاره کرده‌اند که زمان شهادتش ۲۵ ذی حجه، پانزده شب پیش از ظهور امام مهدی(ع) است.^۷ برخی روایات می‌گویند نامش «محمد بن حسن» است.^۸ کسی که در چهاردهم رمضان ۱۴۵ ه. ق در مدینه منوره کشته شد، «محمد بن عبدالله

۱. همان ۵۷۵/۳۱۲؛ الغیبه طوسی ۴۵۸/۴۵۲.

۲. الغیبه طوسی ۴۵۲/۴۴۹.

۳. همان ۴۲۵/۴۲۵.

۴. همان ۴۴۳/۴۶۶.

۵. همان ۴۴۰/۴۴۵.

۶. همان ۴۵۳/۴۵۰ و ۴۶۱/۴۵۴.

۷. همان ۴۴۰/۴۴۵.

۸. همان ۴۸۰/۴۶۴.

«حسنی» بود، پس چگونه می‌توان وی را نفس زکیه نامید؟ گرچه با توجه به آنچه پیش از این گفتیم، می‌توان وی را بدین لقب توصیف کرد، البته فقط از آن جهت که نفس و شخصیتی، پاک و تزکیه شده داشت. بدین سان اشتباه «ابوالفرج اصفهانی» روشن می‌شود که گفته است: «محمد بن عبدالله حسنی را خاندانش مهدی می‌نامیدند و می‌گفتند همانی است که روایات درباره‌اش آمده است. عالمان آل ابی طالب معتقد بودند که نفس زکیه است. وی در منطقه «احجارالزیت» کشته شد»^۱.

اشتباه وی آنجاست که می‌گوید «عالمان آل ابی طالب معتقد بودند، نفس زکیه است» که به امام صادق (ع) اشاره دارد، اما ایشان درباره‌ی وی چنین فرموده است. در حقیقت بنا بر شیوه‌ی متعارف و مشهور، در روایات شیعی، وی را با چنین توصیفی یاد کرده‌اند، چنان که اگر او را «مهدی حسنی» بخوانیم، به معنای اعتقاد به مهدویت وی نیست.

پیشرفت علمی در زمان ظهور

شاید از بهترین دلایلی که امام صادق (ع) برای تأکید بر کذب تمامی ادعاهای دروغین مهدویت بیان فرمود، اشاره به پیشرفت‌های شگرف علمی و فناوری‌هایی باشد که در زمان ظهور امام مهدی (ع) رخ خواهد داد، که در زمان امام صادق (ع) و تمامی زمان‌های بعدی وجود نداشته است. پیش‌گویی‌های امام در آن زمان باعث شگفتی و تعجب می‌شد و اگر اعتقاد راسخ به راست‌گویی گوینده نبود، راویان حدیث از نقل پیش‌گویی‌ها چشم‌پوشی کرده و چیزی از آن را بیان نمی‌کردند، چون هیچ‌خرد و عقلی در آن زمان نمی‌توانست آنها را درک کرده یا تصور نماید. از جمله این اشارات است:

۱. «عبدالله بن مسکان» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيْرِي أَخَاهُ الَّذِي فِي

المغرب و كذا الذي في المغرب يرى أخاه الذي في المشرق؛^۱ در زمان قائم، مؤمنی که در شرق است، برادرش را که در غرب است می‌بیند، نیز آنکه در غرب است، برادرش را در شرق می‌بیند. [اشاره به وسایل ارتباط جمعی].»

۲. «ابوبصیر» می‌گوید:

امام صادق(ع) فرمود: «إنه إذا تهاوت الأمور إلى صاحب هذا الأمر، رفع الله تبارك و تعالی له كل منخفض من الأرض و خفض له كل مرتفع منها حتى تكون الدنيا عنده بمنزلة راحته فأیکم لو كانت في راحته شعرة لم يبصرها؛^۲ وقتی امور به صاحب الامر منتهی شود، خدای بلند مرتبه هر فرورفتگی زمین را برایش بالا می‌آورد و هر زمین و جای مرتفع و بلندی را برایش پایین می‌آورد، بدان حد که دنیا مانند کف دستش خواهد بود و کدام یک از شما اگر در کف دستش مویی باشد، آن را نمی‌بیند؟» [اشاره به وسایلی که می‌توان به وسیله آنها به آسمان یا ارتفاعات رفت یا زیرزمین و دریاها را دید و یا کوهها را صاف کرد].»

۳. «ابوربیع شامی» می‌گوید:

ابوعبدالله(ع) فرمود: «إن قائمنا إذا قام مدّ الله عزّوجلّ لشيئتنا في أسماعهم و أبصارهم [لا] يكون بينهم و بين القائم برید، یکلمهم فیسمعون و ينظرون إليه و هو في مكانه؛^۳ هنگامی که قائم ما قیام کند، خدا قدرت شنوایی و بینایی شیعیانمان را زیاد خواهد کرد، به گونه‌ای که بین آنان و قائم، پیکی نخواهد بود. قائم با آنان سخن می‌گوید و اینان می‌شنوند و او را می‌بینند، در حالی که [فرسنگ‌ها دور] قائم در جای خود است. [اشاره به وسایل ارتباط جمعی و دیداری شنیداری مانند ماهواره و تلویزیون].»

۱. بحارالانوار ۵۲: ۲۱۳/۳۹۱ باب ۲۷ به نقل از الغیبه سیدعلی بن عبدالحمید.

۲. کمال الدین ۲: ۲۹/۶۷۴ باب ۵۸.

۳. روضة الکافی ۸: ۲۴۰-۲۴۱/۳۲۹.

چیرگی اسلام بر تمام دین‌ها در زمان ظهور

این پدیده از شمار دلایلی است که قرآن کریم بدان اشاره داشته و امام صادق (ع) نیز بدان تصریح کرده‌اند و از دیگر دلایل مهم بر دروغین بودن ادعاهای باطل مهدویت در طول تاریخ است. مثل ادعای مهدویت «مهدی عباسی» مطرح شده از سوی منصور و دیگر کسانی که برای خود چنین ادعایی داشتند، یا به دروغ و باطل برایشان چنین ادعایی شده است.

عدم تحقق این پیش‌گویی در سده‌های اسلامی، روشن‌تر از آن است که نیاز به اثبات داشته باشد، اما خدا به اجرا شدن و تحقق آن، وعده داده و روایات می‌گوید در هنگام ظهور مهدی آل محمد (ص) چنین خواهد شد.

۱. «ابوبصیر» می‌گوید:

ابوعبدالله (ع) درباره آیه: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ خدا رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دین‌ها چیره گرداند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند». فرمود: «به خدا سوگند! هنوز تاویل این آیه نیامده و نخواهد آمد، مگر وقتی قائم ما قیام کند. وقتی ایشان خروج کرد، کسانی که به خدای بزرگ، کافر باشند یا نسبت به امام، شرک داشته باشند، قیامش را خوش نخواهند داشت».^۲

«محمد بن فضیل» از امام کاظم (ع) مانند این حدیث را روایت کرده است.^۳

۲. «رفاعة بن موسى» می‌گوید:

شنیدم ابوعبدالله (ع) در مورد آیه: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...»^۴ هر که در آسمان‌ها و زمین است، خواه ناخواه پیرو خدا شده...». فرمود:

۱. صف (۶۱) آیه ۹.

۲. کمال الدین ۲: ۱۶/۶۷۰ باب ۵۸؛ تأویل الآیات ۲: ۶۸۸ به سند ابوبصیر به نقل از امام صادق.

۳. اصول الکافی ۱: ۹۱/۴۳۲ باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولاية از کتاب الحجج.

۴. آل عمران (۳) آیه ۸۳.

«إذا قام القائم لا تبقى أرض إلا نودی فیها بشهادة أن لا إله الا الله و أن محمداً رسول الله؛^۱ هنگامی که قائم قیام کند، در هر سرزمینی شهادت خواهند داد معبودی جز الله نیست و محمد رسول خداست».

«ابن بکیر» مانند این حدیث را از امام کاظم(ع) روایت کرده است.^۲

۳. «علی بن عقبه» می گوید:

امام صادق(ع) به پدرم فرمود: «إذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع فی آیامه الجور و آمنتم به السُّبُل و أخرجت الأرض برکتها و ردّ کلّ حق إلی أهله و لم یبق أهل دین حتّی یظهروا الإسلام و یعترفوا بالإیمان؛^۳ وقتی قائم قیام کند، به عدالت حکم می کند، در روزگارش ستم برطرف می شود، راهها به برکت وجودش ایمن می گردد، زمین برکاتش را بیرون دهد، هر حقی به حق دار می رسد. پیروان هر دینی، ابراز اسلام کرده و ایمان می آورند».

۴. «زراره» می گوید:

امام صادق(ع) فرمود: از پدرم درباره این آیه پرسیدند: «... و قاتلوا المُشْرِکین کَافَّةً کَمَا یُقَاتِلُونُکُمْ کَافَّةً...؛^۴ با تمامی مشرکان کارزار کنید، چنان که با همگی شما پیکار می نمایند». فرمود: «إنه لم یجئ تأویل هذه الآیة، و لو قد قام قائمنا بعدُ، سیری من یدرکه ما یکون من تأویل هذه الآیة، و لیبلغن دین محمد ما بلغ اللیل حتّی لا یکون شَرک علی وجه الارض کما قال الله تعالی «یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً»^۵؛ تأویل این آیه، هنوز محقق نشده است. اگر قائم ما قیام کند، هر کسی او را دریابد، تأویل این آیه را می فهمد و دین محمد فراگیر می شود، چنان که شب همه جا را می پوشاند،

۱. تفسیر عیاشی ۱: ۸۱/۱۸۲.

۲. همان / ۸۲.

۳. الارشاد ۳۸۴-۳۸۵؛ کشف الغمّة ۳: ۲۵۵.

۴. توبه (۹) آیه ۳۶.

۵. سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵.

۶. مجمع البیان ۲: ۵۴۲؛ تفسیر عیاشی ۲: ۴۸/۵۶.

بدان حد که روی زمین، شرکی دیده نخواهد شد، چنان که خدا می‌فرماید: «مرا می‌پرستند و به من شرک نخواهند ورزید».

۵. «محمد بن حمران» می‌گوید:

امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ، مَنَّا، مَنْصُورٌ بِالرَّعْبِ، مُؤَيَّدٌ بِالنَّصْرِ، تَطْوَى لَهُ الْأَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الْكُنُوزُ كُلُّهَا وَ يَظْهَرُ اللَّهُ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ [ثم ذكر جملة من علامات الظهور و قال:] فعند ذلك خروج قائمنا؛^۱ قائم از بین ما امامان است؛ ترس از او در دل‌ها افکنده می‌شود و بدین گونه یاری می‌گردد. با یاری خدا تقویت می‌شود. زمین زیر فرمان اوست و تمامی گنج‌هایش را برای وی پدیدار می‌کند و خدا به برکت او دینش را بر تمامی دین‌ها چیره می‌گرداند. گرچه مشرکان خوش نداشته باشند. [سپس برخی نشانه‌های ظهور را فرمودند و افزودند:] در آن هنگام قائم ما قیام می‌کند».

«محمد بن مسلم» این حدیث را از امام باقر (ع) آورده است.

۶. «مفضل بن عمر» از امام صادق (ع) درباره این آیه پرسید:

«... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...؛^۲ تا او را بر همه دین‌ها چیره گرداند».

«اما ندیدیم رسول خدا (ص) بر همه ادیان چیره شود؟ امام در پاسخ فرمودند: ای مفضل! اگر رسول خدا (ص) بر همه دین‌ها چیره می‌شد که دیگر مجوسی و مسیحی و یهودی و صائبی و فرقه‌ای و اختلافی نمی‌ماند، شک و شرک و پرستش‌بت‌ها و خدایگان و لات و عزی نبود، چنان که خورشید و ماه و ستارگان و آتش و سنگ عبادت نمی‌شد.^۳ [پس آیه مربوط به زمان ظهور است]».

فرموده خدا «تا او را بر همه دین‌ها چیره کند»، مربوط به روزگار مهدی و رجعت است. درباره همین روزگار است که خدا فرمود:

۱. اثبات الهداة / حر عاملی ۳: ۶۸۶/۵۷۰ باب ۳۲ فصل ۴۴ به نقل از اثبات الرجعه فضل بن شاذان.

۲. توبه (۹) آیه ۳۳.

۳. الهدایة الکبری / خصیعی ۷۴-۸۲؛ مختصر بصائر الدرجات / سعد بن عبدالله قمی که شیخ حسن بن سلیمان حلی آن را مختصر کرده: ۱۷۸-۱۷۹.

برخورد امام صادق(ع) با دیگر ادعاهای مهدویت ■ ۳۰۵

«با کافران کارزار کنید تا فتنه‌ای نماند و همه دین‌ها برای خدا باشد»^۱

روشن است دین اسلام در زمان ادعاهای گسترده مهدویت در تاریخ، نتوانست حتی در مرکز دولت اسلامی، ظهور یابد. دیده می‌شد خلفا، فاسد و تبه‌کار بودند و آشکارا شراب می‌نوشیدند!

بخش ششم

نقش امام صادق (ع) در ردّ شبهات دیگر

در آغاز بحث از نقش امام در پاسخ به شبهه‌ها گفتیم و اینکه گاه حتی شبهاتی را که مردمان در آینده، پس از ولادت و غیبت امام مهدی(ع) خواهند گفت، نیز بیان می‌فرمود و در همان وقت پاسخ می‌داد. غالباً جواب‌های امام مانند بیانات قرآن کریم است که ناظر به رخدادهای آینده می‌باشد.

درست است که در زمان امام نیازی نبود، چنین شبهاتی مطرح گردد و پاسخ داده شود، چرا که در زمان ایشان هنوز چنین شبهه‌هایی گفته نشده بود، اما آنچه امام را وامی‌داشت پیش از طرح شبهه، پاسخ آن را نیز بگوید، اشتیاق و دغدغه امام در مورد آینده، بحث و باور مهدویت بود. ایشان می‌خواست ایمان بدین عقیده، ثابت و پابرجا بماند و پیش از طرح شبهات، پاسخ آن دانسته شود و از این طریق، مردمان با فرهنگی عالی و آگاهی بسیار بار آیند.

ده‌ها سال پیش از طرح شبهات، امام به آنها پاسخ داده بود؛ از این رو عنوان شبهه‌ها و پاسخ‌هایی را که بازگو می‌کنیم، از امام برمی‌گیریم، چه تمامی آن در یک حدیث مستقل آمده باشد یا در قسمتی از حدیث. یادآوری سه نکته لازم است:

۱. امام صادق(ع) در صدد مناقشه با آن شبهات نبود، چون هنوز در زمان ایشان، کسی آن شبهه را مطرح نکرده بود؛ بلکه امام می‌خواست آنچه را بعدها گفته می‌شود، مطرح فرموده و پیش از وقوع شبهه، باطل بودنش را نمایان سازد و در واقع پیش‌گیری قبل از درمان کند تا امت پی‌ببرد که آنچه اهل بیت(ع) درباره فرزندشان مهدی(ع) گفته‌اند،

صحیح بوده است. همچنین ایشان در پی این بود که به توده‌های بعدی شیعه بفهماند، شبهاتی که برای رویارویی با عقیده مهدویت مطرح خواهد شد، بی‌پایه و اساس است؛

۲. تمامی اهل بیت (ع)، رخدادهای و گفته‌ها و شبهاتی را که پس از ولادت امام مهدی (ع) رخ خواهد داد، فرموده‌اند. از این رو در زمان کنونی تقریباً نمی‌توان شبهه‌ای درباره مهدویت یافت که پاسخ آن از سوی اهل بیت (ع) گفته نشده باشد؛

۳. ادله و برهان‌های قوی که به ما رسیده و درستی عقیده ما به امام مهدی (ع) را اثبات می‌کند، به حدی قوی و پذیرفتنی است که گویا به چشم خود امام مهدی (ع) را می‌بینیم، یعنی اگر کسی آن دلایل را نپذیرد، مانند آن است که واقعیتی مادی و محسوس را رد کرده باشد!

از شمار روایاتی که به ما رسیده، احادیث امام صادق (ع) است که از گفته‌های سفیهان و نابخردان درباره امام مهدی (ع) ما را آگاه می‌کند. آنچه امام فرموده و پیش‌بینی کرده، محقق شده است، اما متأسفانه دیده می‌شود، برخی گفته نادانان و شبهه‌افکنان را پذیرفته و از فرموده امام صادق (ع) روی برگردانده‌اند! این وضع باعث می‌شود که درباره آن شبهات، به قدر امکان و گذرا سخن گوئیم.

۱. شبهه طول عمر

پاسخ این شبهه در فرمایش امام صادق (ع) از این قرار است:

۱. «امام مهدی (ع) سنتی از نوح دارد و آن طول عمر ایشان است»^۱.
۲. «به خدا سوگند اگر به اندازه‌ای که نوح میان قوم خویش زیست، مهدی در غیبت باشد، از دنیا نخواهد رفت مگر پس از آنکه ظهور و قیام کند و زمین را که پُر از ستم و بیداد شده است، آکنده از عدالت و داد نماید»^۲.

۱. الخرائج و الجرائح ۲: ۹۳۶ باب ۱۷.

۲. کمال الدین ۲: ۲۳/۳۴۲ باب ۳۳.

۳. «خدا عمر صاحب‌الأمر را طولانی می‌کند، چنان که عمر نوح را دراز کرد»^۱.
۴. «صبح امروز به کتاب جفر^۲ نگاه می‌کردم... ولادت و غیبت قائم را در آن دیدم و نیز مدتی را که روی زمین خواهد ماند و عمر درازش را. در آن هنگام مؤمنان گرفتار خواهند شد و به سبب غیبت طولانی‌اش، در دل‌های اینان شگ و تردید به وجود می‌آید»^۳.
۵. «چرا وجود صاحب‌الامر را منکر می‌شوند؟! صاحب‌الزمان مانند موسی است و پس از غیبت، در شکل و قیافه کسی که در آغاز جوانی است، برمی‌گردد»^۴.
۶. «اگر قائم ما قیام کند، مردمان یعنی بیشتر آنان او را نخواهند پذیرفت، چون در شکل و شمایلی جوان و سربلند نزدشان برمی‌گردد، جز کسانی که خداوند در عالم ذر از آنان پیمان گرفته و ثابت قدم مانده‌اند»^۵.
- مردم می‌پندارند اگر امام در مدّت طولانی غیبت، زنده مانده است، بنابراین هنگام ظهور پیرمردی سالخورده و فرتوت خواهد بود. مؤید این مطلب، حدیث بعدی است.
۷. «بالاترین گرفتاری و آزمایش آن است که صاحب‌الزمان در شکل و شمایل جوانی بر مردمان خروج و ظهور می‌کند، در حالی که می‌پنداشتند پیرمردی سالخورده است»^۶.
۸. امام در بیان مشابّهت امام مهدی(ع) و نبی‌الله نوح و خضر فرمود:
- «اما مدّت زمانی که نوح میان قومش بود، وقتی درخواست کرد از آسمان مجازات و کیفر رسد، خدا جبرئیل را نزدش فرستاد، در حالی که هفت هسته همراه داشت. گفت: ای پیامبر خدا! خدای بلند مرتبه به تو می‌فرماید: مردم آفریده‌ها و بندگان

۱. الغیبه طوسی ۴۲۱/۴۰۰.

۲. یکی از کتاب‌های امام علی(ع) که رخدادهای آینده در آن پیش‌گویی شده بود. «م»

۳. کمال‌الدین ۲: ۳۵۲-۳۵۷/۵۰ باب ۳۳.

۴. منتخب‌الأنوار المضمین، ص ۱۸۸، فصل ۱۲ که آن را حدیثی صحیح دانسته است.

۵. الغیبه / نعمانی ۴۳/۱۸۸ باب ۱۰ و ۲۱۱ / ۲۰ باب ۱۲.

۶. همان، ص ۱۸۹، ذیل حدیث ۴۳، باب ۱۰.

من هستند، با صاعقه‌های آنها را از بین نمی‌برم، مگر پس از آنکه دعوت خود به ایمان آوردن را تکرار کنم و حجت را بر آنان تمام نمایم. برگرد و دعوت از قومت را پی گیر، که بر آن به تو ثواب خواهم داد و این دانه را بکار. کاشتن و بزرگ شدن و روییدن آن و میوه دادنش برای تو گشایش و رهایی می‌آورد. به هر کسی از مؤمنان که از تو پیروی کند، این مژده و بشارت را بدها

وقتی پس از زمانی طولانی درختها روییدند و پابرجا و ساقه‌دار شدند و بر شاخه‌ها میوه رویید، نوح از خدا خواست به وعده‌اش درباره عذاب کردن قوم عمل کند. خدا به او دستور داد هسته همان درختان را بکارد و شکیبایی و تلاش را از سر گیرد و بر قومش اتمام حجت کند. نوح به گروهی که به او ایمان آورده بودند، دستور خدا را گفت. اما سیصد نفر از آنان مرتد شدند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا داشت، حق بود، خلف وعده نمی‌شدا

هر بار که درختان می‌رسیدند، خدا دستور می‌داد که درختی دیگر بکارد تا بار هفتم فرا رسید. مردمانی که ایمان آورده بودند، یکی پس از دیگری از دین برمی‌گشتند تا به هفتاد و اندی رسیدند. در این وقت خدا به نوح وحی کرد و فرمود: اکنون حق، خالص و پیراسته گشته است، با ارتداد کسانی که سرشت ناپاک داشتند زنگار ایمان زدوده شده است....

قائم (ع) نیز چنین حالی دارد، یعنی غیبتش آن قدر طولانی می‌شود که حق خالص گردد و با ارتداد کسانی که سرشتی ناپاک دارند، زنگار ایمان زدوده می‌شود و این امر مربوط به شیعیانی است که با حکمرانی و فرمانروایی و امنیتی که در زمان قائم (ع) به وجود می‌آید، ممکن است دچار نفاق و دو رویی شوند.... اما عبد صالح یعنی خضر (ع) را خدا عمر طولانی نداد که پیامبر شود، یا قرار باشد کتابی بر او فرو فرستد، یا دین و شریعتی به او دهد که دین پیامبران پیشین را نسخ کند، یا قرار باشد امام گردد که پیروی بندگان خدا از وی لازم باشد، یا اطاعت از او واجب گردد، بلکه چون خدای بلند مرتبه می‌دانست عمر قائم (ع) در زمان غیبت چه مقدار خواهد بود و نیز می‌دانست بندگانش آن

مقدار عمر طولانی را انکار خواهند کرد، عمر عبدالصالح (خضر) را طولانی کرد تا بدان بر عمر طولانی قائم(ع) استدلال شود و دلایل مخالفان رد گردد و مردمان نتوانند پیش خدا عذر و بهانه‌ای داشته باشند.^۱

۲. شبهه به دنیا نیامدن مهدی یا وفات او

اساس این شبهه را چنان که «نوبختی» و «اشعری» و «شیخ مفید» و دیگران گفته‌اند به سبب وجود اختلاف بین مردم پس از شهادت امام عسکری(ع) بود. برخی می‌گفتند ایشان رحلت فرموده‌اند، بی‌آنکه فرزندی به جا نهد؛ بعضی می‌پنداشتند امام مهدی(ع) پس از به دنیا آمدن، از دنیا رفته است؛ عده‌ای دیگر می‌گفتند، ایشان دو سال پیش از شهادت پدر، به دنیا آمده است. جواب امام صادق(ع) این بود:

۱. «به خدا سوگند! امامتان سال‌هایی از میانتان غایب خواهد شد و شما آزمایش می‌شوید. آن قدر غیبتش طولانی می‌شود که گروهی بگویند مرده یا هلاک شده، یا به سرزمینی دور رفته و سرنوشتش نامعلوم است».^۲

۲. در حدیث صحیحی به «زراره» درباره امام مهدی(ع) فرمود:

«ای زراره! مهدی همان است که در ولادتش تردید می‌کنند. برخی می‌گویند پدرش درگذشت، بی‌آنکه فرزندی داشته باشد؛ بعضی می‌گویند مهدی جنین است و هنوز به دنیا نیامده است؛ عده‌ای عقیده دارند که غایب است؛ شمار دیگری می‌گویند که دو سال پیش از درگذشت پدرش به دنیا آمده است. اما بدانید او منتظر است و خدا دوست دارد با غیبتش دل‌های شیعه را بیازماید تا باطل‌گرایان در این باره شگ و تردید کنند».^۳

۱. الغیبه طوسی ۱۷۰-۱۷۳/۱۲۹؛ کمال الدین ۲: ۵۰/۳۵۲ باب ۳۳.

۲. الغیبه نعمانی ۲۰۴/باب ۱۲.

۳. همان ۱۶۶-۱۶۷/۶ باب ۱۰. از سه طریق از زراره حدیث را آورده است.

۳. همچنین امام صادق (ع) فرمود:

«اگر [مهدی] قیام کند، مردم می‌گویند: چگونه چنین امری ممکن است در حالی که پس از این همه مدت می‌باید استخوان‌هایش هم از بین رفته باشد؟!»^۱

به علت ولادت مخفیانه امام، احادیثی به شک و تردید و نیز روایاتی به آزمایش و امتحان همگان اشاره دارد که پیش از این گذشت.

۴. امام صادق (ع) غیبت امام مهدی (ع) را مانند غیبت حضرت عیسی (ع) می‌داند و می‌فرماید:

«در باره غیبت عیسی (ع) یهود و نصارا اتفاق نظر داشتند که او کشته شده است، اما خدا آن را دروغ خواند و فرمود: «او را نکشتند و بر دار نکردند اما امر برایشان شبهه شد». غیبت قائم نیز چنین است و آمت به سبب طولانی شدن غیبت، وجودش را منکر می‌شوند و بعضی خواهند گفت هنوز به دنیا نیامده؛ برخی می‌پندارند به دنیا آمده و در گذشته؛ دیگری می‌گوید که، امام یازدهم عقیق بوده؛ یکی دیگر از حق بیرون رفته و می‌گوید که به سیزدهمین امام یا بالاتر خواهد رسید، حتی برخی معصیت خدا را کرده و می‌گویند روح قائم در جسم دیگری سخن خواهد گفت»^۲.

۳. شبهه درباره وجود شریف حضرت مهدی (ع)

امام صادق (ع) این شبهه را مطرح کرده و بر حیات امام و ادامه وجودش تأکید دارد: «و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلى خلفه... و ذلك بعد غيبة طويلة؛ روح الله عيسى بن مريم (ع) از آسمان فرو می‌آید و پشت سر مهدی نماز می‌گزارد... این رخداد پس از غیبت طولانی‌اش است».

۱. همان ۱۳/۱۵۵ و ۱۴ باب ۱۰.

۲. نساء (۴)، آیه ۵۷.

۳. الغيبة طوسی ۱۲۹/۱۷۰؛ کمال الدین ۲: ۵۰/۳۵۲ باب ۳۳.

۴. مختصر اثبات الرجعه / فضل بن شاذان ۲۱۶-۲۱۷/۱۸.

حدیث می‌گوید که وجود شریف امام در زمان غیبت ادامه دارد و گرنه چگونه عیسی(ع) می‌تواند پشت سرش نماز بگزارد؟

امام در حدیث صحیح دیگری به «حازم بن حبیب» فرمود:

«ای حازم! صاحب‌الامر دو غیبت دارد که پس از غیبت دوم ظاهر می‌شود. اگر کسی نزدت آمد و دستش را از خاک قبر وی می‌تکاند، سخنش را مپذیر»^۱.

حدیث تأکید می‌کند هر اندازه هم غیبت طول بکشد، وجود شریف امام زمان(ع) در زمان غیبت ادامه دارد.

احادیثی بر این موضوع تصریح دارند که غیبت دوم طولانی است:

«همانا صاحب‌الامر(ع) دو غیبت دارد که یکی طولانی است، بدان حد که برخی بگویند در گذشته، بعضی می‌پندارند کشته شده و شماری می‌گویند معلوم نیست کجاست...»^۲.

احادیث دیگری را نیز پیش از این گفتیم که تأکید داشت مهدی(ع) دو غیبت صغرا و کبرا دارد.

۴. شبهه هویت امام غایب

چنان که برخی مطرح می‌کنند، این شبهه مربوط به ادعای غیبت از سوی بیشتر فرقه‌های شیعی است که امامت امام خود را باور داشته و گفته‌اند او مهدی است و در غیبت به سر می‌برد، مانند «کیسانیه» و «ناووسیه» و «واقفیه». برخی می‌پندارند این امر باعث می‌شود در چنین وضع آشوب‌زده‌ای نتوان حقیقت را از ادعا شناخت، اما پاسخ مفصل شبهات فرقه‌های مذکور که پیش از این آوردیم، خلاف این امر را اثبات می‌کند. آنچه این فرآیند را روشن‌تر می‌نماید، فرمایش‌های امام صادق(ع) در تعیین هویت امام غایب است که در احادیثی آمده است. به یادآوری یکی بسنده می‌کنیم که به «سید حمیری» فرمود:

۱. الغیبه طوسی ۴۶/۵۴.

۲. الغیبه نعمانی ۱۷۱-۱۷۲/۵ باب ۱۰؛ عقدالدرر / مقدسی شافعی ۱۷۸-۱۷۹ باب ۵.

«ششمین فرزندم غایب خواهد شد که دوازدهمین امام هدایتگر پس از رسول خداست».

امام در این حدیث و احادیث دیگر، هویت امامان دوازده گانه را نیز بیان کرده است.

۵. آیا می توان پس از ظهور، به مهدی ایمان آورد؟

هدف از طرح این شبهه آن است که پاسخ شبهه، عذر و توجیهی باشد برای اهل سنت که اعتقاد به مهدی مجهول و ناشناخته‌ای دارند که خدا در آخر الزمان وی را می آفریند. اینان ادعا دارند و می گویند:

«اگر امام حجت بن حسن (ع) در آینده ظهور کرد، آنگاه مانعی نیست اعتقاد به مهدی مجهول را کنار نهاد و به صفوف شیعه پیوست»^۱

پیش از بیان موضع و نظر امام صادق (ع) درباره این شبهه، شایسته است پنج نکته را یادآور شویم:

۱. اعتقاد به مهدی مجهول در آخر الزمان، یا احتمال رد آن در آینده، به معنای فساد و نادرستی دلیلی است که این اعتقاد را اثبات می کند؛
۲. شرط اعتقاد به حکم و آموزه‌ای ضروری در نگرش اسلامی، آن است که متواتر باشد. هر چه متواتر باشد، غیر متواتر نخواهد گشت. پیش از این گفتیم دلیل اعتقاد به مهدی مجهول که خدا در آخر الزمان می آفریند و به زعم اهل سنت، حسنی و نامش «محمد بن عبدالله» است، دو روایت است که یکی مجهول و دیگری مُرسَل است. حدیثی نیز که می گویند: «اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی» جعلی است، چنان که اثبات کردیم. در این صورت چگونه باور اهل سنت می تواند متواتر باشد؟!؛

۱. این شبهه را در کتابی نیافتم، اما یکی از عالمان سنی در سخنرانی که در گردهمایی غدیر داشته، آن را گفته است. گردهمایی در مؤسسه آیت الله خویی در لندن بود. جناب علامه محقق آیت الله سیدعلی حسینی میلانی این سخن را برایم نقل کرد. وی در گردهمایی حضور داشته، اما چون به درخواست وی برای پاسخ بدین گفته، اهمیت داده نشده است، آنجا را ترك کرد.

۳. مهدی که هنوز آفریده نشده، یا امام زمان خواهد بود یا نخواهد بود. فرض نخست معقول نیست، چون در این صورت، در زمان کنونی امامی وجود نخواهد داشت و فرض دوم که امام زمان نباشد، پس اطاعت و یاری و انتظارش بی‌فایده است؛

۴. قاعده «زمین از وجود حجت خدا، خالی نمی‌ماند» اعتقاد به مهدی معدومی که آفریده نشده را خرافی می‌سازد، چون لازم است امام وجود داشته باشد؛

۵. ایمان به مهدی(ع) لازم است در زمان حیاتش باشد، نه پس از ظهورش؛ چنان که خواهیم گفت؛

اگر فرض کنیم مهدی همانی است که مجهول و ناشناخته است، به او ایمان داشتن در زمان حیاتش لازم نیست، چون هنوز آفریده نشده و معدوم است. اما اگر بپذیریم حجت بن حسن عسکری(ع)، مهدی است، از منکران پذیرفته نیست به مطلبی خرافی که اصل و پایه‌ای ندارد، معتقد باشند؛ چنان که پس از ظهور مهدی اگر وی را دریابند، توبه‌شان پذیرفته نخواهد شد، بنابر این شبهه پنجم اساساً بی‌معنا بوده، فقط لقلقه زبان است. دلیل این مطلب، احادیث زیر است:

الف) امام صادق(ع) فرمود:

که رسول خدا(ص) فرمودند: «طوبی لمن أدرك قائم أهل بيتی و هو معتقد به فی حیاته، يتولّى وليه و يتبرأ من عدوه و يتولّى الأئمة الهادية من قبله، أولئك رفقائي و ذوو وُدّي و أكرم أمتی علیّ؛^۱ خوشا به حال آنکه قائم اهل بیتم را دریابد و در زمان حیاتش به او معتقد باشد؛ دوستدارش را دوست بدارد و از دشمنش بیزارى جوید و امامان هدایتگر پیش از وی را دوست داشته باشد. اینان دوستانم و کسانی هستند که به آنان محبت دارم و گرامی‌ترین افراد امت نزد منند».

در روایتی دیگر نیز آمده است که: اینان گرامی‌ترین بندگان نزد من هستند.

ب) حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:
 «مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وَوَلَدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ، مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛^۱ هر کسی قائم را که از
 فرزندانم است، در زمان غیبتش منکر شود، به مرگ جاهلیت مرده است».

پ) «هشام بن سالم» می گوید:

امام صادق (ع) به نقل از پدرانش از رسول خدا (ص) حدیثی را نقل فرمود که درباره
 شمایل و ویژگی‌ها و کردار مهدی (ع) بود و در آن آمده است: «... وَ مَنْ أَنْكَرَهُ
 فِي غَيْبَتِهِ فَقَدْ أَنْكَرَنِي؛^۲ هر کسی او را در هنگام غیبتش انکار کند، مرا منکر شده
 است».

ت) در حدیث صحیحی به نقل از «علی بن رثاب» است که امام صادق (ع) درباره این

آیه:

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ إِيْمَنَتْ مِنْ قَبْلُ...؛^۳ آن روز که
 برخی آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن افرادی که پیشتر ایمان نیاورده
 بودند، سودی به حالشان ندارد».

فرمود: «آیات، امامان هستند و آیه منتظر، قائم (ع) است. اگر کسی پیش از قیامش
 با شمشیر، به او ایمان نیاورده باشد، در هنگام ظهور ایمانش سودی به حالش
 ندارد، حتی اگر به امامان پیشین که پدران مهدی‌اند، ایمان داشته باشد».^۴

احادیث رسیده از امام صادق (ع) درباره انتظار را می‌توان به روایات گذشته افزود،

مانند:

«المنتظرین لظهوره فی غیبتہ و المطیعین له فی ظهوره أولئك أولیاء الله الذین لا خوف
 علیهم و لا هم یحزنون؛ منتظران ظهور در زمان غیبت و پیروان امام مهدی پس از
 ظهور، اولیای خدایند که ترسی بر آنان نبوده و غمی ندارند».

۱. کمال الدین ۲: ۱۲/۴۱۳-۳۹ باب ۳۹.

۲. همان، ص ۶/۴۱۱ باب ۳۹.

۳. انعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۴. همان، ص ۱۸ و ۳۰ مقدمه. از دو طریق صحیح حدیث نقل شده است.

با جمع احادیث خواهیم فهمید، کسانی که می‌پندارند، می‌توان پس از ظهور، به مهدی ایمان آوریم، جز زیان آشکار نتیجه‌ای نخواهند گرفت و کسی تضمین نکرده است که اینان تا زمان ظهور زنده بمانند!

۶. شبهه جعفر کذاب، عموی امام مهدی(ع)

خلاصه شبهه که علمای شیعه امامیه بیان کرده‌اند، از این قرار است که نزدیک‌ترین قوم و خویش امام مهدی(ع)، یعنی «جعفر بن هادی»، معروف به «جعفر کذاب»، مقابل قاضیان عباسی شهادت داد که برادرش یعنی امام حسن عسکری(ع) رحلت کرده است، بی‌آنکه فرزندی به جا گذاشته باشد. این شهادت دروغ به خاطر دست‌یابی بر اموال و دارایی امام بود.

شایان ذکر است جز «امامیه»، هیچ‌کسی از مسلمانان، گفته جعفر کذاب را گزارش نکرده و تمامی کسانی که این شبهه را نقل کرده‌اند، تنها منبعشان کتب شیعه است، چون هر یک از اهل سنت که این مطلب را ذکر کرده، به نقل از امثال «نوبختی» یا «سعد بن عبدالله قمی» یا «شیخ مفید» یا «شیخ طوسی» و دیگر علمای گذشته امامیه آورده است. اگر اینان مطلب مذکور را نمی‌نگاشتند، هیچ‌کسی نمی‌دانست جعفر چه کار کرده است. همین نکته برای ردّ سخن جعفر و برای نپذیرفتن و ردّ شبهه کسانی که آن را مطرح کرده‌اند، کافی است.

احادیث امام صادق(ع) در شبهه انکار ولادت امام مهدی(ع) ذکر شد.

احادیث دیگری نیز وجود دارد که صریح‌تر از این حدیث است و می‌گوید، مهدی شباهت‌هایی به پیامبران دارد، از جمله همانندی با حضرت یوسف(ع).

اگر رخدادهایی را که در حیات مهدی پیش آمد، با ماجراهای حضرت یوسف مقایسه کنیم، دلیل همانندی مشخص می‌شود، مثلاً کاری که فرزندان حضرت یعقوب(ع) کردند. اینان به پدر خود درباره یوسف دروغ گفتند، به رغم آنکه پیامبرزاده بودند و نزدیک‌ترین

قوم و خویش خلیل الله حضرت ابراهیم و حضرت یوسف به شمار می آمدند: «و جاؤوا اباہم عشاءً یبکون * قالوا یا ابانا انا ذہبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکلہ الذئب و ما انت بمؤمن لنا و لو کنا صادقین * و جاؤوا اعلى قمیصہ بدم کذب...! برادران یوسف، شب هنگام، گریان نزد پدر آمدند و گفتند: ای پدر! رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد ااث خود گذاردیم و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم. پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته) نزد پدر آوردند».

«جعفر کذاب» بی دین تر از فرزندان یعقوب است، چون به طاغوتیان بنی عباس نزدیکی می جست، فاسق بود و آلات لهو و لعب موسیقی، در اختیار داشت، چنان که طمع کار و مقام پرست و مال دوست نیز بود. به گفته و شهادت فرزند «وزیرالدوله»، «احمد بن عبیدالله بن خاقان»، حتی شراب می نوشید! تمامی این اوضاع و احوال او را واداشت کاری پست و پلید کند که به آنچه اولاد یعقوب (ع) انجام دادند، شباهت یابد. حتی کار او بسیار مانند برخوردار «ابولهب» (عموی پیامبر) است. ابولهب نبوت برادرزاده اش حضرت محمد (ص) را انکار کرد، رسالتش را دروغ شمرد و مردمان را علیه پیامبر (ص) تحریک کرد، در حالی که او از دیگران به یاری و همراهی با پیامبر (ص) سزاوارتر بود و انتظار بیشتری می رفت که به پیامبر رحمت ایمان آورد و رسالتش را بپذیرد و برای یاریش بذل و بخشش کند.

۷. شبهه، درباره واژه «قائم» و «مهدی»

کسانی که این شبهه را مطرح می کنند، می گویند در بیشتر احادیثی که شیعه برای تشخیص هویت مهدی (ع) استدلال کرده، واژه «قائم» آمده است. در نگرش شیعه، این

۱. یوسف (۱۲) آیه ۱۶-۱۸.

۲. اصول الکافی ۱: ۵۰۳ / باب مولد ابی محمد الحسن بن علی العسکری (ع); کمال الدین ۱: ۴۰ مقدمه و ۲: ۲۵/۴۷۵ باب ۴۳: الارشاد ۲: ۳۲۱; الفصول العشره فی الغیبه / شیخ مفید ۳: ۶۱-۶۲ فصل دوم، چاپ ضمن سلسله مؤلفات شیخ مفید، مجلد ۵: اعلام الوری، ص ۳۵۷.

واژه مختصّ امام دوازدهم نیست، چنان که واژه «مهدی» دلالت ندارد. مقصود از آن، دوازدهمین امام است. چون روایاتی وجود دارد که اشاره می‌کند که امامان شیعی همگی «مهدی» (هدایتگر) و نیز «قائم» (قیام‌کننده به حق) هستند. بنابراین اگر هر دو واژه اختصاص به امام مهدی(ع) نداشته باشد، نمی‌توان برای مهدویت و غیبت ایشان بدان احادیث استدلال کرد.

در پاسخ باید گفت: حتی اگر بپذیریم، در زمانی که «قائم» و «مهدی» مطلق و بدون قرینه آورده شوند، مربوط به دوازدهمین امام حجّت بن حسن عسکری(ع) نیستند، اما قراین و شواهد بسیار دیگری وجود دارد که بر این معنا دلالت دارد. در ثانی، اگر این دو واژه به برخی واژه‌های دیگر مقرون گشته باشد، مانند آنکه در کنار این واژه‌ها از «غیبت» یاد کنیم، معلوم می‌شود از «قائم» و «مهدی» امام غایب مقصود است. افزون بر این، احادیثی نیز که نیازمند قرینه نیستند و قائم را با نام و نسب شریفش مشخص کرده‌اند. درباره هویت امام مهدی(ع) هستند، وجود دارند، اما نیازی به بازگویی آنها نیست.

درست است که واژه «قائم» صفتی برای تمامی امامان است، اما جز با قرینه‌های (مقامی) یا مقالی (گفتاری)، به هیچ یک از اهل بیت(ع) بر نمی‌گردد. اگر به گونه مطلق آورده شود، امام حجّت بن حسن عسکری(ع) مقصود است؛ واژه «مهدی» نیز چنین است. به عبارت دیگر وقتی اخبار و احادیث را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم دیگر امامان(ع) بدین وصف خوانده شده‌اند، اما قرینه‌ای چون «القائم بدین‌الله» نشان می‌دهد «قائم» به گونه مطلق جز بر امام دوازدهم گفته نشده است.

۸. شبهه درباره سیره امام مهدی(ع)

در احادیث مهدی(ع) نزد «امامیه»، روایاتی است که صراحتاً سیره امام پس از ظهور را بیان می‌کند و به این نکته اشاره دارد که ایشان کارهای نو و بی‌سابقه‌ای می‌کند. برخی پنداشته‌اند معنای چنین احادیثی آن است که مهدی با سیره‌اش دین محمدی(ص) را نسخ

می کند و از بین می برد!

این پندار، صرفاً یک شبهه نیست، بلکه سخنی است با هدف بدجلوه دادن باور مهدویّت و تا آنجا که می دانیم جز وهابیون به آن دامن نزده اند. به هر حال امام صادق (ع) بدین تهمت، چند قرن پیش از به دنیا آمدن مؤسس فرقه وهابیت پاسخ داده است:

۱. «هاشم بن سالم» می گوید:

ابوعبدالله (ع) از پدرانش نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود: «قائم از نسل من است، هم نام من، هم کنیه، همانند من و سنتش سنت من است. مردمان را بر دین و شریعتم وامی دارد و به کتاب پروردگارم می خواند...»^۱

۲. «ابوبصیر» می گوید:

ابوعبدالله (ع) فرمود: «صاحب الامر سنت هایی از پیامبران دارد، سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی همانند یوسف و سنتی از محمد (ص).... اما سنتی که همانند محمد است، آن است که آن گونه هدایت می کند که پیامبر رهنمون می شد و همانند سیره ایشان رفتار می کند»^۲.

تفصیل این مطلب، سخن گفتن از بدیهیات است. آنچه از بیانات امام صادق (ع) گفتیم، برای اثبات چیرگی اسلام بر تمامی دین ها در زمان ظهور مهدی (ع) و به دست ایشان کافی است.

۹. شبهاتی درباره غیبت

خلاصه این شبهات پیرامون سه پرسش است:

۱. چرا غیبت؟

۲. حکمت غیبت چیست؟

۱. کمال الدین ۲/۶۱ باب ۳۹.

۲. همان ۳۵۰/۳۵۱/۴۶ باب ۳۳.

۳. چگونه اَمّت از امام مهدی(ع) غایب شود می‌برد، در حالی که نمی‌تواند به او دسترسی داشته باشد؟

سه پرسش، محوری واحد داشته و آن، تلقی منافات داشتن غیبت با هدف نصب امام است، که بنابراین پندار، وجود و عدم وجود امام یکسان خواهد بود! پایه شبهه مبنی بر آن است که هدف از نصب امام جز با دیدن او محقق نمی‌شود تا بتوان آموزه‌ها و نشانه‌های دین را آموخت، اما بر شبهه‌کنندگان پوشیده مانده است که ثمره وجود امام فقط برای یادگیری مسائل نیست، بلکه وجود شریفش ثمرات دیگری نیز دارد. اگر بدانیم پسندیده است که برخی از امور را برای امام مهدی(ع) انجام دهیم، چه به ایشان دسترسی داشته باشیم و چه دسترسی نداشته باشیم، می‌توان به ثمرات وجودی امام پی برد؛ مانند تلاش پیگیر برای شناخت هویت ایشان، که در غیر این صورت رکن ایمان محقق نخواهد شد، چون اگر کسی امام زمانش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

به گفته شیعه و سنی، احادیث رسول خدا(ص) چنین می‌گوید. امام صادق(ع) نیز در چندین حدیث بر این مطلب تأکید دارد که بیان شد. بنابراین پذیرش وجود امام مهدی(ع)، ذاتاً امری مطلوب و پسندیده است، چه ایشان را ببینیم چه نبینیم. بین پذیرش وجود امام مهدی(ع) با وجوب پذیرش وجود پیامبر(ص) تفاوتی نیست، چه از سوی مسلمانانی که در زمان پیامبر(ص) زندگی می‌کردند و چه از سوی کسانی که ایشان را ندیده و زیارت نکرده‌اند. بر ما لازم است آنچه را از پیامبر و اهل بیت(ع) به ما رسیده، تعبداً بپذیریم. احادیث گذشته و بسیاری دیگر، همگی به صراحت می‌گویند که داشتن چنین اعتقادی واجب است.

از پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) روایاتی وارد شده که اشاره دارند، فایده وجود امام فقط تصرف در امور نیست. از شمار احادیثی که بیانگر این مطلب است، عبارتند از:

۱. «ابوذر غفاری» می‌گوید:

شنیدم رسول خدا(ص) فرمود: «مثال اهل بیتم برای شما مانند کشتی نوح است؛

هر کسی سوار بر آن گردد، نجات می‌یابد اما هر کسی آن را ترک کند، غرق می‌شود. اهل بیت (ع) در و راه توبه هستند که خدا به آنها لغزش‌ها و خطاها را می‌بخشد»^۱.

حدیث به روشنی می‌گوید پذیرفتن ولایت اهل بیت (ع) و چنگ زدن به رشته دوستی آنها راهی است که خداوند برای رسیدن به رضوان و خشنودی خود و غفران و بخشش قرار داده است که این امر بزرگ‌تر و مهم‌تر از دیدن اینان و پرسش مستقیم از ایشان است.

۲. «جابر بن عبدالله» و «ابوموسی اشعری» و «ابن عباس» گفته‌اند:

رسول خدا (ص) فرمود: «ستارگان مایه ایمنی اهل آسمانند و اهل بیت مایه امن و آمان امت هستند. اگر ستارگان از بین روند، اهل آسمان نابود می‌شوند، چنان که اگر اهل بیت از بین روند، تمامی ساکنان زمین نابود می‌شوند»^۲.

۳. «ایاس بن مسلمه» از پدرش نقل می‌کند:

رسول خدا (ص) فرمود: «ستارگان مایه امن آسمانیان هستند و اهل بیت مایه آمان امت هستند»^۳.

۴. «سلیمان بن مهران اعمش» می‌گوید:

امام صادق (ع) به نقل از پدرش امام باقر (ع) و ایشان از علی بن حسین، امام سجاد (ع) فرمود: «ما امامان مسلمانانیم و حجت‌های خدا بر جهانیان و سرور مؤمنان و رهبران برجسته و دوستدار مؤمنان. ما باعث امن و آمان ساکنان زمینیم، چنان که ستارگان مایه ایمنی آسمانیانند. به برکت وجود ماست که خدا نمی‌گذارد آسمان بر زمین فرو آید، مگر زمانی که بخواهد. به سبب وجود ماست که زمین، ساکنان خود را از بین نمی‌برد. به خاطر ماست که باران می‌بارد و رحمت گسترده می‌شود و برکات زمین بیرون می‌آید. اگر کسی از ما روی زمین نبود، زمین

۱. امالی طوسی ۱۵۲۲/۷۲۳ (۲) مجلس ۴۵.

۲. همان ۸۱۲/۳۷۹ (۶۳) مجلس ۱۳.

۳. همان ۴۷۰/۲۵۹ (۸) مجلس ۱۰؛ المعجم الکبیر / طبرانی ۷: ۶۲۲۰/۲۲.

ساکنانش را نابود می‌کرد. از زمانی که خدا آدم را آفرید، زمین خالی از حجت خدا نبوده، چه ظاهر و شناخته شده باشد یا غایب و مخفی و تا وقتی قیامت برپا گردد، زمین بدون حجت خدا نخواهد بود، چون در غیر این صورت، خدا پرستش نمی‌شود».

«سلیمان» می‌گوید:

از امام صادق(ع) پرسیدم چگونه مردم از حجت غایب و مخفی سود ببرند؟ فرمود:

«چنان که از خورشید پشت ابر، سود می‌برند».^۱

۵. امام باقر(ع) فرمود:

«ما همان کسانی که به برکت وجودمان رحمت فرو می‌آید. به سبب ماست که با باران سیراب می‌شوید و به خاطر ماست که خدا عذاب را از شما برطرف می‌کند. پس هر کسی به ما بصیرت پیدا کند و حق ما را بداند و به دستور ما عمل کند، از ماست و در راه ماست».^۲

۶. امام صادق(ع) فرمود:

امیرمؤمنان(ع) باب خدا بود که به او جز از راه او نمی‌توان رسید. او راه خدا بود که هر کسی غیر آن طریق را می‌پیمود، هلاک می‌شد. امامان یکی پس از دیگری نیز چنین‌اند. خدا آنان را رکن و پایه زمین قرار داده تا ساکنانش را از بین نبرد. اینان حجت‌های برجسته‌ی خدایند برای هر موجودی که روی زمین و هر آفریده‌ای که زیر خاک است.^۳

تمامی این مطالب بر این مسئله دلالت دارد که وجود امامان، فواید و بهره‌هایی مهم‌تر

۱. امالی صدوق ۲۵۲-۲۵۳/۲۷۷ (۱۵) مجلس ۳۴؛ کمال الدین ۱: ۲۲/۲۰۷ باب ۲۱. نیز آنچه بیشتر در این کتاب به

نقل از امام صادق گفتیم درباره‌ی چگونگی نفع بردن از حجت غایب.

۲. امالی طوسی ۱۳۵۴/۶۵۴ (۴) مجلس ۲۴.

۳. اصول الکافی ۱: ۲/۱ باب ۲۱؛ انتم هم أركان الأرض از کتاب الحجج؛ امالی طوسی ۲۰۵-۲۰۶/۳۵۲ (۲) مجلس ۸؛ کمال

الدین ۱: ۲۰۶ / ۲۰ / ۲۱؛ بصائر الدرجات ۸۲-۸۳/۱۰ باب ۳؛ فرائد السمطين / جونی شافعی ۲: ۲۵۳-۲۵۴/۵۲۳

باب ۴۸.

و بزرگ‌تر از دیدن و دسترسی به آنان دارد، از جمله اینکه وجود و بقای عالم هستی در گرو وجود آنان است. فرمایش امام صادق (ع) بر این مطلب تأکید می‌کند:

اگر زمین بدون امام باشد، از بین می‌رود.^۱

دیگر احادیثی که در قاعده چهارم در فصل نخست باب اول گفتیم، نیز در این معنا مفید هستند. از این رو امام صادق (ع)، استفاده و بهره‌گیری از امام غایب را به خورشید مثال زد که مثالی حسّی است و کسی منکر درستی آن نیست. افزون بر آنکه وجود امام منافع دیگری هم دارد که ارتباط مستقیمی با زندگی و حیات تمامی بشر دارد، مانند به تأخیر انداختن عذاب مردمان. قرآن کریم بدین حقیقت اشاره کرده و اهمیت حجّت‌الله را بیان می‌دارد. این در حالی است که حجّت خدا در زمان نزول قرآن، فقط رسول الله (ص) بود و پس از ایشان، اهل بیت (ع) هستند. خدا می‌فرماید:

ای پیامبر! تا تو میان آنها هستی، خدا آنان را مجازات نخواهد کرد، نیز تا طلب آمرزش می‌کنند.^۲

خدای سبحان وجود پیامبر (ص) را سبب تأخیر عذاب کسانی که سزاوار کیفرند، قرار داده، وجود امام مهدی (ع) نیز چنین برکتی دارد.

۱۰. شبهه کار تبلیغی امام مهدی (ع)

اشکال دیگری که گاه گفته می‌شود، این است که «امامیه» می‌گویند بین رسول خدا (ص) و امامان تفاوتی نیست، مگر در دریافت وحی. هدفی که در وجود پیامبر (ص) است، در وجود امام نیز هست: اما باید اشکال کرد پیامبر (ص) احکام را تبلیغ کرد، برخلاف امام مهدی (ع) که از زمانی که به دنیا آمد، غایب گشت و تاکنون در پرده غیبت بوده و تبلیغی نکرده است.

۱. الغیبه طوسی ۱۸۲/۲۲۰.

۲. انفال (۸) آیه ۳۳.

پاسخ حلی و نقضی به این اشکال:

پاسخ نقضی از این قرار است: پیامبر(ص) دعوت خود را تا سه سال از همگان مخفی می‌داشت مگر برای خویشاوندان و نزدیکان.^۱ این مطلب را جز لجوجان انکار نمی‌کنند، اما در هر دو حالت، چه دعوت پنهانی باشد و چه آشکار، پیامبر(ص) فرستاده خداست. در پاسخ حلی باید گفت مقایسه پیامبر(ص) و امام مهدی(ع)، قیاس مع الفارق است، چون رسول خدا(ص) مؤسس دین است و بر او واجب است ابتدا مردمان را دعوت کند و تبلیغ نماید، برخلاف امام که بر وی واجب نیست مردم را فراخواند و تبلیغ احکام کند، زیرا با دعوت رسول خدا(ص)، بر مردمان حجّت تمام می‌گردد. بنابراین بر مردم واجب است که به سوی امام رفته و در پی معرفت و شناخت او باشند و احکام را از وی دریافت کنند.

آیه می‌فرماید:

«فاسئلوا أهل الذکر ان کتّم لا تعلمون؛^۲ اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».

راوی از امام پرسید:

مراد از اهل الذکر کیانند؟ فرمود: «ماییم» راوی ادامه می‌دهد: بر ما واجب است از شما بپرسیم؟ فرمود: «آری» عرض کردم: و بر شما لازم است پاسخ گوید؟ پاسخ داد: «این مربوط به ماست».^۳

در حدیث صحیح دیگری، «زراره» از امام صادق(ع) مانند همین مطلب را نقل می‌کند.^۴ اما باید توجه داشت در صورتی که مردمان از وظیفه واجب خود سر باز زنند و امام

۱. السیرة النبویة / ابن هشام ۱: ۲۸۰؛ السیرة النبویة / ابن کثیر ۱: ۴۲۷؛ سیره حلبی / ابن برهان حلبی ۱؛ السیرة النبویة / دحلان ۱؛ (چاپ در حاشیه سیره حلبی)، تاریخ طبری ۱: ۵۴۱؛ الکامل فی التاریخ / ابن اثیر ۲: البدایة و النهایة: ۳۷۳؛ تاریخ الخمیس / دیار بکری ۱؛ با عنوان «ذکر ما وقع فی السنة الثانیة و الثالثة من اخفاء الدعوة». نیز رک: کتب تفسیر در تفسیر سوره حجر، آیه ۹۴ (فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین) نیز آیه ۲۱۴ شعرا (و أنذر عشیرتک الأقربین).

۲. نحل (۱۶) آیه ۴۳؛ انبیا (۲۱) آیه ۷.

۳. بصائر الدرجات ۵۹ / ۴ باب ۱۹.

۴. همان: ۵۹ / ۷، باب ۱۹.

تنها بماند و بیم عنادورزی دشمنان وی باشد و از شهادتش بترسند، چه مانعی دارد خدا دخالت کرده و او را در پرده غیبت قرار دهد، چون بهترین راه چاره‌ای است که باعث حفظ جان امام به خاطر اهداف و مصلحت‌هایی والا می‌شود.

گزیده مطالب پیشین

غیبت امام مهدی (ع) اهمیت ویژه‌ای دارد، چون یکی از مسائل اصلی و مهم در تاریخ فکر و اندیشه شیعی است، چنان که ارتباط حیاتی با عقیده به نص و تعیین امام و همچنین با زندگی و حیات دارد. گذشته از آنکه مسائل تبعیدی محضی بر جا نهاده که بر پایه اندیشه و باور انتظار استوار است که در رفتار و کردار شخص منتظر بازتاب داشته و در روابط وی با افراد و جامعه و حکومت تأثیرگذار است.

مفهوم و فرآیند غیبت پُر بار بوده و به شکل روشنی در آموزه‌ها و بیانات شریعت آشکار است. حتی پیش از وقوع غیبت، آثار بسیاری درباره غیبت نوشته شده و عمق و ژرفای آن روشن گردیده است، بنابراین اصالت آن ثابت شده فرض می‌گردد. این امر به اینجا منتهی می‌گردد که شیوه به کار گرفته شده از سوی امام صادق (ع) درباره غیبت (حتی پیش از آنکه رخ دهد) و کوشش‌هایی که از سوی دیگر امامان انجام شد تا امت آگاه گردند، بررسی شود تا بیشترین تاب و توانی که افراد امت می‌توانند برای دگرگونی و ایجاد تغییرات گسترده به کار گیرند، بسیج شود. زیرا انحرافات و کج‌روی‌های بسیاری به دست دولت‌های اموی و عباسی به وجود آمد که از شمار آنها ادعاهای دروغین مهدویت بود که برخی در زمان امام صادق (ع) خود را نشان داد و امام این گونه ادعاها را در زمان حیات خویش دید. امام به بهترین وجه به مسئولیت خود به عنوان امامی که پیرویش واجب است همت گمارد. ایشان در مرحله نخست، دروغین بودن ادعاهای مهدویت را بیان کرد و مفهوم درست غیبت و غایب را روشن نمود.

امام دریافت اگر برای غیبت ناگهانی امام مهدی (ع) به شکل گسترده، زمینه‌سازی

نشود، توده‌های شیعی پراکنده شده و دچار چنددستگی و تفرقه می‌شوند؛ از این رو می‌بایست توده را آماده کرد تا وقتی غیبت رخ داد، آمادگی پذیرش آن را داشته باشند. امام صادق(ع) بدین مهم اقدام کرده و مطالب و آموزه‌های لازم را به شکل روشن بیان فرمود. در بحث‌های این کتاب به تفصیل در این باره سخن گفتیم.

آگاهی و خبر دادن از پدیده‌ای پیش از آنکه رخ دهد، فرآیندی شناخته شده است که از سوی تمامی اهل بیت(ع) صورت گرفته است. از این رو پیش‌گویی‌ها و خبرهای امام صادق(ع) از غیبت و امام غایب، مطلبی جدید و ناشناخته نبود. این امر باعث می‌شود پندار کسانی را که می‌گویند: «اگر بپذیریم اولیای الهی می‌توانند پیش از رخداد واقعه‌ای از آن خبر دهند، بدان معناست که علم غیب دارند، اما کسی جز خدا علم غیب ندارد» باطل و مردود بدانیم، چون چنین پنداری با نظر تمامی مسلمانان ناهمگون است. اینان قبول دارند که اولیا الله به خواست خدا، گاه می‌توانند خبر از غیب و آینده دهند در غیر این صورت، پدیده‌ای را که مادی و قابل حس است، انکار کرده‌ایم.

کتاب‌های بسیاری پیش از آنکه غیبت به وقوع بپیوندد، درباره غیبت نوشته شد. گذشته از شهادت و گواهی شخصیت‌های پیشین «امامیه» درباره غیبت صفرا یا پس از آن، اخباری درباره غیبت کبرا نیز وجود داشت که ده‌ها سال پیش از زمان غیبت نوشته شده بود.

برخی از عالمان، از این کتاب‌ها مطالبی نقل کرده و حتی اسم نویسندگان را نیز آورده‌اند. در این باره به صورت مستند و مستدل بحث کردیم.

نکته مهم اینکه، امام صادق(ع) برای زمینه‌سازی مفهوم غیبت، فقط به بیان مطالبی کلی بسنده نکرد که نتوان به طور مشخص و معین فهمید، امام غایب کیست؟ چون گاه ادعا می‌شود احادیث غیبت که از سوی ایشان بیان شده است، اجمالی و گذرا بوده و ایشان امام غایب را مشخص و معلوم نکرده است؛ اما باید دانست امام در کنار بیان معیارهای کلی موضوع غیبت، مسائل گوناگونی را هم گفته است.

گرچه برخی فرمایش‌های ایشان کلی است، اما بی‌نیاز از توضیحات جزئی است و در خود شرح و تفصیل دارد، چون روشن است هر یک از معیارها و شاخص‌ها که به گونه اجمال و کلی گفته شده (مانند حدیث غیبت صغرا و کبرا) جز بر امام دوازدهم مطابقت ندارد.

اگر در دلالت احادیث، بر شخص معینی گمان اختلاف می‌رفت، امام صادق (ع) بدان توجه داشت و شبهه را برطرف می‌کرد، از این رو نخست، اصل قضیه مهدویت را اثبات کرده، آنگاه به حکم منکران این اصل اشاره می‌کرد. ایشان تأکید داشت که غیبت دوازدهمین امام اهل بیت (ع) رخ خواهد داد و امر می‌فرمود که آن را انکار نکنند.

ایشان همچنین جامعه را در زمان غیبت، از کج‌روی و انحراف باز می‌داشت و لزوم پذیرش مهدویت را می‌فرمود، چنان که ثابت‌قدم بودن بر ولایت و محبت به اهل بیت (ع) در زمان غیبت را واجب می‌شمرد و تصریح می‌کرد، امام مهدی (ع) دو غیبت کوتاه و بلند دارد.

بیان حال و روز مردمان در زمان غیبت و اشاره به وجوب انتظار و روشن ساختن هویت امام غایب از دیگر فعالیت‌های ایشان است.

ایشان همچنین تصریح داشت که ولادت امام مهدی (ع) پنهان است و مردم در این باره تردید دارند. امام برای مردم بیان کرده بود که امام مهدی (ع) از سوی نزدیک‌ترین قوم و خویش یعنی «جعفر کذاب» در چه خطراتی می‌افتند و این وضع را مانند ماجرای یوسف و برادرانش می‌دانست. سپس به دقت و تفصیل، هویت کامل امام مهدی (ع) را گفته، نام و کنیه و نام پدرش را بیان می‌کرد و نسب پاک و نسب شریفش را می‌فرمود.

پندارها و شبهاتی که در آینده درباره عقیده مهدویت پیش می‌آمد، از نظر امام صادق (ع) پوشیده نمانده و به آنها پاسخ محکم و قوی داد تا نشان دهد چقدر مشتاق است که حقیقت مهدویت، پاک و پیراسته، به نسل‌های بعدی امت انتقال یابد و همچون تابش تابناک خورشید، بر آنان بتابد، تا آن زمان که تاریخ در آستانه ظهور مقدس قرار گرفته و

درخشش نور آن را شاهد باشد.

بدین ترتیب موضوع امامت و مهدویت امام مهدی(ع) این گونه از سوی جدش امام صادق(ع) ترسیم شده و تمامی پرسش‌های مطرح درباره آن، پاسخ‌های کافی و لازم را گرفتند. هر نکته و مطلب کلی یا جزئی مربوط به غیبت و امام غایب، به دقت و با تفصیل مورد توجه امام بوده و در این باره مطالب لازم را می‌فرمود و نقطه ابهامی باقی نمی‌گذارد.

و الحمد لله اولاً و آخراً
و صلی الله علی نبینا محمد أشرف الأنبیاء و المرسلین
و علی آله الغرّ الهداة الأطهار الميامین

سایر آثار فرهنگی منتشره از همین ناشر:

عنوان	نویسنده؛ مترجم	قیمت / ریال
۱. دایرةالمعارف موعود آخرالزمان (۷ جلد)	گروه پژوهش	۱۱۰۰۰۰
۲. تاریخ پس از ظهور	شهید سید محمد صدر	۶۰۰۰۰
۳. معرفت امام عصر(ع) و تکلیف منتظران	ابراهیم شفیعی سروستانی	۳۵۰۰۰
۴. تحفه امام مهدی(ع)	محمد خادمی شیرازی	۲۵۰۰۰
۵. رهبری بر فراز قرون	شهید صدر مترجم: مصطفی شفیعی	۹۵۰۰
۶. رجعت	محمد رضا ضمیری	۵۰۰۰
۷. نظریه اختیاری بودن ظهور	علیرضا نودهی	۸۵۰۰
۸. انتظار، بایدها و نبایدها	ابراهیم شفیعی سروستانی	۱۴۰۰۰
۹. سیر زمان تا صاحب الزمان(ع)	بلال نعیم مترجم: سید شاهیپور حسینی	۱۳۵۰۰
۱۰. شش ماه پایانی	مجتبی الساده مترجم: محمود مطهری نیا	۲۳۰۰۰
۱۱. سفیانی و نشانه‌های ظهور	محمد فقیه مترجم: سید شاهیپور حسینی	۱۵۵۰۰
۱۲. با دعای ندبه در پگاه جمعه	علی اکبر مهدی پور	۱۴۰۰۰
۱۳. در انتظار خورشید مغرب	گروه پژوهش دانشگاه اردبیل	۴۳۰۰۰

۲۵۰۰۰	علامه بحرانی مترجم: ابوذر یاسری	۱۴. معجزات امام مهدی (ع)
۸۰۰۰	علی سرایی	۱۵. بشارت به منجی موعود
۶۵۰۰	واحد پژوهش	۱۶. امام مهدی و بانوان حریم ولایت
۶۰۰۰	واحد پژوهش	۱۷. موعود قرآن
۴۵۰۰	واحد پژوهش	۱۸. از حسین (ع) تا مهدی (ع)
۴۲۰۰	واحد پژوهش	۱۹. آخرین نشانه‌های ظهور
۶۰۰۰	حسن جلالیان	۲۰. امام مهدی (ع) و میراث سلف
۷۲۰۰	واحد پژوهش	۲۱. امام علی (ع) و امام مهدی (ع)
۵۰۰۰	واحد پژوهش	۲۲. دو خاتم
۸۰۰۰	واحد پژوهش	۲۳. شیعه در عصر غیبت
۷۰۰۰	احمد سیاح	۲۴. صفات و خصال امام مهدی (ع)
۵۰۰۰	واحد پژوهش	۲۵. یاران امام زمان (ع)
۱۴۰۰۰	واحد پژوهش	۲۶. آخرالزمان در آینه روایات
۷۰۰۰	واحد پژوهش	۲۷. انتظار، منتظر و تکلیف منتظران
۱۵۰۰۰	زهره یزدان‌پناه	۲۸. زنان عاشورایی
۲۱۰۰۰	باقر شریف القرشی مترجم: محمد صالحی	۲۹. ماه‌ترین
۲۲۰۰۰	سید علی کاشفی خوانساری	۳۰. حیدرنامه
۱۰۰۰۰	ابراهیم شفیعی سروستانی	۳۱. حقوق مؤمنان
۷۰۰۰	واحد پژوهش	۳۲. برمدار عشق
۵۰۰۰	علی اکبر مهدی‌پور	۳۳. علی اول
۱۰۰۰۰	اسماعیل شفیعی سروستانی	۳۴. بوی مهربانی
۵۵۰۰	سید محمد حکاک	۳۵. همه‌ی حیات
۶۰۰۰	رضا بابایی	۳۶. ندبه‌های دلتنگی

۷۰۰۰	جمعی از نویسندگان	۳۷. سوار در برف
۵۵۰۰	مریم ضمانتی یار	۳۸. لایق عشق
۷۵۰۰	مریم ضمانتی یار	۳۹. ماه در آینه
۷۰۰۰	مریم ضمانتی یار	۴۰. آبی ترین دریا
۱۰۰۰۰	مریم ضمانتی یار	۴۱. همسفر با خورشید
۴۰۰۰	سید علی کاشفی خوانساری	۴۲. به احترام آفتاب
۱۵۰۰۰	اسماعیل شفیعی سروستانی	۴۳. بخت خاک
۴۰۰۰	محمدعلی دهقانی	۴۴. خواب صد ساله
۱۰۰۰۰	محمدعلی دهقانی	۴۵. شیرین تر از عسل
۱۰۰۰۰	حسین فتاحی	۴۶. ماه مجلس
۲۴۰۰۰	محمد شب زنده دار	۴۷. شفاخانه اهل بیت (ع)
۳۰۰۰	خط: حمیدرضا جندقی	۴۸. زیارت ناحیه مقدسه